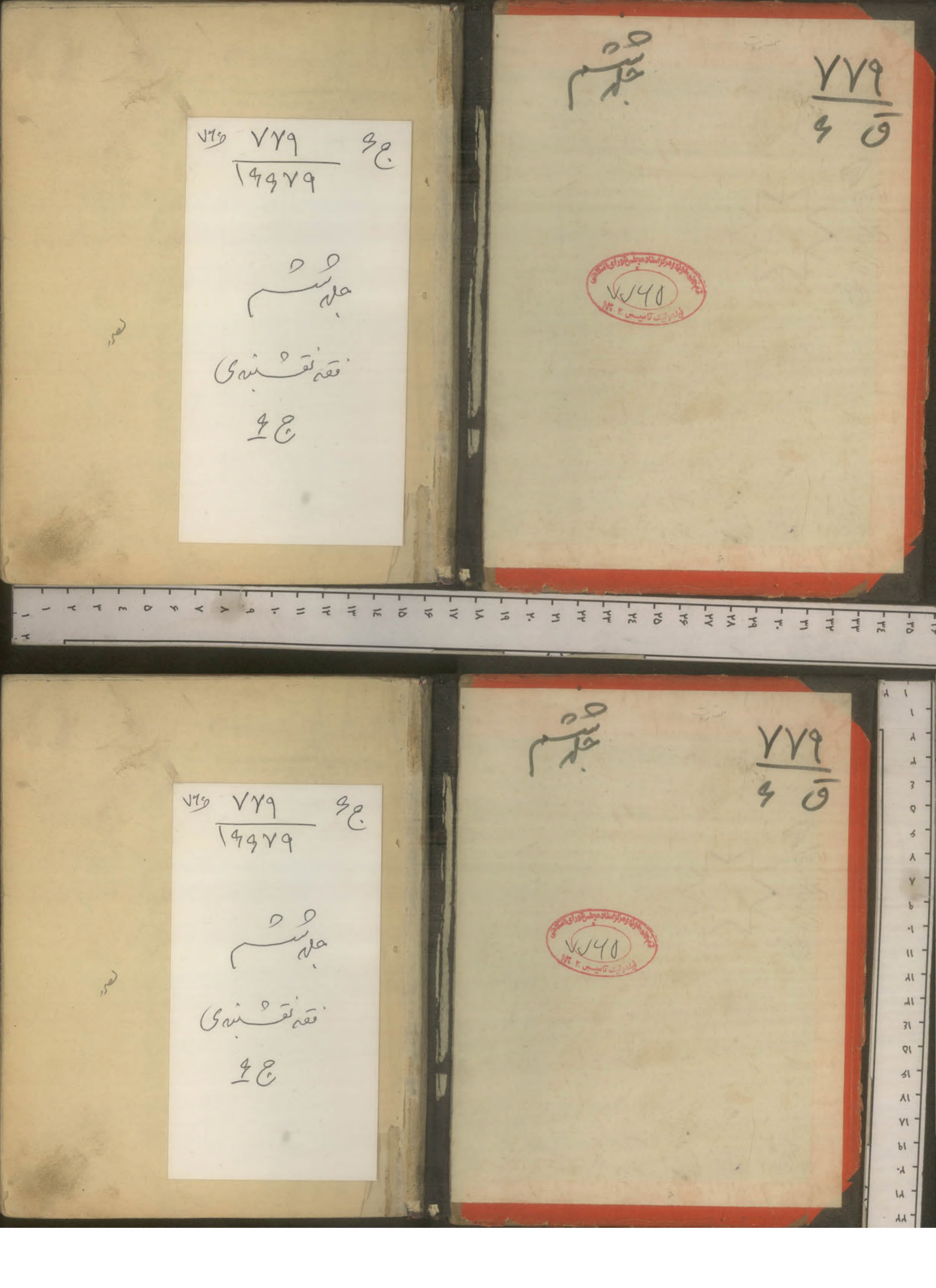
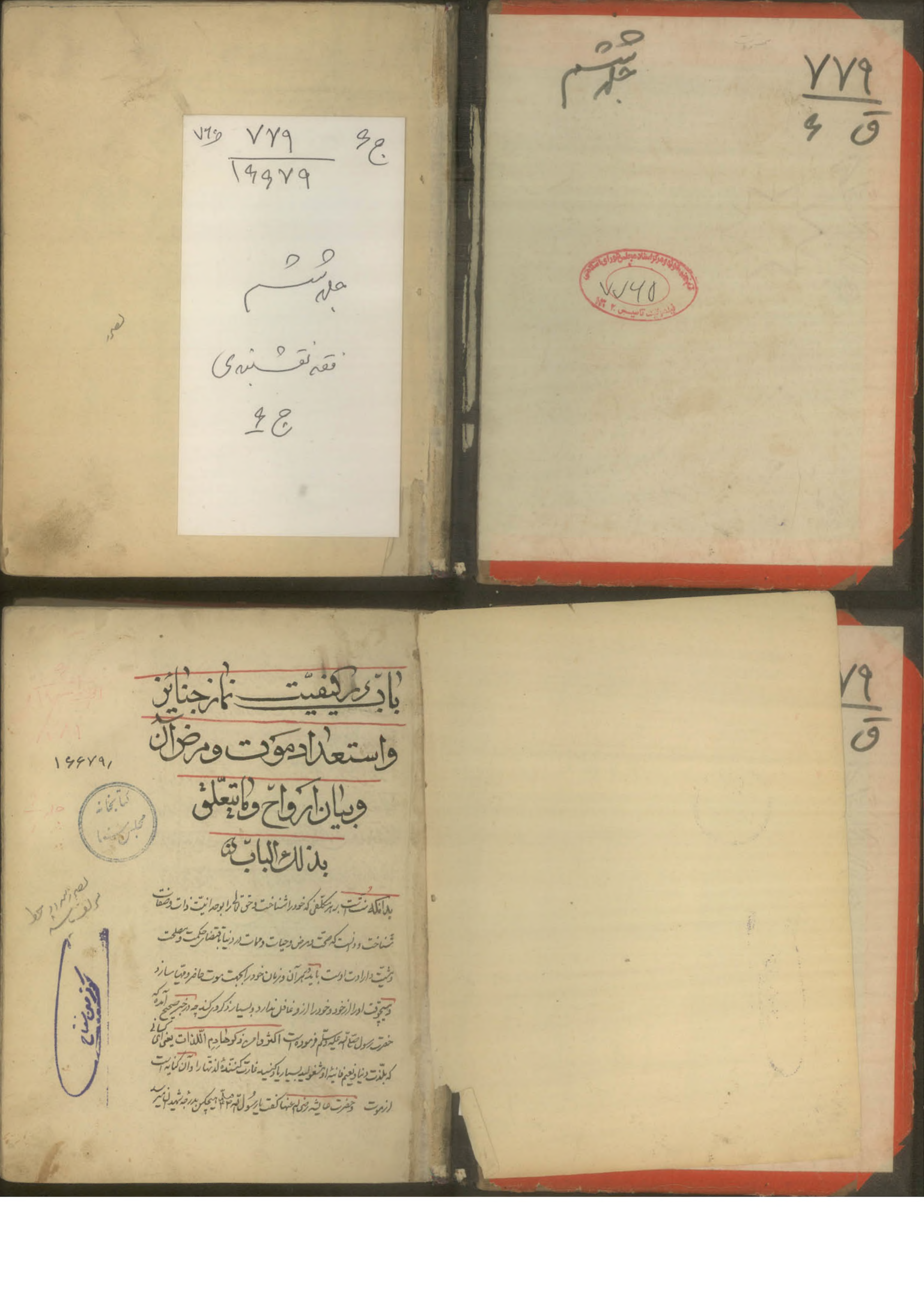



۷۷۹
۱۴۹۷۹
ج ۶
جلد ششم
فقه نقشبندی
ج ۶
۷۷۹
ق ۶
جلد ششم



باب در کیفیت نماز جنایز
واستعداد موت و مرض آن
و بیان ارواح و ما یتعلق
بذلک الباب

بدانکه سنت است بر هر مکلفی که خود را شناخته و حق تعالی را بوحدانیت ذات و صفات
شناخته و دانسته که صحت و مرض و حیات و ممات در دنیا باقتضای حکمت و مصلحت
و مشیت و ارادت اوست باید که هر آن و زمان خود را جهت موت حاضر و مهیا سازد
و هیچ وقت او را از خود و خود را ازو غافل ندارد و بسیار ذکر وی کند چه در خبر صحیح آمده که
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است اکثروا من ذکر هادم اللذات یعنی ای کسانی
که بلذت دنیا و نعیم فانیه او مشغولید بسیار یاد کنید غارت کننده لذتها را و آن کنایه است
از موت و حضرت عائشه رضی الله عنها گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم هیچکس بدرجه شهیدان میرسد

ونمود باشد کسیکه در روزی بیست بار یاد مرگ کند ورسول صلی الله علیه وسلم فرمود یاد مرگ بسیار کن که
آن ترا در دنیا زاهد میگرداند وگناه ترا کفارت باشد ونیز فرمود کفی بالموت واعظا
وابن عمر رضی الله عنهما میگوید من باده تن نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمدیم یکی از انصار گفت
یا رسول الله زیرکترین وکریمترین مردم کدام است گفت آنکه از مرگ بیش یاد کند
ودر تهیه زاد آنجهان حریصتر باشد ایشانند که شرف دنیا وکرامت آخرت بردند الحدیث
ابراهیم تیمی گفت دو چیز راحت دنیا از من بردند یکی ذکر مرگ دوم یکی خوف
ایستادن پیش حق تعالی بدانکه امام غزالی رضی الله عنه در کتاب کیمیای خود آورده که یاد کردن
مرگ بر سه وجه است یکی یاد کردن غافل که بدنیا مشغول بود که یاد مرگ کند واز فایده
خالی باشد دوم یاد کردن تایب بود که برای آن تا خوف وخشیت بر وی غالبتر شود
ودر توبه ثابت قدمتر باشد ودر تدارک گذشته ساعی تر باشد وثواب این بزرگ بود سیوم
یاد کردن عارف بود واین از برای آنست که وعده دیدار پس از مرگ است ومعلوم است که هیچ چیز
از لذت دیدار خوشتر نباشد ووعده دوست فراموش نشود وهمیشه چشم وگوش بر آن دارد بلکه
آناً فآناً در آرزوی آن باشد واین وقتی دست دهد که در بیشترین احوال از مرگ نیندیشد
وذکر وی بر دل او غالب بود ومرگ وزندگانی نزد وی یکسان بود که در همه احوال بزرگ دست

دو فرمان وی

دو فرمان وی مستغرق خواهد بود **تنبیه** بدانکه مرگ کاری بس عظیم واز خطر آن
بزرگتر نباشد واکثر مردمان از آن غافلند خصوصاً در این عهد وزمان آخر که مردمان بسبب تراکم
نفس وشهوت ومحکمی قساوت در دلها واستهلاک واضمحلال در دنیا اگر یاد کنند در دل ایشان
اثری نکند که خاطر ایشان بشغله دنیا وحرص وهواجسها مستغرق گشته که چیزی دیگر را جای نمانده است
واز این جهت است که از عبادت وتسبیح وذکر حق تعالی نیز لذتی نیابند پس علاجش
آن بود که در جای خلوت خالی از اغیار یکساعت دل خود را فارغ دارد وبا خود چنان اندیشد که
مرگ الحالة هذه نزدیک است ودر پشت سر او اعوان قابض برای قبض روح وی ایستاده وآماده اند
اگر هم وخوفی است امروز است واگر تدارک گذشته است باز امروز است یا در اقران خود نگرد که
مرده اند واز صورت واحوال ایشان یاد آورد که هر یک در دنیا چه بوده اند وهر یک بر منصب وکار خود
چگونه زندگانی کرده اند وشادی ایشان بدنیا تا چه قدر بوده وغفلت ایشان از مرگ تا چه حد
پس ناگاه بیخبر از خود سوار اجل بساط ایشان تاخته وایشان را بضرب حربه مرگ بزمین گور انداخته
واندیشه کند که او را بر از شستن وکفن اکنون باید صورت احوال گور ایشان چگونه باشد واعضای ایشان
چگونه از هم ریخته وگسیخته وکرم ومار وعقرب ورتیل وسایر حشرات زمین در پوست وگوشت
وعروق وی بچه قسم تصرف کرده اند ایشان باینحال در چاه مصیبت وبلا گرفتارند ودر اشتغال

مال ومخلفه ایشانرا قسمت کرده وخوش میخورند ومی پوشند وبعیش وطرب مشغول گشته
زن ایشان با شوهری دیگر بکام دل هم آغوش واولاد ایشانرا فراموش بلکه پشت گوش
انداخته وبرادران ودوستان ورفیقان وی فکر وخیال از او منقطع نموده وبجای گریه وتاسف
بشادی وعیش هر شب وهر روز مشغولند پس با خود گوید که تو نیز بیقین همچون ایشانی
وغفلت وحرص وهوا وجهد ترا همچنان ایشان کند تا از این سعادت ودولت که ایشان
از پیش تو رفتند تو از ایشان عبرت گیری فان السعید من اتعظ بغیره
واعتبروا یا اولی الابصار لعلکم تفلحون وتتقون وتتعظون فی دار القرار
پس از این امثال بسیار ذکر باید واز این اخبار وآثار هر روز یکساعت
با خود بگوید تا باشد که باطن او از مرگ واحوالات او آگاهی یابد تا حقیقت یاد کردن مرگ
روی دهد والا یاد کردن مرگ بظاهر دل را اثری وبمجرد گفتگو ثمری نمی دهد چه آدمی همیشه
علی الاتصال می بیند که جنازه پدر ومادر وبرادر وخواهر وزن وفرزند وخویشان وهمسایه ها را
دوش بدوش بمقبرستانها کشان کشان می برند از بسکه خود از مرگ غافلست گویا که خود اصلا
مرگ را ندیده وکسی را نشنیده است **فایده دویم** فرموده اند اکثر یاد کردن مرگ
از طول امل است ودر کوتاه کردن امل فایده های بس عظیم است چه هر که دل خود را بدان داشت

که او با دنیا کند

که زندگانی بسیار کند وتا در زمان مرگ او را در نیابد از وی هیچ کاری نیاید چه با خود اندیشد که روزگار
دراز در پیش است وهر کاری که میخواهی میتوان کرد اما کسیکه مرگ خود را همیشه نزدیک پندارد بهمه حال
بتدبیر آن مشغول میباشد واین صفت همه سعادت باشد ورسول صلی الله علیه وسلم با بن عمر رضی الله عنهما
گفت بامداد بچیزی با خود مگوی که شبانگاه زنده باشی وشبانگاه با خود مگوی که بامداد زنده باشی
از زندگانی زاد مرگ بستان واز تندرستی زاد بیماری بردار که ندانی فردا نام تو نزد حق تعالی چه خواهد بود
ونیز فرمودی آدمی هر روز پیرتر میشود ودو چیز در وی جوان میشود یکی حرص جمع کردن
حطام دنیا ودیگری طول آرزوها است ودر خبر است که حضرت عیسی علیه السلام
پیری را دید که بیلی در دست گرفته وکار میکرد گفت بار خدایا امل از دل او بیرون کن پیر دل گرد
بیل از دست بنهاد وبخفت ساعتی بر آمد ودعا کرد گفت بار خدایا امل باو ده پیر برخاست
وبیل بدست گرفت وبکار کردن مشغول شد عیسی علیه السلام از وی پرسید که این چه حال بود بر تو گردید
گفت در دلم آمد که کار چند کنی پیر گشته وزود بمیری بیل بنهادم پس دیگر باره در دلم آمد که لابد
ترا نان ونفقه باید واز گرسنگی بمیری باز برخاستم وبکار مشغول گشتم **فرع** بدانکه طول امل
از دو سبب است یکی غفلت وجهل دوم دوستی دنیا وثمره قال تعالی واعرض عن الجاهلین
وگفته اند جهل آنست که بر جوانی اعتماد کند وانقدر نداند که تا پیری بمیرد دهزار جوان وکودک بمیرند
ودر شهر عدد پیران از آن کمتر است که بپیری رسند الا اندکی ودیگر آنکه در تندرستی مرگ مفاجات

در بیان طول امل

از خود در رسیده و انتظار نمی اندیشد که اگر مرگ مفاجات در رسد بسیاری مهمات و ضروریات

وطول امل را نیز بحسب احوال درجات است بعضی طول امل این است

بحیثیتی است که خواهند همیشه در دنیا باشند چنانکه حق تعالی از حال ایشان خبر داده است

یود احدهم لو یعمر الف سنة و بعضی خواهند که پیر شوند و بعضی خواهند

که یک سال پیش امید ندارند و تدبیر دیگر سال نکنند و بعضی که یک روز پیش امید ندارند

و تدبیر فردا نکنند چنانکه عیسی علیه السلام گفت اندوه روزی فردا مخورید که اگر اجل مانده باشد روزی نیز

مانده باشد و اگر زندگانی نمانده باشد رنج روزی دیگران مکشید و بعضی که یک ساعت نیز امید ندارند

چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در وقتی تیمم کردی که نزدیک آب نزدیک بود فرمودی باشد که تا آن وقت

نرسم فرزنده نمانم و بعضی که مرگ در پیش چشم ایشان همیشه حاضر و ناظر است چنانکه حضرت

رسول صلی الله علیه و سلم معاذ را پرسید از حقیقت ایمان او گفت هیچ قدم برنگیرم الا که پندارم که

دیگر برنگیرم و اسود حبشی نماز کردی و از هر جانب نگریستی گفتند از چه می نگری گفت ملک الموت را

انتظار میکشم تا از کدام جانب در آید پس خلق در طول امل متفاوت می باشند انتهی

اما دوستی دنیا سر همه گناهان است کما قال صلی الله علیه و سلم حب الدنیا رأس

کل خطیئة پس انسان باید همیشه در هر آن و زمان مستعد باشد برای مرگ

و بدوام از منه

و بدوام ازمنه یاد موت و ذکر صعوبات احوالات آن در قبر و قیامت نصب العین خاطر وی باشد

و این مراقبه مرگ وقتی دست دهد که درون انسان بنور ایمان روشن و تابنده شده باشد و خدا را همیشه

حاضر و ناظر داند و اعتقاد صحیح و کامل بوعد و وعید الهی قلب نشانه داشته و حیا و شرم از کلام خدا و احادیث

رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آنچه در آنهاست از احوالات مرگ و ماجرای قبر و حساب و عقاب قیامت

داشته باشد چه بدیهی است کسی که حیا از خدا و کلام خدا کرد البته خوف از وعد و وعید او نیز خواهد

قال علیه السلام الحیاء نصف الایمان و فی روایة شعبة من الایمان و قال علیه السلام اذا لم تستحی

فاصنع ما شئت الحدیث و فی الترمذی و فی الجموع یستحب الاکثار من ذکر حدیث استحیوا

من الله حق الحیاء و تمامه قالوا انا نستحیی یا نبی الله و الحمد لله قال لیس کذلک و لکن من

استحیی من الله حق الحیاء فلیحفظ الرأس و ما وعی و لیحفظ البطن و ما حوی و لیذکر الموت و البلاء

و من اراد الآخرة ترک زینة الدنیا فمن فعل ذلک فقد استحیی من الله حق الحیاء و الموت

مفارقة الروح الجسد و الروح جسم لطیف مشتبک بالبدن اشتباک الماء بالعود الاخضر

و هو باق لا یفنی و اما قوله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها ففیه تقدیر و هو حین موت اجسادها

نهایة زاد المغنی و عند جمع منهم عرض و هو الحیاة التی صار البدن بوجودها حیا و اما الصوفیة

و الفلاسفة فلیس عندهم جسما و لا عرضا بل جوهر مجرد غیر متحیز یتعلق بالبدن تعلق التدبیر

و لیس داخلا فیه و لا خارجا عنه انتهی قوله و ما وعی ای ما اشتمل علیه من السمع و البصر و اللسان

و قوله لیحفظ البطن ای یصون عن وصول الحرام الیه من المطعم و المشرب و قوله و ما حوی ینبغی

ان یراد به ما یشمل القلب و الفرج و قوله و الموت مفارقة الروح و هذا الروح موجودة

بیان موت و حالات وی و بیان روح

بل خلق الجسد او لا فیه خلاف فی العقاید و المعتمد منه الاول انتهی قال فی شرح المصابیح التصحیح قال بعض

الروح جسم و ان الحیاة غیر الروح و الانسان یحیی بالحیوة لا بالروح بل الروح یحیی بالحیوة فاذا اتصل الروح

الحی بالجسم حی فاذا فارق الروح مات الجسد و اذا فارقت الحیوة من الروح مات الروح و هو المراد بالموت

بین النفختین انتهی و فی معالم التنزیل عن علی رضی الله عنه قال یخرج الروح عند الموت و یبقی شعاعه فی

الجسد فبذلک یری الرؤیا فاذا انتبه من النوم عاد الروح الی جسده باسرع من لحظة انتهی

و قال الحافظ ابن حجر فی فتاواه و للروح اتصال بجسدها و هو اتصال معنوی لا یشبه الاتصال فی

الحیوة بل یشبه حال النائم و ان کان هو اشد من حال النائم اتصالا انتهی

تتمه

در بیان احوال رؤیا

ولا بدّی از مراء و بیان رؤیای صادق

سئل رضی الله عنه ما حقیقة الرؤیا فاجاب بان حقیقة الرؤیا عند جمهور

اهل السنة خلق الله تعالی فی قلب النائم او حواسه الاشیاء کما یخلقها فی الیقظان و هو تعالی یفعل ما یشاء

لا یمنعه عنه نوم و لا غیره و علیه ربما یقع ذلک فی الیقظة کما رآه فی المنام اه

و اما قول من قال ان الرؤیا خیال باطل و ان النوم یضاد الادراک فهو باطل لا یعول علیه و لا یلتفت الیه کیف و قد

صح عن عائشة رضی الله عنها بان رؤیا النبی صلی الله علیه و سلم وحی فقال صلی الله علیه و سلم الرؤیا الصالحة جزء من ستة و اربعین جزءا من النبوة

و فی التنزیل رؤیا یوسف علیه السلام و غیره و لا یمنع من ذلک قول من قال الادراک مع حالة النوم خلاف العادة

لان العادة لیست مطردة فی ذلک و لو سلم لم یلتفت الیها مع اخبار الصادق بخلافها انتهی

پس مراد از این بیانات آنست که بنده مؤمن باید همیشه از مرگ خود آگاه باشد از نفسی

تا نفسی دیگر

تا نفسی دیگر چندین مهمات و خطرات در پیش است تمام آدم سهل است بلکه برای هر ذی روحی این خطره و دواهیها

نیز در راه است همه جرعه کش فنا و در موت همه این رنج و مصیبت هیچ چیزی را باقی نخواهند گذاشت و لکل

اجل معلوم انا لله و انا الیه راجعون حتی مرگ که عالمی را همه هلاکه گرفتار بهار اوست او هم در قیامت

در میدان لمن الملک الیوم نابود خواهند ساخت کما سیجیء ذکره در اینجا سر لا یبقی الا وجهه بر طالب عارف

منکشف میگردد و مسئله وحدت صرف حمقی پیدا میکند [illegible] اوهام و عقول در [illegible] و کواب حیرت است

[illegible] ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین

قصه بیان

ذبح موت در قیامت

قال فی نزهة المجالس تکبرت الجبال فقهرها بالحدید فقطع صخورها و تکبر الحدید فقهره بالنار و تکبرت

النار فقهرها بالماء و تکبرت الماء فقهرها بالسحاب ینقلها و یتلاطم بها و تکبر السحاب فقهره بالریاح یسیر به

شرقا و غربا و تکبر الریاح فقهره بالآدمی یبنی له بیتا یمنعه من الریاح و تکبر الآدمی فقهره بالنوم و تکبر

النوم فقهره بالمرض و الوجع و تکبر المرض فقهره بالموت و تکبر الموت فقهره بالذبح بین العقبة بین الجنة

و النار انتهی روی البخاری و مسلم و الترمذی و النسائی من حدیث ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم

انه قال اذا دخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار یجیء بالموت فی صورة کبش املح فیوقف بین الجنة و النار ثم یذبح

و یقال یا اهل الجنة خلود بلا موت و یا اهل النار خلود بلا موت ثم قرأ رسول الله صلی الله علیه و سلم و انذرهم یوم الحسرة

اذ قضی الامر و فی روایة الترمذی فیقال هل تعرفون هذا فیقولون نعم هذا الموت فیضجع و یذبح الی آخر الحدیث

واتما جیئ بالموت علی هیئة کبش املح لان ملک الموت علیه السلام اتی آدم علیه السلام فی صورة کبش املح قد نشر من اجنحتها

اربعة آلاف جناح نقل ابن عباس و الکلبی و مقاتل فی قوله تعالی الذی خلق الموت و الحیاة خلقهما جسمین جعل الموت

فی هیئة کبش املح لا یمر علی شیء و لا یجد ریحه شیء الا مات و الحیاة علی هیئة فرس انثی بلقاء و هی التی کان

جبرئیل و الانبیاء یرکبونها خطوها مد البصر فوق الحمار و دون البغل لا تمر علی شیء و لا تطأ شیئا الا حیی و لا یجد ریحها شیء

الا حیی و هی التی اخذ السامری قبضة من ترابها فالقاها علی العجل انتهی و هذه هی الحکمة فی فداء الذبیح بکبش

لیکون فدیة من الموت بشکل الموت و نقل القرطبی ان الذابح للکبش بین الجنة و النار یحیی ابن زکریا علیه السلام

بین یدی رسول الله صلی الله علیه و سلم اذ فی اسمه اشارة الی الحیاة الابدیة و ذکر صاحب العروة ان

ذابحه جبرئیل علیه السلام انتهی

زنا بودی مرگ را با بود خود بیندیش و در کار معبود باش

تو سودای جان باختن پاک دار پس آنگاه مستظهر سود باش و شیخ نظامی علیه الرحمه در بی‌ثباتی عمر و گیتی می‌فرماید

جهان گرچه در سکه نام تست زمین گرچه فرخ بآرام تست منه دل بر این نغز و لعبان مهر که با مهربانان نسازد سپهر

جهان بین که با مهربانان خویش زنا مهربانی چه آورد پیش بهر جا که نیرنگ سازی نمود بدان تخت کیران چه بازی نمود

به جامی که آن مست را شاد کرد

بدان جام دارن چه بیداد کرد

بر سر اصل سخن آئیم حاصل انهمه کلام آنست که استعداد باجرای موت و تذکار دائمی احوالات آن

هر آینه بر همه کس واجب است کوتاهی از آن غفلت محض و خسارت صرف میباشد بسیار حیف است که کسی

میت و صدمه جان در راه ببند و از خوف و تدارک آن غافل باشد امروز مهلت است و فردا

گرفتاری شدید دولت تقوی و دینداری و استعداد موت ...

چه در ضمن آن بسی نتایج خیر و فواید سعادت مندرج می‌باشد منجمله بعضی از آنها توبه

و رد مظالم و طلب آمرزش است که از یاد مرگ و محاسبه حاصل خواهند شد کما قال الشیخ

فی تحقیقه و یستعد وجوبا ان علم ان علیه حق و الا فندبا کما هو الظاهر و علی هذا

یحمل قول الشارح ندبا و قول الآخرین وجوبا بالتوبة عن المعاصی التی هو بها و یبادر

الیها

برد المظالم الی اهلها یعنی الخروج منها لیتناول رد الاعیان و نحو قضاء الصلاة الخ و قضاء

دین

لم یبره منه و التمکین من استیفاء حق او تعزیر یقبل العفو او یقبله لکن لم یعف عنه الخ

و ذلک لاهتمام لخوف اتیان الموت فجائة انتهی و فی زاد المعاد انه قال بعض

الحکماء انما یعرف توبة الرجل الا باربعة اشیاء احدها ان یملک لسانه من الکذب و الغیبة

و فضول الکلام و الثانی ان لا یری فی قلبه حسدا و لا عداوة و الثالث ان یفارق

اصحاب السوء و الرابع مستعدا للموت فی کل آن و زمان نادما مستغفرا لما سلف من ذنوب

مجتهدا فی طاعة ربه و عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ان العبد اذا اذنب لم یکتب علیه حتی یذنب

ذنبا آخر لم یکتب حتی یذنب ذنبا آخر الی ان اجتمعت علیه خمسة من الذنوب فاذا عمل حسنة

واحدة کتب له خمس حسنات فیجعل بازاء خمس سیئات فیصیح عند ذلک ابلیس و یقول کیف استطیع

علی ابن آدم و انی و ان اجتهدت علیه فیبطل بحسنة واحدة جمیع جهدی و عن حذیفة

عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال اذا تاب للآخرة کتب الله له بکل یوم مر علیه فی فسقه عبادة سنة

و اعطاه ثواب شهید و یتوج یوم القیمة بالف تاج و یفتح فی قبره باب من الرحمة و یقوم یوم القیمة

و ملک عن یمینه و ملک عن یساره و ملک من خلفه و ملک من امامه و یبشرونه بالجنة

و قال ابو علی الجرجانی درجة التوبة اصلها خمسة اشیاء الاول ندامة القلب مع مداومة

اللسان بالاستغفار و الثانی صلاح امره فی موافقة الرحمن و الثالث مجاهدة

النفس فی مرضات الله تعالی و الرابع مفارقة الاخوان الذین هم من اخوان الشیطان و الخامس

ان لا یسکن من الخوف علی ما مضی من المعصیة انتهی و الاحادیث و الاخبار

بیان التوبة کثیرة لا یحصی فضلها الاحد الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات

و سیذکر فی بحار فضائلها رشحة فی باب التوبة ان شاء الله تعالی

بیان اقسام ظلم و بیان معالجه آن

و رد مظالم لا سیما در وقت موت و بیان آن

بدانکه در اذکار بروایت انس ابن مالک رضی الله عنه آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم

فرموده است ظلم بر سه قسم است یکی ظلمیست که حق تعالی آن را نبخشد و آن شرک است چنانکه

حق تعالی در کلام مجید فرموده است ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک

و نیز در جای دیگر فرموده ان الشرک لظلم عظیم دوم ظلمیست که خدای تعالی

بمحض فضل آن را می‌بخشد و آن عبارت است از ظلم کردن بندگان بر نفس خود شان

مانند گناهی که میانه وی و حق تعالی باشد سیوم ظلمیست که حق تعالی بدون رد وی و رجوع از آن

مظلمه از آن نخواهد بخشید و آن عبارت است از ظلم کردن بندگان بر یکدیگر قولا و فعلا با خذ اموال

و دماء و آنچه بدینها ماند پس سالک باید هیئه خود را در شمار اهل قبور تعداد

نماید تا از پلیدیهای معاصی و ظلم پاک دامن گردد چه در حقیقت بارگشت همگی بغورستان

خواهد بود و هیچ ذی روحی را از صدمه چنگال ملال موت خلاصی میسر نیست اگر خلعت بقای

ابدی و حیات جاوید بقامت یکی از مخلوقات راست بودی بایستی انبیا و اصفیا و سلطان دین

و پادشاهان روی زمین که بهین و مهین بنی نوع انسانند باین دولت ممتاز بودندی

اما بمقتضای کل من علیها فان پیر و جوان و قوی و ضعیف و وضیع و شریف و مطیع و عاصی

مسلمان و کافر در تجرع این کاس متساوی می‌باشند بزرگان سلف رحمهم الله در خانه

تاریک و تنگ سکونت کرده‌اند و خویش را همیشه از اهل گورستان شمرده‌اند نقوش تعلقات

فانیه را از صفحه ضمایر سترده‌اند تا چون وقت رفتن ضروری در آید بازماندگی و حسرت

و وحشت نماند **تنبیه** داشت لقمان یکی گرچه تنگ چون گلوگاه نای و سینه چنگ

بوالفضولی سؤال کرد از وی چیست این خانه یک بدست و دو نی با دل گرم و چشم گریان پیر

گفت هذا لمن یموت کثیر مردان راه خدا چنین بوده‌اند و خواهند بود که آنا فآنا

بر در گنجه انتظار سر صد خطاب مستطاب ارجعی الی ربک نشسته دل گرم رحلت بر میان جان و جنان بسته

وبحسن ظن و درستی اعتقاد در سر راه اجل مستعد گشته مصرع دوست را جویان و از جان دل و جان
ستانه جانان گویان **رباعی** هر شب منم و در زدن بهوی امت تا بان ٥ تا روز ستاره شمارم بدیده ٥
جان در تن ما عشق سپرده با مانت ٥ کرمی طلبی زان بسپارم بدیده ٥ در کیمیای
غزالی رحمه الله آورده که عمر بن عبد العزیز شب فقها را گرد کردی و حدیث مرگ
و قبر و قیامت مذاکره کردندی تا چندان بگریستی که گویی که جنازه در پیش ایشان باشد
و نیز مروی است که زنی شکوه کرد بحضرت عائشه رضی الله عنها از سختی دل خود
گفت یاد مرگ بسیار کن تا نرمدل شوی پس چنان کرد و آن قساوت از دل وی برفت
نقل است که ربیع خثیم در خانه گوری کنده بود هر روز چند بار در آن بخفتی تا مرگ را
در دل وی متمکن گردانیدی و گفتی اگر یک ساعت مرگ را فراموش کنم دلم سیاه میشود
و امثال این حکایات و روایات در کتاب احادیث و اخبار بسیارند **بیت**
آفتاب آمد دلیل آفتاب ٥ گر دلیلت باید از وی رو متاب ٥ همین یک کلمه را
بجهت مرد راه کافیست و از این رشحه باقی احوال است دانسته میشود طالبان
صادق از خوف مرگ و دهشت قبر و ظلمت و اهوال وی همیشه مانند مریض ضعیف
و نحیف بوده اند و از دایمه ماجرای این عقاب و حساب که در راه است نیاسوده اند

پس ناچار

پس ناچار شرایط توبه و رد مظلمه که هر دو نتیج از استعداد موت و ناشی از یاد و فکر وی اند
لازم بلکه واجب گشت زیرا هیچ کس انسانی از مرگ چاره و خلاص نبوده از اسباب استعداد آن
نیز چاره نباشد وقد جاء فی الاذهار من الریاض عن سهل بن سعد انه قال جاء
جبرئیل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمد عش ما شئت فانک میت واحبب من شئت
فانک مفارقه واعمل ما شئت فانک مجزی به وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله
ان العبد لیعالج سکرات الموت فان کل عضو من اعضائه یسلم بعضها علی بعض ویقول
السلام علیک تفارقنی وافارقک الی یوم القیمة آه وعن سلمان الفارسی رض
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ارقبوا المیت عند موته ثلاث اشیاء اذا رشح
جبینه وذرفت عیناه وانتشر منخراه فهو رحمة من الله تعالی نزلت به واذا غط
غطیط البکر المخنوق واحمر لونه واربد شدقاه فهو عذاب من الله تعالی به آه وعن ابی
الدرداء رض انه قال احب الموت اشتیاقا الی ربی واحب الفقر تواضعا لربی
واحب المرض تکفیر الخطایا وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الموت غنیمة والمعصیة مصیبة والفقر راحة والغناء عقوبة والعقل هدیة من الله
والجهل ضلالة والظلم ندامة والطاعة قرة العین والبکاء من خشیة الله تعالی
نجاة من النار والضحک هلاک البدن والتائب من الذنب کمن لا ذنب له
وروی عن کعب الاحبار انه قال لما خلق الله الموت علی صورة کبش املح قال لا یذهب الی

بیان صورت و اقسام آن و بیان احوال میت در وقت غسل آن و تکفین آن و تدفین آن و صلاة بر آن الخ

صفوف الملائکة علی هیئتک ما شاء فاخذه فاتح الجناحین ففعل ذلک فلم یبق ملک الا غشی
علیه الف عام ثم افاقوا فقالوا یا ربنا ما هذا فقال الله تعالی هذا هو الموت قالوا یا ربنا
علی من قدر قال علی کل نفس ذی روح قالوا ربنا لم خلقت الدنیا قال لیسکنها بنو آدم قالوا
فلم خلقت النساء قال لیکون من اولاد آدم نسلا قالوا یا ربنا ما نظن ان عاقلا تسلط
علیه هذا الموت وهو یشتغل بالدنیا والنساء فقال الله تعالی ان طول الامل یغلب علیهم
ینسیهم الموت حتی یکون همتهم الدنیا وشهوة النساء وعن انس رض انه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ملک الموت لینظر فی وجوه العباد کل یوم سبعین مرة
فاذا ضحک العبد الذی بعث الله تعالی الیه یقول یا عجباه بعثت الیه لاقبض روحه
وهو یضحک آه وقال الشبلی رح فی قوله تعالی کل نفس ذائقة الموت الموت ثلاثة
موت فی الدنیا وموت فی الاخرة وموت فی حب المولی فمن مات فی حب الدنیا مات
منافقا ومن مات فی الاخرة مات زاهدا ومن مات فی حب المولی مات عارفا آه
وعن عمرو بن دینار قال ما من میت الا روحه فی ید ملک ینظر الی جسده کیف یغسل
وکیف یکفن وکیف یمشی به الی قبره آه وروی ان المیت اذا مات نودی من الهواء
ثلاث مرات انت ترکت الدنیا ام الدنیا ترکتک انت ترکت الدنیا ام الدنیا
ترکتک انت جمعت الدنیا ام الدنیا جمعتک واذا وضع علی المغتسل نودی ثلاث
مرات این بدنک القوی ما اضعفک این لسانک الفصیح ما اسکتک این
احبائک الکثیر ما اوحدتک واذا وضع فی الکفن نودی ثلاثا الآن تذهب

الی سفر

الی سفر لم تره قط الآن تخرج من منزلک فلا ترجع الیه ابدا الآن تنام فی بیت لم تر مثل ذلک البیت
ولم تعرفه ابدا واذا حملوه فی الجنازة نودی ثلاثا طوبی لک ان کنت تائبا وویل لک ان کنت
عاصیا واذا وضع فی موضع الصلوة نودی ثلاثا کل عمل عملته تراه الساعة یا اهل الجنازة
شیعوا الی قبره وسلموا الی منکر ونکیر واذکروه فی الدعاء واذا وضع الجنازة فی القبر نودی ثلاثا
ما حملت من دار العمران الی دار الخراب ما حملت من دار النور الی دار الظلمة ما حملت من دار الفناء
الی دار البقاء ان کنت سعیدا فمهادک الجنة وان کنت شقیا فمهادک النار وعن معقل بن
یسار انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من یوم یاتی علی ابن آدم الا وهو ینادی فیه یا ابن آدم انا خلق
جدید وانا بما تعمل فی علیک شهید فاعمل فی خیرا تره غدا فانی لو ذهبت لم ترنی ابدا
ویقول اللیل مثل ذلک انتهی بر سر مطلب رویم لهذا اسباب استعداد موت
بآن تفصیل که ذکر شد بر همه مسلمانان واجب شرعی گشت خواه آن کس در حالت صحت باشد
یا در حالت بیماری و عجز اما برای مریض و پیر بطریق اولی سزاوارتر می باشد
پس بنا بمفهوم آیه قرآن و اخبار صحیحه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چیزیکه بدوام به انسان نزدیکتر باشد
موت است هیچکس را از آن گریز نبوده و نخواهد بود قال تعالی اینما تکونوا یدرککم الموت
ولو کنتم فی بروج مشیدة چه هر ذی روحی قدم در فضای عالم نهاد از این راه فنا
بشهرستان بقا باید رسید و هر نفسی با هزار غرور در آید ناچار از ساغر مرگ جرعه باید چشید
شیخ نظامی علیه الرحمه در حمله خود چه خوش گفته است **تنبیهات**

ای ز بهرام گور داده خبر / گور بهرام جو از این بگذر
خانهٔ خاک کهن دو در دارد / بیکی ره برو یکی آرد
ای تنه کز مغاک و پهنی تو کژی / چار جسم درو کان رنگ رزی
هر نواله که معدهٔ تو پزد / خلط آن را برنگ خود برزد
از سر و پای تا بگردن و گوش / هست از این چار خلط غالیه پوش
بر چنین رنگهای عاریه ساز / چه نهی دل که داد باید باز
غایبانی که روی بسته شدند / از چنین رنگ و بوی رسته شدند
تا قیامت قیام ننمایند / کاین در بسته باز نگشایند
ره رهی خوف و شب شبی خطر است / شحنه خفته است و دزد در گذر است
چون تو باری ز دست بالائی / زیر هر دست خون چه پالائی
آسمان زیر دست خواهی خیز / پای بالا نه از زمین بگریز
میرو و هیچگونه باز نشین / تا نیفتی کز آسمان بزمین
آنکه اندر حجاب نور شدی / ز آسمان و فرشته دور شدی
رو از این چارسوی غم بر تاب / چند از این خاک و باد و آتش و آب

هر که آید

هر که آید درین سرای سپنج / باید اول کشید زحمت و رنج
بعد از آن چون فرا رسد اجلش / خشک شد شاخ عمر و هم املش
خواجه بینی چه بی مجالی کرد / قفس از مرغ روح خالی کرد
اینچنین است رسم عهد جدید / هر که آمد برفت و باز ندید
وانکه چون چرخ بر افراشتنی است / عاقبت جمله را گذاشتنی است
از جهان پیش از آنکه درگذری / جان بهر تا ز مرگ جان ببری
در چه چیز است رستگاری مرد / آنکه بسیار داد و خود کم خورد
هر عمارت که زیر افلاک است / خاک بر سر کنش که خود خاک است
گر زمینی رسد بچرخ برین / هم زمینش فرو کشد بزمین
گر کسی بر فلک رساند تاج / هفت کشور کشد بزیر خراج
بینیش ناگهان شبی مرده / در ته خاک سر فرو برده
گلشن از خار لاابالی نیست / هیچ گنجی ز مار خالی نیست
حکم هر نیک و بد که در دهر است / نوش در نوش و زهر در زهر است
نوش و نیش جهان که پیش و پس است / درد می آخرین چو یک نفس است
هر چه را که زیر گردون است / مادری خاک و مادری خون است

مادر خویش پرورد در ناز / مادر خاک از او ستاند باز
گرچه بهرام را دو مادر بود / مادر خاک مهربان‌تر بود
کان چنانش ستد که باز نداد / ساز چاره بگه چاره ساز نداد
مادر خون ز جور مادر خاک / کرد خود را میان خاک هلاک
چون نفس برزد از دهش جوش / آمد آواز هاتفش بگوش
کای بغفلت چو دام و دد پویان / عیب مرغان غیب را جویان
بتو یزدان ودیعتی بسپرد / چونکه وقت آمد آن ودیعت برد
بر وداع ودیعت ای دمساز / مستعد باش و کار خویش بساز
کیست کو بر زمین فرازد تخت / وآخرش هم زمین نگیرد سخت
یارب آندم که میروم از بیم / جان به جانان خود کنم تسلیم
بر من از روی لطف احسان کن / سکرات ممات آسان کن
بکرم کار ریم بگیر و برآر
وقنا ربنا عذاب النار

در بیان احوال مریض و صفت مرض و فضیلت عیادة و ما یتعلق بذلك

بدانکه حضرت امام ربانی قدس الله سره العزیز در مکتوبات شریفهٔ خود در جلد ثانی در جواب
سؤال میر محمد نعمان آورده که پرسیده بودند سبب چیست که انبیا و اولیا همه در دنیا بمصائب
و بلاهای سخت مبتلا باشند و بزحمات و محن شاقه گرفتار بوند کما قیل ان اشد الناس بلاء
الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل و حضرت حق سبحانه در کلام مجید می فرماید و ما اصابکم
من مصیبة فبما کسبت ایدیکم از این کریمه مفهوم میشود که هر که کسب سیئات بیشتر نماید مورد
مصیبت و گرفتاری بیشتر باشد پس باید که غیر انبیاء و غیر اولیاء به اشد بلا مصاب باشند
نه انبیاء و اولیاء تنها و ایضاً این بزرگواران اصالة و تبعاً محبوبان حق‌اند و از خواص
مقربان اویند پس محبوبان و مقربان و خواص را به بلیات و محن حواله نمودن چرا بود و آزار ایشان
بکدام وجه درست آید دشمنان در ناز و نعیم و دوستان در بلیه و محن متنعم چون باشند
بدان ارشدك الله و هداك الی سواء الصراط که دنیا موضوع از برای

و تلذذ و سرور حقیقی نیست آخرت است که برای اینها معد و موضوع گشته و چون دنیا و آخرت با یکدیگر نسبت
ضدیت و تعاقب دارند و رضای یکی مستلزم سخط دیگری است ناچار تلذذ در یکی مستلزم تألم در دیگری بود
پس هر که در دنیا بیشتر متلذذ و متنعم گردد در آخرت بیشتر متألم و مبتلی بود و همچنین هر که در دنیا
بمحن و بلیات بیشتر مبتلی باشد در آخرت به تنعمات و تلذذات زیاده‌تر مسرور و محظوظ میباشد
و بقای دنیا نسبت به بقای آخرت کالسکی حکم قطره و ذره‌ای نسبت بدریای محیط بل متناهی را بغیر متناهی
چه نسبت بود پس ناچار بمقتضای کرم و فضل دوستان را بمحنت چند روزه اینجا میباید داشت تا به تنعمات
ابدی آخرت حظ وافر و سرور سرمدی یابند و دشمنان را بموجب مکر و استدراج بتلذذات قلیله
و تنعمات فانیه روزیه محظوظ باید ساخت تا بتألمات کثیره گرفتار باشند **سؤال**
کافر فقیر که در دنیا و آخرت محروم است تألم او در دنیا مستلزم تلذذ او در آخرت نگشت
و جهش چیست **جواب** گوئیم کافر دشمن خداست و مستحق عذاب دائمی است
در دنیا رفع از وی نمودن دبوضع و حالت خود که آتش در حق وی عین تنعم و تلذذ باشد
و بعض حیوان بود فلهذا از بعض دنیا در حق کافر اطلاق جنت نموده لکن غایة ما فی الباب
بعضی از کفار را در دنیا هم رفع عذاب یابند و هم از تلذذات دیگر کشند و بعض دیگر را
رفع عذاب نمایند و از تلذذات و تنعمات دیگر هیچ ندهند بلکه بالتذاذ همان حالت
و فرصت و رفع عذاب اکتفا نمایند لکل ذالک حکم و مصالح **سؤال**
حضرت حقیتعا

حضرت حقیتعالی بر همه چیز قادر است و تواناست که دوستان را هم در دنیا تلذذات بخشد و هم در آخرت
تنعمات کرامت فرماید و تلذذ در یکی مستلزم تألم در دیگری در حق ایشان نباشد **جواب** بچند وجه است
یکی آنکه اگر در دنیا بلیات و محن چند روزه نمیکشیدند قدر و قیمت تلذذات و تنعمات
ابدی نمی‌شناختند و نعمت صحت و عافیت دائمی را که اصلا مبتلی بمرض نمیگردند بی شخص تا جوع
نکشند لذت طعام و سیری چه دانند و تا مبتلا نگردد قدر صحت و فراغ ندانند پس گویا مقصود
از تألم موقت ایشان تحصیل کمال تلذذ دائمی شان جمال است برای ابتلای عوام بصورت
جلال در حق این بزرگواران ظاهر گشته است یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا الآیة
جواب دوم آنکه بلیات و محن هر چند نزد عوام از اسباب تألم است اما نزد این
بزرگواران هر چه از جمیل مطلق جل شانه رسد از اسباب التذاذ ایشان است از بلاها همان
لذت بگیرند که از نعما بلکه از بلاها بیشتر محظوظ و مسرور شوند که خالص مراد محبوب است
و در نعما این خلوص نیست که نفس نیز خواهان نعمات و گریزان از بلا پس بلا نزد این اکابر
بهتر از نعمت بود حظی که ایشان را در دنیا است از بلیات و مصائب است اگر در دنیا این
نمک نمیبود نزد ایشان بجوی نمی ارزید و اگر این حلاوت دردی نمی‌بود در نظر ایشان
عبث می نمود **بیت** غرض ز عشق تو ام چاشنی درد و غم است ٥ و گرنه زیر فلک اسباب تنعم
چه کم است ٥ پس دوستان او تعالی هم در دنیا متلذذ و متنعمند و هم در آخرت محظوظ
و مسرور بلکه لذت دنیای ایشان بحظ آخرت هیچ مناسبتی ندارد **لطیفه**

الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر چه سبب تألم دیگرانست سبب التذاذ ایشان است
و هر چه دیگران را زحمت لیکن بزرگواران را رحمت است نقمت دیگران نعمت ایشان است مردم در شادی
شادند و در غمی غمناک و این بزرگواران هم در شادی شاد و هم در غمی فرحناک چه نظر ایشان
از خصوصیات افعال جمیله در ربله ربجوسته در جمال فاعل آن افعال که حضرت جمیل مطلق است
مقصور گشته است هر چه در عالم بمراد فاعل جمیل جل سلطانه صادر شود اگر چه از قسم آلام
و آزار و اضرار ایشان باشد آن چیز عین مراد محبوب ایشان است خداوندا این چه فضل و چه
کرمست که چنین دولت خفیه و نعمت بهیه را از چشم زخم اغیار پوشیده نموده بدوستان
خود عطا فرموده و همواره ایشان را بمراد خود قائم و محظوظ و متلذذ داشته و کراهت و تألم
که نصیب دیگرانست از این بزرگواران رفع گردانیده ذنگ و رسوا که حیب دیگرانست
جمال و کمال ابتلائیه علیه ساخته و در عین نامرادی مراد ایشان ودیعت نهاده و این التذاذ
و سرور حاصل ایشان را بر عکس دیگران سبب ترقیات و حظوظ آخرت گردانیده ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **جواب سیوم** آنکه این دار
دار ابتلاست که حق با باطل ممتزج است و محق با مبطل مختلط اگر بدوستان بلا و محن ندهند
و بدشمنان بدهند دوست از دشمن متمیز نگردد و حکمت اختیار و آزمایش باطل شود
و آن منافی ایمان بغیب است که سعادت دنیویه و اخرویه در ضمن آن مودوع است
و کریمه والذین یؤمنون بالغیب و کریمه ولیعلم الله من ینصره و رسله
بالغیب

بالغیب ان الله قوی عزیز رمز بیت از اینمعنی پس خاک در چشم دشمنان انداخته دوستان را
نیز بصورت بلا و محن مبتلا گردانیده تا حکمت ابتلا و آزمایش تمام شود و یضل به کثیرا و یهدی به
کثیرا و معاملهٔ انبیا علیهم السلام با کفار همین بوده است که گاهی غلبه از اینجانب بود و گاهی
از آنجانب در جنگ بدر نصرت از جانب اهل اسلام بوده است و در جنگ احد اهل کفر غلبه
کردند قال تبارک و تعالی ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله و تلک الایام
نداولها بین الناس الآخر الآیة **جواب چهارم** آنکه حضرت
حقیتعالی هر چند بر همه چیز قادر است و تواناست که دوستان را هم از اینجا ناز و تنعم کرامت فرماید
و هم آنجا لیکن اینمعنی منافی حکمت و عادت اوست و او سبحانه و تعالی دوست میدارد که قدرت
خود را در تحت حکمت و عادت خود مستور دارد و اسباب و علل را روپوش جناب قدس خود
فرماید پس بحکم تعاقب دنیا و آخرت دوستان را از محن و بلیهٔ دنیا چاره نبود تا متنعمات
آخرت هیشی و سرمدی ایشان باشند انتهی بر سر صدر سخن رویم و تتمهٔ جواب از اصل سؤال
بیان نمائیم و گوئیم که سبب درد و بلا و مصیبت هر چند کسب ذنوب و سیئات است
اما آن بلا و مصیبت فی الحقیقة تکفیر سیئات است و مزیل ظلمات آن ذنوب
پس کرم و فضل آنست که دوستان را بیشتر بلا و محن بدهند تا کفارت ایشان نماید
و ازالت ظلمات ذنوب ایشان فرماید سیئات و ذنوب دوستان را در رنگ سیئات
و دشمنان تصور نکنند حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند

اگر ذنب وعصیانی نیز از ایشان صادر شود در رنگ ذنب وعصیان دیگران نخواهد بود نزدیک است
که از قسم سهو ونسیان بود از عزم وجد چه رشته قال الله تعالی ولقد عهدنا الی آدم من قبل
فنسی ولم نجد له عزما پس کثرت درد وبلا ومصائب دلالت بر کفارت سیئات دارد
نه بر کثرت کسب سیئات پس ایشان را بیشتر بلا دهند تا کفارت ذنوب ایشان نمعه پاک وپاکیزه گردند
وایشان از محن محروم محفوظ دارند انتهی   جواب یکی از صحبی سؤال
آنکه بلا تازیانهٔ محبوب است که محب را از التفات با سوای محبوب منع نماید تا بالکلیه متوجه
جناب قدس محبوب گرداند پس شایان درد وبلا دوستان باشند واین بلا مکفر سیئات
یعنی مکفر کسب سیئه التفات با سوای ایشان باشد ودیگران لایق این دولت نباشند
انتهی آخر هذا الکلام فی ذلک المکتوب   راقم حروف میگوید معنی عبودیت در انتهای
بسیار واضح میشود چه حوادث یومیه ولیلیه چنین باراده واجب الوجود جل شانه کاین است
وبنده اوتعالی ثابت اراده خود را تابع اراده او تعالی ساخته ومصائب وحوادث را مرادات
خود باید دانست وبآن متلذذ باید بود اگر بندگیست این نسبت باید پیدا کرد والا پای
از بندگی کشیدنست وبا مولای خود معارضه نمودن   ودر حدیث قدسی آمده است که
من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر نعمائی فلیخرج تحت سمائی ولیطلب
ربا سوائی   وبعضی از بندگان نیز هستند که حق تعالی بمحض فضل وکرم ایشان را
هم در دنیا از دولت ونعمت متلذذ گردانیده وهم در آخرت بانواع واقسام محفوظ

دم در دنیا

ومسرور میفرماید اما تلذذات وتنعمات دنیویهٔ فانیه وقتی گوارا افتد وبتحقیق رود که در
ضمن آن عمل بمقتضای شریعت غرا متحقق آید وبآخرت جمع شود والا حکم سم قاتل دارد که
بشکرش اندوده اند واهلی را بآن فریب داده اند وای اگر معالجهٔ آن بتریاق حکیم علی الاطلاق
جل شانه ننمایند وتلافی آن تلخی را بشیرینی اوامر ونواهی شرعیه کرده نشود بالجمله اندک
سعی باید کرد که این دولت ونعمت را در دنیا بر وفق شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة
والسلام جمع سازند وطریق ظاهر که استقامت والتزام شریعت است از دست نرود
ودر شغل باطن هم فتور راه نیابد شکر این نعمت عظمی واجب است رأس امراض باطنیه وعلل
معنویه گرفتاری قلب است بما دون حقیقی است تا از این گرفتاری بتمامی آزاد نشود سلامتی قلب حاصل
نگردد **بیت** به از خدای هر چه پرستند هیچ نیست ۵ بیدولتست آنکه بهیچ اختیار کرد ۵
هر بلا ومرضی که عارض میشود از گرفتاری به خود است چون از خود خلاص شد از گرفتاری
ما دون او سبحانه وتعالی خلاص شد   انتهی کلامه رضی الله تعالی عنه وعمن تبعه آمین

ودر مثنوی هم در این معنی میفرماید

این نه جبر این معنی جباری است | ذکر جباری برای زاری است
زاری باشد دلیل اضطرار | خجلت باشد دلیل اختیار
گر نبودی اختیار این شرم چیست | وین دریغ وخجلت وآزرم چیست
زجر شاگردان واستادان چراست | خاطر از تدبیرها گردان چراست

ور تو گوئی غافلست از جبر او | ماه حق پنهان شد اندر ابر او
هست این را خوش جواب ار بشنوی | بگذری از کفر ودر دین بگروی
حسرت وزاری که در بیماری است | وقت بیماری همه بیداری است
آن زمان که میشوی بیمار تو | میکنی از جرم استغفار تو
مینماید بر تو زشتی گنه | میکنی نیت که باز آیم بره
عهد وپیمان میکنی که بعد از این ۵ | جز که طاعت نبودم کار گزین
پس یقین گشت اینکه بیماری ترا | می ببخشد هوش وبیداری ترا
پس بدان این اصل را ای اصل جوی | هر که را دردست او بردست بوی

هر که او بیدارتر پر دردتر
هر که او آگاه تر رخ زردتر

بدانند که رنج ومحنت از لوازم محبت است واختیار فقر وارد ودرد وغم لابد است ۵
دوست آزار که همیخواهد تا از غیر او بالکلیه انقطاع حاصل گردد اینجا آرام در بی آرامی است
وساز در سوز است وقرار در بیقراری وراحت در جراحت در این مقام فراغت طلبیدن
خود را در محنت انداختن است تمام خود را بمحبوب باید سپرد هر چه از او باید باید
بست ورضا ودل وجان آنرا قبول کرد ع هر چه رود بر سرم چون تو پسندی رواست ۵
از او نباید پیچید طریق زندگانی در این وضع است تا توانند استقامت وصبر بر بلای

والم در این

دوست ورزیدن والا فتور در رفاقت   **فرع**   خداوند عالم جل شانه
در کلام مجید در حق بندگان امتحان کشیده شده به بلا ومصیبت می فرماید ونبلوکم بالشر
والخیر فتنة یعنی می آزمائیم شما را ببدی یعنی بلاها ومصیبتها وبه نیکوئی یعنی بعطایا ونعمتها فتنة
آزمودنی ومعنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان می کنیم در سختی وآسانی ونکبت ودولت
وبیماری وصحت تا مرتبه هر یک در صبر وجزع وشکر وکفران بر عالمیان ظاهر گردد
وهم در معنی آیه ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم اجر غیر ممنون
میفرمایند یعنی بدرستیکه آنان که گرویدند وکردند کارهای شایسته وپسندیده مر ایشان راست
مزدی ناکاسته یا مزدی غیر محسوب   در معالم آورده که این آیه در شأن بیماران
ودعا خوان وناتوانان است که در حالت بیماری وعجز وضعف از ادای عبادت باز مانند
حقتعالی همان مزد طاعتیکه در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهند پس غیر ممنون
یعنی غیر مقطوع باشد   عبد الله بن عمر رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است
چون بنده بر طریق نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حقتعالی ملکی را که بروی موکل است
گوید بنویس برای او مانند عملی که در وقت صحت داشته است تا وقتیکه از بند مرض باز
رهانم یا خود بحضرت ما واصل میشود انتهی   حضرت ایوب نبی علیه السلام در عین باجرا
شدت وجع واذیت مرض رطب اللسان بذکر انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین
دل وزبان گشوده   در مواهب میفرماید که محققان بر آنند که او بود نه از او بود ودر بحر الحقایق آورده

که بشریت ایوب از وجع جسمانی می نالید آثار روحانی با خطرهای مولی شد که هر غایت در بلا
دیگر می دید لاجرم بزبان بشریت مسنی الضر گفت و بلسان روحانیتش بمناجات و استغاثه
انت ارحم الراحمین مترنم شد در لطایف قشیری مذکور است که این سخن نه بر وجه
اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت بود منقول است
که جبرئیل بوی آمده و گفت چرا خاموش نشسته گفت چکنم گر صبر جبرئیل فرمود که بلا
در خزاین حق بسیار است تو طاقت نیاری از حق عافیت خواه ایوب این سخن فرمود
که انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین و در جامع الصغیر حدیثی مرسل
نقل میکند که اذا مرض العبد یقال ای یقول الله تعالی لصاحب الشمال ای الملک الموکل
بکتابة المعاصی ارفع عنه القلم فلا تکتب علیه خطیئة ویقال لصاحب الیمین الذی
هو کاتب الحسنات اکتب له ما دام مریضا احسن ما کان یعمل من العمل الصالح فانی
اعلم به ای اعلم بحاله وبشره وانا قیدته بالمرض فلا تقصیر منه ولا تقصیر له انه یعذر
من العمل ما کان یعمل صحیحا بشرط الماد انتهی و روی ایضا ان
المؤمن اذا اصابه سقم او مرض ثم اعفاه الله منه بان لم یکن ذلک المرض مرض موت
و فی روایة ثم اعفی بالبناء للمفعول کان مرضه کفارة لما مضی من ذنوبه وموعظة
فیما یستقبل لانه لما مرض عقل ان سبب مرضه ارتکاب الذنوب فتاب منها
فکان کفارة لها وان المنافق اذا مرض اعفی من مرضه کان کالبعیر عقله اهله
ای اهله ثم

ای اصحابه ثم ارسلوه ای المطلق عن عقاله فلم یدر لم عقلوه ای لای شیء فعلوا به ذلک
و لم یدر لم ارسلوه فهو لا یتذکر الموت و لا یتعظ بمرضه و لا یتنبه من غفلته انتهی
و روی ایضا اذا مرض العبد ای من انسان ثلاثة ایام و لو مرضا خفیفا کحمی یسیرة
و صداع قلیل خرج من ذنوبه مرضه شمول للکبایر لکن نزول علی عنها یا سا علی الغالیه
کیوم ولدته امه ای غفر له فصار کانه لا ذنب له فهو کیوم ولدته فی خلوه عن الاثام
و روی ایضا اذا احب الله تعالی عبدا ای اراد به الخیر و وفقه ابتلاه ای اختبره
وامتحنه بنحو مرض او هم او ضیق لیسمع تضرعه لله و استکانته و خضوعه
و مبالغته فی السؤال فیثیبه و فی حدیث آخر اذا احب الله قوما ابتلاهم
ای بانواع البلاء حتی یمحص ذنوبهم و تفرغ قلوبهم لذکره و عبادته قال الغزالی
البلاء من ابواب الجنة لانه فیه مشاهدة لطعم العذاب و فیه یعظم الخوف من عذاب
الآخرة و روی ان الله تعالی یبتلی ای یمتحن عبده المؤمن بالسقم ای بطول المرض
حتی یکفر عنه کل ذنب فالبلاء فی الحقیقة نعمة یجب الشکر علیها لا النقمة
وایضا عن انس رضی الله عنه قال رسول الله ثلاث من کنوز البر اخفاء الصدقة
و کتمان المصیبة عن الناس و کتمان الشکوی عنهم فلا یشکو الا الله وحزنه الا الی الله تعالی
یعنی ان الله تعالی اذا ابتلیت عبدی ببلیة کمرض فصبر علی ذلک و لم یشکو الی عواده
ای زواره فی مرضه ابدلته لحما خیرا من لحمه و دما خیرا من دمه الذی اذابه المرض
فان ابرائه ابرئته منه و لا ذنب له و بان اغفر له جمیع ذنوبه و ان توفته

فالی رحمتی انتهی و روی ابن المبارک عن الحسن البصری رحمهم الله انه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رحم الله قوما یحسبهم الناس مرضی و ما هم بمرضی
وانما ظهر علی وجوههم التغیر من استیلاء هیبة الجلال علی قلوبهم
و فی الاحیاء عن ابن مسعود رضی الله عنه انه قال کنت جالسا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فتبسم
فقلنا یا رسول الله صلی الله علیه وسلم لم تبسمت قال عجبت للمؤمن و جزعه عن السقم و لو یعلم ما له فی
السقم لاحب ان یکون سقیما حتی یلقی ربه ثم تبسم الثانیة فرفع راسه الی السماء فنظر
الیها فقالوا لم تبسمت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم قال عجبت من الملکین نزلا من السماء یلتمسان الانسان
المؤمن فی مصلاه الذی کان یصلی فیه فلم یجداه فرجعا الی الله تعالی فقالا یا رب انا عبدک
فلان کنا نکتب له من العمل فی کل یوم و لیلة کذا و کذا فوجدناه قد حبسته فی حبالک
یعنی المرض فقال الله عز و جل لهما اکتبا لعبدی مثل ما کان یعمل فی کل یوم و لیلة
و لا تنقصا شیئا فلا اجر ما عمله و علی اجر ما حبسته له و عن عمرو بن شرحبیل
قال قال عبد الله ان الوجع لا یکتب به الاجر و لکن یکفر به الخطایا و فی کتاب
زهرة المجالس ان المریض ضیف الله تعالی و فی الخبر یرسل الله ملکا یاخذ لذة
الطعام و ملکا یاخذ لذة الشراب و ملکا یاخذ لذة النوم و ملکا یاخذ
الذنوب فاذا عافاه الله تعالی عاد کل ملک بما اخذ الا ملک الذنوب فیقول
یا رب اعیده الیه فیقول لا بل القها فی البحر نظیره اذا اراد العبد ان یدخل
المسجد تقول الملائکة انه ملطخ بالنجاسة فرده فیقول الله تعالی کیف وقد
قصد فی عبدی و لکن خذوا عنه ذنوبه حتی یدخل طاهرا فاذا خرج قالت
الملائکة

الملائکة ارددها فیقول الله تعالی شیء رفعناه عنه لا نعیده الیه انتهی
فصل پوشیده نماند که عیادت به عبادت اتباع و روش
سنت سنیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد عین عبادت بود و این خود بدیهی است
که فرق در میان عیادت و عبادت بیک نقطه است اگر بدیده بصر و قدرت بصیرت
تامل کنی تو دو یک نقطه حجاب راه نخواهد بود و سنت است طلب کردن دعای خیر از مریض
کما روی عن عمر ابن الخطاب رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا دخلت علی المریض فلیدع لک فان دعاءه کدعاء الملائکة الحدیث
در جامع الصغیر آورده که حق تعالی دعای چهار طایفه را قبول میفرماید دعای حاج
ما دام که در میان اعمال حج باشد و هنوز بتمامه از مناسک حج فارغ نشده باشد
و دعای غازیان که تا بمیان اهل بیت خود مراجعت می نمایند و دعای مریض تا وقتیکه
از آن مرض شفا یابد و دعای برادران در حق یکدیگر صاحب مواهب در تفسیر کریمه
امن یجیب المضطر اذا دعاه می فرماید شیخ داود یمانی رحمه الله به عیادت بیماری رفت
بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ فرمود تو دعا کن که مضطری و اجابت
بدعای مضطر باز بسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حقیقت دعا نیاز است و بیمار کار نیاز دارد
چه خوش فرموده لنز شعر هرکجا درد دوا آنجا بود هر کجا فقری نوا آنجا بود
پیش حق یک ناله از روی نیاز به که عمری با نیاز اندر نماز چنانکه در جامع الصغیر نیز

فصل در عیادت مریض
بیان آنکه سنت است طلب دعا کردن از مریض

حدیثی شعر بر اینمعنی وارد است روی الرافعی فی تاریخه عن عایشة رضی الله عنها قالت دخل

رسول الله صلی الله علیه وسلم وعندنا علیل یئن فقلنا اسکت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوه

ای المریض یئن ای یسترح بالانین ای بقول آه ولا تغضبوه علیه فان الانین

من اسماء الله تعالی ای لفظ آه من اسمائه تعالی لکن هذا لیس وارد الصوفیة ویذکرونه

احیانا فاما بودیر توقیف ومن حیث الظاهر یستریح الیه العلیل وفیه رد

لسؤال الطاعن بان الانین مکروه لانه شکوی انتهی

توضیح

پنهان داشتن بیماری شرط توکل است بلکه اظهار کردن و شکوه کردن از آن نکرده است

چنانکه در همین روایت رافعی مذکور گردید مگر بعذری شرعی اینکه در نزد طبیب احوال

و کیفیت مرض خود گوید یا خواهد که عجز و پریشانی دل خود را دفع نماید و تشفی خاطر از دوستان

غوغای درون بیرون کند پس هر گاه عذری بود اظهار بیماری و شکوه بجهة حرام بود و از اینجاست

که گفته اند ناله بر بیمار حرام نویسند که تحقیق آن اظهار بیماری باشد و در کاغذ این مسئله تحقیق

سخنهاست در اینجا همین قدر کافی است تشنه را تقریبا کف آب سیراب است

داگر نه بحر محیط را بتکلوی بدو فهم آن بر یزی هنوز تشنه است و فهم سیراب ندارد

بر سر اصل مطلب آئیم علماء و مجتهدین شرع و محدثین نفعنا الله ببرکاتهم ثواب و اجر

بسیار را برای عیادت که از اجله مثوبات شمرده اند نبات است تقریر فرموده اند

کما روی عن انس ابن مالک رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عاد مریضا

فجلس عنده ساعة اجری الله تعالی له اعمال الف سنة لا یعصی الله فیها طرفة عین وعن جابر رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یخرج عائدا مریضا مسلما الا خاض فی الرحمة الی

حقوه اوله حضوره فان جلس فواقا او فواق ناقة امر الله تعالی الملائکة وهو اعلم

کم جلس عنده فیقولون جلس فواقا او فواق ناقة فیقول الله تعالی للملائکة اکتبوا لعبدی

عبادة الف سنة فان قبضه فلم کذا و کذا وان جلس ساعة قال الله تعالی للملائکة

وهو اعلم کم جلس عنده فیقولون جلس ساعة فیقول الله تعالی للملائکة اکتبوا لعبدی

عبادة دهر والدهر عشرة الاف سنة فان قبضه فلم کذا و کذا وان کان

من اول النهار وکل به سبعون الف ملک یصلون علیه حتی یمسی وان کان آخر

النهار فسلم له حتی یصبح انتهی

فصل

در بیان

چنانکه در پاداش هر رنج و شقتی خواه دنیویه یا اخرویه اجر و ثواب تعین و مقرر است

اعم از خواندن یا مجاهدات و ریاضات یا امراض و آلام و سقام یا خارجی بیاهی درد

تا بسیار مصائب و بلیه ومحن بر بیند و بیننده آن که هر کسیکه نوازش و الفت با اهل مصائب

و دعا بران و شکسته دلان نماید او هم نسبت با اجور خواهد نمود کی از انبیا بحضرت حق تعالی

مناجات کرد که یا رب ترا از کجا جویم ندای آمد برو جوید که انا عند المنکسرة القلوب

یعنی پیش کسانی که خاطر ایشان شکار غم و اندوه و مصائب آزرده شده باشد و همیشه گرفتار

بلا و رنج و بیماری اند پس ملاقات و دیدار بینی ایشان که برادران و محبان دینی و اندر تمریض

و عیادت ایشان باید تا چه درجه ثواب و اجر داشته باشد نقله حقیر آنست که اینها را

از مغتنمات باید دانست امروز مجال دریافت اینهمه مثوبات و ماجورات باشد

شاید که فردا مهلت ندهند چه خوش گفته بیت گر بسر بیمار خود آئی بعیادت

صد ساله باشد تو بیمار توان شد بزرگان دین و سالکان طریق معرفت و یقین

بسا بیمار بهار را در رنگ ... ... اند و بسیاری از ایشان الآن ... مقام را این ...

انگاشته عربیة لیس البلیة فی ایامنا عجبا بل السلامة فیها اعجب العجب چه بزرگواران

... ...

بیت ... که من از جور جفای تو بنالم بیداد لطیفان همه لطف و کرم است و بعضی

... ... رباعیة

با درد تو نیست که درمانی هست با عشق یقین است که جانانی هست احوال مهجوران

چون دم بدم میگذرد ... نیست در اینکه حال گردانی هست و اشار الی ذلک

حدیث النبی صلی الله علیه وسلم حبک الشیء یعمی ویصم ای یعمی عن رؤیة القبیح او روئیة

ما یسوؤه ویصم عن سماع النصیح حاصله یعنی یجعلک اعمی عن عیوب المحبوب

واصم من سماعها حتی لا یبصر قبیح فعله ولا یسمع فیه نهی ناصح و هم در اینمعنی حضرت

امام ربانی ... ... میفرماید جفای محبوب از وفای او بیشتر لذت بخش است

وایلام او از انعام وی خوشتر همین میفرمایند که محبوب در نظر محب بلکه در نفس الامر

همه وقت و همه حال محبوب است اگر ایلام فرماید محبوب و اگر انعام نماید محبوب نزد اکثر مردم

که به دولت محبت مشرف گشته لذت در وقت انعام از دیاد محبت محبوب است از وقت ایلام او و نزد

بعضی در هر دو وقت مساوات باشد اما نزد این اقل عکس اینمعاملات ایلام از دیاد محبت

بخش است از انعام و از مساوات متقدمین این حالت حسن ظن است بمحبوب حتی اگر محبوب

بر گلوی وی کارد ... نهد و هر عضوی را از عضوی جدا سازد محب آن را عین مراد و صلاح خود

داند ع صلاح ما همه آنست که آن را صلاح وجوب است که حصول این حسن ظن

کرامت فعل محبوب از ... ... دولت محبت ذاتی که مخصوص بحضرت حبیب رب

العالمین است علیه الصلاة والسلام و محبوبان از جمیع اعتبارات ... مشرف گشته انتهی

تفصیل اینمقام بگفت و شنود درست نمی آید ع زانکه قصه هفت گنبد افلاک پر صدا است

هر کس باندازه فهم و بینش خود از آن لذت خواهد چشید و اتفق اگر مراد موافق حق است که ابرو

و تنگی سینه و خفقان احوال بشریت بهمین است و منافی دعوی محبت چه ایلام محبوب

در رنگ انعام وی محبوب و مرغوب است ع نقطه عشق دل گوشه نشینان خون کرد

خوفا و فرموده لیز ... که ... ... فعل محبوب بود در رنگ فعل محبوب محبوب است

ع هر چه آن خسرو کند شیرین بود و التخص قائل بعلاقه ... نیز در نظر محبوب

محبوب در می آید عجب معامله ایست سبحان الله و نیز فرموده اند اگر در دنیا

درد و الم می بود بهیچ نمی ارزید چه تلخی حوادث در رنگ تلخی دارو نافع است که ازالهٔ مرض مینماید
راقم حروف گوید مانا انکسار و شکستگی و ذکر و فکر و خوف و خشیت عقاب و حساب در این
درد و الم‌ها یافت شود چه مدار کار بر شکستگی و آوارگی ماسوی الله آمد لهذا از تن
پروردگان و متنعمان لذائذ نفسانی و شهوت پرستان انسانی این کار کمتر آید کریمهٔ جلیلهٔ
وما خلقت الجن والانس شاید همین معنی است چه عبادت به تذلل و انکسار
و خواری و بردباری میسر شود علی الخصوص زاهدان و متشرعان و متقیان که دنیا سجن
ایشانست و زندان مؤمن باشد ناچار ای عاقل بعید است بیت
تمنا بر سر پل زالوقرار و آرام نیست کس در ته زندان بلا خوش ننشست حق تعالی
بفضل و کرم خویش همه‌های خود ما و سایر بیماران درونی و برونی را از شفاخانهٔ رحم و حلم
خود داروی درد و بلاهای ظاهری و باطنی کرامت فرماید و بر طریق اتباع سنت سنیهٔ
حضرت حبیب خود محمد المصطفی صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم استقامت و توفیق دهاد
پس هیچ وقت مرض و بیماری را بد ندانند و درد و آلام و اوجاع را
کراهت و ناسزا نگویند و عجز و محن و رنج و اذیت و سایر حوادث را که از جانب
مولی عارض شود از امتثال قبول نموده صبر و رضا و شکر و تسلیم شعار خود نموده
وفی کتب الاحادیث اذا دخلت علی مریض لعیادته فمره یدعو الله فان دعاءه
کدعاء الملایکة لکونه مقبولاً ولکونه دعاء من لا ذنب له لان المرض یمحص الذنوب

والملایکة

والملایکة لا ذنب لهم انتهی اذا دخلتم علی المریض لعیادته فنفسوا له فی الاجل
ای وسعوا له والطمعوه فی طول الحیوة ندباً فان ذلک ای التنفیس لا یرد شیئاً
من المقدور وهو یطیب بنفس المریض یعنی لا بأس بتنفیسک له فان ذلک
التنفیس لا اثر له الا فی تطییب نفسه فلا یضر کم ذلک ومن ثم عدوا من آداب
العیادة تشجیع العلیل بلطیف المقال وحسن الحال انتهی ودر معنی این روایت
چه خوش فرموده اند بیت سخن خوش حیات روح و تن است دم عیسی گواه این سخن است
شیخ جنید قدس سره پرسیدند که مرید را از کلمات مشایخ و حکایات ایشان چه
فایده است گفت تقویت دل و ثبات بر قدم مجاهده و تجدید عهد در خفا کی قلب
گفتند این را گواهی از قرآن داری گفت بلی کریمهٔ وکلا نقص علیک من
انباء الرسل ما نثبت به فؤادک و نیز در اخبار وارد است که کلمات المشایخ
جنود الله فی ارضه انتهی قال الدمیری فی مروج الذهب عن معمر
بن المسکین قال دخلت علی الشافعی رض اعوده فی مرضه الذی مات فیه فقلت له
کیف اصبحت یا ابا عبد الله قال اصبحت من الدنیا راحلاً وللاخوان مفارقاً ولکأس
المنیة شارباً ولا ادری الی الجنة تصیر روحی فاهنیها ام الی النار فاعزیها ثم قال

ولما قسی قلبی وضاقت مذاهبی جعلت رجائی نحو عفوک سلما
تعاظمنی ذنبی فلما قرنته بعفوک ربی کان عفوک اعظما

اذ جمع

نقلست رابعه عدویه رحمها الله تعالی وقتی بیمار گشت ابو سلیمان دارانی و سفیان ثوری قدس سرهما العزیز
هر دو بعیادت وی رفتند سفیان بدو گفت دعا کن تا خدا تعالی این بلیه را از تو دفع نماید گفت
ای سفیان کرده است که حقیقت و تعالی ارادهٔ علت و درد و بلا در من خود فرموده است گفت بلی گفت پس
چگونه دعا کنم از خدا که خلاف ارادهٔ خود نماید انتهی کلام العارفة نور الله مرقدها

بیان مرض ظاهری و مرض باطنی

مخفی نماناد که مرض دو قسم است مرض ظاهری و مرض باطنی مرض ظاهری محتاج بدارو و مرهم و تنقیه
طبیب ظاهر است چنانکه این معنی بر همه کس مشاهد و واضح میباشد اما در ازالهٔ مرض باطنی التی در وجوع
کردنست باطبای ربانی و حکمای صمدانی چه ایشان بانواع و اقسام امراض ظاهره و باطنه و آلام
و اسقام مطاهر بود ذاتی توانا و تسلط دارند ع دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
و در غایت ترحم و اشفاق بر بندگان بمعالجه امراض میپردازند بخلاف اطبای ظاهر بواسطه
یا بی‌واسطه ظاهراً او باطناً سراً او علانیةً بقاعده و قانون حکمت خودشان کما کی سعی و اهتمام
در ازالهٔ امراض بندگان خدا می فرمایند بیت آنکس که بیافت حرمت یافت عظیم و آنکس که
نیافت همچنان ماند سقیم

بیان صفت اطبای الهیه

فهم اطباء الله تعالی فی الدنیا وامنائه فی الآخرة هیبة الله فی ارضه
واولیائه فی السماء لهم نور وحکمة وبرهان ویعلم وعلم وعرفان

ملکون

عالمون بالعقل والشرع وما یکون من الاصل والفرع عارفون بقانون حکمة رموز القصص
عالمون بحقائق الاشیاء واحوال الماهیة یعالجون امراض القلوب بلطائف
الفاظهم ویتداوون قروح النفوس ببشارة اشارة الحاظهم یطعمون سقماء
الارواح ایادج الهمة والانفاس ویشربون سفهاء العقول والعقائد جوارش
المعرفة والاخلاص ویزیلون ما علیهم من اوساخ المعاصی واخلاط الادناس
یدفعون فضلات الردیة عن ضمائر الخلائق ویرفعون من ابصارهم حجب
الهواجس والعلائق ینقذون اصحاب الهموم معاجین المفرحة بالنظر
واللقاء ویشغلون ارباب الذلة بلسان الحال من الصحو والمحو والبقاء
یکحلون عمیاء الغفلة بمکحلة الایقاظ والوقوف ویصنعون لهم اقراص
التجربة والمکاشفة والشهود مسحوقاً ومنخولاً ینقون اخلاط معدة العدی
بسفوفات السفوف اجمالاً او تفصیلاً ویسقونهم ربوب التزکیة کاشا
کان مزاجها زنجبیلاً یوقظون نیام الغفلة بنشادر منبهات رشحاتهم
ویوعظون قلوب القاسیة بنعوت سعوط انفحاتهم یسدون عن
جراحات المجروحین دماء الرویة والقروح ویشدون علی رذائل احوالهم
ضماد الحقیقة والفتوح متکلمین فی علم الطبائع والصنائع متکلمین لکل
جامد ومائع یتجلی لهم ربهم فی کل حین واوان ویتجلی بهم الدنیا والدین

كما يتأتى لغيرهم بالمشقة والهوان ثبتت الارض والجبال والبحار بحكمة همتهم
ونبتت الاشجار والاحجار في الارض بوباح [illegible] موصوفون
للعهود وحافظون للحدود وجرت الحكمة على لسانهم وظهرت البركة تحت
احسانهم الموصوفين بصفات الكمال وحلاوة [illegible] والصداقة
الواصلين بمراتب الجلال والجمال المفرط الفراسة والحذاقة مجتهدين في
الدين والطريقة مجتمعان على مناهج اليقين والحقيقة فانعم الله تعالى عليهم
بمزيد الفضل والامتنان وايدهم بالارتقاء من درجات الايمان الى درجات
الاحسان فيعبدون الله قياما وقعودا وعلى جنوبهم [illegible] للتسبيح والكتاب
ويتمتعون بذكر ربهم ويخشونه ويخافون سوء الحساب فملأ الله تعالى
قلوبهم من المحبة والمعرفة فلا يستطيعون الحركة ولا السكون ينفقون اموالهم
بالليل والنهار سرا وعلانية فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون
وهم اهل المعروف في الدنيا واهل المعروف في الاخرة وفي حديث ابي امامة
الباهلي ان اول اهل الجنة دخولا هم اهل المعروف وفي حديث الحكيم
في نوادره والبزار في مسنده وابو نعيم عن انس باسناد حسن ان لله تعالى
عبادا يعرفون الناس ويطلعون على ضمائرهم واحوالهم بالتوسم اي المتفرس
غرقوا في بحر شهوده وتجلى عليهم بكشف الغطاء عن بصائرهم فابصروا بهما بواطن
الناس

الناس وفي حديث عمر باسناد حسن ان لله تعالى عبادا اختصهم بحوائج الناس
اي بقضائها يفزع الناس اليهم اي يلتجئون اليهم في حوائجهم اولئك القوم العالمون
العالمون المدبرة الامنون من عذاب الله لقيامهم بحقوق الخالق والخلق
وايضا في الخبر ان لله تعالى ضنائن من عباده يغذيهم في رحمته ويحييهم في عافية
من خلقه يغذيهم في رحمته ويحييهم في عافية ويميتهم في عافية واذا توفاهم
توفاهم الى جنته اي واباهم الى جنته قالوا من هم يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
اولئك الذين تمر عليهم الفتن كقطع الليل المظلم وهم منها في عافية فلم يدخلوا
انفسهم فيما لم يجادوا بانفسهم على ربهم جاد عليهم فحفظهم من البلاء ويبعثهم الى
درجات الشهداء في الجنة وايضا في الخبر ان لله تعالى ابدالا واوليائه
اذا شربوا سكروا واذا سكروا طربوا واذا طربوا طلبوا واذا طلبوا وجدوا
واذا وجدوا ذابوا واذا ذابوا خلصوا واذا خلصوا وصلوا واذا وصلوا
اتصلوا فلا فرق بينهم وبين حبيبهم انتهى وهم عتقاء الله فصاروا
محل نظر الحق سبحانه رحمتهم بالغير ونعمتهم سابغة بهم ينتظم اسباب المعاش
والمعاد وبهم تمطرون وبهم تستنصرون لان الانبياء عليهم السلام
لما وصلوا انقطعت النبوة فابدل الله تعالى هؤلاء مكانهم فبهم يغاث وبهم
يدفع وبهم يرفع وبهم يمنع وبهم يعطي وبهم مدار الكون علويا وسفليا
كما في حديث ابي داود ان لله تعالى اناسا ما هم بانبياء ولا

شهداء يغبطهم الانبياء والشهداء يوم القيامة بمكانهم من الله عز وجل قالوا يا رسول الله
تخبرنا من هم قال هم قوم تحابوا بروح الله على غير ارحام بينهم ولا اموال
يتعاطونها فوالله ان وجوههم لنور وانهم لعلى نور لا يخافون اذا خاف الناس
ولا يحزنون اذا حزن الناس ثم تلا هذه الاية الا ان اولياء الله لا خوف
عليهم ولا هم يحزنون فلا يدري احد مسكنهم ومأواهم الا الله العليم
بتقلبهم ومثواهم وهم كاهل الجنة لا يفنى شبابهم ولا يبلى ثيابهم يقنعون
بالليل والنهار ويعيشون بذكر الله الواحد القهار فالدنيا عندهم كدار العزيز
ليس لهم فيها قرار وادخار ولا يتمتعون بها ولم تكن عندهم عقار ولا اعتبار
فان وجدوا ينفقون بما اتاهم وان لم يوجد فيقنعون بالقبر او الشكر بالطعون
من ورق الاشجار ويلبسون الاصواف والجلود والاشعار يبيتون
حيث يمسون ويمسون حيث يصبحون لم يكن لهم مال ولا ولد يموت ولا بيت
يخرب ولا عبد يهرب ولا يدخرون شيئا لغد وهم يزكون انفسهم ويدعون
الى الخير ويامرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويصرفون في سبيل الله تعالى
اموالهم وانفسهم بذلا وعطاء وصدقة اولئك كتب في قلوبهم الايمان
وايدهم بروح منه ورزقهم من الطيبات فهذا اخر ما اوردناه في
مناقب الحكماء الالهية على نبينا وعليهم السلام والصلوة حقيق على ان تاخذ
ذلك بالعين والجفون وتحفظ في حد انوخذ قل ليوم لا ينفع مال ولا بنون
باید دانست

باید دانست که مقصود از اینهمه تفصیل ذکر مناقب اطبای الهیه و حکمای معنویه بود با وجود هرگز
گمان میکردم که باین زودی قلم از جولان وزبان از تقریر و بیان باز مانند باز اندیشه
آن داشتم که مبادا قیامت برآید قلم اینجا رسید و سر بشکست ماشاء الله از تموج این
بحر ذاخر و عظمت شأن و رتبهٔ اهل مفاخر چه نوشته شود عقل آدم از شورش ذکر
یار گرایان واله و دیوانه خواهد شد مثنوی وقت آن آمد که من عریان شوم
نفس بگذارم بکلی جان شوم آری مراد آنست که مرض باطنی مقبول با اطبای الهیه و حکمای
معنویه می باشد اکابر دین رضی الله عنهم ازالهٔ مرض باطن را بر معالجهٔ مرض ظاهر مقدم تر
و مقدم تر داشته اند اگرچه بر عبارت حدیث علم ابدان بر علم ادیان مقدم فرموده اند
اما اگر بدیدهٔ تحقیق تأملی نماید تحصیل علم ادیان که اسباب معالجهٔ مرض باطن است با تحصیل علم
ابدان که اسباب ازالهٔ مرض ظاهر است تفاوت و مغایرت ندارند بلکه متحد بالذات
و مختلف بالاعتبار اند شاید که در آخر هر حرف یکمعنی در آن است باینسبب که وجود یکی از آن
موقوف بر وجود دیگر است مثلا تحصیل علم دین که موجب معالجهٔ باطن است موقوف است
بر تحصیل علم ابدان که موجب معالجهٔ ظاهر است و تحصیل علم ابدان نیز موقوف بود بر تحصیل
علم دین پس علی ای تقدیر نباید ترجیح در توفیق مغنیین حکم تحصیل علم بدن بنابر تحصیل
تحصیل علم دین گشت فیه تأمل یسیر و تحقیقات کثیرة فان ذکرناه لطال
الکلام و یبعدنا عن المطلب والمرام بر سر اصل سخن رویم مراد از این بیانات
ابدا کرم

بیان آنکه معالجهٔ امراض ظاهری بر معالجهٔ امراض باطنی مقدم است
[illegible] و علم الادیان و علم الابدان [illegible]

7

است که ازاله مرض باطنی مرجوع باطبای معنویه است چنانکه مذکور گردید و ایشان کسانی باشند

که هرچه بتوانند در باطن انسان تصرف بکنند تا بازاله امراض صوریه و معنویه برسد

و آن طبیب عبارت از مرشد کامل مکمل صاحب تصرف و در یافت این معنی بتجرد قول

میسر نشود و در اینجا عمقی است پای هر مور و مگسی بساحل آن نرسد روزی از حضرت

والد ماجد قدس الله سره العزیز پرسیدند طایفه که ایشان را حکیم الهی خوانند کیستند

نعمی فرو رفت بعد از آن سر بر آوردند و گفتند مرشد کامل و مکمل گفتند علامات

ایشان چیست گفت بانام و نشانی گفتند از چه طبقه باشند گفت طبقات مختلفه اند

قوله تعالی خلق الانسان من تفاوت گفتند در کجا یافته شوند گفت در دنیا منکر

دارند کمتر ایشان را در یابند قال تعالی اولیائی تحت قبابی لا یعرفهم غیری صحبت ایشان

از مغتنمات باید دانست بغایت غیور و ذره بین و موشکاف و نازک و از دامنه استغنا

و استغراق در بیخودی و بی تابی و سکر و صحو و ملازمه حال ایشانست مدام مست و تنهای

و ناظر بحضرت احدی اند چنانکه در منقبت جرتیه مذکور گردید در کتاب

کشف المحجوب آورده که خداوند عالم جل شانه برهان نبوی و حجت مصطفوی را باقی گردانیده

و اولیا را سبب ظهور آن از جمله آیات حق و حجت مطلق حضرت محمد المصطفی

بظاهر باشد و در ایشان را والیان عالم گردانیده تا مجرد مرحدیث و شریعت وی را گشته اند

و بواه متابعت نفس و هوا را در نوشته از آسمان باران برکت و وجود ایشان آید

و از زمین

و از زمین نباتات و اشجار و ورقها بهبوب نسیم نفس شریف ایشان روییده و مسلمانان بر کار ایشان و

با استمداد و تأییدات همت و هیبت ایشان استیلا یابند و مدار حرکات و سکون دنیا و او

و احوال وی بر وجود و شرف وجود مسعود مبارک ایشانست مرآت جمال صفات حق

و مظهر کمال اوصاف کامله حضرت حق مطلق اند دنیا به بودن ایشان در دنیا بود کاست

اگر بخواهند بنظر کیمیا اثر جمیع روی دنیا را کیمیا کنند در بارگاه قرب احدیت محرم و در نزد خالق

و مخلوق محترم اند قلزم دار دائم در گرداب تجلی و سیر و سلوک اموج بی سر نشند و لنگر راه

و مادی ارباب معاصی و گناهند خورشید دار در پرتو شهود و مقام محمود و مظهر تجلیات

واجب الوجود اند زنهار صد زنهار صحبت ایشان را اکسیر اعظم و تریاق فاروق دانسته

مشتاقانه عاشق وار در طلب ایشان افتاده ایشان را دریابند اگرچه بجان باختن باشد

و چون دریافتند افتاده خاک در گاه ایشان شوند اگرچه شناختن ایشان بصورت

ظاهر دشوار است اما ایشان مردمان را مانند محک امتحان می شناسند اگر بخواهند بیک نظر مجموع

کافران روی دنیا را مسلمان سازند می توانند کسی که از ازاله امراض باطنه قادر باشد

بطریق اولی معالجه امراض ظاهره از وی خسته خواهد آمد نیست بی رنگی و ضعف حال

ایشان باد شما و سایر طالبان دخلی ندارد **بیت** ببین حقیر گدایان عشق را کاین قوم

شهان بی کمر و خسروان بی کلهند حضرت شاه عبد الله دهلوی قدس سره در خاتمه

مکتوبی که بحضرت مولانا خالد قدس سره مرقوم فرموده این بیت را نوشته **بیت**

دل مردان دین پر درد باید زحسرت رنگشان پر زرد باید برادر من کسی که مراد ش

لذت حلاوت عسل باشد هرگز به حقارت زنبور ضعیف و نحیف التفات نمیکند

می فرماید **بیت** به پیش جسم چو خاکترم میا گستاخ که هست در ته آن آتشی و دریائی

درین بیشه اندیشه شیران مردم خوار باید داشت اینجا رخ زرد و جامه ژنده خرند

جای لغزش پایست دست سگ محکم بداما ن لیلی ظبیان زده **بیت** بود آیا که در میکدها بگشایند

گره از کار فرو بسته ما بگشایند بزرگان طریق قدس الله اسرارهم فرموده اند

بکوشند که خود را بواسطه خلقی یا خدمتی خود را در دل صاحبدلی جای کنند چه دل ایشان

مورد و منظر حق تعالی است تا او را نیز در آن نصیبی رسد المرء مع من احب و حضرات ما

قدس الله ارواحهم فرموده اند زنهار در ملازمتشان حرکتی نامناسب از تو صادر نشود که نموده

نفرت و ملال خاطر مبارک ایشان گردد چه اگر کسی از بالای عرش بر زمین بیفتد از آن بهتر است

که از دل صاحب دلی بیفتد اعاذنا الله من هذا الوبال والنکال وادرکنا بصدقه

اولیائه طیبات الاقوال و حسنات الاعمال وادر کنا بالشرف صحبتهم واحفظنا

من سخطهم واجعلنا من خدام عتبتهم واشفنا من علل الباطنیة ببرکة

امداد همتهم بحرمة سید الانام و مصباح الظلام و رسول الله الملک

العلیم العلام محمد المصطفی علیه من الله افضل الصلوة واکمل السلام

بلیم اینست

باید دانست که تمیز در میان مرض ذاتی و مرض عارضی و فساد داخلی و فساد خارجی بسیار متعذر است

بادا ناقص باین زعم خود را گاهی گیرد و مرض ذاتی خود را مرض عارضی انگارد و در خسارت ابدی باشد

از لی ترس و بیم در نوشتن این هنر جرأت نمیکرد و اظهار آنهم مستحسن نمی دید **وایضاً**

آدمی را از نادانی و غفلت در فکر ازاله مرض ظاهر خود است و از مرض باطنی که عبارت از گرفتاری

دلست غافلست واقعی چون مرضی از امراض ظاهره طاری میگردد و عضوی از عضهای او را

آفتی میرسد آنقدر سعی و مبالغه می نماید که آن مرض دفع شود و آن آفت زائل گردد مرض قلبی که

عبارتست از گرفتاری دل با دون حق جل و علا بر نهجی بر وی استیلا یافته است که نزدیکست

او را بموت ابدی و هلاکت سرمدی برساند هیچ فکر ازاله آن نمی نماید و سعی در دفع و رفع آن

نمیکنند اگر این گرفتاری را مرض نمی دانند سفاهت محض است و اگر میدانند و باکی ندارند

جهالت و غفلت پدید مرضی تا آنکه از زوال ادراک انیعنی و تدبیر ازاله این مرض عقل معاد

در کار است عقل معاش از کوته اندیشی خود مقصور بر ظاهر بین است عقل معاش چنانکه

آفات معنویه را بواسطه تلذذات فانیه مرض نمی انگارد عقل معاد نیز امراض صوریه را

بواسطه مثوبات اخرویه مرض نمیدانند عقل معاش کثیر النظر است و عقل معاد حدید البصر

عقل معاد نصیب انبیا و اولیا و صلحاست و عقل معاش مرغوب اغنیا و ارباب دنیا است

فشتان ما بینهما و مسئله که مقتضی عقل معادست ذکر موت و تذکر احوال آخرت

وعبادات با تمامی که بدولت کار آخرت متعلق گشته اند **بیت** دادیم ترا ز گنج مقصود نشان گر ما نرسیدیم تو شاید برسی **بدانند** که هر چند سخن موجب تعذر ادای جمیع عبادات مرض باطن نیز مستلزم آن تعذر است **فانها لکبیرة علی المشرکین ما تدعوهم** و قوله سبحانه **وانها لکبیرة الا علی الخاشعین** در ظاهر ضعف قوی و جوارح مستلزم آن عسرت است و در باطن ضعف یقین و تنبیه اسلام و تقویت و نقص ایمان موجب عدم تیسر تکلیفات و الله در رحمه تخفیف است و تمام تیسر و سهولت کریمه **یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر** و کریمه **ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا** هر دو شاهد حال و گواه صدق این آنحضرت است **مصرع** خورشید بجرم ار کسی سنانیست پس مگر ازاله آن مرض در این فرصت یسیر بدرگیر از اهم مهمات بلکه واجب شرعی گشت و معالجه علت معنوی در این مهلت قلیل بعبادت و یاری جلیس از اعظم مقاصد و با طبیب حاذق چنانکه منقبت ایشان مذکور گردد التجا آوردن فرض عین آید دل که گرفتار غیر اوست از وجه استدبیر روح که با نفس اماره از و بهتر است انجامه سلامتی قلب و اعمال خالص مطلبند و ملازمی روح می جویند **الا من اتی الله بقلب سلیم** و ماکوته اندیشان همیشه در فکر تحصیل اسباب مرض دل گرفتاری روح و قلبیم **هیهات هیهات** چه توان کرد **وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون** خلاصه کلام بر فسادی که منشاء آن نفس اماره است مرض دائی است

التهاتی

وسیم قاتلی و منافی مقام بندگی است و به حرف دیگر که از میان آمد اگرچه التقای شیطانست بود از امراض خارجست که با سبهی علاجی زوال پذیر است **قال تعالی ان کید الشیطان کان ضعیفا** بلای ما نفس ما ماست و دشمن جان ما مقتضاب سوء ما دشمن بیرونی بمدد او بر ما استیلا می یابد و باعانت او ما را از جای میبرد و جاهلترین اشیا نفس اماره است که دشمن و بدخواه خود است و همت او بلاک نفس و جانست و تمنای او معصیت حضرت رحمن است که ولی و مولی انعم اوست و اطاعت و فرمان برداری شیطان که دشمن جانی وی است **امام غزالی** رحمه الله در کیمیای خود در مقام چهارم در بیان علاج بیماری و ازالت ضرر بدانکه علاج سه درجه است **یکی قطعی** چون علاج گرسنگی بنان و علاج تشنگی باب و علاج آتش که بکار افتد باب و علاج سرد شدن بر زن پس دست بداشتن از این علاجها از توکل نیست بلکه حرام است **درجه دوم** آنکه نه قطعی باشد و نه ظنی لیکن محتمل بود که اثر کند چون افسون و دعا و داغ و فال و طیره و امثال اینها و شرط توکل دست بداشتن از اینهاست **سیوم** آنکه میان این هر دو درجه باشد یعنی قطعی نبود لیکن غالب ظن بود چون فصد کردن و حجامت و مسهل خوردن و علاج گرمی بسردی و علاج سردی بگرمی و امثال اینها و دست بداشتن از اینها حرام نیست و شرط توکل نیز نیست و این باختلاف احوال و طبایع و امزجه تفاوت دارد **مثلا** در بعضی احوال بود که کردن از ناکردن اولی تر بود و در بعضی احوال ناکردن از کردن اولیتر بود و دلیل بر آنکه ترک آن چیزها شرط توکل نیست قول رسول صلی الله علیه وسلم و فعل اوست

معالجه [illegible]

اما قول او آنکه گفت ای بندگان خدای دارو بکار دارید **و نیز فرمود** هیچ علت نیست که نه آن را داروی نبود مگر مرگ لیکن باشد که بدانند و باشد که ندانند **و پرسیدند** که باید داروی [illegible] دارو و افسون [illegible] بکرداند گفت آن نیز از قدر خدا بود **و گفت** هیچ گروه از ملائکه نگذشتم که نگفتند امت خود را بگوی که حجامت کنند **و نیز گفت** هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم ماه حجامت کنند که باید غلبه خون شما را هلاک گرداند خلاصه غرض آنست که ترک اینها شرط توکل نیست زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم سعد بن معاذ را فصد فرمود و علی را چشم درد کرد فرمود از این مخور یعنی خرمای تر و از این بخور یعنی ورق چغندر با نشک و علمای اهل لغت گفته اند که آن دو نوع خشک شده باشد و بعضی گفته اند نان خورشی است که آن را از ماست پخته کرده اند و بعضی گویند طعامی باشد معروف که آن را از آرد گندم و جو و شیر گوسفند پخته سازند و یک قسم آن گوشت و گندم نیز از آن می سازند و صهیب را فرمود خرما میخوری و چشم درد دارد گفت به کرانه دیگر میخورم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخندید **اما فعل رسول صلی الله علیه وسلم** آنست که هر شب سرمه در چشم کشیدی و در هر ماهی حجامت کردی و در هر سالی دارو خوردی و گاهی چون وحی بوی آمدی سر مبارک او درد آمدی در سر حنا بستی **نقلست که حضرت** موسی علیه السلام را علتی پدید آمد بنی اسرائیل گفتند داروی این فلان چیز است گفت دارو نکنم تا او خود عافیت دهد آن علت طول کشید و شدت پیدا نمود

گفتند داروی

گفتند داروی این مجرب و مشهور و معروف است بشتابه که خواهی بخور گفت نخواهم و علت باند وحی آمد که بعزت و جلال من تا دارو نخوری عافیت نفرستم پس دارو خورد و صحت یافته گردید چیزی در دل او افتاد وحی آمد که تو میخواستی حکمت مرا بتوکل خود باطل کنی منفعتها و فواید و خواص در دارو که نهاد جز من **پس از اینجا معلوم گردید** که دارو سبب شفا است چنانکه آب و نان سبب سیری است و اینهمه تدبیر مسبب الاسباب است **در خبر آمده است** که موسی گفت یا رب بیماری از چیست و شفا از کیست گفت هر دو از حضرت من است گفت پس طبیب چه کار آید گفت ایشان بدانند که تا روزی ایشان میخورند و بندگان مرا بدلخوشی میدهند پس توکل در این نیز به علم و احوال است که اعتماد بر آفریدگار دارو کند نه بر دارو زیرا که بسیار کس دارو خورند و هلاک شوند **اما در بعضی احوال** دارو نخوردن فاضلتر است و آن مخالف عادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود چرا که بسیاری از بزرگان دین معالجه نکرده اند باوجود بیماریهای شدید **سؤال** اگر کسی گوید که این قول منافی آن حدیث است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بدارو خوردن امر فرموده است **جواب** گوئیم این منافات و اشکال بآن برخیزد که باید بدانست دارو ناخوردن را شش سبب بود **اول آنکه** بیمار مکشوف بود و دانسته باشد که اجل وی فرا رسیده است و دارو خوردن بکار نخواهد آمد چنانکه حضرت صدیق گفتند اگر طبیب را بخوانیم چه بود گفت طبیب مرا دید و گفت انی افعل ما ارید یعنی من آن کنم که خود خواهم **دوم** آنکه بیمار از خوف آخرت بهیچ نپردازد

ودل وی به آن سبب دارو نپذیر بود چنانکه ابو الدردا را گفتند در بیماری از چه می‌نالی فرمود از گناهان
گفت از گناهان گفتند چه آرزو داری گفت رحمت حق گفتند طبیب را بخوانیم گفت طبیب مرا
بیمار کرده است سیوم آن باشد که علت وی مزمن بود و معالجه پذیر نباشد چنانکه ربیع خثیم
میگوید قصد کردم که علت مزمنه خود را علاج کنم باز اندیشه کردم که در میان طوائف گذشتگان
چون عاد و ثمود طبیبان بسیار بودند و همه بمردند و طب ایشان را سود نداشت چهارم
آنکه بیمار نخواهد که بیماریش رفع شود تا ثواب بیماری را چنانکه ساقط نشود دریابد و تا خود را
بصبر و رضا و شکر و تسلیم بیازماید چنانکه در خبر است که حق تعالی بنده را به بلا و محن بیازماید
همچنانکه زر را به آتش بیازمایند نقلست که سهل دیگران را از دارو امر فرمودی و خود
علتی داشت و دارو نکردی و فرمودی نماز نشسته با رضا و صبر و تسلیم بر بیماری فاضلتر است
از نماز برپا با تندرستی پنجم آنکه گناه بسیار دارد و خواهد که بیماری وی کفارت
آن شود چه در خبر است که تب در بنده آویزد تا آنگاه که وی پاک گرداند چنانکه برگ
ریخ اثر نبود ششم آنکه داند که تندرستی سبب غفلت و طغیان و گناه خواهد بود خواهد که
بیماری وی باز تا وقت وی بغفلت نگذرد وازاینست که گفته اند مومن را
سه چیز لازم است درویشی و بیماری و خواری و در خبر است که حق تعالی فرمود بیماری
بند من است و درویشی زندان من در بند و زندان من کسی باشد الا که آن دوست من باشد
نقلست که حضرت علی رضه قنبر را دید آراسته بزیور ها گفت این زینت کردند این
از زهد

روز عید ماست گفت هر روزی که معصیت نکنیم آن روز عید ماست و گفته اند فرعون
دعوای خدای از آن جهت کرد که چهار صد سال تندرست زیست که نه او را درد سر بود و نه تب
اگر او را یک ساعت شقیقه بگرفتی آن همه فضول بنهادی و گفته اند بنده مومن نباید که
چهل روز خالی باشد از رنجی یا بیماری یا خوفی یا زیانی نقلست که حضرت رسول علیه السلام
خواست که زنی را نکاح کند گفتند هرگز او را بیماری نبوده و نه رنجی دیده همچنین و توصیف کردند
آنحضرت فرمود نخواهم او را و روزی دیگر حدیث صداع میرفت اعرابی گفت صداع چه باشد
مرا هرگز بیماری نبوده است آنحضرت فرمود دور شو از من هر که خواهد که از اهل دوزخ نگرد گو در وی
نگرد و حضرت عایشه رضه پرسید یا رسول الله هیچکس را درجه شهدا باشد گفت آری کسی که
در روزی بیست بار از مرگ یاد کند و شک نیست که بیمار از مرگ یاد بیشتر کند
پس بازی اسباب گروهی علاج نکرده اند و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم با اینها معالج نموده است
و معالجه از آن کرد تا بندگان خدا بدانند که در بعضی احوال حذر از اسباب ظاهر منافی
و مخالف توکل نیست نقلست که حضرت فاروق رضی الله عنه بشام میرفت خبر بوی
رسید که در آنجا ناخوشی طاعون عظیم است گروهی گفتند نرویم و گروهی گفتند از قدر حذر نکنیم
حضرت عمر رضی الله عنه فرمود از قدر خدا هم بقدر وی گریزیم و گفت اگر یکی از شما را وادی
پیش آید یکی پر گیاه و دیگری خشک و بی گیاه هر کدام که گوسفند برند بقدر ربه باشند
پس عبد الرحمن بن عوف را طلبید تا او چه گوید او گفت من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم

شنیده‌ام که گفت چون بشنوید که در جایی وبا است مروید و چون آنجا باشید بیرون نیایید و دیگر بزید
پس عمر فرمود الحمد لله که رای من موافق خبر رسول صلی الله علیه وسلم بود پس صحابه بر آن اتفاق کردند فاما
سبب نهی از بیرون آمدن آنست که اگر تندرستان بیرون آیند بیماران بی پرستار و متحفظ باشند
و ضایع شوند و آنکه چندی هوا در باطن اثر کرده بیرون آمدن سود ندارد و علاوه بر اینها دل
بیماران بگریز تندرستان شکسته تر و متأسف حال گردد و حال آنکه فلاحی گریزندگان
در شک و تردید بود انتهی عن ابن عمر رضه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
داووا مرضاکم بالصدقة فان الصدقة دواء منجح ونبه بها على بقية اخواتها من القربات
کالصوم وانما نبه ... فانها تدفع عنکم الامراض والاعراض
اي العوارض من المصائب والبلايا وقد جرب ذلك الموفقون من اهل الله فوجدوا
الادوية الروحانية تفعل ما لا تفعل الحسية انتهى قال الفقيه
في بستان العارفين انه كره بعض العلماء الرقى والتداوي واجازه عامة العلماء
فاما من كره ذلك احتج بما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يدخل من امتي الجنة سبعون الفا
بغير حساب فقام عكاشة رضه بن محصن فقال يا رسول الله ادع الله ان يجعلني منهم فقال انت منهم
ثم قام رجل آخر فقال يا رسول الله ادع الله لي ايضا فقال صلى الله عليه وسلم سبقك بها عكاشة
فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم المنزل فقالوا فيما بينهم من الذين يدخلون الجنة بغير حساب فقال
بعضهم هم الذين ولدوا في الاسلام وماتوا على ذلك ولم يذنبوا فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم
سألوه عن ذلك فقال هم الذين لا يكتوون ولا يرقون ولا يتطيرون وعلى ربهم
يتوكلون

يتوكلون اه وروي عن الاعمش عن ابي ظبيان عن حذيفة اليماني انه دخل على رجل
يعوده فوضع يده على عضده فاذا عليه خيط فقال ما هذا فقال رقي لي فيه فاخذه وقطعه
وقال لو مت ما صليت عليك اه وعن زينب امرأة عبد الله قالت جاء عبد الله
ذات يوم فرأى في عنقي خيطا فقال ما هذا الخيط قلت رقي لي فيه فاخذه وقطعه ثم قال
ان آل عبد الله اغنياء عن الشرك اه واما من اباح ذلك فاحتج بما روي عن ابن مسعود
انه قال ان الله تعالى لم ينزل داء الا وقد انزل له دواء الا السام والهرم انتهى
وروي سفيان بن عيينة عن زياد بن علاقة عن اسامة بن شريك قال شهدت
النبي صلى الله عليه وسلم والاعراب يسألونه هل علينا جناح ان نتداوى فقال تداووا عباد الله
فان الله تعالى لم يخلق داء الا وضع له شفاء وفي رواية له دواء واما الاخبار التي
وردت في النهي عنها فانها منسوخة الا ترى الى ما روى جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن الرقى
كان عند آل عمرو بن حزم رقية يرقون بها من العقرب فاتوا النبي صلى الله عليه وسلم فعرضوا عليه
وقالوا انك نهيت عن الرقى فقال ما ارى بها بأسا من استطاع منكم ان ينفع اخاه
فليفعل ويحتمل ان يكون النهي عن الذي يرى العافية في الدواء واما اذا عرف
ان العافية من الله تعالى والدواء سبب فلا بأس وقد جاءت الآثار والاخبار
في الاباحة الا ترى ان النبي صلى الله عليه وسلم لما جرح يوم احد داوى جرحه بعظم قد بلي فلم يكره
وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يرقي في المعوذتين والآثار فيه اكثر من ان تحصى انتهى

مسئل رجل ليس له معرفة تامة بالطب ويخبر اسير اصحاب العلل فينظر في كتاب الطب فما وجده موافقا للصاحب العلة قال له افعل فمنهم من يبرء ومنهم من لا فما حكم ذلك وما الحكم في المأخوذ بالرضى اجاب من يطالع الكتب الطب ويذكر للناس ما فيها من غير ان يشخص العلة فهو مجازف ومجترء على افساد ابدان الناس والحاق الضرر بهم لان من لا يشخص العلة ولا يتقن كليات علم الطب لا يجوز له ان يفتي بشيء من جزئياته لان الجزئيات لا يضبطها الا الكليات ومن ثم وقع اكثر حذاق من الاطباء كثيرا فانهم في اشياء لا ثم يوقعون فيها ان الشيء الفلاني دواء للعلة الفلانية فيستعملونه لكل العلة غافلين عن ان في غالب البدن علة خفية تضاد ذلك الدواء وكذا ذكر النووي رحمه الله في المسئلة نوعين في كتب الفقه وفيها الغمر الخ الاخذ بالاجماع ان تلك الكتب كلها ماشية على قول والقول ضعيف الخ واما ما يأخذه منهم فهو محرم عليه اكله انتهى وقال الشيخ في الخبر

ويسن التداوي للخبر الصحيح تداووا فان الله لم يضع داء الا وضع له دواء غير الهرم وفي رواية صحيحة ما انزل الله داء الا انزل له شفاء فان تركه توكلا فهو فضيلة قال المصنف واستحسن الاذرعي تفصيل غيره بين ان يقوى توكله فتركه اولى وان لا فعله اولى ثم اعترضه بانه صلى الله عليه وسلم سيد المتوكلين وقد فعله واجاب بانه تشريع منه ثم رأيت بعضهم اجاب بهذا ونقل قاضي عياض الاجماع على عدم وجوبه واعترض بان لنا وجها بوجوبه اذا كان به جرح يخاف منه التلف انتهى

بيكي برص

پس بر مریض بدانکه سنت سنیه آنحضرت است علیه الصلوة والسلام لازم آمد و استعمال آن و دوا دادن که موجب صحت بدنست منافی و مخالف توکل نگردید چنانکه در بیان سخن حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه بشام مذکور شد نقل است که بعضی از علماء و حکمای سلف گفته اند کسی که صحیح المزاج والبدن باشد نشاید چندان صحبت با سقیم المزاج والبدن بدارد بملاحظه اینکه مبادا بمجرد مجاورت آنکس نیز بآن مرض مبتلا گردد چه بسیار کس باین تاثیر بجهت صحبت و مخالطت گرفتار امراض شدیده و مهلکه شده اند و اکثر ایشان تا مقتضای مرض و احوال بیهیچ دارو علاج پذیر نشده اند تا تلف گشته اند حتی حکمای حاذق و کاملان از بوی خانها و شهرها و بازارها احتراز و احتیاط تمام کرده اند و از مسکان و ملبس و ماکل و مشرب مردمان پرسیده اند تا بصحبت و اختلاط مردمان برسد اما در این زمان بسبب قلت علماء و عدم حذاق حکماء و بی مبالاتی مردمان در کوشیدن برای اسباب صحت بدن و معالجات امراض ظاهری و باطنی خود شان این احتیاطها و اهتمامها برای همه کس درست نخواهد داد تا مرد قدر انتهی

بیان فرار از مجذوم و مبتلی مرض

درحیات الحیوان نقل کرده است

که شیخ بخاری در صحیح خود آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است فر من المجذوم فرارك من الاسد و در حدیثی دیگر آمده است که آنحضرت علیه الصلوة والسلام دست مجذومی را گرفت و فرمود بسم الله ثقة بالله وتوكلا عليه و با وی دعا فرمود مسئلة ونقل في ذلك الباب قال الشافعي رضي الله عنه في عيوب الزوجين ان الجذام والبرص يعدي وقال ان الولد المجذوم قل ما يسلم منه قلت ومعنى قول الشافعي رضي الله عنه يعدي اي بتأثير الله تعالى لا بنفسه لان الله تعالى اجرى العادة بابتلاء السليم عند مخالطة المبتلي وقد يوافق قدرا وقضاء فيظن انه عدوى وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم لا عدوى ولا طيرة كما سيأتي واما قوله رضي الله عنه في الولد قل ما يسلم منه فقد قال الصيدلاني معناه ان الولد قد ينزعه عرق من ابيه فيصير اجذم وقد قال صلى الله عليه وسلم لرجل قد قال له ان امرأتي ولدت غلاما اسود لعل عرقا نزعه وبهذا الطريق يحصل الجمع بين هذه الاحاديث وجاء في الحديث انه صلى الله عليه وسلم قال لا يورد ذو عاهة على مصح وانه صلى الله عليه وسلم اتاه مجذوم

لیبایعه

لیبایعه فلم یمد یده الیه بل قال امسك یدك فقد بایعتك وفي مسند الامام احمد رحمه الله ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تديموا النظر الى المجذوم واذا كلمتموه فليكن بينكم وبينه قدر رمح وقد ذكر الشيخ صلاح الدين العراقي رحمه الله في الفوائد ان الزوج اذا كان به جذام او برص سقط حقها من الحضانة لانه يخشى على الولد من لبنها ومخالطتها واستدل بقوله صلى الله عليه وسلم لا يورد ذو عاهة على مصح اه وقد صرح ائمة المالكية ان المبتلى لو اراد ان يساكن الاصحاء في رباط ونحوه منع اه باذنهم اه واما اصحابنا فصرحوا بان الامة اذا كان سيدها مجذوما وجب عليه تمكينه من الاستمتاع اه وطبراني وابو منصور ديلمي و حافظ منذری رحمهم الله روایت کرده اند از ابو هریره رضی الله عنه که وی گفته حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است آیا میدانید که شیر در بیشه خود چه میگوید

گفته‌اند خدا و رسول عالم است بآن فرموده میگوید اللهم لا تسلطنی علی احد من اهل المعروف انتهی

مراد آنست که فرار از مجذوم و گریز از مصاحبت مبتلی مرض آنهم از اسباب حفظ بدن است و این هم منافی توکل

نخواهد بود چه بتعیین جزم تجربت رسیده که تاثیر در مجاوره هست چنانکه گفته اند کز صحبت دیگدان

سیاهی خیزد اما باب قضا و قدر چیزی دیگر است هیچکس در آن سخن نتواند گفت روزی حضرت والد ماجد

علیه الرحمة و الرضوان مریدی را میفرمودند ای برادر چندانکه تعلق خاطر او میزاد بگذر از قضا و قدر است

اگر آن تعلق بصاحب قضا و قدر می بود بمقام از ملائکه در گذشتی اینهمه عالم و اهل عالم مسخر حکم قضا و قدر ند

بعد از آن این رباعی شیخ سعدی شیرازی را خوانده بتبسم و بسطی فوق العاده خواندند

طبیب و تجربت سودی ندارد چو خواهد رفت جان از جسم مردم / خری مرده نخواهد خاست بر پا اگر گوشش بگیرد خواجه گردم

فقیر راقم میگوید ما آفریدگان حق سبحانه غیر تسلیم و رضا چاره نداده اند با آنچه که ما را بدان مأمور فرموده اند باید

امتثال کنیم و به آنچه که ما را از آن منع فرموده اند باید اجتناب نمائیم آمنا بالله و بما جاء النبی من

عند الله اجمالا و تفصیلا اللهم اجعلنا من الامنین بک و بنبیک و حبیبک محمد صلی الله علیه و سلم

واجعلنا ممن اطاع الله و اطاع رسوله و احفظنا من الآفات و البلیات انک علی کل شیء قدیر

تمت

تتمه ثواب عیادت و آداب آن
و صفت حسن ظن مریض بخدا
و آداب وقت احتضار
و ما یناسب فی ذلک

بدانند که علما و حکما را است تکرار سعیهم فرمه لهذا اگر طبیب حاذق و مجرب مریض را

بدوا امر نمود امتثال کنند چه بموافق احادیث نبوی مداوات سنت است و منافی

توکل نبود چنانکه مذکور شد و باید بیمار عیادت مردمان را عبث نداند بلکه او را عمده

سنت رسول صلی الله علیه و سلم بداند و آن زائر دعای خیر کند و او هم از ایشان دعای عافیت

و مغفرت و حسن خاتمه طلبد و سنت است بر عیادت کنندگان که ایشان نیز در حق وی

دعای خیر کنند چنانکه در کتاب بستان العارفین از فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمه الله تعالی

مرویست که زیارت برادران دینی واجبه و صدقه و اقربا از خصال حمیده و خلاق

پسندیده حضرت رسول است صلی الله علیه و سلم و زائران ماجور میباشند باجرهای کثیره غیر محصور

چه آن زیارت موجب زیادت استیناس و فرحناکی دل وی و سبب ازدیاد محبت

و الفت خواهد شد و ابو امامه باهلی فرموده امش میلا و عد مریضا

و امش میلین و زر اخاک فی الله تعالی امش ثلاث امیال و اصلح بین اثنین انتهی

مرویست از بکر بن عبد الله که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود یا ابا هریرة زر غبا تزدد حبا

مرانی که وی فرموده است عیادت بکنید مریض را و در روایتی زیارت بکنید مریض را که در آن اجرهاست

بسیار پس یکی از آداب عمده سلمای عیادت است و در هنگام نشستن

نزدیک بوی نشیند و سخنهای ریشان و ماتم انگیز و لاطائل نگوید و سبب طول نشستن

وقت را بر مریض و بیمار پرستاران تنگ نماید و او را ملول نکند بلکه حکایات خوش و سخنهای

سرور عافیت و امید دهد و تسلی دهد و دعا او را بر فرح و شادمانی آرند چنانکه در کتاب اذکار

بروایت ام سلمه رضی الله عنها آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است اذا حضرتم المریض او المیت

فقولوا خیرا فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون الحدیث و نیز سنت است که وی را

بر توبه و انابت و یاد حق و رد مظالم و حسن ظن بخدا تحریص و ترغیب نمایند و برحمت و نعمت

و بخشایش حق تعالی او را امیدوار کنند تا وی حسن ظن بخدای عز و جل پیدا نماید قال الله تعالی

انا عند ظن عبدی بی و انا معه اذا ذکرنی ان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و ان ذکرنی

فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه بنده سالک ذاکر باید که حبل المتین رجا را بدامن حسن ظن

بحضرت علام الغیوب استحکام دهد و بتحقیق بداند که سعی و امید بنده ضایع نمی ماند و و کیلی خزاین

رحمت و عنایت را نهایت نیست تقبیل اعمال را چنان کثیر افضال و احسانی فرا داده

اگر بنده بمقتضای اذکرونی در مقام ذکر می آید حضرت جلال احدیت بنا بوعده

اذکرکم

اذکرکم وفا میفرماید و اگر در ساحت شکر قدم می نهد بجزای زیادتی نعمت شرف مقابله می یابد

و اگر در سلسله صبر و شکیبائی منجر میشود اجر بیحساب برای او ذخیره می سازد و اگر بار مصائب و جفاها

بر دوش حلم و بردباری میکشد در قوله اولئک هم المهتدون بدست رحمت و نعمت او را یاری

کننده و اگر در بازار والذین جاهدوا فینا عرض متاع خود میکند بر اجه و معامله لنهدینهم

سبلنا سود مند و نافع می سازد و اگر در میان انجمن خلایق ذکر میکند اگر ما را جنانی یاد میکند

که غیر او بر آن وقوف نیابد من نیز او را جنانی یاد کنم که غیری بر آن واقف نشود و اگر در میان

مجمع و انجمن خلایق ذکر ما میکند ما هم در میان زمره اشرع و مجمعی بهتر از آن او را بشرف مذکوریت

معروف و مذکور می فرمائیم و این در حدیثی دیگر آمده است که لا یموتن احدکم

الا و هو یحسن الظن بالله تعالی و اینها از نصایح و مواعظ واجبه اند انتهی

و چون محتضر گردید سنت است او را بجانب قبله بر پهلوی راست

بخوابانند همچنانکه در لحد او را بآن کیفیت میخوابانند و اگر بآن صورت متعذر بود او را

بقفا بسیار از بنهجی که روی مبرو اخمصین پای او ناظر بجانب قبله باشد و سنت است او را

تلقین کلمه طیبه لا اله الا الله کنند چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است لقنوا

اموا تکم قول لا اله الا الله و من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة

و بعضی از علماء فرموده لهذا هرگاه وقت وی تنگ نباشد محمد رسول الله هم برا و بفرمانید

و الحاح در گفتن کلمات با وی نکنند چه وقت احتضار وقت سخت و تنگ است

بعد مدتی [illegible] مجال الزام و نخست کرد مانیت ع و بجز بر کت بیشتر دادند ۹ وقد صرح بذلك فی التحفة

والا فلو او غیرهما بان لا یقال له قل لا اله الا الله بل یذکر الکلمة عنده لیتذکر فیذکرها

ویقول عنده ذکر الله مبارک فاذا قالها مرة فلا تعاد و ان سکت ثم تکلم فیعیدها

لیکون آخر کلامه الشهادة والوارث اولی بالتلقین لانه اشفق به و لو حضرها الورثة

قدم اشفقهم انتهی در سنت است خواندن سوره یس بر وی که چه فوائد و منافع و خواص آن

بسیار است و مریض را در آن فائدها و نفعهات و در خبر صحیح آمده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

فرموده است اقرؤا علی موتاکم سورة یس قال العلماء لان فیه ذکر الموت والبعث

والقیمة وتغیر الدنیا و زوالها ونعیم الجنة وعذاب جهنم وکرامات اهل الخیر واستحب

بعضهم قرائة سورة الرعد ایضا لانه یسهل طلوع الروح قوله علی موتاکم ای علی من

حضرة الموت والا فان المیت لا یقرء علیه آه و قال لو کون المیت لا یقرء علیه ممنوع لبقاء

ادراک روحه فهو بالنسبة لسماع القرآن وحصول برکته له کالحی واذا صح السلام علیه

فالقرائة علیه بطریق الاولی ویستحب ان یتجرع او یتقطر فی فمه الماء ندبا بل وجوبا

ان ظهرت فیه امارة تدل علی احتیاجه الی الماء و ذلک لان العطش یغلب علیه حینئذ لشدة

النزع و ورد ان الشیطان یاتی بماء زلال ویقول له قل لا اله غیری حتی اسقیک

والاحادیث فی ذلک کثیرة مشهورة قیل ویحرم حضور الحائض عنده وکذا الجنب انتهی

بقیه عیادت و بیان عیادت آداب

کافر و ذمی و امثال آن

قوله وحرم نحو الغضب ویستبعد وجوبا او ندبا بالتشریفه وصدق المظالم الی اهلها آه لیناول

الایمان ویحسن قضاء الصلاة آه قال الشروانی ای ما لیس فیه شیء یرده علی المظلوم والا فیجعل له

الغیبة و فی حاشیة الایضاح لابن حجر ومنها قضاء نحو صلاة وان کثرت ویجب علیه صرف سائر زمنه

لذلک ما عدا الوقت الذی یحتاج لصرفه ما علیه من مؤنة نفسه وعیاله وکذا یقال فی نسیان القرآن او بعضه

بعد البلوغ انتهی اقول هذا واضح ان قدر علی قضائها فورا بتیسیر اما لو کان علیه صلوات کثیرة جدا و کان

یستغرق قضاؤها زمنا کثیرا فینبغی ان یکون فی صحة توبته عزمه علی قضائها مع الشروع فیه حتی لو مات فی اثناء القضاء

لا یموت عاصیا لکنا لم نر من نبه علیه فی هذه الحالة فی صحة توبته لا یقدر بالاقتصار علی قول الشارع

بمخرج عن مظلمة قدر علیها انتهی قوله والمریض آکد بذلک ای اشد طلبا به من غیره

لنزول مقدمات الموت به آه قال الشروانی ویسن له الصبر علی المرض ای ترک التضجر منه وترک کثرة الشکوی

نعم ان سأله نحو طبیب او قریب او صدیق عن حاله فاخبره بما هو فیه من الشدة لا علی صورة الجزع فلا بأس ولا یکره

الانین لانه الجزع لکن اشتغاله بنحو تسبیح اولی منه فهو خلاف الاولی ویسن ان یتعهد نفسه بتلاوة القرآن

والذکر وحکایات الصالحین واحوالهم عند الموت وان یوصی اهله بالصبر علیه وترک النیاحة ونحوها مما اعتید

فی الجنائز وغیرها وان یحسن خلقه وان یجتنب المنازعة فی امور الدنیا وان یسترضی من له به علقة کخادم وزوجة

وولد وجار ومعامل وصدیق ویسن عیادة مریض ولو بنحو رمد وفی اول یوم مرضه مسلم

[illegible] کان ذمیا او جارا او نحوهما من نحو اسلامه فان انتفی ذلک جازت عیادته

وتکره عیادة تشق علی المریض والحاصل ان عیادة الذمی العاهد والمستأمن قریبا اذا کانا ابدا او نظر فی عیادته

اهل البدع المنکرة واهل الفجور والمکس اذا لم یکن قرابة و لا جوار ولا رجاء توبة لانا مأمورون بمهاجرتهم وان یکون

العیادة غبا فلا یواصلها کل یوم الا ان یکون مغلوبا علیه نعم نحو القریب والصدیق ممن یستأنس به المریض او یتبرک به

او یشق علیه عدم رؤیته کل یوم یسن لهم المواصلة ما لم یفهموا او یعلموا کراهته ذلک ذکره فی المجموع وان یخفف المکث عنده

بل تکره اطالته ما لم یفهم منه الرغبة فیها وان یدعو له بالشفاء ان طمع فی حیاته ولو علی بعد وان یکون دعائه

اسئل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک بشفائه سبع مرات وان یطیب نفسه بمرضه فان خاف علیه الموت

رغبه فی التوبة ورد المظالم والوصیة وان یطلب الدعاء منه وان یعظه ویذکره بعد عافیته بما عاهد الله علیه من خیر

وان یوصی اهله وعیاله بالرفق به والصبر علیه وقد صرح فی النهایة والمغنی باستحباب عیادة اهل

البدع والفجور والمکس آه قوله تشق علی المریض ای مشقة غیر شدیدة والا حرمت قوله اذا کانا ابدا او نحو ذلک مثله

فی الذمی وقوله لانا مأمورون الخ فیفیده عدم سن عیادتهم بل کراهتها فیما اذا کان فی ذلک زجر قوله الا ان یکون

مغلوبا الخ ای بان یکون ثم ما یقتضی الذهاب له کتلبیة کشراء ادویة ونحوها قوله وان یدعو له بالشفاء ای وان کان کافرا

او فاسقا ولو کان مرضه رمدا وینبغی ان محله ما لم یکن فی حیاته ضرر للمسلمین والا فلا یطلب الدعاء له بل ربما یطلب الدعاء

علیه لما فیه من المصلحة بعد فائدة وفی فتاوی الشیخ ذکر بانه لا زیادة المریض یوم السبت بدعة قبیحة

اخترعها بعض الیهود آه

فصل در بیان آداب عیادت مریض و ترک مداوات محرمات

و حسن ظن مریض و غیر ذلک

بدانکه سابقا فضیلت عیادت که از احادیث بنویست بیان کردیم و گفتیم چون به عیادت

بیمار کنند از روی بشر و طلاقت وجه و دلجوئی بنشینند و خندان دلکشاده روی پیش مریض

آیند و نزدیک سر وی نشینند و خود را از روی مهر بدارد مولانا علی بن الحسین الواعظ در کتاب

آداب الاصحاب آورده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود تمام کردن عیادت مریض یعنی عیادت

کامله آنست که هر کدام از شما بر سر بیمار رود دست بر پیشانی وی نهد یا بر سر وی پس احوال او

بپرسد چه بصحت رسیده که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر بیمار در آمدی فرمودی لا بأس طهور ان شاء الله

و گاه بودی که فرمودی کفارة وطهور سایس بر بالین وی بنشستی و از وی پرسیدی که چون

دیوچیز شتها داری پس اگر آن چیز که بیمار خواستی مضر نبودی بنمودی تا بوی دادندی

و می فرمود که بیمار را اکراه مکنید بر طعام و شراب که حق تعالی ایشان را طعام و شراب میدهد

و بیمار را امر بمعالجه کردی و از تداوی بمحرمات منع بلیغ فرمودی در سنن نسائی مرویست

که طبیبی ذکر کرد که در ادویه ضفدع بکار می آید آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی را منع فرمود از قتل ضفدع

پس ثابت و محقق شد که تداوی بمحرمات مانند خمر و اشباه آن ممنوع و منهی عنه است

و در نفحات طول مرض بلکه مرضات معلوم کنند که مکث وی مطلوب مریض هست یا نی

اگر مطلوبست بجهت استفسار خاطر وی زمانی توقف کند و در آن هنگام خوش ازاله کربت

و ملالت وی کند و اگر دریابد که مکث وی مطلوب نیست رود و بر خیزد شیخ سری سقطی

رحمه الله گوید در طرسوس بیمار شدم جمعی از گران جانان بعیادتم آمدند و چندان نشستند

کوهی از زار یافتیم و ملول شدیم بعد از آن از من بهتر [illegible] دعا کرد و دست برداشتم و گفتم

اللهم عافنا کیف نعود المریض مروی است که هر کس عیادت کند مریضی را که اجل وی

نرسیده باشد پس دست بر سر وی نهد و هفت بار بگوید أسأل الله العظیم رب العرش

العظیم ان یشفیک حق تعالی آن مریض را عافیت بخشد و بیان مروی است

که چون یکی از اصحاب الم و دردی بودی آنحضرت دست راست بر آن موضع نهادی و فرمودی

اذهب البأس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء

لا یغادر سقما و امام نواوی رحمه الله در اذکار آورده که علما را اختلاف است

در عیادت کافر و ذمی جمعی از مستحب داشته اند و بعضی منع کرده اند امام ابوبکر قفال

رحمه الله بیان اختلاف هر یک از آن دو فرقه کرده و فرموده که نزدیک من صواب است که عیادت

کافر در همه احوال جایز است و مؤید قول او است حدیث صحیح بخاری بروایت انس رضی الله عنه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم

جوانی یهودی را که نسبت بآنحضرت سابقه خدمتی و خدمتی داشت عیادت فرمود و نزدیک سر وی

نشست و ایمان بر وی عرضه کرد وی بجانب پدر نگریست پدرش گفت فرمانبرداری

ابو القاسم کن وی مسلمان شد پس آنحضرت برخاست و بیرون رفت و میگفت

الحمد لله الذی انقذه من النار و هم در حدیث صحیح آمده که چون ابو طالب را

وفات نزدیک رسید پیغمبر صلی الله علیه و سلم بسر بالین وی آمد و عیادت وی نمود و فرمود که ای عم

بگو لا اله الا الله الحدیث و سزاوار است که چون کسی بعیادت کافری رود

بقصد آن رود که وی را باسلام دعوت کند نه آنکه آن را [illegible] محبت و [illegible] الفت گرداند

[illegible]

کرده اند مکروه و ممنوع است و چون مریض کافر را دعا کند دعا بهدایت کند نه دعا بصحت و عافیت

امام نواوی در اذکار آورده که مریض باید در حالت مرض شاکر باشد هم بدل و هم بزبان

و مکروه است که جزع و بیخودی و دشنام دهد و تمنای مرگ کند چه در صحیحین مروی است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم

فرمود باید که تمنا نکند یکی از شما مرگ را بواسطه ضرری که باو رسیده پس اگر چیزی چنان گوید باید که

بگوید اللهم فاحینی ما کانت الحیاة خیرا لی و توفنی اذا کانت الوفاة خیرا لی

اما طلب شهادت و تمنای مرگ در بلده طیبه جایز است و از بزرگان دین اعلی الله

درجاتهم واقع شده و در صحیح بخاری از حفصه رضی الله عنها مروی است که گفت پدرم فاروق رضی الله عنه

میگفت اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی فی بلد رسولک

سابقا در بحث حسن ظن مریض بخدا اجمالا شرحی رانم قوم نموده که بر بنده

لازم است حسن ظن بمولای خویش داشته باشد در رحمت و مغفرت و احسان او واثق گردد

و لطف و رحمت وی را بر قهر و غضب وی مسبوق داند چنانکه وی را فرموده [illegible]

روایت کرده که پیره زنی از انصار ده پسر داشت و همه را بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورد و گفت

یا رسول الله صلی الله علیه و سلم این ده پسر ازان تو باد هر وقت بجهاد کفار میروی این پسران می

ملازم رکاب مبارک تو باشند و فی سبیل الله با تو بجهاد مشغول شوند پس مدتی برآمد حضرت رسول

مرکب همایون را بعزم جهاد حرکت داد و پسران آن پیره زن را با خود برد و بجهاد در آمد نه

از قضای الهی نه پسر از ایشان در معرکه کفار بدرجه شهادت رسیدند و یک پسر که از ایشان

خورد سال تر بود باقی ماند پس چون این خبر فوت پسران بپیره زن رسید از شهادت ایشان بسیار خوشحال

و شادمان گشته بحدیکه شهادت آن نه پسر را از حیات این یک پسر دوستتر داشتی تا آنکه بعد از چند مدتی

پسر کوچک وی بتب خوشی مهلک بیمار شد و مادرش مشغول بیمار پرستی وی گشته روزی مادرش

بر سر بالین وی نشسته بود و بجهت فرزند عزیزش گریه و جزع میکرد تا که پسر چشم بگشاد و بمادر نگریست

و گفت ای مادر مهربان چرا برای پسرانیکه در غزا شهید شدند اینقدر گریه و زاری نکردی با وجود

اوها از من بحدیکه از من بهتر بودند اکنون برای من که در دو بستر [illegible] گرفتارم گریه و جزع

میکنی گفت ای فرزند نه آخر گریه و فریاد من بجهت لذع درد تست پس پسر گفت ای مادر مهربان

اکنون اگر در پیش تو آتشی بودی آیا مرا در آن می انداختی مادر گفت ای فرزند بیتمیز که در حق

تو دارم نی پسر گفت پس بتعیین بدان آنکه دانسته ام که حق تعالی از تو بمن رحیم و کریم و مهربان تر

خواهد بود پس پسر بعد از چند روزی وفات یافت و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مادر او را طلبیده

و بموعظه فرمود ان ابنک قد غفر له بحسن ظنه بربه [illegible] بحسن ظنه بالله تعالی فرزند ترا

آمرزید بسبب حسن ظنی که بخدای خود داشت و بیان مروی است

که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در موعظه میفرمود که قهر و غضب خداوند سبحانه اینست چنانکه

مر ابلیس را بدان روی بمعاویه بن حیده کرد و گفت ای معاویه اگر میخواهی که

بخدا تعالی برسی و بمقام [illegible] شوی با حسن ظن بخدا و [illegible] باش که حق تعالی نه با ظن نیک

بندگان و نیت بود انتهی فوائد حسن الظن بالله تعالی در حق [illegible] ظن [illegible]

بیان کیفیة

بیان کیفیة آداب میت از تجهیز و غسل و تکفین و تشییع جنازه و دفن وی و بیان آداب بعد از دفن و ما یتعلق بذلک الباب

بدانکه انسان چون قبض روح وی کرده شد چشمهایش بر هم نهند و دهان و لحیین او را

بعصابه یا امثال آن بربندند و مفصلهای بدن او را از قبیل ساق و اصابع و دستها

او کشاده و نرم سازند تا آنکه منقطع نشود و بر تخت و جامه سخت استوار نهند

قالت [illegible] فاذا مات غمض عیناه لما نده بالجرح مسلم انه صلی الله علیه و سلم غمض

ابا سلمة لما مات لان ابقائها مفتوحة یقبح للمنظر و شق البصر ثم قال صلی الله علیه و سلم ان الروح

اذا قبض تبعه البصر [illegible] کریهة المنظر بلا [illegible] فیساء به ظن عوام

الناس و یستحب ان یقول عند التغمیض بسم الله و علی ملة رسول الله

و سنت است روی و بدن او را بچیزی بپوشانند تا مکشوف نماند چه فلا کردن

بعد از نزع لباس او

بجندیت بیضرورت مکروه است و در سینه وی چیزی ثقیل نهند تا از نفخ و فساد محفوظ گردد و صورت
بعد از آن در استقبال القبله بر مغتسل نهند بنهجیکه در کتب شرع مقرر و مرقوم فرموده اند
او را پاک غسل نمایند فائدة العباب والتحفة وسن تغطية وجه الميت بخرقة من اول
وضعه على المغتسل ويجعل طرفاه تحت رأسه ورجليه للاتباع وامرا لم الوعد
كشفه ويوضع على نحو سرير لئلا يصيبه رشاش الماء وبنداوة الارض من غير فراش
وحينئذ لو كانت الارض صلبة او نداوة عليها لم يكن وضعه عليها خلاف الاولى
وان يتولى هذه الامور اوثقهم او ماهر مع اتحاد الذكورة والانوثة وثقة احد بغسله
بالاولى لوفور الشفقة بينهما وان الشهيد يدفن في ثيابه فلا ينزع عنه ويبادر ندبا
ان لم يخش من التأخير والا فوجوبا كما هو ظاهر وذلك لامره صلى الله عليه وسلم بالتعجيل
بالميت وعلله بانه لا ينبغي لجيفة مؤمن ان يحبس بين ظهراني اهله رواه ابو داود
ومتى شك في موته وجب تأخيره الى اليقين اه وقال الاطباء ان كثيرين ممن يموت
بالسكتة ظاهرا يدفنون احياء اه فحينئذ يتعين التأخير الى اليقين انتهى
وان يكون غسله بماء بارد لانه يشد البدن والسخن يرخيه ان احتيج له لنحو
شدة برد او وسخ فلا بأس وينبغي ابعاد اناء الماء عن المغتسل لئلا يصيبه
رشاش الماء ويستحب التثليث في غسله ويجعل مع كل غسلة شيء من نحو سدر
او خطمي ويجعل ايضا بعد زوال السدر في نحو غسلة قليلا من كافور بحيث لا
يغيره وذلك لانه يقوي البدن وينفر الهوام ويكره تركه ولو خرج بعد
الغسل منه

الغسل منه شيء نجس وجب ازالته فقط تنظيفا له اه وقيل يجب ازالة النزع تجديد الغسل
وقيل يجب مع ذلك الوضوء كالحي ويكره النظر الى ما بين السرة والركبة منه بلا حاجة اه
والاولى ان يغسل الرجل الرجل والمرأة المرأة مع ملاحظة الترتيب في التقدم من حيث
القرابة والمحرمية كترتيبهم في الصلوة عليه فالاولى بغسل المرأة النساء الاقارب
ثم الاجنبيات ثم الزوج ثم رجال المحارم وان لم يحضر الا اجنبي فتيممها وجوبا ولا يغسلها
والاولى بغسل الرجل الرجال الاقارب ثم الاجانب ثم الزوجة ثم نساء المحارم فان لم يحضر
الا اجنبية تيممه حتما واذا غسل احد الزوجين الاخر فله ان يلف على يده خرقة ولا يمسه
ويجوز للسيد غسل امته واذا مات الخنثى المشكل وليس هناك محرم له جاز للاجنبي
والاجنبية غسله ولو كان كبيرا كالصغير الواضح واذا مات محرما فلا يقرب منه طيبا
ولا يؤخذ شعره وظفره ولا يلبس مخيطا ولا يستر رأسه ووجه المحرمة ولا فدية على الفاعل
بل عصى ويجوز تطيب المحدة اي التي في عدة وفاة الزوج ولا يؤخذ شعر عانته
وابطه ولا رأسه ولا يقص شاربه ولو تعذر غسل الميت لو غسل لتهرى
او فقد الماء او خاف الغاسل من مباشرته لنحو جذام لم يغسل بل يتيمم ولو كان به قروح
ان يخاف من غسله يغسل ولا يتيمم ويجوز للجنب والحائض غسل الميت بلا كراهة واذا رأى
الغاسل ما يعجبه من علامات سعادة كاستنارة وجهه وطيب ريحه على
المغتسل استحب ان يتحدث به الناس وان رأى ما يكره كنتن وسواد وجه او تغير
بدن او انقلاب صورة فلا يتحدث به الناس الا لمصلحة دينية كما اذا كان الميت

مبتدعا او فاسقا او ظالما ليجتنب المحدث به للعبرة ويستحب الاكثار من ذكر الله والدعاء حين الغسل
والتكفين ولا بأس للمحاضر والاهل تقبيل وجهه ولا يجب تجديد الغسل بخروج …
الغاسل في الاصح لان المقصود من هذا الغسل النظافة وهي حاصلة فلا يتوقف
على النية فلهذا لو غسل الكافر المسلم جاز وقيل انه غسل واجب فاشبه الغسل
من الجنابة فينبغي النية ويجب غسل الغريق وفي الانوار قول انه لا يجب غسله انتهى

فصل بدانکه غسل میت بنهجی که در کتب فقه کیفیت آن مذکور است فرض کفایه است
اما احکام غسل آنست که بیان شد و اما آنچه بعد از آن بیان تکفین وی است بتفصیل خواهد آمد

تفصیل بدان که تکفین میت نیز فرض کفایه می باشد و هر لباسی که در حالت حیات
بجهت وی مباح و روا بوده در حالت ممات نیز تکفین وی بدان لباس روا باشد اما
سنت آنست که سفید رنگ باشد خواه بجهت مردان و خواه برای زنان چنانکه در حدیث صحیح آمده است
خير ثيابكم البيض فاكسوها احياءكم وكفنوا بها موتاكم الحديث وظاهر عبارة التحفة
والانوار انه يجوز تكفين الحرير والمزعفر للصبي والمجنون مع الكراهة لا للرجل والخنثى
لانه يحرم عليهما في حياتهما ويجوز للمرأة اذا لم يجد غيره اه وبحث جمع غيره انه يحرم
التكفين بمتنجس بما لا يعفى عنه ان وجد غيره وان حل لبسه في الحيات ويقدم
على نحو حرير لم يجد غيرهما اه وتكفين محدة في ثوب زينة وان حرم لبسها له
في الحيات اه فان لم يجد ثوب وجب التكفين بجلد ثم حشيش ثم طين انتهى

فرع

فرع افتى ابن الصلاح بحرمة ستر الجنازة بحرير وكل ما المقصود به الزينة
ولو امرأة كما يحرم ستر بيتها بحرير وخالف الجلال البلقيني فجوز الحرير فيها وفي الطفل اه
وفي شرح الانوار ويكره المغالاة في الكفن اي يشترى له بثمن غال بل يراعى حال الميت فان كان
غنيا فلا بأس بكفنه من اجود الثياب وان كان فقيرا فمن خشنها وان كان متوسطا فمن
اوسطها والثوب المغسول اولى من جديد غير مغسول ولا يكره المخيط انتهى
بدانکه اقل کفن ثوبی است که ستر عورت میت بدان کرده شود و قول اینست که تمام بدن
او را بپوشاند چنانکه کیفیت وی آن در متون کتب فقه مرقوم است و آن باختلاف احوال
میت و عورات آن مختلف می شود چه عورت زن بیشتر و اقوی تر است از عورت مرد و اکمل وی
آنست که با حسن لفایف و اوسع آن تکفین کرده شود کما هو المبسوط في الفقه وفي الانوار وغيره
انه لا ينفذ وصية الميت باسقاط التكفين لما فيه من انه حق الله تعالى
بخلاف ما زاد على ثوب واحد فهو حقه وتنفذ وصيته باسقاطه وللغرماء ان
اسقطت المنع من الزيادة على ثوب واحد لحصول الستر به انتهى
واجره تکفین و حنوط و کافور و سایر اسباب تطیب و تجهیز باید از ترکه میت داده شود
و اگر وی بسبب فقر و بی نوائی ترکه و مالی نمانده باشد اجره و مؤنات مقرره مذکوره بر کسی است
که نفقه وی بر اوست مانند آبا و خویش و فرزندان و امثال او و مؤنت تجهیز و تکفین زوجه
بر زوج اوست اگرچه آن زن توانگر و غنیه بود مگر آنکه شوهر وی گدا و بی نوا باشد

آنوقت از مال وی که زن باید بعمل آورده شود و اگر هیچ کدام نبود و یا بی مال باشند آنوقت از
بیت المال واگر بیت المال نیز نبود بر خویشان وندیش واگر خویشان وندیش هم نباشد بر مسلمانان
واجبست از مال خودشان تجهیز و تکفین این ان مهیا دارند **تفریع**

فی التحفة قال وارث اکفنه من مالی وقال آخر من الترکة اجیب لا الاخر دفعا للمنة ورد علیه
والجمال الاذرعی ان الحاکم یعتبر الاصلح فیجب المتبرع لاستغراق دین او خبث الترکة او
مع کثرة اطفاله وهو وجیه مدرک لا نقلا او قال وارث اکفنه من المسبلة وقال آخر
من مالی اجیب الاول علی ما بحثه الزرکشی والوجه ما نقله الاذرعی عن السرخسی انه
یجاب الثانی دفعا للعار عنه ومثله قول واحد من مالی وقول آخر من بیت المال
او قال وارث ادفنه فی ملکی وآخر فی مسبلة اجیب الثانی لانه لا عار هنا بوجه **انتهی**

> در بیان تکفین میت و آداب آن

فصل پس بعد از غسل وی بنهج مذکور تهیهٔ تکفین مشغول گشته و لفائف
و لواحقات آن از قبیل ازار وعمامه وقمیص وخمار وغیره در جای پاک به ترتیب انداخته
وبیت را آهسته از بالای مغتسل برداشته بر بالای لفائفها و اثواب مذکوره بهیئت
مستلقی خوابانیده بعد از آن منافذ و مفاصل بدن او را مجموعا به پنبه پاک و تازه
مستحکم بسد و دو موره بعد لفائفها را با لواحقات مذکوره وی به پیچیده بر شکل کسی که
در حالت حیات پیرهن و قبا و سایر لباسها را بکرد پیچیده بعد از آن اول و آخر و وسط
کفن را از ریسمان یا بندی باریک بسته که هر کاه او را در قبر نهاد عقده بندها را
کشاده نجهد کما قال فی التحفة لئلا ینتشر اعضائه وکفنه عند الحرکة والحمل فاذا وضع
فی القبر نزع الشداد لزوال مقتضیه ولانه یکره ان یکون فی القبر معه شیء معقود
دلاویلی

وکا یلبس المحرم المذکر شیئا قبل التحلل الاول مخیطا ولا یشد علیه اکفانه ولا یستر راسه ولا یستر
وجه المحرمة لما مر مع امتناع ان یقربه طیبا اه **تتمه**

آماده کردن کفن پیش از مردن بجهت خود روا نبود مگر آنکه در آن شبهه حلیت و اثر باشد
و بدانکه بعد از مردن خود آنوقت اتهای لیکن کفن حلال بدست نیفتد یا آن کفن بعد از
اهل خیر و صلاح و بزرگواران دین تبرکا بدو رسیده باشد آنوقت برداشتن آن جایز باشد

فصل فی بیان حمل الجنازة

بدانکه برداشتن جنازه از مبرات واکرام میت است و ثواب آن بردن از حد و حصر است
چنانکه در اخبار صحیح وارد است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و خلفا و اصحاب کرام رضی الله عنهم این سنت
مستحسنه را بسیار معمول داشته اند و بعض نفیس خود بشان حمل جنازه فرموده اند تا انیه بشر
بی نفسی و نیستی ترک هوا و عجب در اینجا معقول سالک میشود از بجا آوردن این سنت
بقیه اعمال را فهم توان کرد آری این برداشتن کاشتن خیزد چنانکه آن بزرگواران رحمهم الله
کاشتند و برداشتند **انتهی** و **باید** حتی الامکان مردان جنازه را برداشته اگر چه اهل
میت زن باشد چه از نساء و صبیان ونخشی این کار کمتر آید و نیز با خبر باشند که بهیچ وجه
بچشم حقارت و خواری به میت ننگرند **شعر** منگر دیگری بسر واندر چمن هر که دید
آن سر بریم انجام را و بوجه آهسته او و بزدند و ختنک حامل جنازه نمایند چه از زنا و روا داشتن ایشان
میت حرام صرف و منهی عنه است و برداشتن نعش وی در بین عمودین افضل و مستحسن تر است
از تربیع و کیفیت عمودین و تربیع در کتب شرع مسطور است آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم

جنازهٔ سعد را در بین عمودین حمل فرمود و تشییع جنازه سنت مؤکده است و بجهت زنان مطلقا
مکروه است اگر چه فتنه و خوف فساد و آفت هم نباشد کما سیذکر و در صورت خوف فتنه و آفت
بطریق اولی حرام صرف است و یکی از آداب تشییع سکوت و فکر است وقتی که همراه جنازه باشد
در اذکار الاصحاب آورده که امام نووی رحمه الله فرموده که مستحب آنست در آنوقت مشغول ذکر
و فکر باشد و تفکر و تامل رود در حال میت و آنچه وی را پیش آمده و در فنا و به اعتبار دنیا
اندیشه کند و البته اندیشه کند از سخنان بی فایده و لهو و لعب و کلمات مالا یعنی اگر چه در
همه وقت مکروه و منهی عنه است خاصه در چنان محلی پس باید که چون همراه جنازه باشد
آواز بر ندارد بلکه بذکر گفتن یا قرآن خواندن مشغول شود یا ساکت و متفکر باشد چه در سکوت
قوت متفکره قوی تر میشود و **باید** که زنان همراه جنازه بیرون نیایند که مکروه
و ممنوع است چه در نوادر الاصول بروایت صحیح ثابت شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم جمعی زنان را دید که
جنب جنازه حاضر شده بودند فرمود ارجعن مأزورات غیر مأجورات و در این باب
احادیث صحاح بسیار وارد اند پس علی ای صفة کان چه در صورت خوف فتنه
و چه در صورت عدم آن زنان از تشییع جنازه بلکه رفتن شان بمقبرستانها نیز بجهت
منهی و ممنوع می باشد **فصل** بدانکه نیاحه و صیاحه و ندبه بجهت میت
حرام است و اگر کسی بقول وی که ترکه ندبه و نیاحه میکردند و او از آن کوتاهی و اغماض کرد
و این را منع نکرد فاسق خواهد بود کما صرح به فی عبارة التحفة والانوار وغیرهما
والمشی امام الجنازة وقریبا منها بحیث لو التفت رأی الجنازة افضل ویسن الاسراع بها

> در بیان تشییع جنازه

> در بیان حرمت نیاحه و ندبه بر میت و سایر آداب تشییع جنازه

الا ان یخاف تغیرا او انفجار دم ونحوه من النعش وذلک یختلف باختلاف الاحوال والاوقات
والمصلحة ویکره اتباع الجنازة بنار او غیرها والتغلیظ برفع صوت معها حتی القرائة والذکر
لکن ثبت بعض ذوی کراهیة الذکر وجهان احدهما کراهة التنزیه والیه اشار فی الاذکار وثانیهما کراهة التحریم وهو الاصح وان الذکر مع الجنازة بدعة خلافا لابی حنیفة رحمه الله قاله العزیزی
وکذا یکره الحدیث فی امور الدنیا او المضحکات بل المستحب السکوت حال المشی والتفکر فی فناء الدنیا
واهلها وفی الموت وعذاب القبر واهوال یوم المحشر وغیر ذلک کما مر **انتهی**

> در بیان رؤیت محتضر ملک الموت را

سئل هل کل محتضر یری ملک الموت صغیرا او کبیرا اعمی او بصیرا آدمیا او غیره **اجاب**
ورد ما یدل علی معاینة المحتضر الذی لم یمت فجأة لملک الموت او لبعض اعوانه فروی ذلک حدیث
ابو نعیم انه صلی الله علیه وسلم قال احضروا موتاکم ولقنوهم لا اله الا الله وبشروهم بالجنة فان الحکیم
من الرجال والنساء یتحیر عند ذلک المصرع والذی نفسی بیده لا تخرج نفس حتی یتألم کل عرق
لمعاینة ملک الموت **الحدیث** **فصل** بدانکه سنت است برای کسیکه
جنازه را به بیند بگوید سبحان الحی الذی لا یموت یا بگوید لا اله الا الله الحی
الذی لا یموت و برای او دعای مغفرت کند و هر که در مسابقه خود را بخاطر آورد
و بهیچ وجه من الوجوه میت را غیبت و ناسزا و بد نگوید و **قولی** گفته که الا میت
کافر باشد یا مسلمان باشد لکن از اهل فسق و فجور باشد ذکر مساوی وی روا است تا مردم ... زنند
... عبرت و پندی باشد فقیر راقم ... گوید کسیکه لذت ها و دولت و فرزند
از دنیا عیش و

> در بیان رؤیت جنازه

وزن و سایر نعمتها از وی گذشته و با [illegible] علاقه [illegible] قطع کرده

دیگر چه جای [illegible] و ناسزا و بدگفتن بوی آه وا آنکه از همه گسسته و بجوار حق پیوسته

کار نبرد پس کرده هم بر ممت [illegible] وارو گذارد [illegible]

[illegible] در آداب الاصحاب در کتاب ابن السنی بروایت ابن عباس رضی الله عنهما آورده که حضرت

رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که فرا رسد پس چون برسد یکی از شما خبر وفات برادر مومن

باید بگوید إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ اللَّهُمَّ اكْتُبْهُ عِنْدَكَ

مِنَ الْمُحْسِنِينَ وَاجْعَلْ كِتَابَهُ فِي عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْهُ فِي أَهْلِهِ فِي الْغَابِرِينَ

وَلَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُ و چون خبر فوت دشمنی از اعدای دین

بشنود باید بگوید الحمد لله الذی نصر عبده واعز دینه ابن مسعود گفت آمدم نزد

پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی در غزوه بدر پس گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم خدا تعالی بکشت ابوجهل را آنحضرت

این کلمات مذکوره را بر زبان مبارک بگذرانید انتهی ما ینتهی الیک و نصب بین عینیک

فصل در بیان آداب نماز جنازه و اداء و کیفیت آنچه

و متعلقات آن

بدانکه نماز جنازه نیز فرض کفایه است و قولی گفته که از خصایص این امت مرحومه می باشد

و شیخ ابن حجر رحمه الله در شرح عباب از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم حدیثی صحیح از حاکم نقل فرموده است

که انه صلی الله علیه وسلم

که انه صلی الله علیه وسلم قال کان آدم علیه السلام رجلا اشعر طوالا کانه نخلة سحوق فلما حضره

الموت نزلت الملائکة بحنوطه وکفنه من الجنة فلما مات علیه السلام غسلوه بالماء والسدر ثلاثا

وجعلوا فی الثالثة کافورا وکفنوه فی وتر من الثیاب وحفروا له لحدا وصلوا علیه وقالوا

لولده هذه سنة ولد آدم من بعده وفی روایة انهم قالوا یا بنی آدم هذه سنتکم من بعده

فکذا کم فعلوه انتهی پس بنا بمضمون سعادت مشحون این حدیث شریف معلوم و محقق شد

که غسل و تکفین و نماز و دفن و سدر و حنوط و کافور و وتر و لحد بکیفیات مفصله در کتب شرع تعقیب یافت

از شرایع قدیمه می باشد و تعیین اینکه نماز جنازه و در چه عصر و وقت شرع گردیده

در مکه یا در مدینه اختلاف است الشیخ ابن حجر در تحفه میفرماید لم ار فی ذلک نصا صریحا وظاهر

الحدیث انه صلی الله علیه وسلم صلی علی قبر براء بن معرور لما قدم المدینة وقد کان مات براء

قبل قدومه بالمدینة بشهر کما قاله ابن اسحق وغیره و ما نقله فی کتاب الاصابة عن الواقدی

واقره ان الصلاة علی الجنازة لم تکن شرعت یوم موت خدیجة رضی الله عنها وموتها

بعد النبوة بعشر سنین علی الاصح انها لم تشرع بمکة بل بالمدینة انتهی

تفصیل

بدانکه صلوة علیه را شش شرط است شرط اول آنکه یقین

دانسته شود که آن شخص مرده است فان وجد عضو او بعض من مسلم کشعر مثلا ولم یتحقق

موته وجب الغسل والتکفین والصلوة علیه والدفن وان تحقق موته لکن لا بالدفن بل

بسبب اکل السبع وجب وان قل الموجود کشعر وظفر کما ورد فی الفتوحی ان الصحابة رضی الله عنهم

صلوا علی ید عبد الرحمن بن عتاب بن اسید القاها طایر بمکة فی الجمل وعرفوه بیده

بخاتمه آه نعم ان لم یوجد الا شعرة واحدة لم تجب الصلوة علیها اذ لا حرمة لها انتهی

و نیز سنت است دفن کردن آنچه که منفصل شود از انسان حی مانند موی

و ناخن و امثال آنها و این بجهت نسبت بانسان مکرم است و اگر از مرده منفصل گردد

دفنش واجب است و نیز سنت است دفن کردن مضغه و علقه و خون

نفسه و حجامت و هر گاه شخص میت یا عضوی از اعضای میتی در دار الاسلام موجود گشت و معلوم

و محقق نبود که آیا این میت یا آن عضو از اسلام است یا از کفره باید او را حسب الشرع

غسل دهند و تکفین کنند و نماز بر او بخوانند فائدة فی الانوار واذا صلی علی العضو ینوی الصلوة

علی المیت لا علی العضو وحده ولو استهل السقط او بکی او اختلج او تحرک او طرف

او تنفس ثم مات فهو کالکبیر لظهور امارات الحیات بسبب الامارات الدالة علیه وان لم یعلم

بلغ اربعة اشهر فیجب الغسل والتکفین والدفن لا الصلوة والفرق ان الغسل اوسع

من باب الصلاة فلهذا یغسل الذمی ولا یصلی علیه وان لم یبلغ اربعة اشهر فهو کالمضغة

ای یستحب دفنه فقط انتهی شرط دوم اسلام است پس نماز بر جنازه کافر

روا نیست خواه الکافر ذمی باشد یا حربی بدلیل کریمه وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ

عَلَى قَبْرِهِ الآیه و هم بدلیل آنکه دعای مغفرت و رحمت بجهت کافر حرام است

چنانکه بعد از این بیان خواهیم کرد و نماز بر اطفال کفار نیز روا نبود اگرچه از اهل بهشت

می شوند لکن بجهت ایشان دعای مغفرت روا است کما صرح به فی التحفة بقوله ویحرم

الصلوة علیهم وان کانوا من اهل الجنة لانهم مع ذلک یعاملون فی احکام الدنیا معاملة

و غیرها معاملة الکفار والصلوة من احکام الدنیا و فیه حل الدعاء لهم بالمغفرة

لانه من احکام

لانه من احکام الآخرة بخلاف صورة الصلاة ولا یجب علینا غسل الکافر لان الغسل للکرامة

ولیس من اهلها نعم یجوز غسله لخبر انه صلی الله علیه وسلم امر علیا بغسل والده وتکفینه آه

فاما تکفین ذمی و دفن او و تدفین ایشان بر مسلمانان واجب است هر گاه که او به بی باشند

و قدرت بر مؤنات تجهیز و تکفین و تدفین نداشته باشند و از بیت المال هم موجود نباشد پس بسبب آنکه

بطبع اسلام اند و جزیه را ذمه گرفته لهذا همچنانکه اطعام و اکساء ایشان در صورت عدم قدرت

او از برای اسلام لازم است تکفین و تدفین ایشان نیز بر مسلمانان لازم میباشد بخلاف حربیان و مرتد

و مرتد که هیچ حال غسل و تکفین و تدفین ایشان جایز نباشد بلکه جسد پلید مردار ایشان را پیش

سگان انداخته تا بخورند کما قال فی التنقیح ویجوز اغراء الکلاب علیهم لکن الاولی

مواراتهم لئلا یتأذی الناس بالخبث والزندیق کالحربی والمرتد فی ذلک انتهی

و غسل و تکفین و تدفین و نماز بر مرجوم و ولد الزنا و قاتل النفس نیز واجب است زیرا در صورتیکه

بعمل آوردن آنها سوای نماز برای ذمی واجب باشد این را بطریق اولی واجب خواهد بود

شرط سیوم آنکه که شهید نباشد فائدة فی الانوار وغیره فلا یجوز غسل الشهید

ولا الصلاة علیه وان کان جنبا او ملوثا بدم بل یجب ترک علی دمائه بحالته ولا فرق

بین الرجل والمرأة والحر والعبد والبالغ والصبی وسمی شهیدا لان روحه حی او لانه شهد الجنة

حالة الموت وغیرها او لان الله تعالی والملائکة یشهدون له بالجنة او لان دمه شاهد له

بالایمان وحسن حالته ومن قتل ظلما فهو شهید لکن الذی یحرم غسله والصلوة علیه من مات

فی قتال الکفار حال الحرب سواء قتله کافر او اصابه سلاح مسلم خطأ او عاد سلاحه علیه

او سقط من فرسه او رمحته دابته او تردی فی بئر او وجد قتیلا عند انکشاف الحرب ولم یعلم

بخاتمه آه نعم ان لم یوجد الا شعرة واحدة لم تجب الصلوة علیه اذ لا حرمة لها انتهی

و نیز سنت است دفن کردن آنچه که منفصل شود از انسان حی مانند موی و ناخن و امثال آنها و این بدنیت نیست با انسان مذکر است و اگر از شخص مرده منفصل گردد دفن واجب است **و نیز سنت است** دفن کردن مضغه و علقه و خون نفاس و معلوم نبودن است و هرگاه شخصی یا عضوی از شخصی میتی در دار اسلام موجود گشت و معلوم نشود که از میت یا الذمی و از مسلم است یا از کفره **باید** او را احکام الشرع غسل دهند و تکفین کنند و نماز بر او بخوانند فالغسل لا المؤمن ولما صلی علی العضو بنیة الصلوة علی المیت لا علی العضو وحده واما استهل السقط او بکی او اختلج او تحرک او طرف او تنفس ثم مات فهو کالکبیر للظهور اثار الحیاة بسبب الامارات الدالة علیه واما ان بلغ اربعة اشهر فیجب الغسل والتکفین والدفن دون الصلوة والفرق ان الغسل اوسع من باب الصلوة فلهذا یغسل الذمی ولا یصلی علیه وان لم یبلغ اربعة اشهر فهو کالمضغة انتهی

شرط دوم اسلام است پس نماز بر جنازه کافر روا نیست خواه الکافر ذمی باشد یا حربی یا مرتد کما قال تعالی ولا تصل علی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره الآیه و هم بدلیل آنکه دعای مغفرت در حق کافر حرام است چنانکه بعد از این بیان خواهیم کرد و نماز بر اطفال کفار نیز روا نبود اگرچه از اهل بهشت می باشند لکن بجهت آنکه دعای مغفرت روا است کما صرح به فی التحفة بقوله و یحرم الصلوة علیهم وان کانوا من اهل الجنة لانهم مع ذلک یعاملون فی احکام الدنیا معاملة الکفار والصلوة من احکام الدنیا و یظهر حل الدعاء لهم بالمغفرة لانه من [illegible]

لانه من احکام بدون خرة فلا فصورة الصلاة و لا یجب علینا غسل الکافر لان الغسل للکرامة و هو لیسوا من اهلها نعم یجوز غسله لخبر انه صلی الله علیه وسلم امر علیا بغسل والده و تکفینه آه

فاما تکفین ذمی و ذمیه و تدفین ایشان بر مسلمانان واجب است هرگاه کدام وجهی باشند [illegible] داشته باشند و از بیت المال هم موجود نباشد پس بسبب آنکه در صورت عدم قدرت لازم میباشد بخلاف حربیه پلید مردار ایشان پیش سگان باید علیهم لکن الاولی نابی والمرتد فی ذلک انتهی پس نیز واجب است زیرا در صورتیکه بطریق اولی واجب خواهد بود

مبحث شهید

و فضایل احوال او و صفت او

اما غیره فلا یجوز غسل الشهید یجب تکفینه علی ما تقدم و لا فرق فی الشهید الاخروی او لا انه شهید الجنة و لا له دم شاهد له من الذی یحرم غسله والصلوة علیه من مات فی مسلم خطا او عاد سلاحه علیه او وجد قتیلا عند انکشاف الحرب و لم یعلم

سبب موته اذ الکفار موته بسبب من اسباب القتال و لو مات فی موضع معرکة الکفار بمرض او فجاءة او قتله الباغی او قاطع الطریق او جرح فی قتال الکفار و بعد انقضاء الحرب او دخل حربی دار الاسلام و قتله غیلة فیجب غسله والصلاة علیه فی تلک الصور کالمبطون والمطعون والغریب والحریق والغریق و من هدم علیه والمیت عشقا والنفساء فی طلقها والمقتول ظلما فانهم شهداء فی ثواب الاخرة و یجب ازالة النجاسة من الشهید وان ادی ازالتها الی ازالة اثر الشهادة و الاولی ان یکفن فی ثیابه الملطخة بالدم ولو ابدل الوارث نزعها و تکفینه فی غیر ذلک الثوب جاز ولو اراد و اغسله و صلاة فلا واما الدرع والجلد والخفاف وسائر ذلک فینزع وجوبا آه

والسنة ان یقف الامام عند راس الرجل و عند عجیزة المرأة لما روی الترمذی ان انسا صلی علی جنازة رجل فقام عند راسه ثم اتی بجنازة امرأة فصلی علیها و وقف عند عجیزتها فقیل له هکذا کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقوم عند راس الرجل و عجیزة المرأة قال نعم و لو تقدم علی الجنازة او القبر بطلت صلاته کما لا یجوز تقدم المأموم علی الامام و انما جازت فی الصلاة علی الغایب للحاجة واذا حضرت جنائز جاز ان یصلی علی کل واحد صلوة وهو الاولی وجاز علی الکل دفعة واحدة ذکورا او اناثا وان حضرت مرتبة فالسابقة اولی وان حضرت معا اقرع بینهم آه وقد صرح القونوی بذلک بان یوضع الجمیع بین یدی الامام بعضها خلف بعض فی جهة القبلة لیکون الامام فی محاذاتهم انتهی

فصل بدانکه در شریعت برای نماز جنازه هفت ارکان مقرر است **رکن اول** قیام است در وقت قدرت بر آن مثل قیام در دیگر فرایض

در فرایض جنازه زیرا که مقصود از آن روا نبود در حال آنکه قدرت بر قیام داشته باشد **رکن دوم** نیت است و کیفیت آن از آداب و شرایط و اقتران مانند نیت نماز فرایض میباشد قال فی التحفة والانوار وغیرهما و یجب التنیة ای نیة الفرض لا بقید کونه کفایة ای بان یقول نویت اصلی صلاة فرض علی المیت الحاضر کما لا یشترط فی الغسل التعرض لفرض العین و یسن الاضافة الی الله تعالی و لا یشترط هنا نیة الاداء و القضاء و لا نیة عدد التکبیر کذا قیل و قد یقال انه لا یعرف نیة عدد التکبیر هو مما یاتی انها بمنزلة الرکعات و لا حاجة الی تعیین المیت و معرفته انه رجل او امراة حتی لو نوی الصلوة علی من یصلی علیه من حاضر او غایب و لم یعرف المامومون جاز فلو عین و اخطأ بطلت بل یکفی بادنی ممیز کعلی هذا او من صلی علیه الامام آه و یؤیده قول جمع واعتمده فی المجموع و تبعه اکثر المتأخرین انه لو صلی علی من مات الیوم فی جمیع اقطار الارض ممن تصح الصلاة علیهم او نوی الصلاة علی الذین ماتوا ببلاد کذا جاز بلا خلاف و فی المجموع کان معرفة اعیان الموتی لیست شرطا و انما قید الزرکشی بقوله وان لم یعرف عددهم و لا اشخاصهم و لا اسماءهم فعلی هذا فالوجه انه لا فرق بینه و بین الحاضر انتهی **رکن سیوم** گفتن چهار تکبیر است با تکبیر تحریم و اگر بعمد بر آن زیاد کند بقول صاحب انوار نمازش فاسد میباشد **اما** بقول شیخ نجم اگر زیادت کند یعنی زیاده از چهار تکبیر کند نمازش فاسد نمیشود و سهو کردن وی در نماز جنازه بسجدهٔ سهو نمیخواهد **رکن چهارم** خواندن سورهٔ فاتحه است بعد از تکبیر اول همچنانکه در سایر فریضه بعد از تکبیر تحریم واجب است قرائت فاتحه و بعد از دعا و تحمید خواندن سوره سنت نیست اگر میخواهد بخواند و الا فلا چه در صورت نخواندن وی نقصی نماز

نرسد چه بنای نماز میت بر تخفیف است و از آن جهت است که رکوع و سجده در آن مقرر نشده لیز

رکن پنجم فرستادن صلوات است بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از تکبیر دوم و صلوات

بر آل واجب نیست بلکه سنت است و افضل آنست که صلواتی مشهور است بسید الصلوات بخوانند

و آن صلواتی که در عقب تشهد وارد است و آن این است که گوید اللهم صل علی سیدنا محمد و سلم

وسید الصلوات اینست

اللهم صل علی سیدنا محمد عبدك و رسولك النبی الامی و علی آل سیدنا محمد و ازواجه امهات

المؤمنین و ذریته و اهل بیته و صحبه كما صلیت علی سیدنا ابراهیم و علی آل سیدنا

ابراهیم فی العالمین انك حمید مجید اللهم و بارك علی سیدنا محمد عبدك و رسولك

النبی الامی و علی آل سیدنا محمد و ازواجه امهات المؤمنین و ذریته و اهل بیته

و صحبه كما باركت علی سیدنا ابراهیم و علی آل سیدنا ابراهیم فی العالمین انك حمید مجید

و كما یلیق بعظیم شانه و شرفه و كماله و رضا الله عنه و ما تحب و ترضی له دائما ابدا

عدد معلوماتك و مداد كلماتك و رضی نفسك و زنة عرشك افضل صلوة

و اكملها و اتمها كلما ذكرك و ذكره الذاكرون و غفل عن ذكرك و ذكره الغافلون

و سلم تسلیما كثیرا كثیرا كذلك و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الشهداء و الصالحین

و الملائكة و المقربین و علی صحابته اجمعین و التابعین و تابع التابعین و علی اهل طاعتك

اجمعین من اهل السموات و اهل الارضین و علینا معهم برحمتك یا ارحم

الراحمین

رکن ششم دعای میت است بجهت میت بخصوص بعد از تکبیر سیوم و اقل آن چنانست که بگوید

اللهم اغفر له و ارحمه چه در حدیث صحیح وارد است اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا له الدعاء

و اما اکمل وی آنست که عوف بن مالک از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روایت کرده است و آن اینست

اللهم اغفر له و ارحمه و عافه و اعف عنه و اکرم نزله و وسع مدخله و اغسله بالماء

و الثلج و البرد و نقه من الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الدنس و ابدله دارا خیرا من

داره و اهلا خیرا من اهله و زوجا خیرا من زوجه و ادخله الجنة و قه فتنة القبر و عذاب

النار و اگر میت طفل باشد از عوض آن دعا این دعا بخوانند اللهم اغفر لحینا

و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا اللهم من احییته منا

فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم اجعله فرطا

لابویه و ذخرا و سلفا و اعتبارا و شفاعة و ثقل به موازینهما و افرغ الصبر علی قلوبهما

اللهم لا تفتنا بعده و اغفر لنا و له

و سنت است بعد از صلوات دعا برای مؤمنین و مؤمنات بکند و اولی و اکمل آنست که با دعای مؤمنین و مؤمنات نیز

تکرار دعا بجهت میت نماید و دعای اخروی بجهت کافر بهیچ وجه جائز نیست بلکه حرام است

کما قال فی التحفة و کذا من شك فی اسلامه و لو من و الده بخلاف من ظن

اسلامه و لو بقرینة اه رکن هفتم سلام است بعد از تکبیر چهارم

و سنت است اکثار دعا برای میت و مبالغه کردن در آن چنانکه در کتب شرع اکثر آنها را

نوشته لیز در اینجا بهمین ما لا بد منه اکتفا کرده اگرچه باین اقل دعای هر قومی نیز

آداب و شرائط نماز میت بعمل خواهد آمد و حتی الامکان سعی نماید که تغییر و تبدیل و افراط و تفریط

در کلمات و حروف و اعراب راه نیابد و ضمیر مذکر را مذکر و ضمیر تانیث را تانیث بخوانند

مثلا برای مذکر لفظ هو و به و هذا موضوع است و برای مؤنث لفظ هی و بها و بهن

و هذه مقرر است و حرف کاف و تاء که آخر کلمه لاحق گردد مثل انك و انت برای مذکر

بفتحه و بجهت مؤنث بکسره خوانند و نیز سنت است در گفتن تکبیرات

چهارگانه دستها را بلند کند بکیفیتی که در تکبیر تحریم سایر فرضها مذکور گردید

و نیز سنت است بجهت امام یا مبلغ او در گفتن تکبیرات اربعه و سلام

آواز را بلند نمایند اما بجهت ماموم همین نفس خود را بشنود و نیز

سنت است تعوذ کردن در ابتدای سوره فاتحه و تامین در آخر آن بخلاف

دعای استفتاح که خواندنش سنت نیست و نیز سنت است اسرار خواندن

فاتحه و دعا در نماز اگرچه در شب هم باشد تکمله بدانکه مجموع ارکان و شرائط

و سننی که در فرائض خمسه مقرر است از قبیل طهارت و ستر عورت و استقبال قبله و ترك

کلام و غیر اینها در نماز میت هم مقرر است و قد صرح فی التحفة بانه یسن للمصلی ان

ینظر الی الجنازة حال الصلوة و قال بعضهم ینظر الی محل السجود اه و وقع

للاسنوی انه فهم من کلام الرافعی وجوب استقبال المیت القبلة اه و رده بانه

تخیل فاسد اذ المیت غیر مصل فکیف یتوهم وجوب استقباله للقبلة اه فائدة

و شرط تقدیم الغسل علی الصلاة حتی لو صلی قبل الغسل فسدت و لو مات

فی انسداد بئر او نحوه و تعذر اخراجه و غسله لم یصل علیه فان کفن بطلت

...اب بها و تصح الصلاة علیه قبل التکفین بالکراهة و لا یشترط فیه الجماعة و کذلك

العدد لکن یستحب و یسقط فرض صلاة الجنازة بواحد و لو صبیا مع وجود رجل

لعدم اشتراط الجماعة و العدد فیه و لحصول المقصود بصلاته مع رجاء القبول فیها

الکثر اه و لو بعد دفن ... فیسقط الفرض عن الکل و اذا صلی جماعة ثم حضر آخرون

قبل الدفن او بعده فلهم الصلاة علی المیت جماعة و فرادی و لا یستحب لمن صلی جماعة او منفردا

اعادتها مع جماعة اخری او اعادتها انفرادا بل یکره لان هذه الصلاة لا یتطوع فیه

و المسبوق متی ادرك الامام کبر و یشتغل بقراءة الفاتحة و لا ینتظر ان یکبر الامام المستقبلة

ثم یراعی فی الدعاء و الاذکار ترتیب نفسه لان ما ادرکه اول صلاته فیراعی ترتیب نفسه

و لو کبر المأموم فکبر الامام الثانیة بکبر معه و یسقط عنه الفاتحة و لو کبر الامام الثانیة و المأموم

فی اثناء الفاتحة یقطعها و یتابع الامام و یکون مدرکا و من فاته بعض التکبیرات تدارکها

بعد سلام الامام و یأتی بالذکر و الدعاء علی الترتیب المذکور فی الارکان وجوبا فی الواجب

و ندبا فی المندوبات و فی قول لا یشترط الاذکار بل یأتی بها علی النسق المذکور مجلا و اختصارا

لان الجنازة ترفع حینئذ و یستحب ترك الجنازة الی ان یتم المسبوقون فان رفعت لم

تبطل صلاته و لو تخلف المأموم و لم یکبر مع الامام التکبیرة الثانیة حتی کبر الامام الرابعة

من غیر عذر بطلت لان هذا التخلف تخلف فاحش کتخلفه برکعتین فی سائر الصلاة

قال الشیخ فی التحفة و لا تسقط فرضیة الصلاة بالنساء و هناك رجال و مثلهن الخناثا

لان فیه استهانة بالمیت و لان الرجال اکمل فدعاؤهم له اقرب الی الاجابة اما اذا لم یوجد

غیرهن فتلزمهن و یسقط الفرض بفعلهن و سن لهن الجماعة کالجنازة المعتنف لکن

نوزع فیه بان الجمهور ... اه و قال فی المجموع ان الرجل الاجنبی ثم ان کان

عبدا او الحر المرأة القریبة و الصبیان ... اولی من النساء لان دعائه اقرب الی الاجابة

منهن اه فصل در بیان باید دانست که جائز است نماز بر اموات غایبه

جنازه نماز بر اموات غایبه
جنازه

تیت
چه آن میت در مسافه قصر باشد یا نی بر دو میت آن شهر را نمودیم نیت دارم نماز فرض بر فلان
غایب بیگذارم چنانکه حضرت پیغمبر در مدینه وقتی که خبر موت نجاشی شنید بروی نماز جنازه خواند
و حال آنکه نجاشی در حبشه بود وقولی آنست که حق تعالی رفع حجب در میان وی و نجاشی نمود
و ملائکه را امر کرد تا جنازه وی برابر داشتند و آنقدر بلند کردانیدند که حضرت پیغمبر آن را مشاهده
فرموده و بروی نماز خواند پس علی ای تقدیر نماز بر میت غایب جایز است اگر چه آن میت
در غیر جهت قبله باشد اما مقتدی باید رو به قبله کند کما صرح به فی التحفة بقوله ولا یشترط
کونه ای کون المیت فی جهة القبلة لما مر فی حدیث النجاشی وصلاته صلی الله علیه وسلم علیه الا ولا بد
ظن المصلی بغسله کا شمل اطلاقهم الا ویجب تقدیم الصلاة علی الدفن لانه المنقول
فان دفن قبلها اثم کل من علم به ولم یعذر وتسقط الفرض بالصلاة علی القبر وتصح الصلاة
بعد الدفن للاتباع وقیل یشترط بقاء شیئ فی اجزاء المیت وفیه نظر لان عجب الذنب
لا یفنی ولا یبلی کما هو المذکور فی محله والاظهر تخصیص الصحة بمن کان من اهل فرض الصلاة یوم
الموت بان یکون حینئذ مکلفا مسلما طاهرا الا وهر گاه او را دفن کردند و نماز بر او نخوانده
اهل آن محله یا آن شهر یا آن قریه آثم خواهند گردید و ادای آن واجب از گردن ایشان نمی افتد
باید در وقت امکان بر سر قبر وی نماز بگذارند چه به صحت رسیده که حضرت پیغمبر بر سر قبر زنی حاضر شده که
در شب او را دفن کرده بودند نماز میت خواند زیرا که نماز بر او نخوانده بودند و حیلوله خاک و یا سنگ
و فرش ساک بر قبر وی مانع صحت نماز و نیت آن نخواهد بود چه آن خاک و فرش ساک و غیره بمنزله
جامه و لباس است که بوی پوشیده شده باشد **و سنت است** هر گاه مردمان
بسیار و ازدحام و جمعیت باشد مردمان به سه صف آراسته شوند و این همه احکام و شرایط

و ادای نماز جنازه

و آداب که درین باب مذکور شده همگی با سانید و احادیث صحیحه از حضرت صلی الله علیه وسلم به ثبوت رسیده است

کاتبه هشدار که مرگ در کمین است انجام خلایق این چنین است

تا زنده در هوای آنی تا مرده کار و بار این است

فصل فی بیان القبر وکیفیته وکمیته والمقصود منه

اقل قبر حفره است که میت را در آن متواری نماید تا مردمان از رایحه نتن و کریهه وی
اذیت و زحمت نیابند و نیز از سباع و وحوش محفوظ باشد و سنت است توسیع آن و تعمیق
آن بقدر قامت انسان معتدل القامة با درازی دست وی اگر فرضا دست را بر بالای سر
بلند نماید وقد صرح فی التحفة بان الحکمة فی وجوب الدفن عدم انتهاک حرمة المیت
بانتشار ریحه الکریهة واستقذار جیفته وحفظه من اکل السباع وخرج بقوله
حفرة ما لو وضع المیت علی وجه الارض وستر بکثرة نحو التراب علیه او الحجارة
فانه لا یجوز عند امکان الحفر وان منع من انتشار ریحه ومن اکل السبع لانه لیس بدفن
شرعا قوله توسیع ای بان یزاد فی طوله وعرضه قوله تعمیق للخبر الصحیح فی قتلی احد
احفروا واوسعوا واعمقوا بقدر قامة رجل معتدل وبسطة ذراعه باسطة الا ثلاثة
اذرع ونصف ای بان تقف الحفار فی القبر ویبسط یده مرتفعة انتهی
و لحد از شق افضل و مستحسن تر است در وجه فضلیت وی بنابر روایت ابن عباس است که وی گفته
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است اللحد لنا والشق لغیرنا **و نیز وی**
روایت کرده است که کان بالمدینة رجلان احدهما یحفر اللحد والآخر یحفر الشق فلما
توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث الصحابة فی طلبهما وقالوا ایهما جاء اولا عمل الحفر لرسول الله
فجاء الذی یحفر اللحد فحفر اللحد للنبی صلی الله علیه وسلم کذا قاله القونوی انتهی

(در حاشیه: والمقصود منه)

و سنت است وقتی که جنازه را بقبرستان رسانیدند میت را در نزدیکی قبر بر زمین نهند
بنحوی که سر وی محاذی طرف سفلی قبر باشد چنانکه در تحفه محرر و انوار کیفیت آنرا بیان نموده
و یوضع المیت علی شفیر القبر بحیث یکون رأسه عند اسفل القبر ای مؤخره ویسل سلا رفیقا
لما صح عن الصحابة ان ذلک من السنة ولا یدخله فی القبر الا الرجال واولاهم
بالدفن الزوج ثم الاب وان علا ثم الابن ثم ابن الابن وان سفل ثم الاخ ثم ابنه
ثم العم ثم ذوی الارحام الا کان المیت امرأة ثم عبیدها ثم العصبات علی ترتیبهم فی
المیراث ثم اهل الصلاح والتقوی من الاجانب ویجب تقدیم الزوج والمحارم علی
غیرهم کما فی الغسل ویستحب ان یکون عدد الدافنین وترا اقل ان یکون ثلاثة او خمسة
لما روی انه صلی الله علیه وسلم دفنه علی والعباس واسامة ویستحب ان یستر القبر وقت
الدفن بنحو ثوب وللمرأة آکد وان یقول الدافن بسم الله وعلی ملة رسول الله
صلی الله علیه وسلم واذا وضع فی القبر یضجع علی جنبه الایمن مستقبل القبلة بحیث لا ینکب
ولا یستلقی ووضعه متوجها الی القبلة واجب حتی لو ترک وجب النبش ما لم یتغیر
والاضجاع الی الیمین لیس بواجب فان ترک کره ولم ینبش قوله ولا یستلقی
ای بان یسند وجهه الی جدار القبر وظهره الی لبنة ونحوها ویجعل اللبن علی فتح اللحد
ویحثی علیه من دنی به ثلاث حثیات من التراب ویستحب ان یقول مع الاولی
منها خلقناکم ومع الثانیة وفیها نعیدکم ومع الثالثة ومنها نخرجکم
تارة اخری ثم یجعل تحت رأسه لبنة او حجر او قلیل من تراب ولا یوضع
تحت رأسه مخدة ولا یفرش تحته فراش لما فیه من تضییع المال ولو اوصی به
لم ینفذ لانه مکروه ویکره جعله فی التابوت بدل القبر ولا ینفذ الوصیة به الا اذا
کانت الارض

(در حاشیه: فائدة وجد بخط شیخنا الامام تقی الدین العلقمی ... سقط والده ... قال رسول الله ... و ترابا ... الاستنجاء ... فی القبر ... وینبغی ... النجاسة ... رحمه الله تعالی)

نحو الارض رخوة او ندیة فلا یکره وینفذ الوصیة به ثم ینصب اللبن او الحجر علی فتح اللحد
ولیسد ثقب اللحد بقطع لبنة او حجارة صغیرة او الطین ثم یهال بالمساح ونحوه التراب علیه
حتی یرفع بقدر شبر لیعرف فیزار ویحترم ولان قبره صلی الله علیه وسلم رفع نحو شبر فان احتیج فی رفعه
زیادة علی الشبر زید علیه والصحیح ان التسطیح من شکله افضل من التسنیم وقول بعض
بان التسطیح صار شعار الروافض لا یؤثر لان السنة لا تترک لفعل اهل البدع والضلالة
ویستحب ان یرش الماء علی القبر بعد تمام الدفن ویوضع علیه الحصی وان یوضع عند رأسه
صخرة او خشبة ویکره تجصیصه وتطیینه والکتابة والمظلة والبناء علیه والغراس
ونحو عبارة التحفة ویسن ایضا وضع الجرید الاخضر علی القبر خشیة او شجرة او بقول
او امثال ذلک کالاوراق فیکره قطعها ما دام رطبا لانها یسبح لله تعالی فیستأنس المیت به
ویحرم قطعها بعد یبسها لو اخذ کوها قوله والبناء والغراس علیه الا
رأیت فی بعض الحواشی انه یستثنی قبور المشایخ والعلماء والصلحاء فانه یجوز البناء علیهم ولو بنی
القبر فی مسبلة ای اذن الموقوفة للموتی عصی ووجب هدمها لانها تحوج عموم الناس وان کان
ذلک فی ملکه فلا یهدم لکنه یکره انتهی **فصل** سئل عن اخذ حجارة
القبور المستعملة فی اللحد والبناء فیها آخر فاجاب بانه لا یجوز اخذها الا ان علم ما کانها الا
المختار بوضعها ان کان رشیدا وان جهل فان رجع ظهوره لم یجز اخذها قاله فی الفتاوی فی باب

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده ان الميت اذا وضع في قبره انه ليسمع خفق نعالهم حين يولون عنه
فاذا كان مؤمنا كانت الصلاة عند رأسه والزكوة عن يمينه والصوم عن شماله وفعل الخيرات
والمعروف والاحسان الى الناس من قبل رجليه فيؤتى من قبل رأسه فتقول الصلاة ليس قبلي
مدخل فيؤتى عن يمينه فتقول الزكوة ليس قبلي مدخل فيؤتى من قبل شماله فيقول الصوم ليس
قبلي مدخل ثم يؤتى من قبل رجليه فيقول فعل الخيرات والمعروف والاحسان الى الناس ليس
قبلي مدخل فيقال له اجلس فيجلس الحديث. وقال الشيخ في التحفة ويسن وضع
جريدة خضراء على القبر للاتباع وسنده صحيح ولانه يخفف عنه ببركة تسبيحها اذ هو اكمل من
تسبيح اليابسة لما في تلك من نوع حياة وقيس بها ما اعتيد من طرح الرياحين ونحوها
ويحرم اخذ ذلك كما بحث لما فيه من تفويت حق الميت وظاهره ان الاحرم في اخذ يابس اعرض عنه
لفوات حق الميت بيبسه ولان فيه وانتدب الوضع بالخضرة واعرضوا عن اليابسة بالكلية
نظر الشيد على التحفة انتهى. قوله ويستحب ان يرش الماء على
قبره الخ قال في التحفة ويندب ان يرش القبر بماء للاتباع ولانه تفاؤل
وحفظا للتراب ... ويكره ... ماء ورد ...
... قال الاذرعي ويكره ... الخ واختار السبكي
انه اذا قصد به حضور الملائكة لكونهم يحبون الريح الطيبة لم يكره انتهى
ومن فوائدها انه قال النبي صلى الله عليه وسلم هبوب الرياح وقطر المطر على قبر المؤمن
كفارة لذنوبه انتهى

تفريعات

وفي الخبر ان الملائكة يبكون في سبعة مواضع
عند دعوة المظلوم وبكائه وعند موت الشاب في شبابه وعند
موت الغريب في غربته وعند حلقة الذكر اذا بكى العابدين وعند
دفن المؤمن ورجوع اهله عنه وقلة حيلته وعند عبرة التائب وندامته
وعند بكاء اليتيم خلف جنازة ابيه وامه الحديث. وفي شرح الصدور
انه حكى اليافعي في روض الرياحين عن بعض الاولياء انه قال سألت الله ان يريني في
المنام مقامات اهل المقابر فرأيت ليلة من الليالي كان القبور قد انشقت فاذا منهم
النائم على السندس والاستبرق ومنهم النائم على الحرير والديباج ومنهم النائم على
الريحان ومنهم النائم على السرير ومنهم الباكي ومنهم الضاحك فقلت يا رب
لو شئت ساويت بينهم في الكرامة فنادى مناد من اهل القبور يا فلان هذه منازل
الاعمال اما اصحاب السندس فهم اصحاب الخلق الحسن واما اصحاب الحرير فهم الشهداء
واما اصحاب الريحان فهم الصائمون واما اصحاب السرير فهم المتحابون
في الله واما اصحاب البكاء فهم المذنبون واما اصحاب الضحك فهم اهل
التوبة انتهى. وروي ايضا في هذا الكتاب عن شقيق البلخي انه قال طلبنا
خمسا فوجدناها خمسا طلبنا ترك الذنوب فوجدناها في صلاة الضحى وطلبنا ضياء القبور

فوجدناها في صلاة الليل وطلبنا جواب المنكر والنكير فوجدناه في قراءة القرآن
وطلبنا عبور الصراط فوجدناه في الصوم والصدقة وطلبنا ظل العرش فوجدناه
في الخلوة انتهى. وعن يونس بن ميسرة قال قال الله تعالى عجبت من
عبادي من امن النار وقد علم انه واردها ومن اطمأن الى الدنيا وقد علم
انه مفارقها ومن غافل ليس بمغفول عنه انتهى.

فصل

بدانكه سنت است بعد از دفن ميت هرگاه بالغ باشد او را تلقين بخوانند كما هو المقرر الآن
قال الشيخ في التحفة ويستحب تلقين بالغ عاقل او مجنون سبق له تكليف ولو شهيدا
كما اقتضاه اطلاقهم بعد تمام الدفن لخبر فيه الخ. و در الفاظ تلقين وعبارات وي
اختلاف است لكن تلقيني كه الآن در بلاد اسلام و قراهاي آن مشهور و متداول است
همين تلقيني است كه بالفعل ميخوانند غاية ما في الباب علماي هر شهري و هر قريه بحسب اقتضاي
مشرب و وضع و اجتهاد علمي خودشان اگر چند كلمه بر آن زياد كرده باشند ضرر و نقصي بآن تلقين
... والبته بهر حال ... تلقيني كه از حضرت ... رسيده و وارد شده
خارج نبوده و نخواهد بود. پس علي اي تقدير بهر روايتي بخوانند استحباب تلقين
ميت بآن حاصل خواهد شد. وطفل ابدا محتاج به تلقين نيست اگر چه مميز هم باشد انتهى
و سنت است بعد از فراغ از دفن و تلقين يعني در وقتي كه مردمان

بخانه خودشان مراجعت ميكنند كسي از اقربا و محارم آن ميت بقدر ربع ساعتي تخمينا
بر سر مقبره آن ميت توقف نمايد و بدعاي مغفرت و رحمت و آمرزش بجهت وي
مشغول گردد اما شيخ ابن حجر ميفرمايد سنت است كه جماعتي بر آن مقبره توقف نمايند
چنانكه در تحفه آورده است وان يقف جماعة بعد دفنه عند قبره ساعة يسألون له
التثبيت والمغفرة اي يستغفرون له للاتباع ويصح بذلك وامر به عمرو بن العاص قال ما
ينحر جزور ويفرق لحمها وقال استأنس بكم انتهى.

ترجمه

از ابن عباس رضي الله عنهما مرويست كه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم فرموده است المؤمن
على ربه تعالى ... كفارة له والموت كفارة له وادنى ما يكون للرب بعبده حين
يوضع في قبره ويتفرق الناس عنه. و نيز از انس بن مالك رضي الله عنه مرويست كه
گفته شنيدم از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه ميفرمود امتي امتي امة مرحومة تاب عليها
تدخل قبورها بذنوبها وتخرج من قبورها لا ذنوب عليها تمحص عنها ذنوبها باستغفار
المؤمنين لها انتهى. و شيخ حسن بصري رحمه الله فرموده است هرگاه بنده گنه كار
بميرد و از علماي معاصي و گناه گذشته خويش توبه كند وقتيكه او را در قبر دفن ميكنند
و مردمان باز ميگردند ... او را تنها در قبر ... ندائي از جانب
حق تعالى ... ميرسد كه اي بنده من ترا تنها ... تسليم

کرد و ثنا محمد و آل وی و حبیب خدا بود و هر قسم عزت و جلال آنحضرت خود افزون
بر نور رحمت دین الهی بکنم که جمیع مخلوقات از آن تعجب کنند **و نیز** ابن عمر
روایت است که لیس علی اهل لا اله الا الله وحشة فی قبورهم ولا فی نشورهم
الی آخر الحدیث **و نیز** ابو هریره رض از حضرت رسول صلعم روایت کرده که
المؤمن فی قبره فی روضة خضراء یرحب له قبره سبعون ذراعا وینور له کالقمر لیلة البدر
و حکی انه توفی رجل فنزل علیه ملائکة الرحمة وملائکة العذاب فتخاصموا
فلم یثبتوا اسم رحمة ولا عذاب فقال الله تعالی یا جبرئیل ادرک عبدی فنزل ورای لسانه
ملصقا بسقف حلقه فقال انه اراد عند السکرات ان یقول لا اله الا الله
وقد اهدی الکلمات فلم یتمها وقبضت روحه فامر الله تعالی ان یدخله الجنة لشرف
ذلک الکلمة انتهی

تنبیه

بدانکه سنت است بجهت هر میتی قبری مخصوص حفر نمایند چه دفن کردن دو میت یا زیاده از دو میت
در یک قبر واحده روا نباشد مگر آنکه ضرورت داعی باشد مثل آنکه بسبب آشوب شوم مرگ
بسیار و مخلوق بیشمار بمیرند و مجال تعدد قبر نباشد که برای هر نفری قبری مخصوص حفر کرده شود
آنوقت اگر دو میت یا زیاده از دو میت در یک قبر واحده دفن کرده شود جایز است
چنانکه شیخ ابن حجر رحمه الله در تحفه تصریح بآن کرده است و در تعلیل آن فرموده

لانه صلی الله علیه وسلم کان یدفن الرجلین من قتلی احد فی ثوب واحد ویقدم اقرئهما للقبلة ویجعل
بینهما حاجز من تراب وهذا الحجز مندوب وان اختلف الجنس علی الاوجه کتقدیم الافضل الذکر
فی قوله فیقدم فی دفنهما افضلهما بما یقدم به فی الامامة عند اتحاد النوع والا فیقدم الرجل
ثم الصبیان ثم الخناثی ثم الامرأة نعم یقدم اصل علی فرع من جنسه وان افضل الفرع
بنحو علم او الانوثة اه والحاصل انه یقدم الافضل بالعلم والعمل الابوة والامومة
فیقدم الاب علی الابن والام علی البنت انتهی ویقدم الابن علی الام لشرافة الذکورة
علی الانوثة ولا یجوز الجمع بین الرجال والنساء الا لضرورة شدیدة ثم یجعل بینهما حاجز
من تراب انتهی ولو استوی اثنان فی الاوصاف المذکورة اقرع بینهما کما علم

فصل بدانکه باتفاق ائمه شرع رضی الله عنهم نیاحت بجهت میت مطلقا
حرام است و در حرمت آن احادیث صحیحه وارد شده در آداب الاصحاب آورده که نیاحت
رفع صوت است در گریه باندبه که عبارت از تعداد محاسن میت است و بعضی گفته اند که
نیاحت مجرد گریه است باندبه بی رفع صوت و امام نووی و بعضی اصحاب وی برآنند که رفع صوت
در گریه حرام است با آنکه بندبه آمیخته نباشد **اما** گریه بر میت بی رفع صوت و بی ندبه و جزع
حرام نباشد چه در احادیث آمده که حضرت رسول صلعم با وجود آنکه راضی ترین خلق بقضای الهی

و صابرترین و شاکرترین از هر مخلوقی بود در وفات حضرت ابراهیم که فرزند دو ساله آنحضرت بود
گریه فرمود و در صحیح بخاری از انس مرویست که آنحضرت در حال گریه می فرمود العین تدمع والقلب
یحزن ولا نقول الا ما یرضی ربنا وانا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون و آن احادیث
صحیحه که در منع بکاء بر میت وارد شده اند مثل ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه
مأول است بآنکه آن گریه را سببی باشد که وی وصیت کرده باشد که بر من بگریید و امام نووی
[illegible] گریه کردن [illegible] بعد [illegible] جایز است اما گریه [illegible]
اولی است چنانچه از بعضی احادیث معلوم میشود انتهی قال فی التحفة ویحرم الندب
بتعدید شمایل المیت نحو واکهفاه واجبلاه لما فی خبر الحسن ان من یقال فیه
ذلک یوکل به ملکان یلهزانه ویقولان له اهکذا کنت واللهز الدفع بالصدر بالید
مقبوضة اه ویحرم النوح ولو من غیر بکاء وهو رفع الصوت بالندب لما مر فی الاخبار
من التغلیظات الشدیدة ومن ثم کان کبیرة اه ویحرم الجزع بضرب صدر ونحوه
کشق ثوب ونشر او قطع شعر وتغییر لباس او زی او ترک لبس معتاد اه ولا یعتبر
بجملة المتفقهة الذین یفعلونه قاله الامام ویحرم الافراط فی رفع الصوت بالبکاء ونقله
فی الاذکار عن الاصحاب **فرع** لا یعذب میت بشیء من ذلک وما ورد
من تعذیبه به محمول عند الجمهور علی من اوصی اه کما ذکرنا انتهی
وفی شرح الصدور اخرج الدیلمی عن عایشة رضی الله عنها ان النبی صلعم قال ان المیت

یؤذیه فی قبره ما یؤذیه فی بیته وقال علیه السلام اذکروا محاسن موتاکم وکفوا
عن مساویهم وقال ادفنوا موتاکم وسط قوم صالحین فان المیت یتأذی بجار السوء
کما یتأذی الحی بجار السوء وفی الازهار عن ابی هریرة رض قال کان لی جار فکان
قال خرجت ذات یوم فاذا بجنازة فقلت جنازة من هذا قال جنازة فلان قال قلت
جنازة بعید رحمه الله قال رأیته فی المنام کانه ذهب بی الی النار ثم ذهب بی الی الجنة
فلما دخلت من باب الجنة اذا الرجل قاعد علی سریر وعلیه من الکواعب ما لا اقدر علی وصفه
فقلت فلان قال نعم قلت ما ادخلک ههنا قال کلمتک یا ابا هریرة انتهی
وفی المصابیح قال عمر رض قال النبی صلعم من شهد له اربع بخیر ادخله الله تعالی الجنة
قلنا وثلاثة قال وثلاثة قلنا واثنان قال واثنان ثم لم نسئله عن واحد انتهی
وعن انس رض عن النبی صلعم انه قال ما من انسان الا وله بابان فی السماء باب یصعد
عمله فیه وباب ینزل منه رزقه فاذا مات العبد بکیا علیه انتهی
وعن ابن مسعود رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان خلق احدکم یجمع فی بطن امه
اربعین یوما نطفة ثم یکون علقة مثل ذلک ثم یکون مضغة مثل ذلک ثم یبعث الله الیه
ملکا باربع کلمات فیکتب عمله واجله ورزقه وشقی او سعید ثم ینفخ فیه الروح وان الرجل
لیعمل بعمل اهل النار حتی یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل

فيدخل الجنة وان الرجل ليعمل بعمل اهل الجنة حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق

عليه الكتاب فيدخل النار انتهى وقال كعب ما من مؤمن الا وله تمثال عند

العرش فاذا اشتغل العبد المؤمن بالركوع والسجود في الارض اشتغل تمثاله بالركوع

والسجود تحت العرش فعند ذلك يعرض الله صورته ذلك على الملائكة فيصلون

عليه ويستغفرون له واذا اشتغل العبد بمعصية من معاصي الله ستره بستره

لئلا يطلع الملائكة على معصيته انتهى وفقنا الله تعالى على ما يحب ويرضى

سئل رجل عن النبي صلى الله عليه وسلم لاي شيء خلق الله تعالى الخلق ويرزقهم ولاي شيء

يميتهم ولاي شيء يحييهم ولاي شيء يحاسبهم ويغفر لهم فقال صلى الله عليه وسلم

ان الله تعالى خلق الخلق ليظهر قدرته ويرزقهم ليظهر جوده وانعامه ويحييهم

ليظهر امره ويميتهم ليظهر حكمته ويحاسبهم ليظهر عدله ويغفر لهم ليظهر رحمته

ولطفه تعالى سبحانه انتهى والله تعالى اعلم بحقايق الامور

باب فصل در بيان موت اطفال و فضايل صبر بر موت ايشان و مقام ارواح ايشان احوال ايشان

بدانکه تفصیل موت اطفال و صغار در کتب احادیث و اخبار فضایل و اجرها بسیار وارد شده مقرر

و محقق فرموده اند لهذا این ضعیف از اولاد آن در این رساله نبشته بیش بیرون نتوان جز تبرکا تکثیر کلمه ذکر کنیم

شمه از آن گوشزد ارباب طریق و فروع مستمع اصحاب تحقیق نمود تا از آن محبی تقیه تقصیر را در یافته

چه بنص احادیث صحاح ثابت شده که هر کسی بر موت اطفال و جمیع صبر و شکر و شکیبائی شعار خود سازد

حق تعالی در دار عقبی در مقابل آن صبر و شکر و شکیبائی او را اجرهای لاتعد و لاتحصی ما جور

و مثاب خواهد فرمود چنانکه انس بن مالک رض روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود است

سبع یجری للعبد بعد موته علما او غرس نخلا او بنی مسجدا او ورث مصحفا او ترک ولدا

یستغفر له بعد موته واخرج الطبرانی فی الاوسط والبیهقی فی سننه عن ابی هریرة رض

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لیرفع الدرجة للعبد الصالح فی الجنة فیقول یا رب انی

لی هذه فیقول باستغفار ولدک وقال فی فتاوی الصبر علی موت الاولاد فیه فضا

کثیر بل اکثر من ان یحصی قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا مات ولد العبد قال الله تعالی للملائکة قبضتم

روح ولد عبدی فیقولون نعم فیقول قبضتم ثمرة فؤاده فیقولون نعم فیقول ماذا قال

فیقولون حمدک واسترجع فیقول الله ابنوا لعبدی بیتا فی الجنة وسموه بیت الحمد

وقال فی شرح الصدور اخرج ابن ابی الدنیا عن سعید بن جبیر قال اذا مات المیت استقبله

ولده کما یستقبل الغائب وفی اللمعة عن ابی هریرة رض انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

اولاد المؤمنین فی جبل الجنة یکفلهم ابراهیم وسارة حتی یردهم الی آبائهم یوم القیمة

وعن ابی هریرة رض انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ارواح المؤمنین فی السماء السابعة ینظرون

منازلهم فی الجنة انتهی منازل الارواح فی کل مساء وصباح والله اعلم

فصل در بیان منازل ارواح موتی و بیان کیفیت انهار و مراتب اطفال کفار و بعض ارواح ایشان و ما یتعلق بذلک الباب

فرع در حدیث از اثار با سانید صحیح آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است

تصییر نزع الصبی تخفیف هول الذنب یعنی شدت جان کندن کودکان کفارت گناهان

پدر و مادر ایشان خواهد بود قال ابو المعین النسفی فی کتاب بحر الکلام اعتقاد اهل

السنة والجماعة بان اطفال المشرکین خدام اهل الجنة وقالت المعتزلة حکمهم

حکم آبائهم مخلدون فی النار واختلف علماء اهل السنة والجماعة فی هذه المسئلة

قال ابو حنیفة رض لا ادری انهم فی الجنة ام فی النار وقال محمد بن الحسن رحمه الله

انا اعلم ان الله تعالی لا یعذب احدا من غیر ذنب وجرم واما قال ابا حنیفة لا ادری احتیاطا

او لغایة ورعه لتعارض الادلة انتهی وعن علی رض قال انفس بقعة فی الارض الی الله

وادی یقال له برهوت فیه ارواح الکفار و بدانکه در اخبار صحیحه آورده اند

که مردی از خراسان بمکه رفت [illegible] ازمکه بزیارت

بقعهای دیگر رود و در مکه نیز شخصی بود خراسانی الاصل [illegible] مجاورت در مکه متوقف گشته

و به دیانت و زهد و صلاحیت مشهور بود چنانکه بسبب صلاحیت و تقوی وی مردمان امانتها [illegible]

[illegible] تا روزی آن مرد خراسانی بنابر حفظ دیانت و صلاحیت و اعتماد هم شهری وی [illegible] مال

[illegible] و بعد از سپردن ودیعه خود رفت پس از چند [illegible] باز آمد از قضا آن شخص که

مال با وی سپرده بود [illegible] فوت کرده بود پیش فرزندان وی رفت و امانت را خواست فرزندان وی

[illegible] گفتند ما خبر نداریم و نمی دانیم که در چه محل آن ودیعه را دفن کرده و پدر ما نیز وصیتی با ما بآن نکرده است

[illegible] و مشهور شد بجهت کرامات و خوارق [illegible]

[illegible] ودیعه بوی گفت شیخ فرمود همانا آن شخص مرد صالح و متقی و پارسا و وارع بود گمانم چنین است

که وی از سعداء [illegible] باشد پس شب [illegible] بسر چاه زمزم رو و باواز بلند

بگو ای فلان بن فلان من آن مرد خراسانیم و صاحب امانتم پس اگر در آنجا باشد بیقین ترا خبر خواهد داد

زیرا که در احادیث صحیحه وارد است که مقام ارواح سعداء در چاه زمزم می باشند پس [illegible] از [illegible] بر در دیده

تا نیمه شب بر سر چاه زمزم رفت و او را ندا کرد اصلا جوابی نشنید بعد از آن [illegible] بخدمت شیخ حرم

آمده ما جرا را بوی گفت شیخ لختی سر فرو برد و به سر بر آورد و آهی کشید و بسیار متفکر در حال

و متفکر گشته پس روی بخراسانی کرد و گفت می ترسم که آن شخص از [illegible] باشد پس بر خیز و

[illegible] که آن را بر هوت گویند که مقر ارواح دوزخیان است [illegible]

شب بر سر چاه رو و بصدای بلند آن شخص را بخوان [illegible]

پس از [illegible] بر سر چاه آمده و آن شخص را [illegible] ناگاه باواز [illegible]

جواب داد که کیستی و چه میخواهی مرد خراسانی نشان و نام خود را بوی گفت و [illegible] از روی امانت را

در خوبت گفت امانت تو در فلان جای در گوشه خانه مدفون کرده ام [illegible] هیچ نگفته ام

که [illegible] پس [illegible] آن ببرده ام بخورد بخانه باز رو و در فلان گوشه امانت را بیرون آر

اما تو هم در جزای این عمل حسنه که من با تو کردم برای رضای خدا از [illegible]

بغورت تا از [illegible] آزادی و خلاص مرا در خواه

پدر من [illegible] از خراسان بمکه آمده ام [illegible]

[illegible] زن و فرزند و علاقه [illegible]

[illegible] حال [illegible] بر ترک صله ارحام در سقر در زمره دوزخیان که این چاه با شد بعذاب سخت گرفتارم امید عفو دارم

این وصیت مرا فراموش نکنی شاید [illegible] نجات یافته شوم و تو خوشنود باشی و من رستگار

پس آن مرد مکه باز آمد و مال خراسانی را امانت باو سپرد بعد از آن بخدمت شیخ حرم رفت و ماجرا [illegible]

از سئوال و جواب وی با آن شخص و تو [illegible] باز گفت پدر شیخ دریای مرحمت و مغفرت و [illegible]

[illegible] از فرط ترحم و شفقتی که با بندگان خدا داشت کسی را بخراسان فرستاد [illegible]

[illegible]

او را بالکلیه آزاد نمود و باهل و عیال و محبت و دیدار خود بدو و آزاد نامه [illegible] شیخ [illegible]

پس چون [illegible] برجعت کرد و بموجب [illegible] آن شخص با آزاد نامه [illegible] شیخ

شیخ مرد صاحب ودیعه را بطلبید و بدو گفت اکنون بر سر چاه زمزم رو و آن شخص را آواز کن

و وی را [illegible] خبر ده پس مرد خراسانی بر سر چاه زمزم رفته و [illegible] او را

آواز کرد ناگاه آن شخص بصدای فرح آمیز جواب داد پس آن مرد وی را [illegible]

[illegible] گفت را [illegible] در زمزم که مقام بهره جه از [illegible]

باین مقام تبرک کرد و تشریف رسید گفت بوسیله آزادی از آتش دوزخ نجات یافت و خویشان خود در خراسان

که بمجرد آزادی ایشان حتی تا آخر برین خط آزادی نوشته و مرا از الحق اشقیاء با ین مقام سعداء

[illegible] حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که روح در سایه عرش می باشند

اول کسانی که با خویشان خود صله رحم بجای آرند دوم زنانی که شوهر ایشان وفات کنند

دیگر شوهر نکنند سیوم کسانی که درویشان و بیوه زنان و یتیمان را رعایت کنند

و مهمان را نیز دوست دارند انتهی و چون در این جا فضایل صله رحم مطلب بود [illegible]

[illegible] لهذا این رساله را [illegible] در [illegible] خود [illegible] شد

بر سر بیانی آئیم بدانکه جناب [illegible] از برای عمر و چنین احادیث صحیحه روایت کنند

که ارواح مومنان شبهای جمعه همگی با سمان دنیا نزول نمایند و هر یک برابر هوای خانه و منزل خود

توقف میکنند و باب منزل و خانه و بنای خود ایشان را می نگرند و بصدای حزین و حزین الناس

و اولاد و احباب و اقوام خود را آواز می کنند و طلب صدقه و خیرات و تسبیحات و دعای مغفرت

و امرزش از ایشان میخواهند و بزبان حال در غایت فصاحت و صراحت از ایشان این

مسئولات را باین عبارت و نهج در خواهند که یا اهل بیتنا ارحموا رحمکم الله

واذکرونا ولا تنسونا وارحموا غربتنا وقلة حیلتنا ولا تبخلوا بدعاء او صدقة

لعلّ الله یرحمنا مثل ان تکونوا کما کنا فانا کنا مثلکم امس کلاما فتعلموا

غدا وقد کان هذا الذی فی ایدیکم کان فی ایدینا فلم ینفقنا فی طاعة الله ونفعنا من الحق

فصار وبالا علینا و منفعة لغیرنا والحساب والعقاب علینا الی آخر الحدیث

و بعضی از

و بعضی از علمای دین و ائمه شرع و محدثین رحمهم الله روایت کرده اند که ارواح موتی در ازمنه و اوقات

مخصوصه بر بام خانها و منزلهای خود رسان می آیند و با اهل خانه و زن و فرزند و اقوام خود مینگرند

و از ایشان التماس صدقه و دعای خیر مینمایند پس هر روحی در هر خانه و منزلی را که صدقه و دعا

و ذکر خیر و استغفار نموده آن روح در غایت شادی و سرور بمقام و ماوای خود رجعت میکند و مجموع

اهل آن خانه را بدعای خیر یاد مینماید و آن روح اگر از هیچ جا بوی از صدقه و دعا بمشام و کام وی نرسید

آن روح در نهایت عجز و طول بمکان خود باز میگردد و اهل آن خانه و منزل را بدعای بد یاد کنند

که وی را از بهشتیات و دیا مایوس کرده اند و نیز در همین کتاب [illegible]

که از بعضی علما سوال کرده اند که منازل و مقام ارواح بعد از آنکه از جسد جدا شوند کدام است

ایشان در جواب فرموده ارواح انبیاء در جنت عدن نشینند و ارواح

سعداء در فردوس در ساحت جنت نشینند و ارواح شهداء در حوصله طیور

سبز رنگند در بهشت تفرج و سیران می نمایند و در روایتی در میان قنادیل معلقه اند در زیر

عرش مجید و ارواح اطفال مسلمانان در حوصله گنجشکهای بهشت اند

و ارواح کودکان کافر گویا از برای علوم و مسئله باشند بلکه تا بروزی دل

خود شان در صحرای بهشت سیر و تماشا میکنند تا روز قیامت پس در آن روز ایشان را مامور نمایند

بسبب گناهکاری این است وارواح مؤمنانی که در دنیا بیه وفی الله مصاحبت و محبت با یکدیگر

داشته لذا حقوق اموال و املاک و اسباب دنیائی بر یکدیگر داشته لذا ایشان نیز گویا مقام

معلومی نداشته چنانکه نه بدان شده و نه در آسمان بلکه در وسط هوا معلقند تا وسیله حقوق

ایشان ادا گرفته شود و مظلمه از ذمه ایشان ساقط گردد وارواح اهل معاصی و فسق

و کسانی که مصر بوده اند بر گناه و بی توبه مرده باشند جسد ایشان در قبر معذب باشند

وارواح کفار در سجین باشند که طبقه زیرین جهنم بود انتهی

وفی جامع الفوائد ان ارواح الکفار فی اجواف طیور سود فی سجین وسجین تحت

الارض السابعة وهی متصلة باجسادها فتعذب ارواحها فیتألم بذلک الجسد

کالشمس فی السماء ونورها فی الارض وان ارواح المؤمنین فی علیین شمسه ونورها

متصل بالجسد انتهی مقامات الارواح والله اعلم بحقائق الاشیاء والاشباح

فصل در بیان علامت سعادت آدمی وشقاوت وی وما یناسب ذلک

درمواهب

درمواهب در حقائق سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت پنج چیز است

نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمندگی از قصور عمل

و نشانه شقاوت هم پنج چیز است سختی دل و خشکی دیده و رغبت دنیا و طول امل

و بی حیائی شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی در آیه یوم یأت لا تکلم

الا باذنه فمنهم شقی وسعید دو کار عظیم بیان فرموده است یکی سیاست جباری و سطوت

قهاری که دمار از روزگار کفار نگونسار برآورد دوم حکم ازلی که به سعادت و شقاوت

شرف نفاذ یافته حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم از هیبت آن خبر و سطوت آن حکم فرموده

شیبتنی سورة هود انتهی سئل ما المراد باخوات هود فی حدیث شیبتنی هود

واخواتها اجاب المراد منه الواقعة والمرسلات وعم والتکویر اه زاد الطبرانی

الحاقة وابن مردویه هل اتیک وابن سعد القارعة وسأل سائل واقتربت

الساعة اه وعن عبد الله بن الحسن عن ابیه عن جده انه قال اربع من سعادة

المرء ان یکون زوجته موافقة له واولاده ابرارا واخوانه صالحین وان یکون رزقه

فی بلده انتهی تنبیه حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود در ترک خود ستائی میفرماید فلا تزکوا انفسکم یعنی ستایش نکنید نفسهای خود را به بیگناهی و بسیاری

خیر و خوبی در این باب آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی گفتندی که او صدیق است حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

فرمود که یهود دروغ میگویند هیچ مولودی نیست که در شکم مادر که او یا شقی است یا سعید و این آیه

نازل شد که او داناتر است باحوال شما در مبدء خلقت و در وقتی که کودک خورد بودید در شکم مادر

پس خود را مستائید و قول اینست که بعضی مردم گفتند نماز و روزه و حج ما بهتر است آیه آمد که ستایش

نکنید خود را و هو اعلم بمن اتقی او داناتر است بکسیکه تقوی ورزد و در عمل خود خلص باشد انتهی

مقصود این است که چون عمر آدمی در فنا بعضی کارها و آرزوها میکند و مظنه بقا در آن نباشد و نظر درست

بمزرعه دنیا در آورده لذا پس شخص باید پیوسته بکار خود باخبر باشد که بیخبر نرود و بهوای نفس و شیطان

و اغوای ایشان فریفته نشود و بمغروری خویش و کثرت اولاد و اقربا و جیفه دنیا تفاخر ننماید و غره نشود

قال تعالی الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر امروز تکبر و نخوت را ام المعاصی و رأس رئیس کناکان دانند

ابلیس لعین بسبب کبر و نخوت گرفتار بلای لعن ابدی و طعن و قباحت سرمدی گردید پس حکم ازلی به سعادت

و شقاوت مردمان صادر گردیده و برای محک این نقد پرعیار شریعت را نهاده لذا هر کسی اتباع آن از کمال خیفی

بجا آورد زهی سعادت و زهی کرامت و هر کسی مخالفت آن نمود بخجلت شقاوت و ادانسفال از

[illegible] گرفتار و ندامت و موت آخر همه کارها و بابت اگر خاتمه بوقت سکرات موت قبض روح وی بهتر و آسان بود

یقین بعد از آن هر چه پیش آید از عالم قبر و سؤال ملکین و ضغطه و سایر ماجرای قبر بروی آسان گذرد

و اگر خدا ناخواسته حالت قبض روح وی سخت و دشوار بود البته بعد از آن سخت تر از آن گذرد

تا بقیامت چه رسد اینست سخن سعادت و شقاوت آدمی بحسب قرآن و شریعت پس آدمی را از آمدن بدنیا

و چشانیدن شربت مرگ چاره نباشد فقط چون او را بمزرعه دنیا فرستادند لاجرم اسباب

[illegible] و داده که فلان تخم که باعث آسوده گی و نجات است آن را کاشته کن که خوب است و انفع و

فلان تخم که بسبب عدم آسایش و گرفتاری بلا است کاشته مکن که تراتیج و صدمه بد و برای تو ضرر و خسارت

فصول فی المسائل المتعلقة بذلک الباب من کیفیات الموت وما یراد فیه

بدانکه آدمی را یک آمدن است و بسیار شدن آمدن همانست که از نگنای رحم مادر بفضای

عرصه دنیا آید گویند فرزندی آمد بعد از آن او را آمدن دیگر نیست اما دیگر بار بکور همه شدن است

مثلا گویند یکروزه شد یکهفته شد یکماهه شد یکساله شد تمیز شد بالغ شد کامل شد الی آخر الشباب

والکهولة والشیب والهرم والارذل والموت نوع دیگر گویند بازار شد

بدکاره شد بخانه شد بباغ شد بشهر شد بده شد تا آنکه گویند بگور شد اینجا که هزار آمدن در مقابله

یک شدن ناپیدا بود اینجا که هزار شدن در مقابله یک آمدن ناپیدا بود انتهی کلام العرفاء

آورده اند که عقبه چیز است در آن شکی نبود اول مرگ را یقین است که هست

و خواهد بود اما نمیدانیم که کی میرسد دوم گور است که آنجا تنگ و تاریک و پر وحشت است

حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از آن خبر داده که القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر

وعذاب

المیزان اما معلوم و محقق نیست که جای ما کدام خواهد بود سیوم در آمدن قیامت با آن احوال
و سایر علامات دیگر که خلایق در آن روز به خیر و شر پیوسته اند بیض وجوه و تسود وجوه در آن روز هر کس بحساب
و عملی گرفتار و درمانده باشد و کس را پروای کس نبود و آن نیز معلوم نیست که ما از کدام گروه خواهیم بود
چهارم مسابقه اعمال که بعضی بدست راست و برخی بدست چپ دهند در آن روز نامهای اعمال را آن روز
نیک بخت را بدست راست و بدبخت را بدست چپ دهند و گویند ای بدبختان بخوانید کردار های زشت
خود را چنانچه فرموده اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا در روز از روی عمل
کردار هر کس بر دارند و آن نیز معلوم نیست که ما از کدام فرقه ایم پنجم ترازوی که بدان اعمال
بندها سنجند که بعضی سبک و بعضی گران آید و نضع الموازین القسط و آن نیز معلوم نیست
که ما از کدام طایفه باشیم ششم نقلست که حضرت داود ع درخواست که تا میزان ا
بوی نمایند چون نمودند دید تعجب کرد و گفت الهی کرا قدرت آنست که این ترازو را از حسنات کند
خطاب مستطاب در رسید که یا داود اگر من راضی باشم بیک خرما پر شود ششم گذشتن است از پل
صراط همه بسلامت گذرند و بعضی باول قدم در دوزخ افتند آن نیز از ما معلوم نیست که از کدام
زمره باشیم هفتم در آخر کار قرار گاه دو جا خواهد بود یا بهشت یا جهنم و این نیز
معلوم ما نیست که از اهل کدام جا خواهیم بود قوله تعالی فریق فی الجنة وفریق فی السعیر
پس مثل آنکه کودکان جای می [illegible] فکر باید کرد و چاره باید جستن و از معاصی
و گناه کناره

و گناه کناره باید کرد و از کرده های پشیمان باید شد لیکن که حق تعالی از کردار بنده غافل نیست و غافل نباشد قوله تعالی
فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون پس بنده باید که قدر خود داند و در همه جا و همه وقت
در ظاهر و باطن خدا را بخود نزدیکتر داند و نحن اقرب الیه من حبل الورید پس با چار باید انسان
نظر بکار خود کند و نتیجه کار خود را خالص دارد و هر کسی در دنیا در گرو کار و کردار خود است کل امرء بما کسب
رهین آری هر چه در دنیا کشته باشند از خیر و شر دو تر دیگر همه را جزا و پاداش معین و مقرر است
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره یعنی هم فرصت است که [illegible]
و مستقبل خود را بیابد بیت دم اکنون [illegible] که [illegible] خراب [illegible]
دهد رادم آخرین شمار و هر چه بهتر و پسندیده تر است پیش از خود منزل خود فرست که بعد از تو حاصل است
و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله و نیز فرموده است لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون و این صورت [illegible] نمیشود الا بفکر و اندیشه مرگ کما قیل
شعر ای برادر تو همین اندیشه مابقی تو استخوان و ریشه قوله علیه الصلوة والسلام
تفکر ساعة خیر من عبادة سنة و بیان تفکر در محل خود انشاء الله ذکر خواهیم کرد انتهی
فصل نقل ابو اللیث السمرقندی فی کتاب نزهة المجالس ان ملکین التقیا فی
السماء الرابعة فقال احدهما للآخر الی این ترید قال امرت بشیء عظیم عجیب قال وما هو قال فی
البلد الفلانی رجل یهودی قد دنت وفاته وقد اشتهی سمکة ولم توجد فی بحرهم فامرنی

الدنیا
ربی ان اسوق الیه الحیتان لیصطاد له سمکة وذلک لانه لم یعمل حسنة الا کافاه الله بها فی
وقد بقیت له حسنة واحدة فاراد ان یبلغه شهوته لیخرج من الدنیا وما له عند الله حسنة
وقال الملک الآخر وانا بعثنی ربی بامر عجیب فی البلد الفلانی رجل صالح عمل سیئة
الا ما عافاه الله علیها وقد دنت وفاته فاشتهی زیتا ولم یبق علیه ذنب الا هذه فامرنی
ربی ان اریق الزیت لیحزن علی ذلک فیکفر الله عنه ذنبه فیلقاه ولا ذنب علیه
صاحب مواهب در تفسیر آیه کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا می فرماید یعنی بس است نفس تو
امروز بر تو شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع از جزائی سخن یکی از اکابر است
که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود را پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه
و چون فرصت داری در تدارک احوال خود کوش چه فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل
بلا حساب و غدا حساب بلا عمل امروز در دار دنیا عمل است و حساب نیست فردا در بازار
قیامت حساب است و عمل نیست در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خود را گفت که امروز
هر چه بگوئی و هر چه کنی در دفتر [illegible] خویش همه بر من عرضه کن آن پسر تا شام بتکلف تمام یکروزه
گفتار و کردار خود را با پدر باز گفت پدر روز دیگر همین معنی را از پسر درخواست که پسر گفت
زینهار از هر چه خواهی از رنج و کلفت بکنم اما این صورت را بگذار که طاقت شرح آن ندارم
پدر فرمود ای پسر غرض تو را در این کار پند دهم تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب
کم آگاه [illegible]

که ترا طاقت یکروزه حساب دادن با پدر نیست حساب همه عمر با [illegible] و [illegible] چگونه باز خواهی داد
تو نیدانی حساب صبح و شام پس حساب عمر چون گوئی تمام انتهی فصل

فی فواید تتعلق بالروح و ما یناسبه
مستخرجا من کتاب الروح للامام
ابن القیم رحمه الله تعالی

و فی شرح الصدور للروح کیفیات و فواید الفایدة الاولی اخرج الشیخان
عن ابن مسعود رض قال کنت مع النبی صلعم فی حرث وهو متکیء علی عسیب فمر بقوم من الیهود
فقال بعضهم لبعض اسئلوه عن الروح فقال بعضهم لا تسئلوه فسألوه فقالوا یا محمد ما الروح
فما زال متکئا علی العسیب فظننت انه یوحی الیه فقال ویسئلونک عن الروح قل
الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا فاختلف الناس فی الروح علی
فرقتین فرقة امسکت عن الکلام فیه لانه سر من اسرار الله تعالی لم یؤت علمه البشر
وهذه الطریقة هی المختارة قال الجنید رحمه الله الروح شیء استأثر الله بعلمه ولم یطلع
علیه احدا من خلقه فلا یجوز لعباده البحث عنه باکثر من انه شیء موجود وعلی هذا
ابن عباس واکثر السلف وقد ثبت عن ابن عباس انه کان لا یفسر الروح واخرج ابن
ابی حاتم عن عکرمة قال سئل ابن عباس عن الروح قال الروح من امر ربی لا تنالوا [illegible]

للسائلة فلا نزيد عليها ما قال الله تعالى وعلم نبيه بقوله وما اوتيتم من العلم الا قليلا
واخرج ابن جرير بسنده مرسلا ان الآية لما نزلت قالت اليهود هكذا نجده عندنا فلما فسئلة
ابهمها الله تعالى في التوراة والقرآن وكتم عن خلقه علمها ابى المتعمقين الا الاطلاع على حقيقة
امرها وقد قال ابو القاسم السهيلي في الايضاح ان الاماثل الفلاسفة ابعدوا عن الخوض في
الكلام فيها وقالوا هذا امر غير محسوس لنا ولا سبيل للعقول اليه قال و وقوف علمنا عن ادراك
حقيقة الروح كوقوفه عن ادراك ذاته قال ابن البطال الحكمة في ذلك تعريف الخلق عجزهم عن
علم ما لا يدركونه حتى يضطرهم الى رد العلم اليه تعالى وقال القرطبي حكمة اظهار عجز المرء لانه اذا
لم يعلم حقيقة نفسه مع القطع بوجوده كان عجزه عن ادراك حقيقة الحق سبحانه وتعالى من باب اولى
وقريب منه عجز البصر عن ادراك نفسه وفرقة تكلمت فيها وبحثت عن حقيقتها قال النووي واصح
ما قيل في ذلك قول امام الحرمين انها جسم لطيف مشتبك بالاجسام الكثيفة اشتباك الماء بالعود الاخضر

الفائدة الثانية

اختلف اهل العلم هل علمها النبي صلى الله عليه وسلم فقال ابن الجوزي في تفسيره حدثنا ابن عبد الرحمن حدثنا ابو اسامة عن مجالد عن بعض اصحابه عن عبد الله بن بريدة قال لقد
قبض النبي صلى الله عليه وسلم وما يعلم الروح وقالت طائفة بل علمها واطلعه الله عليها ولم يأمره ان يطلع عليها امته
وهو ظاهر كلام في عدة اسامي.

الفائدة الثالثة

اكثر المسلمين على ان الروح جسم وهو الذي
دل عليه الكتاب والسنة والاجماع لوصفها في الآيات والاحاديث بالتوفي والقبض والامساك
والارسال والتناول والاخراج والخروج والتنعيم والتعذيب والرجوع والدخول والرضى والاشتغال
والرد

والتردد في البرزخ وانها تاكل وتشرب وتسرح وتاوي وتعلق وتنطق وتعرف وتنكر والى غير ذلك
مما هو من صفات الاجسام والعرض لا يتصف بهذه الصفات وايضا فلا شك انها تعرف
نفسها وخالقها وتدرك المعقولات وهذه علوم والعلوم اعراض فلو كانت عرضا والقائم به
لزم قيام العرض بالعرض وهو فاسد قال الاستاذ ابو القاسم القشيري وكون الروح من
الاجسام اللطيفة في الصورة ككون الملائكة والشياطين بصفة اللطافة

الفائدة الرابعة

ان الروح والنفس شيء واحد قال تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك الآية ونهى النفس عن
الهوى الآية ويقال فاضت نفسه اي ماتت وخرجت وقال بعض اهل السنة ان الروح التي
تقبض غير النفس ويؤيده ما اخرجه ابن ابي حاتم عن ابن عباس في قوله تعالى يتوفى الانفس حين موتها
الآية قال في جوف الانسان نفس وروح بينهما مثل شعاع الشمس فيتوفى الله النفس في منامه
ويدع الروح في جوفه تتقلب وتعيش فان بدا لله ان يقبضه قبض الروح فمات وان اخر اجله
رد النفس الى مكانها من جوفه وقال مقاتل للانسان حياة وروح ونفس فاذا نام
خرجت نفسه التي يعقل بها الاشياء ولم تفارق الجسد بل تخرج كحبل ممتد له شعاع فيرى الرؤيا
بالنفس التي خرجت منه وتبقى الحياة والروح في الجسد فيه يتقلب ويتنفس فاذا حرك رجعت اليه
اسرع من طرفة عين فاذا اراد الله ان يميته في المنام امسك تلك النفس التي خرجت
وقال ايضا اذا نام خرجت نفسه وصعدت فاذا رأت الرؤيا رجعت فاخبرت الروح وتخبر
الروح القلب فيصبح يعلم انه قد رأى كيت وكيت واخرج ابو الشيخ في العظمة

وابن عبد البر في التمهيد عن وهب بن منبه قال ان نفس الانسان خلقت كالنفس الدواب التي
تشتهي وتدعو الى الشر ومسكنها في البطن وفضل الانسان بالروح ومسكنه في الدماغ
فيه يستحي الانسان وهو يدعو الى الخير ويامر به ثم نفخ وهب على يده فقال هذا بارد وهو من الروح
ونفخ على يده فقال هذا حار وهو من النفس ومثلهما كمثل الرجل والزوجة فاذا التقى الروح الى
النفس والتقيا نام الانسان فاذا استيقظ رجع الروح الى مكانه وتفسير ذلك
بانك اذا كنت نائما فاستيقظت كان شيئا يثور الى راسك ومثل القلب كمثل الملك والاركان
اعوانه فاذا امرت النفس بشر اشتهت وتحركت الاركان ودعاها الروح ودعاها الى الخير
فان كان القلب مؤمنا اطاع الروح وان كان فاجرا اطاع النفس وعصى الروح فليشطط الامر
واخرج ابن سعد في طبقاته عن وهب بن منبه قال خلق الله ابن آدم من التراب والماء ثم جعل فيه
النفس فبه يقوم ويقعد ويسمع ويبصر ويعلم ما تعلم الدواب ويتقي ما يتقى ثم جعل فيه الروح
فبه عرف الحق من الباطل والرشد من الغي وبه حذر وتقدم واستتر وتعلم ودبر الامور كلها
وقال ابن عبد البر في التمهيد ذكر ابو اسحق محمد بن القاسم ابن شعبان ان عبد الرحمن ابن القاسم
بن خالد العتقي صاحب مالك قال النفس جسد مجسد كخلق الانسان والروح كالماء الجاري
واحتج بقوله تعالى الله يتوفى الانفس الآية وقال الا ترى ان النائم قد توفى الله نفسه
وروحه صاعدة ونازلة وانفاسه قيام والنفس تسرح في كل واد وترى ما تراه من الرؤيا
فاذا اذن الله في ردها الى الجسد عادت واستيقظت بعودها جميع اعضاء الجسد وقال

فالنفس غير الروح والروح كالماء الجاري في الجنان فاذا اراد الله افساد ذلك البستان منع منه الماء الجاري
فيه فماتت حياته فكذلك الانسان قال ابو عمر وقال عبد الله بن ابي جعفر اذا حمل الميت على
السرير كانت نفسه بيد ملك يسير بها معه فاذا وضع للصلاة عليه وقف فاذا حمل الى قبره سار معه
فاذا الحد وسوي بالتراب عليه اعاد الله نفسه حتى يخاطبه الملكان فاذا ولوا عنه انتزع الملك نفسه
فرمى بها الى حيث امر وهذا الملك من اعوان ملك الموت وقال الشيخ عز الدين بن عبد السلام
في كل جسد روحان احدهما روح اليقظة التي اجرى الله العادة انها اذا كانت في الجسد كان الانسان
مستيقظا فاذا خرجت من الجسد نام الانسان ورأت تلك الروح المنامات والثاني روح الحياة
التي اجرى الله العادة انها اذا كانت في الجسد كان حيا فاذا فارقته مات فاذا رجعت اليه
حيي وهاتان الروحان في باطن الانسان لا يعرف مقرهما الا من اطلعه الله على ذلك
فهما كجنينين في بطن امرأة واحدة وقال بعض المتكلمين الذي يظهر ان الروح بقرب القلب
وقال ابن عبد السلام ويبعد عندي ان تكون الروح في القلب قال ويجوز ان تكون
الارواح كلها في جسد لطيف شفاف ويجوز ان تختص بارواح المؤمنين والملائكة
ومن ارواح الكفار والشياطين ويدل على وجود روح الحياة قوله تعالى قل يتوفاكم ملك الموت
الآية ويدل على وجود روحي الحياة واليقظة قوله تعالى الله يتوفى الانفس الآية تقديره
يتوفى الانفس التي لم تمت اجسادها في نومها فيمسك الانفس التي قضى عليها الموت عنده
ولا يرسلها الى اجسادها ويرسل الانفس الاخرى وهي انفس اليقظة الى اجسادها الى انقضاء

اجل مسمى وهو اجل الموت فحينئذ تقبض ارواح الحياة وارواح اليقظة جميعا من الاجساد ولا تموت
ارواح الحياة بل ترفع الى الله تعالى حية فتطير ارواح الكافرين ولا تفتح لها ابواب السماء وتفتح
ابواب السماوات لارواح المؤمنين التي تعرج الى رب العالمين انتهى كلام شيخ الدين
قلت ومما ذكر من ان الروح في القلب فخبر من العزائم لا انه لا استشهاد وقد ظفرت به
بحديث اخرج ابن عساكر في تاريخه من الزهري ان خزيمة بن حكيم السلمي ثم البهزي قدم على النبي صلى الله عليه وسلم
يوم فتح مكة فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اخبرني عن ظلمة الليل وضوء النهار وحر الماء في الشتاء وبرده
في الصيف وخروج السحاب وعن قرار ماء الرجل وماء المرأة ومحل النفس من الجسد
فذكر الحديث الى ان قال صلى الله عليه وسلم واما موضع النفس ففي القلب والقلب معلق بالنياط والنياط
تسقي العروق فاذا هلك القلب انقطع العرق الحديث اه

الفائدة الخامسة

اجمع اهل السنة على ان الروح محدثة مخلوقة ولم يخالف في ذلك الا الزنادقة وممن نقل الاجماع على ذلك
محمد بن نصر المروزي وابن قتيبة ومن ادلة على ذلك حديث الارواح جنود مجندة والجندة
لا تكون الا مخلوقة وكذا ما ياتي بعد

الفائدة السادسة

اختلف في تقديم خلق الارواح
على الاجساد وتاخيره عنها على قولين مشهورين وبالاول قال الامام محمد بن نصر وابن حزم وادعى
فيه الاجماع واستدل بما اخرجه ابن منده من حديث عمرو بن عبسة مرفوعا ان الله خلق ارواح العباد
قبل العباد بالفي عام فما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف وباحاديث اخراج ذرية آدم
من ظهره ومنها حديث لما خلق الله آدم مسح ظهره فسقط منه كل نسمة هو خالقها من ذريته الى يوم القيامة
امثال الذر

امثال الذر اه واستدل الثاني بقوله تعالى هل اتى على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا
مذكورا وبما روي انه مكث اربعين سنة ثم ان ينفخ فيه الروح وبحديث ابن مسعود ان
احدكم يجمع خلقه في بطن امه اربعين يوما ثم يكون مضغة مثل ذلك ثم يرسل اليه الملك فينفخ فيه
الروح واجيب بان الفرق بين نفخ الروح وخلقه فالروح مخلوقة من زمن طويل
وارسلت بعد تصوير البدن مع الملك بادخالها في البدن

الفائدة السابعة

ذهب اهل الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح تبقى بعد موت البدن وخالف فيه الفلاسفة
دليلنا قوله تعالى كل نفس ذائقة الموت والذائق لا بد ان يبقى بعد المذوق وما تقدم
في هذه الكراسة من الايات والاحاديث الدالة على نعيمها وتعذيبها الى غير ذلك
وعلى هذا فهل يحصل لها عند القيامة فناء ثم تعاد توفية بظاهر قوله تعالى كل من عليها فان
او لا بل تكون ممن استثني في قوله الا من شاء الله تعالى قولان حكاهما السبكي في تفسيره
المسمى بالدر النظيم وقال الاقرب انها لا تفنى وان من المستثنى كالحور العين
اه وفي كتاب ابن القيم اختلف في ان الروح تموت مع البدن ام الموت
للبدن وحده على قولين والصواب انه ان اريد بذوقها الموت مفارقتها للجسد فنعم هي
ذائقة الموت بهذا المعنى وان اريد انها تعدم وتضمحل بالكلية بعد خلقها فلا بالاجماع في نعيم
او عذاب وقد اخرج ابن عساكر في تاريخ دمشق بسنده الى محمد بن وضاح احد ائمة
المالكية قال سمعت سحنون بن سعيد وذكر له عن رجل يذهب الى ان الارواح

الفائدة الثامنة

تموت بموت الاجساد فقال معاذ الله هذا قول اهل البدع اختلف في معنى قوله صلى الله عليه وسلم
الارواح جنود مجندة الخ فقيل هو اشارة الى معنى التشاكل في الخير والشر والصلاح والفساد
وان الخير من الناس يحن الى شكله والشرير يميل الى نظيره فتعارف الارواح تقع بحسب الطباع التي
جبلت عليها من خير وشر فاذا اتفقت تعارفت واذا اختلفت تناكرت وقيل المراد
الاخبار عن بدء الخلق على ما ورد ان الارواح خلقت قبل الاجساد بالفي عام فكانت تلتقي
فتتشام فلما حلت الاجسام تعارفت بالمعنى الاول فصار تعارفها وتناكرها على ما سبق من
العهد المتقدم وقال بعضهم الارواح وان اتفقت في كونها ارواحا لكنها تتمايز
بامور مختلفة تتنوع بها فتتشاكل اشخاصها كل نوع تالف من جهة ما ولهذا تفهمها
وفي تاريخ ابن عساكر بسنده عن هرم بن حيان قال اتيت اويس القرني فسلمت عليه
ولم اكن رايته قبل ذلك ولا رآني فقال لي وعليك السلام يا هرم بن حيان قلت ومن اين
عرفت اسمي واسم ابي فوالله ما كنت رايتك قبل اليوم ولا رايتني قال عرفت روحي روحك
حيث كلمت نفسي نفسك ان الارواح لها انفاس كانفاس الاجساد وان المؤمنين ليعرف
بعضهم بعضا ويتحابون في الله بروح الله وان لم يلتقوا واخرج الطبراني في عيون
الاخبار عن عائشة رضي الله عنها ان امراة كانت بمكة تدخل على نساء قريش تضحكهم فلما هاجرت
الى المدينة قدمت علي فقلت لها اين نزلت قالت على فلانة امراة كانت تضحك بالمدينة
فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال فلانة المضحكة عندكم قلت نعم قال على من نزلت قلت
على فلانة

على فلانة المضحكة قال الحمد لله ان الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناكر
منها اختلف

الفائدة التاسعة

قال ابن القيم فان قيل باي شيء تتميز
الارواح بعد مفارقتها الاشباح حتى تتعارف وهل تتشكل بشكل فالجواب
على قاعدة اهل السنة ان الروح ذات قائمة بنفسها تصعد وتنزل وتتصل وتنفصل
وتذهب وتجيء وتتحرك وتسكن وعلى هذا اكثر من مائة دليل مقررة منها
قوله تعالى ونفس وما سواها فاخبر انها مسواة كما اخبر عن البدن الذي خلقك فسواك
فعدلك فسوى نفسه كالقالب لبدنه فتسوية البدن تابع لتسوية النفس قال وبهذا
يعلم انها تاخذ من بدنها صورة تتميز بها عن غيرها فانها تتاثر وتنفصل عن البدن
كما يتاثر البدن وينفصل عنها فيكتسب البدن الطيب والخبث منها كما تكتسبه هي منه
قال بل تميزها بعد مفارقتها اظهر من تميز الابدان والاشتباه بينها ابعد
من اشتباه الابدان فان الابدان تشتبه كثيرا واما الارواح فقلما تشتبه قال ويوضح
هذا انا لم نشاهد ابدان الانبياء والائمة وهم متميزون في علمنا اظهر تميز وليس ذلك
التميز راجعا الى صور ابدانهم بل هو بما عرفناه من صفات ارواحهم وانت ترى اخوين
شقيقين شبيهين في الخلق غاية الاشتباه وبين روحيهما غاية التباين
وقل ان ترى بدنا قبيحا وشكلا شنيعا الا وجدته مركبا على نفس تشاكله وتناسبه
وقل ان ترى آفة في بدن الا وفي روح صاحبه آفة تناسبها ولهذا ياخذ اصحاب

الفراسة احوال المغفرين من اشكال الابدان وقرابت نرى شكلا حسنا وصورة جميلة
وتركيبا لطيفا الا وجدت الروح المتعلقة به مناسبة له قال واذا كانت الملائكة تتميز
من غير ابدان تحملهم وكذلك الجن فالارواح البشرية اولى انتهى ووقع في كلام
الغزالي في الدرة الفاخرة ان روح المؤمن على صورة النحلة وروح الكافر على صورة الجراد
وهذا شيء لا يعرف له اصل بل وقع في حديث الصور ان اسرافيل يدعو الارواح فيأتينه
جميعا ارواح المسلمين تتوهج نورا والاخرى مظلمة فيجمعها جميعا فيجعلها في الصور ثم ينفخ فيه
فيقول الرب جل جلاله وعزتي وجلالي ليرجعن كل روح الى جسده فتخرج الارواح من الصور
مثل النحل قد ملأت ما بين السماء والارض فتأتي كل روح الى جسده فتدخل وتمشي في الاجساد
مثل السم في اللديغ فقوله مثل النحل ليس تشبيها في الهيئة والصورة بل في الخروج
والهيئة فقط ومثله قوله تعالى يخرجون من الاجداث كانهم جراد منتشر وفي لفظ في
هذا الحديث في تفسير جويبر فتأتي ارواح المؤمنين من الجابية وارواح الكفار من برهوت
وليهتدي الى ابدانها من احدكم الى رحله والارواح يومئذ سود وبيض فارواح المؤمنين
بيض وارواح الكفار سود **الفائدة العاشرة** اخرج ابن مغيرة
عن ابن عباس قال ما تزال الخصومة بين الناس حتى يخاصم الروح الجسد فيقول الروح
للجسد انت فعلت ويقول الجسد للروح انت سولت وانت امرت فيبعث الله ملكا
فيقضي بينهما فيقول لهما ان مثلكما مثل رجل مقعد بصير والآخر ضرير دخلا بستانا
فقال المقعد

فقال المقعد للضرير اني ارى ههنا ثمارا ولكن لا اصل اليها فقال له الضرير اركبني فركبه فتناولها
فايهما المعتدي فيقولان كلاهما فيقول لهما الملك فانكما قد حكمتما على انفسكما يعني ان الجسد للروح
كالمطية وهو راكبه واخرج الدارقطني في الافراد من حديث انس مرفوعا نحوه ولفظه يختصم
الروح والجسد يوم القيمة فيقول الجسد انما كنت بمنزلة الجذع ملقى لا احرك يدا ولا رجلا لولا الروح
ويقول الروح انما كنت ريحا لولا الجسد لم استطع ان اعمل شيئا فضرب لهما مثل اعمى ومقعد
قال المقعد للاعمى اني ارى ثمرة ولا استطيع ان اقوم اليها فاحملني فحمله فاكلا واطعمه وهذا ما
يوضح ان الاقتراب على الروح والله اعلم باسباب النصر والفتوح انتهى

فصل في نتن الميت وبلاء جسده الا الانبياء ونحوهم وبيان عجب الذنب وما يناسب ذلك

اخرج البخاري من حديث جندب البجلي ان اول ما ينتن من الانسان بطنه الحديث
واخرج ابن عساكر عن زيد بن ارقم مرفوعا يقول الله تعالى توسعت على عبادي
بثلاث خصال بعثت الدابة على الحبة ولولا ذلك لكنزها ملوكهم كما يكنزون الذهب

والفضة وتغير الجسد من بعد الموت ولولا ذلك لما دفن حميم حميمه واسليت عن
الحزين ولولا ذلك لم يكونوا يسلوا الحديث واخرج مسلم عن ابي هريرة قال قال رسول الله
ليس من الانسان شيء لا يبلى الا عظم واحد وهو عجب الذنب ومنه يركب الخلق يوم القيمة
واخرج مسلم وابو داود والنسائي عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل ابن آدم
يأكله التراب الا عجب الذنب منه خلق ومنه يركب قال شارح المواقف هل يعدم الله
الاجزاء البدنية ثم يعيدها او يفرقها ويعيد فيها التأليف الحق انه لم يثبت في ذلك شيء
فلا جزم فيه نفيا ولا اثباتا لعدم الدليل على شيء من الطرفين واستدل المثبتون بقوله تعالى
الا وجهه دليل على الاعدام والتفرق هالك فان الاعدام نادرة هلاك الكل شيء وعدم
صفاته المطلوبة منه وزوال التأليف كذلك ومثله يسمى فناء عرفا فلذلك يستدل على
الاعدام ايضا بقوله تعالى كل من عليها فان واخرج ابو داود والحاكم عن اوس
بن اوس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثروا من الصلوة علي يوم الجمعة فان صلاتكم معروضة
علي قالوا يا رسول الله وكيف تعرض صلوتنا عليك وقد ارمت يعني بليت فقال
ان الله حرم على الارض اجساد الانبياء الحديث وفي حديث ابن ماجه عن ابي الدرداء
قال قال رسول الله ان احدا لن يصلي علي الا عرضت علي صلاته حين يفرغ منها
قلت وبعد الموت قال وبعد الموت ان الله حرم على الارض ان تأكل اجساد الانبياء الحديث
وجاء في احاديث الصحاح ان المؤذنين المحتسبين وحملة القرآن كذلك واخرج المروزي
عن قتادة

عن قتادة قال بلغني ان الارض لا تسلط على جسد الذي لم يعمل خطيئة انتهى
قوله عجب الذنب وهو عظم واحد منه يركب الخلق يوم القيمة وفي رواية منه خلق ومنه
يركب الخلق يوم القيمة اي اول ما خلق من الانسان هذا العظم ثم ان الله تعالى يبقيه الى ان
يركب الخلق منه تارة اخرى وقد قيل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما هو قال مثل حبة خردل ومنه
ينبتون انتهى قال العلماء وانما لم تأكل الارض اجساد الشهداء لكونهم احياء
عند ربهم يرزقون كما صرح به الكتاب والاخبار قال بعضهم ولا فرق في عدم
البلى للشهيد بين شهيد اثنا وشهداء الامم السالفة الذين جاهدوا مع انبيائهم وماتوا
في القتال الحديث وحياة الشهداء اشهر من ان تذكر وروي ان معاوية رضي
لما اجرى العين التي استنبطها بالمدينة في وسط المقبرة وامر الناس بتحويل موتاهم
وذلك في ايام خلافته وبعد احد بنحو من خمسين سنة فوجدوهم على حالهم حتى ان الكل
رأوا المسحات اصابت قدم حمزة بن عبد المطلب فسال الدم منها وان جابر بن عبد الله
اخرج اباه عبد الله كانه دفن بالامس وروي كافة اهل المدينة ان جدار قبر النبي
لما انهدم ايام خلافة وليد بن عبد الملك بن مروان وولاية عمر بن عبد العزيز على المدينة
بدت لهم قدم فخافوا ان تكون قدم النبي صلى الله عليه وسلم فجزع الناس
حتى روى لهم سعيد بن المسيب ان جثة الانبياء لا تقيم في الارض
اكثر من اربعين يوما ثم ترفع فجاء سالم بن عبد الله بن عمر رضي الله عنهم

وعرف الناس انما قدم جسده عمر بن الخطاب رضي الله عنه اه وقد قالوا العلماء

وقولها الحديث السابق ان الانبياء لا يتركون في قبورهم اكثر من اربعين يوما حتى ...

سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم ايحمل على رجوعهم بعد الله رفعهم فلا جرم ان الله تعالى

وعد سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم انه لا ينزل على امته بلاء ويستأصلهم ما دام في ارض

والى ذلك اشار معنى قوله تعالى وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم

ومع ذلك ورد القول باستحباب زيارة قبره صلى الله عليه وسلم

وقبور الانبياء على نبينا وعليهم الصلوة والسلام انتهى

واين آيه شريفه نبى بشارتها واميدوارى هاى عظيمه است مر امتان آنحضرت را

سبحان الله چه پيغمبر عظيم القدر وعظيم الشان داريم اما چه فائده وچه سود

ما امتان عاصى وصاحب تقصير از عهده حقوقات آنحضرت بيرون نخواهيم آمد

وقدر ومقدار اورا كما ينبغي نمى شناسيم حضرت مولانا عبد الرحمن جامى قدس سره فرموده است

اگر خاكپاى حضرت پيغمبر ما محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم مقبره اش در آسمان بودى هر آينه واجب بودى

بر امتان وى كه هر يكى نردبانى بسازند وبر آسمان بزيارت مرقد مبارك وى مى رفتند

عجبا امروز كه مقبره مباركش در زمين است چگونه كوتاهى واهمال از زيارت وى مى آورند

وچگونه جرأت كنند كه تقصير از آن كشند آخر فردا بچه روئى وچه اميدى بحضور آنحضرت برسند

وچه عذر بحضور مبارك عرض كنند وبكدام زبان بگوئيم يا رسول الله ما از امتان تو مى باشيم

واين سخن مولانا جامى مشهور ... كرده است

آباد رجاى كه در قلب بعضى ... شهوت پرست ودنيا پرست جاگير نشود وچه بايد گو

كه ... العياذ بالله زمان است آخر زمانها

فصل في بيان ملاقات الأرواح للميت واجتماعهم به وسؤالهم له

عن ابي ايوب الانصاري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان نفس المؤمن اذا قبضت تلقاها

اهل الرحمة من عباد الله كما تلقون البشير من اهل الدنيا فيقولون انظروا صاحبكم يستريح فانه

كان في كرب شديد ثم يسألونه ما فعل فلان وفلانة هل تزوجت فاذا سألوه عن الرجل

قد مات قبله فيقول هيهات قد مات ذاك قبلي فيقولون انا لله وانا اليه راجعون

ذهب به الى امه الهاوية فبئست الام وبئست المربية وقال ان اعمالكم ترد على اقاربكم

وعشائركم من اهل الآخرة فان كان خيرا فرحوا واستبشروا وقالوا اللهم هذا فضلك

ورحمتك فاتمم نعمتك عليه وامته عليها ويعرض عليهم عمل المسيء فيقولون اللهم الهمه عملا

صالحا ترضى به وتقربه اليك اه واخرج ابن ابي الدنيا بسند صحيح عن ابي هريرة ان المؤمن

ينزل به الموت ويعاين ما يعاين يود لو خرجت نفسه والله يحب لقاءه وان المؤمن تصعد روحه

الى السماء فتأتيه ارواح المؤمنين فيستخبرونه عن معارفهم من اهل الدنيا فاذا قال تركت فلانا في

الدنيا اعجبهم ذلك واذا قال ان فلانا قد مات قالوا ما جيء به الينا اه واخرج ابن ابي الدنيا

عن سعيد بن جبير قال اذا مات الميت استقبله ولده كما يستقبل الغائب عن ثابت البناني

قال بلغنا ان الميت اذا مات احتوشه اهله واقاربه الذين قد تقدموه من الموتى فهو افرح بهم وهم

افرح به من المسافر اذا قدم على اهله اه واخرج ابن ابي الدنيا عن صالح المري قال بلغني

ان الارواح تتلاقى عند الموت فتقول ارواح الموتى للروح التي تخرج اليهم كيف كان مأواك وفي

اي الجسدين كنت في طيب ام خبيث واخرج عن عبيد بن عمير قال اذا مات الميت تلقته

الارواح يستخبرونه كما يستخبر الراكب ما فعل فلان وفلان اه واخرج ابو نعيم عن الليث

بن سعيد قال استشهد رجل من اهل الشام وكان يأتي اباه كل ليلة جمعة في المنام فيحدثه

ويستأنس به فغاب عنه جمعة ثم جاءه في جمعة اخرى فقال يا ابت انما غبت عني حتى شق علي فقال

انما شغلني عنك ان الشهداء امروا ان يتلقوا عمر بن عبد العزيز فتلقيناه وذلك عند موت

عمر بن عبد العزيز انتهى

فصل في بيان الموت وفضله وما يتعلق بذلك الباب

قال العلماء الموت ليس بعدم محض ولا فناء صرف وانما هو انقطاع تعلق الروح بالبدن ومفارقته

وحيلولة بينهما وتبدل حال وانتقال من دار الى دار اه واخرج البخاري في الزهد

والطبراني في الكبير والحاكم في المستدرك والبيهقي في شعب الايمان عن عبد الله بن عمرو قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم الموت تحفة المؤمن وفي رواية تحفة المؤمن الموت اه واخرج ايضا

عن الحسين بن علي رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الموت ريحانة المؤمن واخرج البيهقي

وضعفه والديلمي عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الموت غنيمة والمعصية مصيبة

والفقر راحة والغنى عقوبة والعقل هدية من الله والجهل ضلالة والظلم ندامة والطاعة

قرة العين والبكاء من خشية الله نجاة من النار والضحك هلاك البدن والتائب من الذنب

كمن لا ذنب له واخرج احمد وسعيد بن منصور في سننه بسند صحيح عن محمود بن لبيد ان النبي

قال اثنان يكرههما ابن آدم يكره الموت والموت خير له من الفتنة ويكره قلة المال وقلة

المال اقل للحساب اه واخرج الشيخان عن ابي قتادة قال مر على النبي صلى الله عليه وسلم بجنازة

فقال مستريح او مستراح منه فقالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما المستريح والمستراح منه فقال العبد المؤمن

يستريح من تعب الدنيا واذاها الى رحمة الله والفاجر يستريح منه العباد والبلاد والشجر

والدواب اه عن ابن مسعود قال ذهب صفوة الدنيا فلم يبق بها الا الكدر

فالموت تحفة المؤمن اه واخرج احمد ان ملك الموت جاء الى ابراهيم عليه السلام ليقبض روحه

فقال ابراهيم يا ملك الموت هل رايت خليلا يقبض روح خليله فعرج ملك الموت الى ربه

فقيل قل له هل رايت خليلا يكره لقاء خليله فرجع فقال اقبض روحي الساعة اه

عن عبد الرحمن بن يزيد بن جابر ان عبد الله بن ابي زكريا كان يقول لو خيرت

بين ان اعمر مائة سنة في طاعة الله تعالى وان اقبض في يومي هذا او في ساعتي هذه

لاخترت ان اقبض في يومي هذا او في ساعتي هذه شوقا الى الله تعالى والى رسوله والى

الصالحين من عباده واخرج ابو نعيم والبيهقي عن انس رضي الله عنه قال قال

الموت كفارة لكل مسلم ... ابن العربي ... ذلك لما يلقاه الميت فيه من الآلام والاوجاع

[illegible] ... ادنى شوكة فما فوقها الا كفر الله بها من سيئاته فما ظنك

بالموت الذي سكرة من سكراته اشد من ثلثمائة ضربة بالسيف انتهى

فصل في رسول الموت ونذيره والله اعلم

قال القرطبي ... ان بعض الانبياء قال لملك الموت اما لك رسول تقدمه بين يديك فيكون الناس على حذر منك قال نعم لي والله رسل كثيرة من ... والاعراض والشيب والهموم وتغير السمع والبصر فاذا لم يتذكر من نزل به ولم يتب ناديته اذا قبضته الم اقدم اليك رسولا بعد رسول ونذيرا بعد نذير فانا الرسول الذي ليس بعدي رسول وانا النذير الذي ليس بعدي نذير انتهى رسول الموت ...

علامة خاتمة الخير

اخرج الترمذي والحاكم عن انس بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا اراد الله بعبد خيرا استعمله قيل كيف يستعمله قال يوفقه لعمل صالح قبل الموت انتهى

علامة سوء الخاتمة

بدانکه بسیاری از خلایق از سوء خاتمت ترسیده اند بجهة آنکه وقت مرگ وقت ورمان بس دشوار وصعب وعظیم است ودل آدمی در آن وقت از هول سکرات ودهشت ماجرای مرگ گردان وپریشان میگردد ونتوان دانست که دل در آن حالت بچه نوعی قرار میگیرد وعلما رضی الله عنهم واولیا الله را درین مسئله سخنها است از لغزش قدم درانجا باید اندیشید حضرت امام غزالی رحمة الله علیه در کیمیای سعادت در بیان خوف وسوء خاتمت تفصیلی بیان فرموده اند ... که چون ... آدمی پوشیده ومجهولست ... سالک خوفش از رجا بیشتر باشد چه همه از آن ترسیده اند که آیا در وقت وفات ایمان باقی باشد یا نه چو سید بر سر ایمان خویش میلرزم ... از اسباب بسیار است وعلم آن پوشیده لکن آنچه درین کتاب توان گفت آنست که از دو سبب خیزد یکی آنکه کسی بر عقیدهٔ باطل اعتقاد کند وعمر آن بگذراند ... وقت مرگ کار ... باشد که او را خطا وی کشف کنند ... واز وی اعتقاد ... باشد ... واز اعتقاد خود بر این شک برود آه وسبب دیگر آنکه ایمان وی ضعیف بود ودوستی دنیا غالب ودوستی خدا ... ضعیف بوقت مرگ چون بیند که همه شهوت او از وی باز می ستانند واز دنیا بقهر بیرون می کنند وجایی میبرد که نخواهد باشد ... کراهتی بوی باز گردد وآن دوستی ضعیف باطل شود آه پس هر که خواهد که ... باید که ... قرآن وشریعت واحادیث واخبار است ایمان ... وهر چه ... تعلیم کرده وآموخته اند ... قبول کند وهر چه ... تسلیم کند ودوستی ... که ... ایمان آرد ... طبع کند تا دوستی خدای تعالی بر وی غالب شود ودوستی دنیا ضعیف گردد ودوستی دنیا آن ضعیف شود که ... امر معروف ونهی از ... منکرات ...

[illegible] نفس خود را بار بکتاب واتباع شرع وآداب طریقت وتقلید شیخ ومربی کامل مکلف نماید تا دنیا از وی نفور کند ودوستی خدا قوی ... از ... دلیل استعداد خود ... واستفاده کند ... است مشهور که هر که عالمتر عارفتر وهر که عارفتر خائفتر در اخبار آمده که رسول صلی الله علیه وسلم وجبرئیل ... میگریستند ... که چرا گریه می کنید ... بار خدایا از مکر تو ایمن نه ایم ... خوف ایشان ... که آنچه ما را گفته ... ایمن باشید غافل شویم ... که ما را از اندیشه ... اگر خود خوف ندارد وصحبت ... ایشان خوف ... ایشان محبت ... کند ... وحکایات ایشان ... از مکر خدا ترسیده ... واخبار انبیا واولیا ... واخبار واحادیث وحکایات ... وسخن در باب خوف ورجا بسیار ... است ... دفع الطالة ... حواله ... کتاب کیمیا وسایر کتب ... خوف وغیره ... هیچ التفات ... ووقت ... زیرا که خوف ورجا بجای باشند نهایت در وقت مرگ البته رجا بهتر است که ... ومعلوم است که شخص محبت ولوازمات محبت

... خوشتر وامید وارتر است از غیر آن تا لقای وی سعادت وی گردد اما اگر بمعصیت برود باید خوف وی غالب بود واین حالتها باختلاف احوال شخص باز بسته است اما از خدا ترسیدن در همه احوال لابدی است وغلبه خوف شفای امراض باشد قال الله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء ورسول صلی الله علیه وسلم فرموده راس الحکمة مخافة الله تعالی انتهی کلام الغزالی رضی الله عنه والله اعلم بحقایق الامور

فصل در معنی خوف ورجا

[illegible] ... ولا تعاج ... ان ... في قلب المؤمن ...

[illegible] ... الله ... في الضرع ... العاصي ... الغضب ...

[illegible] ... من خشية الله ... في ...

فان قيل ... فالجواب

... الحديث ... العاصي ... عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان من اخيار امتي ... يضحكون ... من سعة رحمة الله ويبكون ... من خوف عقاب ... في الارض وقلوبهم في السماء وارواحهم في الدنيا ...

[illegible] ... وقال ابو يزيد البسطامي ... بكى شعيب ...

[illegible] ... البكاء ...

تتمة

... في لوح المحفوظ ... من العباد ... الملائكة ... في لوح المحفوظ ... العبد ... العبارة ... اللهم لا تغضب عليهم ...

ونسي نفسه ... اللهم لا تغضب علينا **وقيل** ان ابليس رأى على باب الجنة مكتوبا ان لله عبدا
من المقربين باسمه ... فلا يتخذ اسمه فقال يا رب ... اني الى ان العنه فاحس نفسه بنفسه القيام
وكان اسمه في سماء الدنيا عابد وفي سماء الثانية ساجد وفي الثالثة راكع وفي الرابعة خاشع وفي الخامسة
قانت وفي السادسة مجاهد وفيها ... وفي السابعة زاهد ثم بعد ذلك تسمى ابليسا لانه ابليس من رحمة الله
تعالى اه **حكاية** رأى يحيى بن زكريا ابليس في بعض الاوقات ... فقال
كيف حالك قال كيف حال من عبد ... زمانا ... ثم ... بادته ... فاكره ابليس ... من ...
الخلق فقال يا يحيى ان كنت اضللتهم فمن اضلني ... الى ... لو ... شيئا ... بحق ... وقال
الهي قد علمت حديث المطرود عن رحمتك وقد وقف على باب ... انتهى وقد ... ان
ان الله يقول لك السلام ويقول اشتغل بنفسك والا فعلت بك كما فعلت به اه
قال الراوي عن النبي صلى الله عليه وسلم لو جمع بكاء اهل الدنيا وبكاء داود لكان بكاء داود اكثر ولو جمع بكاء اهل الدنيا وبكاء داود وبكاء نوح وبكاء
اهل الدنيا وبكاء داود وبكاء نوح لكان بكاء نوح اكثر ولو جمع بكاء ...
حكاية ايضا مرت رابعة العدوية على رجل ... اه
آدم لكان بكاء آدم اكثر على خطيئته ... شيئا فقالت ما نظرت
خروف مشوي فنظرت اليه نظرا طويلا ... فقال الرجل ... اه
اليه ... الشهوة وانما نظرت اليه ... آثار ... آدم ... اه

[illegible]

بيان مكر شيطان

بيان مكر شيطان از اسمای در تسويف توبه وفريفتن مردمان بنافرمانی که موجب سخط وغضب الهی است تا بسوء خاتمه گرفتار کند اعاذنا الله من ذلك

قال تعالى ان الشيطان لكم عدو وقال جل جلاله ان الشيطان للانسان عدو مبين وايضا ان الشيطان
كان للرحمن عصيا وقوله تعالى ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا بدرستی که شيطان مر شمارا دشمن است
به عداوت قديمی وميراثی پس فراگيريد شما هم او را بدشمن داری وحذر کنيد از بزرگی پرسيدند که چگونه شيطان از دشمن
کريم گفت از پی آرزو مرويد ومتابع هوای نفس مشويد وهرچه کنيد بايد موافق شرع ومخالف طبع شيطان باشد
الی آخر الاية والحکاية وحضرت رسول صلى الله عليه وسلم حسب الامر الهی از و پناه جسته حيث قال الله له وقل رب اعوذ بك
من همزات الشياطين واعوذ بك رب ان يحضرون کذا في المواهب بدانكه از مکر ووسوسه شيطان
هيچکس از انبياء واولياء وزهاد وعباد که ازين عالم دنيا بار رحلت بربستند نرستند کما قال تعالى كمثل الشيطان
اذ قال للانسان اكفر الخ سيد عالم صلى الله عليه وسلم با آنهمه مقام قربت ومنزلت از مکر شيطان نرسته وما انسانيه
الا الشيطان اه بر صحابه کرام با وصف صحبت خير الانام از وسوسه وی ايمن نبودند
انما استزلهم الشيطان يوسف از اغوای او نرسته فانساه الشيطان پس آنهاکه نقطه دايره عصمت نبوت

وسالکان خطه ولايت ومعرفت بودند از مکر شيطان وتلبيسات او نرستند وباوجود علم وعرفان وقرب دايما
از خوف فتنه وفساد ابليس شقی درنهايت احتياط واهتمام بلکه در عين بلا وشدت ومجاهدت بوده اند تو که مايه بهبود
دولت وتقی سهو وغفلتی چگونه پای در دامن ايمنی کشيده البته می پنداری که از آسيب مکر وتلبيس وصدمه اغوای او
... ای آنکه شد روز بتن در کنجی نامد گهی آن که روی با توبه نهی زاهد
ايمنی ... باید که زکرده باخود بنهی کی ز آفت او برست چون تو رهی مسلما بدانند البته در صد هزار مثل بر صيتها
بلکه از وبالاتر باغوای خود خراب کرده وبالفعل نيز خدنی هزار نفوس يوميا فيوما خراب شده او ودر بيات
... او خواهند بود والحق آنهاکه در ابتدای ظهور دنيا يا در وسط وی بوده اند که مدام از زمنه
شب وروز عمر را درعزلت وتقوی وپرهيزکاری وطاعت ودينداری صرف نموده اند وبانواع اقسام در دفع
اغوای ابليس ومعالجه مکايد او کمال جد وجهد را بعمل آورده اند حالا در اين عهد وزمان آخر بدين کسادی
بازار طاعت ودينداری ورواج فسق وخلاف شرع ونابکار بايد چگونه اميد ايمنی از دست دامهای شيطان وازرشته او
داشته باشيم مانجی منهم احد ولا ينجی من البشر الا من عصمه الله
ودر تسويف توبه واعمال شرعيه ميفرمايد قال تعالى ولكنكم فتنتم انفسكم
وامانی به بقلب سليم وتربصتم وارتبتم وغرتكم الامانی آرزوی
الحيوة الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور فريفته نکند شمارا بکرم خدای شيطان فريبنده يعنی باوجود اصرار بر معصيت
مغفرت در دل شما افکند واگرچه اين ممکن است اما شبيه به تناول زهر است باميد دفع طبيعت مر آنرا با معاودته
با آن بزرگان فرموده اند که يکی از مکايد ابليس ملعون تسويف در توبه است يعنی در دل انسان می افکند
که توبه امروز بفردا افکن وبعبارت عرب ای سوف افعل کذا وکذا يعنی توبه بندگان را
الفقره ...

در مقصد ... افکنده که فرصت ... حضرت ... اشب همه شب ياری وساعه ...
چون روز شود توبه کن وزاهد باش پس عاقل بايد که باين فريب از راه نرود وازنکته الفرصة تمر مر السحاب
غافل نگردد وامروز معصيت ازبهر توبه فردا افکند شايد فردا مهلت ندادند وبيان تسويف وآنچه بدان
تعلق دارد انشاء الله تعالى در موقع خود خواهد آمد اما اينجا برای مثال در ترک اعمال شيطان در تسويف وغير آن
بهمين چند کلمه اختصار واکتفا شد تا برادران دين ومحبان طريق معرفت ويقين بدانند که اينها همه مفسد راه
دين ... می باشند وبه انخداع وتلبيس شيطانی واغوا وافترای نفس حيوانی نبايد خود را در چاه بلا گرفتار
انداز واين دو روزه مهلت غنيمت است دنيا بقا ووفای ندارد واعتماد واعتبار را نشايد قال عليه السلام
خلق اربعة لاربعة خلق الدنيا للعبرة لا للعمارة وخلق العمر للتعبد لا للتنعم وخلق المال للانفاق
لا للامساك وخلق العلم للعمل لا للمجادلة والمکابرة انتهى الحديث مقصود آنست که بنده مؤمن بيقين
بداند که سوء خاتمه در راه است وسعی در معالجه آن بقدر وسع لازم وواجب داند وانخوف وخشيت که
بيان شد همه اسباب علاج ومدافعه اوست پس شخص بايد از حال خود بهيچوجه غافل باشد امام غزالی در
کيميا آورده است که چون دوزخ را بيافريدند همه ملايک بگريستند واز خشيت وخوف حق تعالى همه سراسيمه وازان
دگر يان بودند وچون آدم را بيافريدند خاموش گشتند که دانستند برای ايشان نيافريده اند
انس رضی الله عنه گويد که رسول صلى الله عليه وسلم از جبرئيل پرسيد که هيچوقت ميکائيل را خندان نمی بينم گفت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
تا آتش آفريده اند ديگر هرگز نخنديده است وعطا سلمی از خائفان بود چهل سال نخنديد وبآسمان ننگريد

یکبار آسمان بنگرید از بیم شقاوت و هر شب چند بار دست بدن خود مالیدی تا مسخ شده است یا نه و چون قحطی

و بلای و معصیتی بخلق رسیدی گفتی اینهمه از شومی و شقاوت من است اگر من بمردمی خلایق رستندی

سری سقطی گوید هر روز به خود نگاه میکنم کویم مگر رویم سیاه شده است و بسیاری از مؤمنان و صلحاء

و اکابر دین و اولیایان کبار قدس الله اسرارهم از شومی خاتمت خوف داشته‌اند و هر یکی بنوعی و صفتی

خوف و دهشت آخرت بیان فرموده‌اند و با اینهمه طاعات و بندگی و کمال ایمان و اسلام و اتباع شریعت

از بیم خاتمه ترسان و لرزان بوده‌اند انتهی اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا آمین

روایت نفخ صور بطریق اختصار

نقلا فی کتاب بدور السافرة **تنبیه** فی عدد النفخات فقیل ثلاث

نفخة الفزع و نفخة الصعق و نفخة البعث لقوله تعالی و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات

و من فی الارض الخ و قوله تعالی و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا ما شاء الله

ثم نفخ فیه اخری فاذا هم ینظرون و هذا ما اشاره ابن العربی و تقدم فی حدیث

الصور الطویل التصریح به و قیل بل نفختان فقط و نفخة الفزع هی نفخة الصعق

لانهما امران متلازمان ای فزعوا فزعا ماتوا منه انتهی

روایت دیگر



روایت دیگر در بیان نفخ صور

و احوال خلائق در موقف محشر و شفاعت

رسول صلی الله علیه و سلم منقول از کتب حنفیه

مع ذکر صراط و میزان و جنت

و نحو و غیرها والله اعلم

بدانکه مولانا عفیف نور کاشانی رحمه الله که یکی از علمای حنفیه بوده است در کتاب مطالع الانوار فی ترجمة الآثار تالیف خود

که از قرآن و احادیث و تفاسیر و قصص و واقدی و اخبار الآخرة و رساله امام منصور عبهری و تمهید المعرفة و خزانه

و غیر آنها استخراج و التقاط نموده‌اند می فرمایند قوله تعالی یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا الآیه

در رساله عبهری و سراج القلوب مسطور است که آن روز مردمان بیست فوج باشند نوزده فوج گناهکاران و یک فوج مطیعان باشند

صاحب مواهب در تفسیر این آیه آورده که امام ثعلبی رحمه الله فرموده حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم پرسیدند از افواجا فرمود که

حشر کرده شوند ده صنف از امت من بعضی بر صورت بوزینگان که صنف اول‌اند دوم بر هیأت خوکان سیم نگونساران

... بر دوزخ می‌کشند چهارم نابینایان پنجم کران و گنگان ششم میخایند زبانها خود را و آن

بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان سیلان میکند و اهل محشر را از آن کراهت هفتم دست و پای بریده باشند

هشتم بر دارهای آتش آویخته نهم ایشان را تنی باشد بدتر از مردار دهم ایشان را جبهای آتشین در پوشانیده باشند

از قطران چسپیده به پوستهای ایشان اما بوزینگان سخن‌چینان باشند و خوکان حرام‌خوارکان و نگونساران خورندگان ربا

و کوران جور کنندگان در حکم و کران و گنگان آنها که باعمال خود معجب بوده‌اند و زبان خایندگان علماء که کردار ایشان

مخالف کردار ایشان باشند و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان بغیر حق و آویختگان بر دار غمازان و نمامان

و سعایت کنندگان بسلاطین و حکام و آنها که تن عظیم دارند متابعان شهوات و بازدارندگان حق خدای و پوشندگان

بلباس قطران اهل تکبر و نازش انتهی و مولانا عفیف میگوید در اخبار الآخره مسطور است که در آن موقف حضرت آدم را

بطلبند و حق تعالی امر آید فرمان رسد ای آدم اهل بهشت را از اهل دوزخ جدا کن آدم از هر هزاری نهصد و نود و نه اهل دوزخ

و یکی اهل بهشت جدا کند و آنوقت جوانان از هول آن ماجرا پیر شوند و عورتان حامله حملها بیندازند کما قال الله تعالی

و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری در مشارق و مصابیح مسطور است

که در اینمحل یاران از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم پرسیدند یا نبی الله آن یکی از هزار کدام باشد فرمود آن یکی از امت من باشد و آن

نهصد و نود و نه از یاجوج و ماجوج و من امید دارم که نصف اهل جنت از امت من باشند الخ و بعد ذلک

کتابها یا نامه اعمال و میزان و عبور بر صراط بمیان آید و بیان ایشان در کتب احادیث و تفاسیر و اخبار

بتفصیل گفته شده است در اینجا بهمین اشاره اکتفا کرده شد در صحیحین مسطور است که در سه محل کسی از کسی یاد

نکند یکی آن زمان که فرمان رسد و امتازوا الیوم ایها المجرمون دوم آن زمان که فرمان رسد هاؤم اقرؤا کتابیه

که این زمان نامه بکدام دست دهند سیم آن زمان که میزان برپای دارند که خلایق اولین و آخرین سر بسر و لرزان

و متحیر باشند که کدام پله راجح آید الخ و در اخبار الآخره مسطور است که دوزخ از خشم خدا تعالی آفریده شده و هفت

دوزخ است و هر کدام که فروتر است عذاب و آلام او سخت‌تر و نامهای ایشان مذکور گردید و در هر یکی عذاب

گوناگون است از آتش و حیات و عقارب و سلاسل و اغلال و سایر اسباب تعذیب چنانکه در قرآن مذکور است

و در اخبار الآخره مسطور است که بعد از آن فرمان رسد بفرشتگان که خلایق را بسوی پل صراط برند و از پل

بگذرانند قوله تعالی و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا فرشتگان خدمتی‌شان که زمره زمره را رانند

خلایق را بسوی صراط برانند پس هر یکی باندازه عمل خود از آن پل بگذرانند بعضی چون برق و بعضی چون باد

و بعضی چون طیر پرنده و بعضی چون اسپ دونده و بعضی چون پیاده و بعضی لنگان لنگان و بعضی به سرین و پشتگاه

و بعضی اشکم و سینه کشان کشان میروند و بعضی شبانه مورچه اما ابلیس و اتباع و اشیاع او و کافران و منافقان

و سایر کفار و سایر طوایف باول قدم سرنگون بدوزخ افتند قال الله تعالی خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی

سلسلة ذرعها سبعون ذراعا الخ و در تفاسیر در سوره ابراهیم مسطور است که کافران

شیطان را ملامت کنند که تو ما را فریفتی و از راه راست بردی و باطل آمد آنگاه شیطان از مالک اجازت خواهد

تا مالک منبری از آتش در دوزخ بنهد و آن ملعون بر آن منبر برآید و خطبه کند یا زمرة الاشقیاء

ان الله وعدکم وعد الحق ای بندگان و دوستان و رفیقان بدانید که خدا تعالی وعده کرد با شما که مرا

به یگانگی و بی‌شریک و یکتا پرستش کنید و شرک میارید که من بعد از مردن شما را نیز زنده گردانم و حساب و کتاب

خواهم کرد و نیکی را به نیکی و بدی را به بدی پاداش خواهم داد و انتقام مظلومان و بیچارگان از ظالمان و ستمکاران

خواهم کشید و الله هو الوعد الحق و وعدتکم فاخلفتکم و من که ابلیسم شما را دعوت کردم و وعده کردم شما را وعده دشمنان

باطل کردم و شما خود دیدید و دانستید که اجابت نکردید و اطاعت نمودید و مرا که

از وعده رحمانی غافل شدید و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی مرا بر شما تسلط و قدرت

بود ... و ملعون امت نمودم اجابت کردید و بوسوسه و اغوای من فریفته شدید و بافساد و فسانه من مغرور گشتید

جبر نبود و کفر و ضلالت بزور و اکراه نمی فرمودم بلکه بحیله و مکر و وسوسه و تلبیس باعث می شدم پس چرا پرده غفلت
پیش عقل خود افکندید و حق را از باطل فرق نکردید با وجود دنیا و تبلیغ انبیا و علما و اولیای ملک و ترویج
احکام کتب سماوی و شرایع منزله و وعده و وعید از فریب و تلبیس دشمن نشناختید و باختیار و هوس خود نان
در کفر و ضلالت و شقاوت ابدی افتادید فلا تلوموني ولوموا انفسکم پس ملامت مکنید مرا بلکه ملامت کنید
نفسهای خود را زیرا که اینهمه باختیار و خواهش خود کردید نه بتکلیف و زور من ما انا بمصرخکم وما انتم بمصرخی فریاد رس شما را
فریاد رسی نتوانم کرد و از عذاب و سیاست خدا و شما مرا فریاد رسی نتوانید کرد پس کافران گویند ربنا میگویند
ما بفریب او مغرور شدیم و از فرمان انبیا و رسل و علما سر کشیدیم فانا فی شقاوتنا و بعقوبت جوع گرفتار اکنون
باین روز گرفتار مانده ایم پس همه گویند بیایید تا زاری کنیم پس نوحه و زاری کنیم پانصد سال نوحه و زاری
بازگویند صبر کنیم پس پانصد سال دیگر صبر کنند پس گویند سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص چه نوحه
و زاری کنیم یا صبر کنیم از این عذاب خلاصی نیست باز فریاد کنند که یا مالک لیقض علینا ربک گواهی ده
ما را بمیراند از این عذاب خلاص شویم قال انکم ماکثون مالک فرماید شما از اینجا بیرون نروید
گویند خدایا دیگر نوحه و زاری کنند و ناله و فریاد برآورند که خداوندا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما
ضالین ما را از این عذاب نجات ده و بدنیا باز گردان اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون
گردیم یکی از این بعد عذاب کن فرمان رسد که دنیا دیگر نیست پس نومید شوند و در دوزخ واویلا گویند نام او
هب هب جباران و کافران را در آن اندازند و باقی در شرح و بیان اهل جهنم بسیار است همینقدر اینجا بس بود
در مواعظ المذکرین و مصابیح و تمهید المغفرة و اخبار الاخرة و تفاسیر آورده
که چون عاصیان و گنه کاران امت محمد صلی الله علیه وسلم را بدوزخ برند مالک بدوزخ بانگ زند که بگیر ایشان را

آتش گرد ایشان در آید ایشان از هول عظمت آتش گویند الله الله الله آتش از ایشان هفتاد فرسنگ پستر رود
باز مالک بانگ بر آتش زند که بگیر ایشان را باز آتش و عقید ایشان که باز ایشان از بیم گویند الله الله الله باز آتش
هفتاد فرسنگ دیگر پستر رود باز مالک بغضب در آید و بانگ بر آتش زند که ای فاکسار سیاه روی چرا فرمان نکنی
آتش گوید ای مالک آن روز که مرا آفریدند با من شرط کردند که اگر بگویند کلمه طیبه الله آسیبی رسانیدی بفرمایم
تا هفتاد هزار سال ترا آب عذاب کنند و خاک ترا بباد قهر انتقام دهند مرا چه زهره باشد که من گرد گویندگان
کلمه الله بگردم طاقت عذاب آب ندارم باز مالک بقهر آید و بانگ کند باران و گرد ماه و سایر موذیات
دوزخ سر از برآرند و یکبار حمله آرند از آن هول ایشان کلمه الله را فراموش کنند و آتش گرد اگرد ایشان در آید
و هر یکی را از گبر و غیر و از اهل حرمات برخیزد آه و واویلا عظیم از پدران و مادران و طفلان و فرزندان بر آید مادران
فرزندان خود را که بعد از نعمت پرورده بودند از آفتاب حجاب می داشتند امروز در دوزخ بینند و پدران و دختران
که از کنار پدر و مادر ایشان را از سینه ایشان جدا نمی شدند اکنون در میان آتش معاینه کنند فغان بر آرند و گویند
وا پدرا و امادرا پس پدران و دختران خود را در آتش اندازند بحسرت و سینه ها را بدرد آورند آتش چون ایشان
سیاه گردید پس ایشان زاری کنند گویند خداوندا اگر پدران و مادران ما را بدوزخ اندازی ما را نیز همراه ایشان
بدوزخ انداز خداوندا اگر در دنیا ما را از یکدیگر جدا نمودی در این سرا ما را جدا مکن امروز طاقت فراق نداریم
الفرقه از ناله و زاری ایشان فریاد ملکوت و جبروت افتد ملائکه عرش و کرسی گرد و بیان همگی در گریه شوند خلایق
رحم ندیده اند و ناله و زاری افشند گویند خداوندا اگر رحم کنی گناه کاران قهر میکنی بر این طفلان رحمی کن در عشق این طفلان
در شور تحیر حیران مانده از اطراف حضرت جباری ندا رسد و چند شیشه آب از زیر عرش بیرون آورده با طفلان دهم بگوید
که این آب سمت آتش اندازید طفلان آب بطرف آتش اندازند آتش از خوف بگریزد و قطرات آب چون شهاب
دنبال آتش روان گشته تا تمام گشته شود خلایق جمله متحیر باشند که این چه آب است جبرئیل گوید این آب گریه

چشم گناه کاران است این آب گریه چشم معصیت رسیدگان است که در دنیا از خوف گناهان میگریستند و این آب گریه چشم
مادران و پدران که در حسرت مرگ فرزندان ریخته اند این آن آب است که حق تعالی امروز هم بملائکه از او شیشه کرده
در زیر عرش نگه داشته تا امروز دستگیر ایشان درمانده گان شود در اخبار الآخرة مسطور است چون گنه کاران
و فاسقان و فاجران و خمرخواران و زناکاران و ربا خواران از پل صراط بدوزخ افتند بعضی را آتش تا قدم و بعضی را
تا زانو و بعضی را تا ساق و بعضی را تا بالا تر تا موضع سجود و زبان و دل که یکبار با نغمه اقرار وحدانیت خدا و تصدیق
رسالت پیغامبر نموده کرده باشند آتش را قدرت سوختن آن نباشد چنانکه این بیانات را نیز سابقا ایراد نمودیم
پس مدتی آنجا باشند تا فرمان رسد گویند کسی را شفیع آورید تا شفاعت ما کند در شرح مصابیح
و تمهید المغفرة آورده اند که پیش حضرت آدم علیه السلام آیند و استدعای شفاعت کنند و گویند ای آدم تو
پدر بزرگ مائی خداوند ترا بید قدرت خود آفریده است مسجود ملائکه و مخدوم خلایق و محبوب بوده ای کار ما امروز
شفاعت ما کن آدم گوید من نمی توانم که خطای عظیم کرده ام شجره منهیه ممنوعه خورده ام پس پیش حضرت
نوح آیند او هم فرماید گفته ام ان ابنی من اهلی و از اهل من نبوده کار زبون من نتوانم پس پیش حضرت ابراهیم
آیند او هم گوید من در دنیا سه دروغ گفته ام یکی آنکه گفته ام انی سقیم نه مریض بودم دوم آنکه گفته ام
بل فعله کبیرهم و نه چنان است بزرگ شکسته کو من
انها اختی نه ساره خواهر من بود سیم آنکه گفته ام
شکسته بودم نتوانم شفاعت دیگران کنم پس پیش حضرت موسی آیند او هم گوید قبطیان را کشته ام امروز
در فکر کار خود هستم نمی توانم پس پیش حضرت عیسی آیند او هم گوید کافران و نصاری در دنیا مرا اله
خوانده اند و مرا و مادرم را ثالث ثلاثه گفته اند من از شرم و انفعال سر بر نیارم و نمی توانم
پس پیش حضرت محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم آیند که جمیع انبیا و رسل همه سایه نشین لوای او بند

گوید ای محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم خدا تعالی من تو را تو میکند حبیب اختیاری پس وی از حق تعالی اجازت
شفاعت درخواهد در تمهید مسطور است که درآن زمان رسد که یا محمد صلی الله علیه وسلم ما دنیا و آخرت را
بمحبت تو آراسته داشته ایم و ربوبیت خود بدوستی تو اظهار کرده ام اگر مطلوب تو نبودی از ملک و ملک
نشان نبودی و اگر مقصود تو نبودی از کائنات اثر نبودی امروز روز در یافت تست و وقت ظهور شفقت نوازش
من با تو بخواه از من هرچه بخواهی در مشارق و شرح مصابیح بطریق ایجاز و در اخبار الآخرة
بتفصیل اطناب مسطور است که چون آنحضرت هم را اذن شفاعت شود آنگاه سجده شفاعت کند تا آنکه اذن
شود و روی از زمین شفاعت بر ندارد تا رقم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه پس آنحضرت هم بزیر عرش
آید و خدا را سجده کند و دیری در سجده باشد بعده فرمان رسد که یا حبیبی سر از سجده بردار پس آنحضرت هم
سر از سجده بردارد و خدا را حمد و ثنا و تعظیم فرماید پس گوید خداوندا امتی گنه کاران اند و جمعی بی سر و سامان اند
از گفته و کرده خود پشیمانند بمحض فضل تو امید دارم تو خود فرموده آمرزگارم
اگر ایشان را بیامرزی لایق آنی و اگر عقوبت فرمائی مستوجب آن هستند ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر
لهم فانك انت العزيز الحکیم حق تعالی فرماید عصاة امت که در دوزخ هستند و بر سر پل صراط محبوس مانده اند هر کس
پیدا آرد فرمان رسد ... شفاعت ... بار ... سجده کنند ... سجده ماند گوید
الهی ... اغفر امتی بار فرمان رسد که سر بردارد بحمد و ثنای خدا بار قدری دیگر پیدا آرد و مقداری دیگر
بیرون آرند پس آنحضرت هم بار سیم سجده کند بهان اقرار اول و ثانی گوید امتی امتی امتی باز پیغمبر هم سر از سجده
بردارد بار حق تعالی ... پیدا آرد بار فرمان رسد که مقدار دیگر آمرزیدیم پس لطائفه گناه کاران باشند که در خصوص ...

ذکر خلود در نار است و بعد ذلک بعضی مؤمنان که از فقرا گذشته‌اند و در گرانه اول دوزخ مستاصل اند بعضی از برادران خود در دوزخ ببینند فریاد برآرند که خدایا ایشان با ما در دنیا نماز و روزه و حج گذارده‌اند ایشان را بعضی خود بیامرز فرمان رسد ای مؤمنان هر کس را که می‌شناسید بیرون آرید پس ایشان را از دوزخ بیرون آرند در آن میان یکی دیگر از دوزخیان یکی را از بهشتیان بشناسد فریاد کند ای فلان مرا نمی‌شناسی من آنکسم که ترا آب دادم و دیگری هم بشناسد گوید من آن کسم که ترا آب وضو یا فلان چیز دادم پس آن مؤمنان ایشان را شفاعت کنند در صحیح بخاری است که فرمان رسد ای مؤمنان شفاعت شما را قبول کردم در دل هر که مقدار دیناری و نصف دیناری ایمان است او را بیرون آرید در تهذیب مسطور است که آنوقت فرمان رسد بملائکه که انبیا و رسل شفاعت کردند و مؤمنان نیز شفاعت کردند شما چرا شفاعت نمی‌کنید تا بشفاعت شما هم طایفه از گناهکاران بیرون آوردم قهر و جبر و بیکار... وصافین و حافین همه شفاعت کنند فرمان رسد که هر که مقدار دانه سپند ایمان دارد او را بیرون آرید پس ایشان را بیرون آرند و بفرموده عمل نمایند در تهذیب آورده که بار کرت چهارم پیغمبر سجده کند در سجود اول و ثانی و ثالث بنالد و گریه و زاری و استغاثه فرماید و دیری در سجده ماند بعده فرمان آید که یا محمد صلی الله علیه وسلم سر بردار امروز ترا خوشنود گردانم بمحبت و قبول هر چه فرمائی تو باشد آن کنم پس آنحضرت سر از سجده بردارد خدا را حمد و ثنا و عظمت گوید ندا به او آید که هر که یکبار در دنیا از روی صدق و اخلاص و اعتقاد کامل لا اله الا الله محمد رسول الله گفته باشد بیرون آرید در مشارق و شرح مصابیح مسطور است که بعد از انبیا صلی الله علیه وسلم

مالک دوزخ گوید الهی پروردگارا باز در دوزخ کسی از اینها در دل او ذخیره باشد مانده است ناگاه فرمان رسد ای سخطان و مالکین دوزخ ما به شفاعت انبیا و رسل و ملائکه و مؤمنان و اولیا و صالحان دیگران طایفه عصاة امت را از دوزخ بیرون آوردیم اکنون کسی نمانده است که شفاعت باقی مانده کند غیر ذات بیزوال من که خداوند و آفریدگار همه ام اکنون من رحمت و عظمت خود را شفیع حال ایشان گردانیدم و کسانی که از شفاعت محروم و مأیوس مانده‌اند بیرون آوردم پس حق تعالی بید قدرت خود و لطف عمیم کسانیکه همه عمر خویش بدی کرده باشند و چیزی نیکوئی از آنها صادر نشده ایشان را بیرون آرد سوخته و سیاه گشته امر فرماید بملائکه که ایشان را ببرند در جوی که زیر عرش است و آنرا دار الحیوان نام است غوطه بدهند ناگاه ایشان بعد از غوطه چنان شگوفند که گل تازه از زمین رسته گردند انتهی و در تهذیب باین روایت آورده که گویا حق تعالی محض بفضل در بار بید قدرت خود دوزخیان را بیرون می‌آورد یکبارش آنست که مذکور گردید و بار دوم طایفه را که جای بجای در درکات جهنم مانده باشند چنانچه مرغ میان خاک و خاشاک دانه تفحص میکند و آنرا چیند همچنان بید قدرت قدیم کامل تفحص عصاة امت فرماید و بیرون آرد و در نهر الحیوان شست و شو داده و ایشان را جهنمیان نام کنند و در بهشت آن طایفه بعتقاء الله مشهور شوند باز فرمان بملائکه رسد که تفحص کنید مبادا کسی از گویندگان کلمه طیبه در دوزخ مانده باشد ملائکه بعد از تفحص گویند خداوندا بعضی بکثرت گناه یافته‌ایم باز بفرمان خدا ملائکه ایشان را نیز بیرون آرند باز فرمان رسد که ایشان را بواسطه افراط و کثرت نافرمانی و عصیان بدوزخ برند ایشان بحجت بایستند و گویند خداوندا انبیای تو فرموده‌اند هر که را از دوزخ بیرون آورند دیگر باره بدوزخش نفرستند ندا آید که راست میگویند ایشان نیز میان بهشتیان برند

در اخبار آخره مسطور است که بار بعد از آنها فرمان رسد که ای ملائکه تفحص کنید کسی که گوینده کلمه طیبه در دوزخ مانده باشد یا نه ملائکه بعد از تفتیش تمام گویند بارخدایا چند نفر از قاتلان و کشندگان مسلمانان بناحق مانده‌اند و هر یکی را هفتاد هزار بار در دوزخ قصاص کرده شده‌اند فرمان شود مقتولان را بپرسید که ایشان را عفو نموده‌اند یا نه اگر عفو کنند بیرون آرید و الا بو ماتم [illegible] که جای ستمکاران است هفتاد بار دیگر قصاص کنند و باز بدوزخشان برند کما قال تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدین فیها پس ملائکه بفرموده جناب اقدس الهی عمل نمایند در آن اثنا حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها دست امیر المؤمنین حسین شهید رضی الله عنه گرفته بدار القضاء الهی حاضر آمده خون از رگهای او روان گشته و جامه‌های خون آلوده او را بدست گرفته در آنمحل ایستاده بحضرت منتقم حقیقی عرض کند خداوندا داد میخواهم تو داد مرا و جگر گوشه مرا بده ناگاه این خبر بحضرت رسول برسانند آنحضرت بیاید فاطمه رضی الله عنها گوید ای پدر به از تو است تو این فرزند غریب مرا در واقعه کربلا بناحق حلق بریده‌اند و سر از تن جدا کرده‌اند و چند ایام بر سر نیزه داشته که مسلمان نشنود کافر نه بیند سبحان الله در اینمحل که رسد از این حدیث بنالد عجب بدار قلم اینجا رسید و سر بشکست و احسرتا و اسفا و امصیبتاه چشم از اینجا گریان و دل و جگر بریان خواهد دریای حیرت در اینجا موج خونین میزند جنبیدن قلم سهل است جای جنبش مژگان هم نیست نوح که لب تشنه باین خوان رسید چشمه غلط کرد بطوفان رسید یوسف از این چاه عیانش ندید جز رسن و دلو نشانی ندید

القصه ملائکه گویند ای فاطمه در این پنجاه هزار سال یزید و شمر و کشندگان فرزند تو در دوزخ هفتاد هزار بار هر یکی را قصاص کرده‌اند دیگر چه مطلوب داری در اثنای این مقال باشند ناگاه بر سر خلایق در هوا آواز سرود و رود و چنگ و رباب و صدای نغمه و دف و نی و نای و رقص و سماع پیدا آید همه از تعجب و غرابت این زمزمه سر بالا کنند کوشکها و قصرهای بازیب و زینت و زیور ببینند که چتر ملخ در فضای محشر پران شوند و تمام روی هوا گرفته هر یک از یکدانه مروارید و هر قصری بزرگی روی دنیا در هر یکی هفتاد هزار طبقه و غرفه و بهر غرفه هفتاد هزار منظره و پنجره و در هر منظره و پنجره چندین حوریها آراسته زیور و حلی بهشت نشسته و سر از غرفه و منظره بیرون آورده از شنیدن آن آواز و صدای نغمات و دف و نای تمام خلایق مدهوش و سرمست و حیران گشته ملائکه را پرسند که این همه اساس و کوشکها چیست و برای کیست گویند اینهمه در زیر عرش مستور بوده است تا این زمان نشده که او را در بهشت انداز ند برای کسانیکه امروز میان خود گناهان و جرائم یکدیگر را ببخشند و عفو نمایند فوراً ایشان را این عطیه فریاد برآیند عفونا عفونا انتهی فضل الله تعالی و رحمته علینا اجمعین دقیقه بتعریف بهشت و اهل بهشت از صد هزار یکی نتوان بیان کرد و این مقدار اینجا بس است برای مرید صادق

ذکر بهشت بطریق اجمال

قال تعالی جنة عرضها کعرض السموات والارض اعدت للمتقین الآیة و در سوره مریم می‌فرماید جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب انه کان وعده مأتیا لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا بهرستیکه بوستانها که وعده است وعده او را که آینده یعنی موعود او بهشت است آمدنی است و مؤمن بدو رسیدنی شوند بهشتیان در آن

و بهشتیان و نعیم آن

سخنی بوده و تباه کنی شود سلام از خدا تعالی یا از ملائکه یا از یکدیگر و در بهشت ذات و شب روزی ایشان از نعیم آن
بامداد و شبانگاه یعنی مقدار طرفین یک روز است از لیالی بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمانست که روزی دو نوبت
طعام خورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگرچه شب و روز نباشد اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل و نهار
شناسند و در عین المعانی آورده که زمان شب فرو گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان روز برفع حجاب و فتح
ابواب و در تبیان گفته که در زمان شب کنیزکان بهشت خدمت کنند و در زمان روز غلامان و ولدان کذا فی المواهب التفسیر

و فایده در مواهب در تفسیر آیه و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا الی آخره روایتی از حضرت علی کرم الله وجهه
منقول است که چون بهشتیان به بهشت برسند آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آمده در یکی غسل کنند
ظاهر ایشان پاک شود و از دیگری بیاشامند باطن ایشان منور و مصفی و مزکی و مطهر گردد و در آنجا ملائکه گویند پاک شدید
هم ظاهر و هم باطن فادخلوها خالدین پس درآیید به بهشت جاوید ماندگان درین الی آخر السورة وقال تعالی
فیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین یعنی در بهشت بود آنچه آرزو کند نفسها را و آنچه بنظر خوش آید چشمها را
در مواهب از وسیط نقل کرده که بدین دو کلمه اخبار کرد از جمله نعیم بهشت چه نعم را بیش از دو سبب نیست یا بهره نفس است یا بهره عین آه
در هر حساب بعبارتی روشن است که اهل شوق را لذت عین جز مشاهده جمال محبوب متصور نیست فلنعم ما قال
پرده از پیش برانداز که مشتاقان را لذت دیده بجز از دیدن دیدار تو نیست امام قشیری فرموده که لذت دیدار
زا خور اشتیاق است عاشق را هر چه شوق بیشتر لذت دیدار فزونتر باشد و از ذوالنون مصری رحمه الله نقل
کرده که شوق ثمره محبت است هر که را محبت و دوستی بیشتر است شوق او بدیدار دوست زیاده تر و در زبور آمده که ای داود
بهشت برای مطیعانست و نعیم جمله برای عاصیان و زیادت من خصوص شاکرانست و انس من بهره طالبانست

دار فرموده ازانی

در رحمت من ازان محسنانست و مغفرت من ازان تائبانست و قبول من بهر عابدانست و من خاصه مشتاقانم
دل از شوق تو خون است ندانم چون است دل ز شوق جمالت بینا افزونست دل ز شوق تو بهر روز افزون ...
دل شوریده من بین که چه روز افزونست الی آخر الآیة و فایده حق تعالی در قرآن در چند جا ذکر بهشت و اوصاف
نعم او را بیان فرموده است اگر مجموع آنرا از تفاسیر جمع کرده شود یک کتاب مطول و عظیمی خواهد شد و آنچه در انجا و احادیث
بیان شده است حکم قطره دارد از بحر محیط

سبحان الله از کارخانه قدرت صانع بیچون و چگونه چه صنعتها و چه اوضاعها ایجاد کرده است که بگویم شرح آن بتمهید شود
صاحب مواهب در تفسیر آیه ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر می فرماید که حضرت
امام جعفر صادق رضی الله عنه منقولست که حقتعالی آن مکان را بصدق وصف کرده است پس نشیند در وی مگر اهل صدق
سلمی رحمه الله فرموده که آن مکان مکانیست که حق تعالی راست کرده در آن وعده کرد که با اولیا کرده و دوستان در آن مقام
باشند نزدیک پادشاهی مقتدر ... صاحب حقایق ... فرموده که مقعد صدق مقام وحدت
ذاتیه است که در مرتبه عندیت متحقق شود در کشف الاسرار آورده که کلمه عند رقم تقریب و تخصیص دارد یعنی
اهل قرب در انهر ابد آن اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر علیه السلام امروز در این سرا مخصوص بدان بود که
ابیت عند ربی و چون رتبه که فردا خواص بدان نازند امروز پایه ادنی وی بود پس از مرتبه اعلی فردای او
که نشان تواند داد ای محرم سر لایزالی ... جای ذو الجلال ... ابیت عند ربی صاحب دل الا بنام قلبی
از حضرت الهی هستی شبانه که خواهی قربی که عبارتش نسنجد در حوصله خرد نگنجد کم گشته بود عبارت
آنجا بلکه نرسد اشارت آنجا انتهی و تسنیم و سلسبیل دو چشمه بزرگ اند در بهشت که انهار بهشت از بعضی آنها است
و ابرجست هر دو که ایشان در قرآن مجید آمده قوله تعالی و مزاجه من تسنیم و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه منقول است

که تسنیم آبی است که از تحت عرش میرزد و آن از اشرف و افضل اشربه بهشت است عینا یشرب بها المقربون چشمه است که
می آشامند از آن نزدیک شدگان بخدا یعنی ایشان بصرف آن می آشامند و ابرار را ممزوج دهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان
مشغول ما سوی نشده اند یعنی محبت حق را بمحبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان بصرف است و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد
شراب ایشان ممزوج باشد ما شراب الصرف نیکو خواهیم ... در دو غمی نصیب نوشان دیگر مزور در نوشان دیگرند و بیش ازین آیه
حق تعالی توصیف رحیق بهشت هم ذکر کرده یسقون من رحیق مختوم الخ یعنی ایشان را می آشامند از شراب خالص سفید خوشبوی
مهر کرده آه و مهر او بجهت آنست که تا دست کسی بدان نرسد و ابرار خود مهر آنرا بردارند آه وفی بحر الحقایق آورده
که رحیق اشارت است بشراب خالص از کدورات خمار کونین و اوانی مختومه قلوب اولیا و صفیا که ختام او مسک محبت است
و تسنیم اعلی شراب محبت است یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنای ذاتیه و بقای ابد اند و ما کسی بر بساط قرب در مجلس انس
دریافت قدس از دست ساقی رضا جرعه از این شراب بچشد بوی از سر این سخنان بمشام جان وی باز رسد
سرمایه ذوق و وجد ما مستی شوق است آنها که ازین می بچشیده اند دانند انتهی و در سوره هل اتی در اوصاف بهشت در
بیان سلسبیل میفرماید و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا عینا فیها تسمی سلسبیلا الخ نام نهاده شده است
بسلسبیل بجهت آنکه منقاد و مطیع ... در روانی بود هر جا که بهشتی خواهد تواند برد و گویند در حلق رود باسانی و راحت
وزود بگوارد الی آخر القصه قوله تعالی و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا و چون بنگری و نظر کنی آنجا یعنی در بهشت
ببینی نعمتهای که در وصف نگنجد و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد در خبر آمده که فروتر کسی از اهل بهشت که نظر کند در ملک خود
مسافه هزار ساله راه ببیند و منتهای ملک خود را مشاهده کند چنانچه مبتدای آنرا ملاحظه کند و بقولی ملک کبیر
نفاذ مشیت است که هر چه خواهد میسر گردد یا استیذان ملائکه بوقت در آمدن با ایشان و در فصول آورده که نعیم راحت اشباح است
و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه دارات و ملک کبیر مشاهده دیدار و دارات و دیدار هیچ کار نیاید الجار ثم الدار

زاهد در فردوس

بیان کوثر حوض

زاهد در فردوس بجویند و ما دیدار یار انتهی و کوثر نیز جوئیست در بهشت قال تعالی انا اعطیناک الکوثر الخ
یعنی ما عطا کردیم ترا ای پیغمبر خیر بسیار و این عطا کنایت است از کثرت یعنی دادیم ترا خیر کثیر و فرزند بسیار و علم و حکمت بسیار
و در عین المعانی آورده که بسیاری است و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران
اما اشهر آنست که کوثر جوئی است عمده و مشهور در بهشت و در احادیث معراج آمده که بالای آسمان هفتم جوئی دیدم بزرگ
و بر لب آن جوی خیمها بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل پرسیدم که این جوی چیست فرمود که
این جوی کوثر است حق تعالی بتو عطا فرموده آه و در معالم التنزیل از آنحضرت روایت که گفت کوثر جویست در بهشت کنارهای
او از زر است و مجرای او در و یاقوت و خاک او مشک سفید و حدیثی دیگر است که حوض من یعنی حوض کوثر مسیرت مدت
یکماه راه است آب او سفیدتر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای وی بعدد ستارگان و مانند ستارگان آسمان برداشتی
هر که از آن حوض آب خورد هرگز تشنه نشود صاحب تاویلات فرموده است که کوثر معرفت کثرت است بوحدت و شهود
وحدت در عین کثرت و این نهری است در بوستان معرفت که هر که از آن سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت و غفلت
ایمن است و انهمی خاتمه حضرت رسالت علیه السلام و اکمل اولیای امت اوست سبحان الله ازین حالت چه فیض بخش الهی
مسئله علما آورده اند ... افضل ... لیلة الاسراء ... الکوثر ... اختیار ... فی هذا ... لان الکلام فی
المقام دلیل علی افضلیته ولا یعارض انا اعطیناک ... الکوثر عطیة الله لنبینا علیه السلام
الدنیا والاخرة ولا شک ان الکوثر ... اعظم ... نبینا علیه الصلوة والسلام کذا فی الفتاوی
و قوله تعالی عالیهم ثیاب سندس خضر واستبرق الی شرابا طهورا یعنی لباس زبرین ایشان جامهای دیبا سبز و نازک و دیبای ستبر
و دیبای محکم سفته آه و بیاشامانند ایشان را پروردگار ایشان شرابی پاک از آلایش و از نجاسات یا پاک کننده از
غل و غش و حسد ... بیاشامند در دل او حقد و حسد ... نماند

و کفته اند پاک کند دل از میل با سوی الله تا الذذ یابد بلقای او و باقی ماند به بقای او که البقاء فی اللقاء
تمام العطاء باید دانست که چون گوش به بهشت [illegible] حضرت رسول است صلی الله علیه
از کرده ایم و چهار جوی دیگر از ان متقیان جوی آب و جوی شیر و جوی عسل و جوی خمر و چشمه از ان
در سوره محمد صلی الله علیه و سلم مذکور است اگرچه در قرآن در اکثر سوره بیان اوصاف نعمت و احوال بهشتیان
مذکور کرده و دیده چون از ان چهار چشمه دو چشمه از ان اهل خشیت است فیهما عینان تجریان و دو چشمه دیگر
از ان اصحاب یمین است فیهما عینان نضاختان و ذکر اینها در سوره الرحمن آمده است
و دو چشمه دیگر شراب رحیق از ان ابرار است و چشمه تسنیم از ان مقربان و این هر دو در سوره المطففین
مذکور گردیده و دو چشمه دیگر از ان اهل محبت است کافور و زنجبیل که آن را سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز
از ان ایشان است و محققان از اشراب شهود گویند که مرآت دل نوشنده را بلوامع انوار قدم روشن ساخته
و برای عکوس نقوش ازل و ابد گردانند و حال او را چنان صافی سازد که مطلقا اقذار اثنینیت بشوائب غیریت
در شارع وحدت نماند و گرد دو رنگی [illegible] جام و مدام [illegible] یک رنگ سازد
همه جا هست و نیست [illegible]

ذکر طبقات و درجات بهشت بر سبیل اجمال

بدانکه در کتاب مطالع الانوار مولانا عفیف سابق الذکر از اخبار الآخرة نقل کرده که هشت بهشت است بالای یکدیگر
رتبهای معلوم و علی اختلاف الروایات بهشت هشت اندر عرض است و بالای ایشان عرش مجید است چنانکه زیر
دنیا آسمانست و در اخبار الآخرة مسطور است که بقول ابن عباس رضی الله عنهما بهشت اول را دار الخلد گویند از نقره

خام است از ان عوام

خام است و آن جای آن مسلمانان روا کشند دوم دار المقام از زر سرخ و آن جای آنست که از یاقوت سرخ باشد
انبیای شاکر در آنجا منزل کنند سیم دار السلام از یاقوت سبز باشد فقرای صابر در آنجا باشند چهارم
جنات عدن از زمرد سبز است عادلان از قبیل شهیدان و امامان و مومنان و سخیان و عادلان و غازیان و زاهدان و متقیان
و امامان مساجد و عابدان در آنجا باشند پنجم دار القرار از مروارید روشن و در روایتی مروارید سفید باشد
علمای اندک عمل و حافظان قرآن آنجا باشند ششم جنات النعیم از زر سرخ و لعل باشد شهیدان حکمی باشند
[illegible] و سلطان عادل [illegible] و مؤذنان و وارثان آنجا باشند هفتم جنة المأوی از نور صافی باشد ملاء اعلی
حضرت الا الله شهیدان حقیقی و محققان و کاملان فیض و عارفان محرم آنجا باشند هشتم فردوس اعلی
که از نور جلال سرشته باشند انبیاء و علماء عامل ربانی و اولیاء ان و مقربان آنجا باشند و در بالای آن غرفه ایست
که بر سر فردوس [illegible] و آن غرفه از خلاصی نور رحمانی باشد و او را مقام محمود و وسیله نیز خوانند مقام مبارک
حضرت رسول مصطفی صلی الله علیه و سلم می باشد پس هر یکی از ان مؤمنان مقام و درجات و عروج و نزول
و غایت لذائذ نعیم بهشت را باندازه [illegible] عمل و عبادت خود بیابد [illegible]
ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر [illegible] آورده که کمینه کسی که در بهشت مقام یابد و او را دنیا چند
طاقت و عبادت نموده باشد [illegible] که بقدر ده دنیا و بروایتی بقدر ده بار دنیا باشند و بعضی کمتر از این [illegible]
در [illegible] و انهار بهشت را شرح و بیان نمود چنانکه در کتب احادیث مسطور است که [illegible]
[illegible] از سایه او نتواند گذشت و هر درختی را چندین هزار نوع گوناگون ثمر و میوه و حبوب باشد
همین که یک دانه از آن درخت بشکنند یا ببرند یا بچینند فورا یکی دیگر بجای آن رسته گردد و گویند هر بار که میوه بهشت

داد کرده

آرزو کنند و خواهد بخورد شاخ آن میوه بکام او نزدیک گردد و هر چند از ان بخورد رغبت و هوس و اشتهای او
بیشتر گردد و رغبت یکی به هزار باشد و در آن انواع نعم و راحتی و لذائذ و فرحهائست که بیان آن نهایت ندارد مختصر
[illegible] که طالب [illegible] از وصف آنجا بود در قرآن در هر جایی که ذکر بهشت و اوصاف آن باشد
و در تفاسیر آن و در کتب احادیث مطالعه نماید تا بداند که از آن همه [illegible] والله اعلم
دعا امروز در شکر آن همه نعمت [illegible] محض فضل خود جمیع برادران و دوستان و احبه را توفیق
هدایت و استقامت در کارهای آخرت کرامت فرماید و همه را از خواب غفلت و کوتاهی بیداری و سعی نصیب نماید
و نجوش معرفت و زندگی بخشد آمین بجاه سید المرسلین و آله و صحبه اجمعین صلی الله علیه و علیهم الی یوم الدین انتهی

کلام عرفاء در بحث آدم و بهشت

و بعضی گفته که حضرت ابو البشر آدم را به بهشت رهنمونی کردند بموجب کریمه خلق الانسان ضعیفا ضعف داشت
و قاعده اینست که ارباب جاه را چون ضعفی در وجود پیدا شود منزل وی عوض میکنند و حکیم حاذق تجویز نماید که
بجای برود با صفا و منظر دلکش و آب و هوای معتدل و مکانی خرم و خوش داشته باشد تا چند جا صحی در آنجا
با مونسان همدم و مشفق تغیر آب و هوا می کند پس بدو گفتند اکنون ترا به بهشت می باید رفت و در جنت
[illegible] همه انواع اشجار و انهار و ظل ممدود و ماء مسکوب و فاکهة کثیرة لا مقطوعة و لا ممنوعة بلذائذ نعمتها
آنجا ساکن باید گشت چون قدم مبارک در صحرای جنت نهاد و چند وقتی در آنجا بعیش و کامرانی گذرانید
زمان ازل خطاب لم یزلی از جانب حکیم حقیقی بتو شاهانه صادر گشت که ای زبده مخلوق ما و ای نقاوه

مخلوق ما

مصنوع ما ای زکی و تقی ای آدم صفی از ضعف تو چیزی باقی است زنهار تا پرهیز کنی [illegible] ولا تقربا
هذه الشجرة نزدیک این درخت [illegible] امتحانات مرض [illegible] مزاج لطیف ترا
آتش شرر است از این مفسده ها خیزد [illegible] آدم آب و هوای جنت را [illegible] لذائذ نعیم و تسنیم [illegible]
رجعت افزاید [illegible] اشتهای طعام و آرزوی [illegible] طعام [illegible] ناگاه [illegible] طبیبی [illegible]
که کریمه لاقعدن لهم صراطک المستقیم در شان او [illegible] حیله تمام و [illegible] بسیار و افسانه و افسون زیاد خود را [illegible]
به بهشت انداخته [illegible] آدم [illegible]
رنگ روی [illegible] فدلیهما بغرور ناگاه طبیب محیل [illegible] درازی
[illegible] آغاز کرد آدم ضعیف [illegible] چون طبیب رقیب [illegible]
آدم گفت علاج این چیست گفت هل ادلکم علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی [illegible]
[illegible] ولا تقربا [illegible]
هر آینه معده وجود [illegible] را از اخلاط فاسده و رزائل و فضلات کاسده [illegible] و زوال پاک و صاف و منقح گرداند
پس آدم بدلالت پر ملالت او دانه از آن در دهان آز و آرزو نهاد [illegible] دقیقه در تب و تاب ذلت و عقاب و صدا
و خطاب و عتاب در گرفت ناگاه آوازی پر شورش از جانب حکیم حقیقی و حاذق تحقیقی بگوش هوش آدم رسید که
ای مریض ضعیف و ای عزیز مزاج لطیف گفتمت که زیادی مخور خطا آرد لاجرم در معالجه خطا کردی و در هوا
زبان آوردی ندانم مصلحت دیگر بدار و خانه درمانی مبادا که خطر فردا بتر گردد مزاج تو پس باید

بناو اهبطوا منها جمیعا از اینجا بیرون رفت اما بواسطه بیماری و عجز و بیقراری بکجا می رود و در کرم خانه خاک پاک هندوستان مقام کن حالی اینجا را بدین حال آنجا نیز ده دار برای صحت خود از آن ادویه های نفرح و کرم و معتدل و نرم صحرای هند معجونی بساز و داروی نافع و دافع ترتیب کن و از آن بکار بر تا از زکت از آن عرق کی و از تب و لرز ذلت و درد سر رنج و محنت نجات یابی پس آدم دانست که حضرت حکیم او را چه سزا باید و که معالجه او را دلالت می نماید ناچار بفرموده کار کرد و در آن خاک پاک داروی مناسب احوال زیبت کرد که جمیع اطبای عالم و عقلای بنی نوع آدم در آن حیران و سرگردان بمانند پس دیگر افکنده ای آدم بر جمیع ادویه و ترتیب آن در تدارک بالش تخم توبه پیدا کن و ریشه نیازمندی و برگ پشیمانی با آن منضم و جب بر ببیخ رضا و تسلیم تمامی و عصاره تقوی و زهد با آن در هاون فهم همگی را بدست دعا جمع ساخته و در هاون رجا انداخته و بدسته مجاهدت آن را سحق نمود و بآب چشم و تفرع خمیر کرد و با شکر شکر مخلوط نمود و چند بار بعد از استغفار آزاد در دیگ صدق انداخته و آتش محبت و شوق در زیر او افروخته با کوشش و خروش آید و کف کرد بعد از آن آزاد در کنار عزلت نهاده تا کرمی کبر و غرور و خودپرستی و حرارت رزایل و حمقی از وی جدا شد بعد در قدح امید ریخته در سحرهای روز عبادت و شبهای کنج قناعت بگلوی مراد و حلق مقصود رسانید بعد بر سر استغفار را بالین التهاعت نهاد و زبان اعتذار بذکر ربنا ظلمنا انفسنا کشاده شاید داروی معهود شفای اول گشته و بشربت برکات غیر معدود و بدستیاری توفیق باری بمزاج ذوی الابتهاج موافق افتد و فی الحقیقه چنان بود و چنان کرد و چنان شد یعنی از علت نفعی آدم رست ۹

بیان استغفار

۹ [illegible]

بیان استغفار بر سبیل اختصار

در بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بخدمت سید کائنات علیه الصلوة والسلام آمدند گفتند یا رسول الله ما گناهان بزرگ کرده ایم و جرائم بیشمار ارتکاب نموده ایم تدبیر اعتذار و چاره استغفار بر چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان فقعت گشت و ایشان نا امید از عتبه نبوت باز گشتند فالحال این آیه نازل شد که چون مومنان گنهکاران که بوحدانیت من و رسالت تو و حقیقت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند با ایشان سلام گوی که بشارت است بسلامتی در دنیا و رحمت در عقبی فقل سلام علیکم و بگو بعد از سلام کتب ربکم علی نفسه الرحمه انه من عمل منکم سوء بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم مضمون این آیه شربت شفاعت بیماران گناه را و شفاء بیماران پرهیز است یعنی توبه و استغفار در دمند آن گناه را دو دوب شربتی معتبر تر از استغفار نیست اورد و مند آن و علت آن را چاره بهتر از اینها نیست کذا فی تفسیر المواهب انتهی الکلام در بیان استغفار اگرچه سابق بلیغ هم اینجا یاد رفت لکن بعد از این ان شاء الله تعالی با بیان توبه و آداب آن در موقع مخصوص خود بتفصیل ذکر خواهیم کرد اینجا بهمین قدر که مناسب احوال بود اکتفا کردید اگرچه کسی که جزئی معرفتی و استعدادی در معامله پیدا کرد بیک اشاره در هر باب علم با آن تعالی خواهد کرد دعست قوم با میهشك ان یوقع فیه چه انسان قابل تعلیم است و کمتر از سایر حیوانات نیست انتهی

بیان حیوانات که در قیامت ببهشت میروند

بدانکه در کتاب تفاسیر و بعضی از اخبار آورده اند که در قیامت حیواناتی که اینها نه بهشت میبرند ناقه صالح و عجل ابراهیم و کبش اسماعیل و نمل سلیمان و هدهد بلقیس و حمار عزیر و تور موسی و حوت یونس و کلب اصحاب الکهف و براق حضرت خاتم النبیین محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم و بیان ماجرای موقف محشر از وضع میزان و حساب و کتاب و پل صراط و طیران نامهای اعمال و بیان ثواب و مقامات صفوف خلایق از هر صنف و نوع و بیان شفاعت شفعاء و اخبار آنها در کتب تفاسیر قرآن و در احادیث حضرت سید انبیاء مع بیان بوجه تفصیل مذکور است در اینجا بسبب کثرت اشتهار آنها و هم بواسطه اطناب و طول ذکر کرده است [illegible] در ضمن بیانات [illegible] مذکورات [illegible] الا آنکه ذکر [illegible] انکه آن مذکورات [illegible] دیگر در اینجا چندان احتیاجی به بیان آنها نباشد زیرا که در اینجا بتحریر و بیان تمام آنها چه را ختم نا بدین محل دیگر مخصوص بیانات آنها ساخته شود و بالکلیه از مطلب دور می افتادیم و تحریر قصه مقصود به بیجا تبدل میشد پس بضرورت بهمین چند کلمه که از آنهمه خبردار نمونه است اکتفا نمودیم اذ ما لا یدرک کله لا یترک کله و بیان موت [illegible] و قیامت همگی ماجرا آن روز نیز مشهود و خاطر مسلمانان میشود و دیگر محتاج بشرح و بیان نیست [illegible] اینجا که عیانست چه حاجت به بیانست مراد از اینهمه بیانات مفصله آنست که مفاد کل نفس ذائقة الموت همه از ذکر موت و یاد آن غافل نشوی و پیوسته ماجرای قبر و قیامت و احوال آنها پیش چشم حاضر و ناظر یعنی امروز در این دو روزه مهلت در دنیا همگی کارهای دنیویه و اخرویه ترا بخوشی ان داده اند ۹۶

ذکر طبقات دوزخ

ذکر طبقات دوزخ و شفاعت رسول صلی الله علیه وسلم برای امت و ما یتعلق بذلک

نقل است که یکروز حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود روزی جبرئیل را دیدم رنگش متغیر شده و بحزن و اندوه تمام از ایشان سبب پرسیدم گفت یا رسول الله این ساعت گذر کردم بدوزخ از صلابت و سهمگینی آتش دوزخ و ماجرای آن رنگ و حال روی من گردید گفتم ای برادر صفت دوزخ چیست گفت یا رسول الله اگر بمقداری سوزن باریک آتش دوزخ بدنیا آورده شود کوههای عالم بگدازد و دنیا خراب گردد

دوزخ هفت طبقه است

از طبقه تا طبقه دیگر هفت هزار ساله راه است پرسیدم در این طبقها کیانند گفت در طبقه زیرین کافران و منافقان از فرعونیانند و نام آن طبقه هاویه است و در طبقه دوم مشرکانند و نام او جحیم است و در طبقه سیم ترسایان و نام او سقر است و در طبقه چهارم آتش پرستان و ذریه ابلیس لعین و نام آن لظی است و در طبقه پنجم جهودان و نام آن حطیم است و در طبقه ششم آفتاب پرستان و ماه پرستان و ستاره پرستان و نام آن سعیر است و جهنم و در طبقه هفتم رسید سر مبارک فرو پوشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید که طبقه هفتم کیانند و نام او چیست گفت یا رسول الله مرا معذور دار اگر بگویم غمگین شوی آنحضرت پرسید گفت جای گناهکاران امت تو چون آنحضرت اینرا شنید بروی افتاد و رفت پس بعد از ساعتی بهوش آمد و سر مبارکش در کنار جبرئیل بود فرمود ای برادر غم و اندوهم عظیم شد پس بحجره طاهره رفت

ذکر طبقات دوزخ

و با هیچکس تکلم نکرد و نماز و دعا و مناجات و گریه میکرد ناگاه بلال به در حجره آمد گفت یا اهل البیت و الرحمة ابرا هیچکس
جواب نگفت و سلمان نیز به در حجره حضرت طاهره فاطمه زهرا آمد و گفت ای دختر خیر البشر شه اولاد حضرت رسول ص
از حجره بیرون نیامده است او با هیچکس سخن نگفته حال چیست چون حضرت فاطمه در آمد پدر را دید گریان و حیران و رنگش
زرد شده لب پژمرده بود که جبرئیل او را خبر داده که طبقه اول دوزخ جای امتان تو خواهد شد و مرا این
بود از آن لب مضطرب احوال حضرت فاطمه هم نیز بگریست و گفت ای پدر بزرگوار من رسید ما که هر دو ما را
چگونه به دوزخ برند گفت مردان را به محاسن بگیرند و زنان را به موی گرفته و به دوزخ کشند و آن اثنا مالک
بدیشان آورد که شما چه کسانید که چشمهای شما ازرق نیست و روی های شما سیاه نیست و مهر بر دلهای شما نیست
ایشان از هول و هیبت مالک و وحشت دوزخ اسم محمد را صلی الله علیه و سلم فراموش کنند گویند ما آن
کسانیم که در دنیا قرآن خوانده ایم و نماز و روزه گزارده ایم مالک گوید که قرآن شریف محمد صلی الله علیه و سلم
نازل گشته است پس ایشان چون نام محمد صلی الله علیه و سلم بشنوند فریاد برآورند که یا محمداه یا محمداه یا محمداه
صلی الله علیه و سلم ما امت محمد صلی الله علیه و سلم مالک بانگ بر آتش زند گوید یا نار خذیهم یعنی ای آتش
بگیر ایشان را پس مالک را گویند اینقدر ما را بسوزی که ما زمانی بر حال خود بگرییم مالک ایشان را [illegible]
پس چندان بر حال خودشان بگریند که آب از چشم ایشان نماند مالک گوید که اگر این گریه در دنیا بایستی
تا امروز محتاج آتش نبودی پس مالک بانگ دیگر بر آتش زند که بگیر ایشان را پس آتش در ایشان افتد پس چون گویند
لا اله الا الله محمد رسول الله تجدید کنند از کلمه مبارکه آتش از ایشان دور گردد باز مالک گوید بگیر ایشان را
آتش گوید چگونه

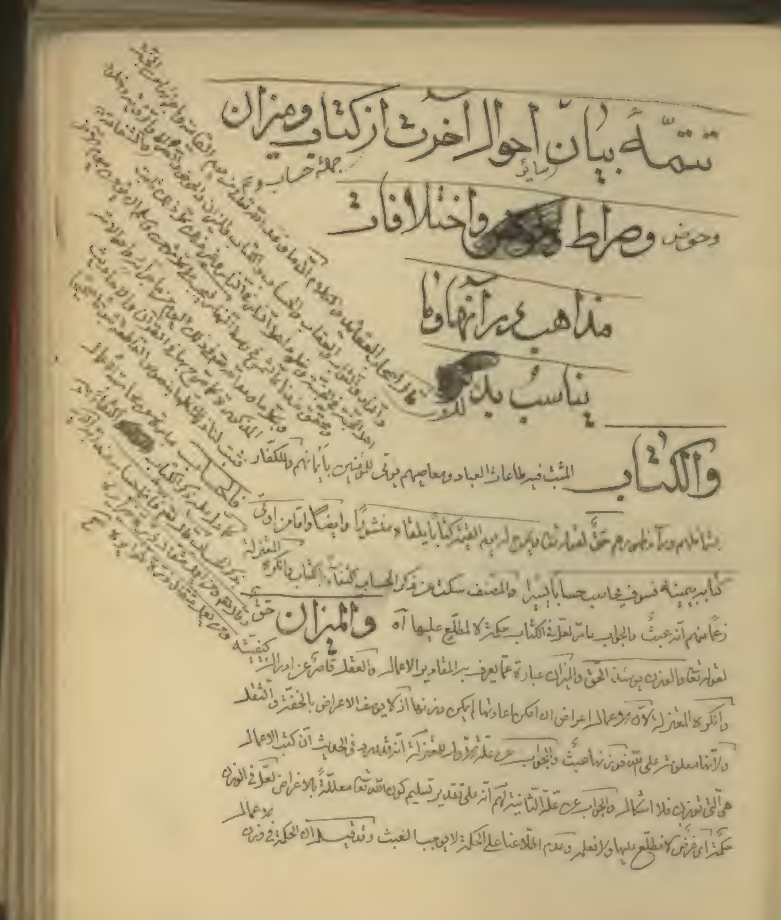
آتش گوید چگونه بگیرم ایشان را که لا اله الا الله محمد رسول الله میگویند القصه آتش ایشان را دریافته هریک بمقدار گناه و جرم خود بسوزانند
بگیرا تا قدم و بگیرا تا سینه و بگیرا تا کمر پس مالک گوید ای آتش روی های ایشان را مسوز که خدای یگانه را سجده کرده اند و شکمهای ایشان نیز
مسوز که در ماه مبارک رمضان گرسنگی و تشنگی کشیده اند و زبان و دلهای ایشان نیز مسوز که ذکر حق تعالی بآنها گفته اند پس هر یکی بمقدار
گناه و معاصی خود در آن بمانند چنانکه پاک شوند حق سبحانه تعالی بفضل و شفقت گوید ای جبرئیل برو ببین که حال امت محمد صلی الله علیه و سلم
بکجا رسیده پس جبرئیل بیامد و مالک را گوید طبق از دوزخ بردارد تا ببینم که امتان محمد صلی الله علیه و سلم چگونه اند و چیست پس مالک
طبق را بردارد ناگاه بوی خوش و نسیمی خوش بمشام و دماغ او رسد گوید تو کیستی گوید منم جبرئیل امینم که در دنیا وحی محمد صلی الله علیه و سلم
می آوردم پس چون نام محمد علیه السلام بشنوند میگویند سلام ما را بحضرت محمد صلی الله علیه و سلم برسان و بگوی که امتان غافل را وعده کرم
و شفاعت فرموده اکنون خاکستر گشته است بفریاد امتان خود برس پس جبرئیل پیش حضرت رسول ص آید و احوال را تمامه باز گوید
پس حضرت رسول ص بزیر عرش آید و عمامه مبارک را از سر مبارک بردارد و سر نیاز بسجده نهد گوید خداوندا امتان من
بمن بخش پس ندا از حضرت احدیت عز اسمه که یا محمد صلی الله علیه و سلم سر بردار که همه را بتو بخشیدم و ایشان را عفو کردم پس حضرت رسول ص
بیاید و مالک را گوید سرپوش از دوزخ بردارد پس اهل دوزخ چون آواز آن حضرت را بشنوند فریاد برآورند که یا رحمة للعالمین یا شفیع
المذنبین یا محمد صلی الله علیه و سلم ما را شفاعت کن که بشفاعت تو امید داریم خصوصا یا رسول الله ص چنانچه حضرت مولانا جامی علیه الرحمه

ز مهجوری برآمد جان عالم ترحم یا نبی الله ترحم
نه آخر رحمة للعالمینی ز محرومان چرا غافل نشینی
ز خاک ای لاله سیراب برخیز چو نرگس خواب چند از خواب برخیز
برون آور سر از برد یمانی که روی تست صبح زندگانی
شب اندوه ما را روز گردان

[illegible]

ز هجران روی ما فیروز گردان به تن در پوش عنبر بوی جامه به سر بر بند کافوری عمامه
فرود آویز از سر گیسوان را فکن سایه به پا سرو روان را ادیمی طایفی نعلین پا کن شراک از رشته جانهای ما کن
جهانی دیده کرده فرش راهند چو فرش اقبال پابوس تو خواهند ز حجره پای در صحن حرم نه بفرق خاک ره بوسان قدم نه
بده دستی ز پا افتادگان را بکن دلداری دلدادگان را اگر چه غرق دریای گناهیم فتاده خشک لب بر خاک راهیم
تو ابر رحمتی آن به که گاهی کنی بر حال لب خشکان نگاهی
تا اینکه در آخر این داستان می فرماید چو هول روز رستاخیز خیزد باتش آبروی ما نریزد
کند با اینهمه گمراهی ما ترا از شرم عذرخواهی ما چو چوگان سرفکنده آوری روی به میدان شفاعت افکنی گوی

پس حضرت رسول ص می فرماید که همگی ایشان را از دوزخ بیرون آورند همچو انگشت سیاه باشند و ایشان را میرسانند تا نزدیک دروازه
بهشت و در آنجا چشمه ایست که آن را ماء الحیات و بروایتی ماء الحیوان گویند پس ایشان در آن چشمه در آیند همگی عیوبات ظاهره و باطنه و خوابهای
ایشان شسته و پاک گردند و رویهای ایشان درخشان مانند ماه چهارده شبه روشن و نورانی گشته آثار پیشانی ایشان نوشته که
اینها از اهل آزاد کنندگان دوزخند و چون به بهشت در آیند مناجات کنند که الهی ما را از دوزخ نجات بخشیدی و عفو
نمودی و به بهشت در آوردی اکنون این خط از پیشانی ما زائل گردان پس حق تعالی بفضل و خوشنودی حبیب خود ص
آن خط را از پیشانی ایشان زائل گرداند و در بهشت جاوید بمانند انتهی و گویند در میان بهشتیان ایشان را
عتقاء الله خوانند مقصود آنست که امتان حضرت رسول ص در دوزخ جاوید نمی مانند و هر کسی که در دنیا بزبان اقرار نمود
و بدل تصدیق و باور داشت بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و باور داشت بهیچوجه بجمیع احکام
که داخل تحت حکم ما جاء النبی من عند الله میباشد بیقین جازم از اهل نجات میباشد کما در ذلک فی الکتاب و السنه و کتب
عقاید الاسلامیه انتهی



تتمهٔ بیان احوال آخرت از کتاب و میزان و حوض و صراط و اختلافات مذاهب در آنها و ما یناسب بذلک

والکتاب [illegible]

والمیزان حق [illegible]

[illegible] علیه السلام یکون عند کفة المیزان [illegible]

[illegible] فینادی الملک [illegible]

والحوض حق [illegible]

[illegible] والاحادیث والاخبار فیه کثیرة انتهی

والصراط حق [illegible]

[illegible] ان الله تعالی قادر علی ان یمکن من العبور [illegible]

حتی ان منهم من یعبر عنه مثل البرق الخاطف ومنهم کالریح المسرع ومنهم کالخیل الجواد والی غیر ذلک مما ورد فی [illegible] انتهی

[illegible]

بدانکه صاحب مواهب التفسیر می فرماید قال تعالی یوم تری المؤمنین والمؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم

وبایمانهم الی آخر الآیة یعنی یاد کن روزی را که می بینی مردان گرویده و زنان مؤمنه را بر صراط در آمده که می رود

شتابان نور ایشان یعنی روشنی توحید و اسلام [illegible] ایشان [illegible] [illegible] و از جانب راست

[illegible]

[illegible]

[illegible] الی آخر الآیة والحکایة

ومؤمنان هر که که روی بازپس میکنند همه صراط روشن میشود پس منافقان از ایشان التماس نور کنند

و ایشان نزنند چنانچه خدای تعالی می فرماید یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا انظرونا

نقتبس من نورکم الی آخر الآیة بالتمام انتهی

بقیة حدیث

الصراط [illegible] الصراط علی متن جهنم فاکون انا وامتی اول من یجیز

[illegible] اللهم سلم سلم وفی جهنم کلالیب مثل شوک

[illegible] السعدان [illegible]

[illegible] الا الله تخطف الناس باعمالهم فمنهم المؤمن [illegible] ومنهم المجازی [illegible] حتی اذا فرغ

[illegible] القضاء بین العباد واراد ان یخرج برحمته من اراد من اهل النار امر الملائکة ان یخرجوا من النار

من کان لا یشرک بالله تعالی شیئا ممن اراد الله عز وجل ان یرحمه ممن یقول لا اله الا الله فیعرفونهم

فی النار فیعرفونهم باثر السجود تاکل النار من ابن آدم الا اثر السجود حرم الله علی النار ان تاکل اثر السجود

فیخرجون من النار وقد امتحشوا فیصب الله علیهم ماء الحیات فینبتون منه کما تنبت الحبة فی حمیل السیل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من عهود و مواثيق فيقدمه الى باب الجنة ثم اذا قام على باب الجنة انفهقت له الجنة فرأى فيها من الخير
والنعم والسرور فيسكت ما شاء الله ان يسكت ثم يقول اى رب ادخلنى الجنة فيقول الله تعالى له
أليس قد اعطيت عهودك ومواثيقك ان لا تسئل غير ما اعطيت ويلك يا ابن آدم ما اغدرك فيقول اى رب
لا اكونن اشقى خلقك فلا يزال يدعو الله تعالى حتى يضحك الله تعالى منه فاذا ضحك الله تعالى
منه قال ادخل الجنة فاذا دخلها قال الله له تمنه فيسئل ربه ويتمنى حتى ان الله تعالى ليذكره
من كذا و كذا اه وفى حديث اخر فان لك مثل الدنيا وعشرة امثالها او ان لك عشرة امثال
الدنيا قال فيقول أتسخر بى او تضحك بى وانت الملك وقال لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ضحك
حتى بدت نواجذه قال فكان يقال ذلك ادنى اهل الجنة منزلة كذا فى صحيح مسلم انتهى

والجنة حق والنار حق

لان الآيات والاحاديث فى شانهما اشهر من ان
تخفى واكثر من ان تحصى اه ثم انه لم يرد النصوص فى تعيين مكانهما والاكثرون على ان
الجنة فوق السموات السبع وتحت العرش تمسكا بقوله تعالى عند سدرة المنتهى عندها جنة المأوى
وقوله عليه السلام سقف الجنة عرش الرحمن والنار تحت الارضين السبع اه
والحق تفويض ذلك الى العليم الحكيم كذا فى حاشية شرح العقائد انتهى وهما مخلوقتان
الآن موجودتان اه وزعم اكثر المعتزلة انهما تخلقان يوم الجزاء لنا قوله تعالى فى قصة
آدم وحواء اسكن انت وزوجك الجنة والآيات الظاهرة فى اعدادهما مثل قوله تعالى
اعدت للمتقين واعدت للكافرين اذ لا ضرورة فى العدول عن الظاهرة اه انتهى

ترجمه كتاب بحر الكلام در بيان اختلاف

معتزله وغيره

معتزله وغيره در بيان ميزان وصراط وغيره

بدانكه معتزله ميكويند ميزان وصراط وحوض وشفاعت وغيره نيست ميزان محتاج اليه تاجران
وبقالان ومعامله كنندكانست ودر هر موضعى كه ذكر ميزان وصراط وحساب وغيره كرده ميشود مراد
ازآن عدل است زيراكه فائده ميزان همانست كه مقدار حسنات وسيئات بدان شناسند وخداوند عالم
خودش عليم وخبير است بآن پس هركسى حسناتش بسيار تر است امر كرده ميشود او را به بهشت وهركسى سيئاتش
زيادتر است امر كرده ميشود او را به دوزخ وكسى كه در قيامت از اهل بهشت باشد ديكر توقفى ندارد در محشرگاه
ومحتاج شفاعت هم نخواهد بود اما اهل سنت وجماعت ميكويند هرچه از ميزان وصراط وحوض كوثر
وشفاعت وغير اينها در بيان قيامت كفته شود همكى آن حق است ودرست وخواهد بود بر نص آيه فمن ثقلت
موازينه فاولئك هم المفلحون در روايت ابن عباس رض كه ميفرمايد بجهت ميزان قيامت دو كفه باشد
يك كفه آن در مشرق ويك كفه ديكرش در مغرب است اكر كسى سؤال كند كه حكمت در ميزان چيست
ودر ازاى چه حسنات وسيئات بر كناهى سنجند وخداوند عالم خودش بمقدار آنها عالم ودانا است جواب ميكوئيم كه
خداوند بآنها عالم است لكن بندكان بآنها عالم نيستند وكيفيت مقدار آنها نميدانند كه حسنه بر سيئه راجح است
يا سيئه بر حسنه غالب مى باشد وسنجيده نميشود حسنه وسيئه عبد مكر براى آنكه تا آن بنده معلوم شود كه اهل بهشت است
يا اهل دوزخ واكر كسى سؤال كند كه خواندن نامهاى اعمال مقدم است بر ميزان يا بعد از وضع ميزان
نامها خوانده ميشود جواب ميكوئيم در اين مسئله نص قاطعى را نديده ايم لكن علماى محققين بطريق استدلال

چنان استنباط كرده اند كه قرائت كتاب بر ميزان مقدم است بدليل آيه فمن ثقلت موازينه الخ چه بظاهر مفهوم آيه دلالت
براين ميكند كه بعد از وضع ميزان هيچ معنى وشغلى ديكر باقى نخواهد ماند واكر كسى سؤال كند كه ميزان در چه مكان است
واعمال حسنه وسيئه در كدام موضع است جواب ميكوئيم ميزان واعمال حسنه وسيئه در نزد صراط باشد ودر آنجا اعمال
سنجيده ميشود پس هركس بواسطه سنكينى اعمال حسنه اش از اهل سعادت است جاى او بهشت است وهركه سبب افعال سيئه اش
از اهل شقاوت است مكان وى در آتش دوزخ است چنانكه آيات بسيار واحاديث بيشمار براين معنى وارد است
وذكر موازين بصيغه جمع است كه در اخبار وآثار آمده كه هر انسانى ميزانى عليحده بجهة وى وضع خواهند كرد كه بدان
اعمال حسنه وسيئاتش مى سنجند يا ميكوئيم ذكر جمع كرده ومراد بآن واحد است چنانچه در قصه حضرت زكريا عليه السلام
مى فرمايد فنادته الملائكة وحال آنكه مراد بآن نفس جبرئيل است تنها واكر كسى سؤال كند كه
بچه تركيب اعمال سنجيده ميشود نفس اعمال سنجيده ميكنند يا اعمال با جسم انسان هردو سنجيده ميشود جواب
ميكوئيم دراين مسئله اختلاف است بعضى از علما ميكويند نفس اعمال سنجيده مى كنند وبعضى ديكر ميكويند سنجيده
ميكنند عبد با عملش چنانكه منقول است از ابن مسعود رض كه وقتى بر سر درختى ايستاده بود وساقهاى پاى وى
درغايت ضعف وباريكى نمودار بود وبعضا اصحاب حضرت رسول صلعم چون ساقهاى او را ديدند از روى تعجب تبسم كردند
حضرت رسول صلعم فرمود آيا شما تعجب ميكنيد از ساقهاى وى كه هر آينه ساقهاى وى در ميزان سنكين تر است
از آسمانها وزمينها پس بنا بمضمون اين حديث ثابت آمد كه عبد موازنه ميشود با عمل وى وبعض ابن عباس رض
روايت ميكند كه وى فرمود يكتب الحسنات فى صحيفة ويوضع فى كفة الاخرى ومحمد بن على ترمذى كفته
كه مى سنجند عمل نفس انسان را ديده ميشود او را مثل نور آفتاب وماه واين در حق مسلمانان است

اما عمل كافر

اما عمل كافر مثل ظلمت شب تار مى ماند انتهى كلام الاكابر واكر كسى سؤال كند كه نفس عمل عرض است
پس چه چيز سنجيده وديده ميشود جواب ميكوئيم كه خداوند عالم بهمه چيز وبر همه چيز قادر است بلكه از آن
قادر تر است كه جهان اعراض را بصورت قابله ملون ومتكيف نمايد كه موازنه ورؤيت آن ممكن باشد اما شيخ اجل
نصر بن نصير ختنى رحمه الله فرموده كه نفس ايمان موازنه نمى شود زيراكه بجهت وى ضدى نيست كه آن در مقابله آن
ديكر نهند چونكه ضد وى كفر است ودر وجود يك شخص واحد هم كفر وهم ايمان جمع نميشود انتهى الفائده

فصل قالت المعتزلة اذا امر الله تعالى بالنفخة الاولى تفنى السموات والارض والجنة والنار والارواح ثم يخلقها الله تعالى يوم القيمة مرة اخرى واحتجوا بقوله تعالى هو الاول والآخر

ثم ان الله تعالى كان فى حين لم يكن معه احد من خلقه فكذلك يجب ان يبقى فى الآخر حين لا يبقى معه الله احد لكيلا يكون هذا الاسم له خاصة قال اهل السنة والجماعة الجنة والنار دار الخلد وهما للثواب والعقاب

فلا يفنيان والدليل عليه قوله تعالى ونفخ فى الصور فصعق من فى السموات ومن فى الارض الا من شاء الله يعنى الجنة والنار باهلها والارواح

فصل قالت الجهمية اذا دخل اهل الجنة الجنة واهل النار النار استمتع اهل الجنة بقدر اعمالهم ويعذب اهل النار بقدر كفرهم ثم ان الله تعالى يفنى الجنة والنار واحتجوا بقوله تعالى هو الاول والآخر على ما ذكرنا وعن النبى صلى الله عليه وسلم انه قال سياتى على جهنم يوم يصفق الريح ابوابها وليس فيها احد قال اهل السنة والجماعة الجنة والنار هما دار الخلد وهما للثواب والعقاب

على ما ذكرنا ولانه لا يجوز منه الظلم والجور لقوله تعالى ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة واشترى اهل الجنة الجنة بايمانهم ودرجاتها باعمالهم والتوفيق بنياتهم والكفار اشتروا النار بنياتهم وكفرهم الابدى ان من اشترى دارا وسلم الثمن لا يحسن من البايع ان يسترد ها منه فان فعل ذلك يكون ظلما وجورا وتعالى الله تعالى منزه عن ذلك وقوله تعالى هو الاول والآخر قلنا نعم ولكن هو باق بابقاء احد والخلق باق بابقاء الله تعالى فظهر الفرق بين الخالق والمخلوق واما معنى سياتى على جهنم الآية قلنا اذا خرج العصاة من النار ودخلوا الى الجنة بقى النار صحراء وليس فيها احد وهذا معنى الخبر المذكور انتهى

و در كتب تفاسير و احاديث آخرت بيان نفخ صور بتفصيل كه لنز اينجا شمه نمونه خروار كافى است

در تفسير آيه ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم الخ

قال تعالى ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم بان لهم الجنة اين تمثيل است براى اثابة مؤمنان به بهشت بذل النفس و اموال ايشان نه حقيقه بيع و شرى كه بايشان املاك و اموال بود چه وجوه هر كه هست و هر چه هست همه از آن حق تعالى است العبد وما فى يده لمولاه براين تقديريست رغبه و نفاق النفس و اموال يعنى اى بنده از تو بذل كردن نفس و مال و از تو عطا دو كرامت و جزا دادن به بهشت باقى مرغوب از عوض ستان چه خوش معامله آورده يك بنده از و كرى مى ستانى خاك زمين مى ده و زر مى ستانى در جوى بما و خواه چه چيز تو ... در كشاف و بيس نماز و حراق معون كه ... حضرت مولانا آيه ميخواند بلمعات انوار كلام آلهى بالمن او را عكس بر اثر اقات فيوضات ... رسيد هذا كلام من كفتند هذا كلام الله تعالى سؤال كردند كه اين بيع و شرى كى بوده است جواب دادند كه در روز ميثاق كه ذرات را خطاب الست بربكم شنوانيدند ادراك كرد والله بيع ... نفس ما ... چون معيوب و اموال فانيه ما را خريده و در عوض بهشت داده و كريم ... آن بيع را كه روز ازل با تو كرده ام ... اقاله نمى كند كه بر كه بنده معيوب بخرد و بعيب او دانا باشد بند نتوان كردن عيب ما را خريد و بعيب ما دانا بود اميد آنست كه از در كاه كرم و رحمت رد نفرمايد اميد كه از فضلت برده نكردم ... خرد ... و من ... ايام فزانه ... از ابو ذر ... تمثيل ... بكند

كه شعر خوش مضمون فرموده لنز تو بعلم ازل مرا ديدى ديدى آنكه بعيب بخريدى تو بعلم آن ومن بعيب چنان رد مكن آنچه خود پسنديدى وفى الحقيقه درين بيع و شرى كه الله تعالى خود را مشترى كفت و ما را بايع نفس و اموال را بذكر تخصيص فرمود محققان را عبارات عجيب و اشارات غريب هست انتهى

سبحان الله عجب كاريست كه اين بنده در بدايت احوال همه خوشحال شوند و در نهايت ازو بيزار شوند تا بنده در ولايت ... بود در عالم ... هر كس او را بخود مى كشد و ... الفت و محبت او مى ... يكى ميكويد پدر من است يكى ميكويد برادر من است يكى ميكويد عم من است يكى ميكويد دوست من است وهكذا فى الجميع چون قاعده و اساس عمر او ... از خطه ... بدنيا ... همه دوستان از و كسسته و آنهمه آلودكان دى ازو در نفرت و توحش پدر كويد فرزند ندارم برادر كويد هلاك شد خواهر مادر كويد كنده كرديد به بيمش عم كويد از دست در رفته شد بگذارش دوست كويد فانى كشت ديگر از دست بدارش الله تعالى بمحض رأفت و احسان فرمايد بنده الى فانى كاف لنز از هر كونه كه هست برنش دهيد فرح آفريد كار او يم با همه عيبش خريدارم خود والى مولاه انتهى **فصل** فى ذكر الايات

وفى الفصل ... الجلال ... فوايد **الاولى** ان الله اشترى من المؤمنين الانفس دون القلوب لكونه مع ما اشترى اهل البطلها ... القلب ... على تحبة الله تعالى والموقوف لا يقع بيعها الا قال القشيرى ... النفس ... لشاهده **الثانية** اعلم ان الله تعالى مفتاح الجنة الى المؤمنين ومفتاح جهنم الى مالك ومفتاح الكعبة لبنى شيبة وفيهم نزلت ان الله يامركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها لما قبض النبى صلى الله عليه وسلم المفتاح فقال العثمان بن طلحة هاك امانة الله خالدة منكم الا ظالم ولم يعط مفتاح قلب المؤمن لاحد لانه خزانة

و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها ... فلا یقدر علیها احد من الشیاطین ... کذلک قلب المؤمن ... بالمعرفة

الثالثة ... و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح ای زینت قلوب الاولیاء بالمعرفة ... قلوب العارفین بالخوف و الرجاء ... قلوب المحبین بالشوق و قلوب المتوکلین بالیقین ...

الرابعة ... اشارة الی ان القلب ...

عزیزی در معامله قلب بزبان حال ... انتهی

تن اگر بیمار شد بر سر بیمار بیدش طبیب ای عزیزان کار تن سهل است فکر دل کنید

دیگری دیگر گفته

این لغت دل که میان دلست ترجمه اش هم زبان دلست

مخزن اسرار الهی در اوست دست بر آور زمیان چاره جوی ولیغم دلرا دل غمخواره جوی

فی صفة القلب و فضائله و ما یتعلق به

ان الله لا ینظر الی صورکم و اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم الحدیث حضرت جلال احدیت نظر بر صورتها و اعمال شما نمی فرماید بر دلها و نیتهای دل شما مراد از این معنی آنست که باید نظر از صفات آب و گل بر دارند و بر باخبر باشند که کثرت صوری ایشان را از وحدت معنوی باز ندارد ... پریشانی باطن نداشند و علاقه دل با سوی الله قطع کنند و محبت غیر ...

تا آنکه ... دلکی ...

... ذکر الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم صورت تحقیق پیوندد و خانه دل معمور شود و روزن جان پر نور گردد و کار سالک با تمام رسد و بازار شکسته دلان و درویشان رونق و نظام پذیرد

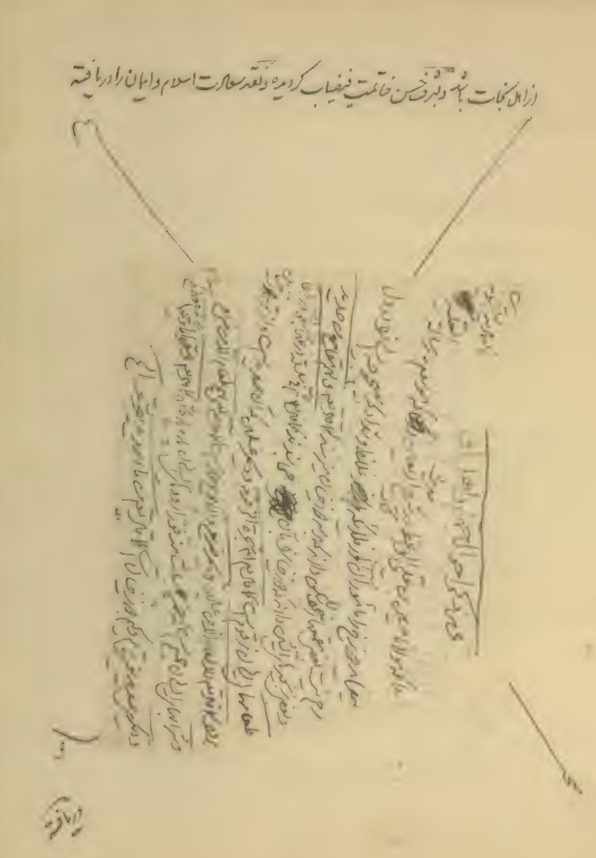
ساز عشقش نوای دل سازد درد عشقش چرای دل سازد بسکه کار دل رها کردیم کار دل هم خدای دل سازد

قوله علیه السلام ان القلوب بین اصبعین من اصابع الرحمن دلهای بندگان میان دو اصبع است از اصابع رحمن میگرداند آنرا بهر نوع که میخواهد سالک باید در هر حال متوسل باذیال عنایت حضرت مقلب القلوب شود و زمام اختیار خود بقبضه اقتدار و مشیت فاعل مختار مفوض نماید و در همه آن در زمان دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات بر دارد که یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک و یا مصرف القلوب صرف قلبی علی طاعتک پس بدوام اوقات و ازمنه معتکف باش بر عتبه حمد و ثنا و سپاس و دل و اهل دل را کماهو حقه بشناس و استعذ بالله من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة و الناس و فی بیک تامل و تفکر کن اگر پرتو آفتاب محبت کاشانه دل را منور و روشن نسازد گلخنی ظلمانی است و اگر شعله شمع شوق و مودت قلوب کاشانه سینه را روشن و نورانی نگرداند ظلمتخانه نداست و پریشانی است

گر بانغمه عشق بسازد کار آید دل بر برگ کام را نوا آید دل گر دل نبود کجا وطن سازد عشق

در عشق نباشد بچه کار آید دل پس از این بیانات معلوم گردید که هر که دل خود را از حب دنیای فانیه و دوستی جیفه و جاه آن پاک گرداند امید حسن خاتمه و کمال سلوک داشته و از تقلید به تحقیق میرسد قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی چنانکه حق تعالی خبر داده است که هر که در دار دنیا که بازار عمل است نفس خود را تزکیه و تربیت نموده آنرا از رذائل متصفی گرداند آنکس بی شک و شبهه

از اهل نجات باشد و بشرف حسن خاتمت فیضیاب گردیده و نقد سعادت اسلام و ایمان را دریافته



دریافته و فردا در دار عقبی نیز که دار مکافات و جزا است ثواب و اجور باجرهای عدیده بلکه سربلند و نجات یافته خواهد شد و هر کسی که پیروی نفس خود کرده و در پی شهوات و هوا و اوصاف رذیه و قسمیه از خود غالب ترخت بر آنکه موجب حرمان ابدی و شقاوت سرمدی آمده تا به سوء خاتمه گرفتار گردید لاجرم در آخرت که نهانیهای اعمال در روی ظاهر و آشکار اگردد و پرده از روی کار بر دارند مخذول و رسوا خواهد شد العیاذ بالله

گر پرده ز روی کارها بر دارند آلکیست که رسوای عالم نشود

چه بسا هی عملی موجب سیاهی قلب است و سیاهی قلب سبب تراکم معاصی و مناهی و تراکم معاصی و مناهی منجر بسوء خاتمه باشد و آن خسر الدنیا و الآخرة ... خواهد بود و در خبر آمده است که هر گاه بنده خدا گناهی کند نقطه سیاه در دل وی پدید آید تا بجای برسد که همه دل وی سیاه گردد مثلیست مشهور بالای سیاهی رنگی دیگر نه پس صلاح مرد و خیریت وی در آنست که بتعقل خود بداند که در هر عملی خیری اجر و عطا و کرامتی است و در هر عملی شری عقاب و عتاب و ملالتی و در آن بسی حسرت خورند که چرا زیادت نکردم و بر بدی اندوه کشند که چرا مباشر شدم و پشیمانی و حسرت هیچ فایده ندهد

تو اهر فرصت غنیمت شمار که فردا حسرت نیاید بکار

بکوش ای توانا که فرمان بری که در ناتوانی بسی غم خوری فاین از آن کلمات استشمام کرد که

عاقبت خیر و عاقبت ... شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره گفته مرا حالتی روی نمود

ازاهل نجات باشد و ببرکت حسن خاتمت فیضیاب گردیده نقد سعادت اسلام و ایمان را دریافته

دریافته وفردا در دار عقبی نیز که دار مکافات وجزاست مثاب و ماجور باجرهای عدیده بلکه سربلند و نجات یافته خواهد شد و هرکسی که پیروی نفس خود کرده در بی شهوات و هوا و هوس افتاده و قسمه [illegible] غالب شده است هر آینه موجب حرمان ابدی و شقاوت سرمدی آمده تا به سوء خاتمه گرفتار گردیده لاجرم در آخرت که نهانیهای اعمال در روی ظاهر و آشکار گردد و پرده از روی کارها بردارند مخذول و رسوا خواهد شد العیاذ بالله

که پرده از روی کارها بردارند آن کیست که رسوای عالم نشود

چه تباهی عمل موجب سیاهی قلب است و سیاهی قلب بسبب تراکم معاصی و مناهی و تراکم معاصی و مناهی منجر بسوء خاتمه باشد و آن خسر الدنیا والآخره بصرف خواهد بود و در خبر آمده است که هرگاه بنده خدا گناهی کند نقطه سیاه در دل وی پدید آید تا بجای رسد که همه دل وی سیاه گردد مثلی است مشهور بالای سیاهی رنگی دیگر نه پس صلاح مرد و خیریت وی در آنست که بعقلی خود بداند که در هر عملی خیری اجر و عطا و کرامتی است و در هر عملی شری عقاب و عتاب و ملالتی و در آن یکی حسرت خورند که چرا زیادت نکردم و در بدی اندوه کشند که چرا مباشر شدم و پشیمانی و حسرت هیچ فایده نداد

توا امروز فرصت غنیمت شمار که فردا نیست نیاید بکار

بکوش ای توانا که فرمان بری که در ناتوانی بسی غم خوری

و نیز از آن کلمات استشمام میشود عاقبت خیری و عاقبت بدی میرود که شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره گفته مرا حالتی روی نمود

قال تعالی ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم یعنی [illegible] ... والله اعلم [illegible]

دو روز خود سرگرم شدم بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام علیین یافتم و از آن فرعون در سجین بر من نرسید که فرعون بخودبینی در افتاده همه خود را دید و ما را گم کرد و حسین همه ما را دید و خود را گم کرد پس در میان فرق بسیار است

مولانای رومی می فرماید

گفت فرعونی انا الحق گشت پست گفت منصوری انا الحق پس برست

مقصود ازین همه تطویل آنست که بدانند هر کس فراخور استعداد خود عاقبت اندیشی باید کرد و تدارک اسباب حسن خاتمه مشغول بدان در دفع سوء آن بای بحوکان خواهد کوشید قوله تعالی فالذین آمنوا وعملوا الصالحات فی جنات النعیم والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا فاولئک لهم عذاب مهین والذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا در این آیه فضایل درجات شهداء ثابت و محقق میشود که بیان آن بتحریر و تقریر در نمی آید کما تری فی فضیله کتاب مواهب آورده که بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ما با جمعی برادران باتفاق بجهاد میرویم و ایشان شهید میشوند و اگر ما بمیریم و شهید نگردیم حال ما چون شود فی الحال این آیه نازل شد که چون بعطیات الهی مثاب و ماجور میگردند و اگر با ما میریم و شهید نگردیم در نیات بهار متفق بوده همه را رزق حسن خواهیم داد الی آخر الآیه و تفسیرها و نیز میفرماید فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم الی آخر الآیه و نیز میفرماید فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و چندین آیات محکمات در این مبحث وارد نده که اگر همگی آنها را جمع در قوم گردد هر آینه کتابی علاحده خواهد شد طالبان را بمطالعه حواله کتاب مواهب [illegible]

کتاب مواهب و سایر کتب تفاسیر و احادیث نمودن انسب [illegible] باشد تتو شیح بدانکه [illegible] رشحات در یکی از رشحهای حضرت مخدومی مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره آورده که حضرت ایشان فرموده اند که اگر تحصیل علوم اولین و آخرین کرده باشد در نفس اخیر هیچ علمی وی را دستگیری نخواهد کرد و همه معلومات از لوح دل که محو خواهد شد مگر آنکه ملکه حضور و آگاهی حاصل کرده باشد آنچه در نفس اخیر دستگیری میکند همین است جوانی غنیمت است چند روزی ریاضتی بخود لازم باید گرفت و در جوانی میباید نشست و ملکه حضور باید کرد که خاطر از جهت افق و ثبات صلاحی بود و آنچه و نیز در یکی از رشحهای مولانا علاء الدین آبزی قدس سره که منقول از مولانا سعد الدین است آورده که وی فرموده اند ما نبودیم و خدا بود و ما نباشیم و خدا باشد و اکنون ما نیز نیستیم و خداست بگرید که بعد از چند سال از که جدا خواهید شد و با که مصاحب اکنون نیز با آن مصاحب باشید و از هرچه بر سر گور شما خواهد ماند دل منقطع کنید انتهی وهم ایشان فرموده اند آنکه سر هرات قدس سره فرموده است که درویشی چیست خاکی بیخته و آبکی بر آن ریخته نه کف پا را از آن دردی و نه پشت پا را از آن گردی این نه حقیقت درویشی است بلکه صفت و رسم درویشی است حقیقت درویشی با خدا بودن است و بس وهم ایشان فرموده اند هر که با خدا حاضر است در بهشت لقاء است و هر که از وی غافل در دوزخ فقر وهم ایشان فرموده اند دامن دوست دست شما را گرفته و در طلب خود گرد درها میگرداند پس این دو بیت را خواندند

آنکه نه نام بد است مرا و نه نشان دست گرفته مرا از عقب خویش کشان

او است دست من و پا نیز بهر جا که رود پای کوبان زپیش میروم و دست فشان

وهم ایشان فرموده اند هر طالبی که سنت را بر خود فرض نگرداند از نقصان دین او است بعضی سنتها

بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرض بوده است فتهجد به نافلة لک اشارت بآنست از التزام سنن و اتباع آداب و احکام شرعی که بعضی
ناگزیر است و همه سعادات ظاهری و باطنی بر آن موقوف است وهم ایشان فرموده اند این کار که آدمی را افتاده
هیچ موجودی را میسر نشده از لطافت رسمی و عبارت عادتی هیچ کار نگشاید بیار او در بندگی چست باید بستن و گریستن و دل گفتن
و خواب ناخوردن احتیاط هیچ باید نمودن وهم ایشان فرموده اند روزی یکی از ارکان جانان زاده بمجلس ما در آمد
عصای بدست و ردای بر دوش افکنده و شانه و سواک و تسبیحی در آویخته مرا از دیدن وی شوری عظیم پیدا شد هر چند خود را ملامت
کردم سود نداشت چون برفت بیاران گفتم ای فلان همچنانکه اهل آخرت متنفرند از اهل دنیا اهل الله نیز متنفرند از اهل آخرت
وهم ایشان فرموده اند که هر که درین عالم از خود خلاص نشده بعد از خرابی بدن روح وی در تحت فلک قمر می ماند
[illegible] که حرکت [illegible] ماند ماند و این سخن حضرت شیخ محی الدین عربی است که فرموده اند در تحت فلک قمر هر که ماند
من لم یسخن بحضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره گفتم واینها را ملال کردم که این قصه پیش من نهایت مشکل است
که شیخ فرموده اند و حال آنکه اکثر مؤمنان از خود خلاص ناشده میمیرند حضرت ایشان فرمودند هر که بخدا ایمان آورده او در خیمه
در فلک قمر انداخته که عاقبت از آن خیمه بیرون خواهد جست وهم ایشان فرموده اند که در تفسیر این حدیث که
افضل ایمان المرء ان یعلم ان الله معه حیث کان همین تعلیم کافیست اگر کسی ادراک دارد

یار باتست هر کجا هستی	جای دیگر چه خواهی ای اوباش
با تو در زیر یک گلیم است او	پس برو ای حریف خود را باش

وهم ایشان

وهم ایشان فرموده اند که حسین بن منصور انا الحق گفت حقیقت خود را میگفت و فرعون انا ربکم گفت
صورت خود را میگفت اگر او نیز حقیقت خود را بشناختی آن انا گفتن از وی مقبول بودی و در همان کتاب نیز
در ذکر بعضی از حقایق و معارف حضرت خواجه عبید الله قدس سره آورده که ایشان در معنی این سخن که بعضی محققان
گفته اند لو اقبل صدیق الی الله الف الف سنة ثم اعرض عنه لحظة فما فاته اکثر مما ناله می فرمودند که
تحقیق این سخن آنست که این طایفه بزرگوار بمقامی میرسند که هر یک در هر یک نفس کسب کمالات ما تقدم می کنند
و حکایتی مشهور است که منقول است بعضی ازین طایفه را پیش خلیفه بغداد غمازی کردند
و گفتند که این طایفه زندیق اند و خلق را اضلال میکنند اگر چنانچه ایشان را بقتل رسانند آن مذهب متلاشی گردد
دشمنان اجری عظیم باشد پس چون ایشان را بدار الخلافه حاضر آوردند خلیفه بقتل ایشان فرمان داد سیاف خواست که
یکی از ایشان را پیش آورد و بکشد دیگری پیش آمد و درخواست کرد که اول مرا بکش سیاف قصد وی کرد آن دیگری پیش آمد
و درخواست کرد که او را بگذار اول مرا بکش سیاف متحیر ماند و گفت تعجب کسانید که بعضی خود چنین مشتاقید
که بر یکدیگر مبادرت و مسابقت مینمایید گفتند ما اهل ایثاریم و در مهمی خودمان بمقامی رسیده ایم که در هر نفسی
کسب کمالات سابقه میکنیم پس هر یک حیات خود را ایثار و فدای آن دیگری مینمائیم تا بدین مقدار فرصت تعالی دیگر
نفسی چند برآرند و کسب کمالات کنند این سخن بسمع خلیفه رسانیدند خلیفه ایشان را طلب کرد و کیفیت احوال ایشان پرسید
ایشان احوال را عرض کردند پس خلیفه متنبه شد بعد از اطلاع بر حقیقت احوال ایشان گفت اگر این طایفه زندیق اند

پس در عالم مطلقا زندیق نباشد چه خوش مناسب گفته اند

در دهر چو من یکی و آنهم کافر	پس در همه دهر یک مسلمان نبود

بعد از آن خلیفه ایشان را عذر خواهی نمود و باحترام و اعزاز تمام ایشان را روان کرد انتهی وهم وی [illegible] فرموده که
[illegible] بسیار کم یافت شوند با این طریق گفته اند که شیخی پیش یکی از اکابر فرستاد که اینجا مریدی کم است اگر مرید صادق
شاید داریم برای ما بفرستید آن بزرگ در جواب فرموده که اینجا نیز مرید کم است اما هر چند شیخ می نماید تا برای شما بفرستیم
وهم وی فرموده که مولانا رکن الدین خافی بسی فضایل و کمالات داشت و با این طایفه ارادت صادق داشت
وی میگفت من از هیچ کار خود امیدوار نیستم که بامیدواری شاید الا از این کار که بغایت امیدوارم و آن آنست که
روزی در صحرا ایستاده بودم شیخ زین الدین علی کلا که از مشایخ مشاهیر شیراز بود بطهارت مشغول بوده من کلوخ استنجای
ایشان را بر رخسار خود بسودم تا بآن استنجا کردند وهم وی فرموده که چون شبلی را ارادت این طایفه
پیدا شد [illegible] وی در صحبت محمد خیر که از مشایخ وقت بود توبه کرد محمد خیر ویرا پیش جنید فرستاد و [illegible]
صاحب کشف المحجوب گفته که این فرستادن نه از جهت آن بود که وی از تربیت شبلی عاجز بود لیکن ادب جنید را نگاه داشت
که شبلی نیز از خویشان جنید بود و جنید هفت سال ویرا آب فرمود و گفت وجه آزار در مظالمی که در ایام حکومت
از تو صادر شده باز بده بعد از آن هفت سال دیگر ویرا بخدمت خلا جاء و طهارت گاه باز داشت [illegible] استنجا و آب طهارت
اصحاب مهیا ساخت بعد از چهارده سال در طریقت فرمود و دریافت امر کرد وهم وی فرموده که سهل بن
عبد الله تستری مدت مدید ریاضات شاقه کشید و بدوام ذکر و مراقبه اشتغال نمود مرتبه که روزی خون از دماغ

روان شد

روان شد هر قطره که بر زمین میچکید نقش الله بر می آمد بعد از آنکه چنین مشغولیها کرده بود آنوقت پیر وی
ویرا بیاد داشت فرمود وهم وی فرموده که سخن خواجه عبد الخالق غجدوانی است قدس سره
که فرموده اند در شیخی را به بند در یاری را بگشای در خلوت را به بند در صحبت را بگشای انتهی
وهم وی فرموده بعضی اکابر دین رضی الله عنهم فرموده اند که بعد از نماز دیگر ساعتی است باید که
در آن ساعت به بهترین اعمال مشغول باشند بعضی گفته اند که بهترین اعمال در آن ساعت
محاسبه است و محاسبه آنست که اوقات ساعات شبانروزی را حساب کنند چند از آن بطاعت صرف شده
و چند بمعصیت آنچه بطاعت گذشته است حمد و شکر گویند و آنچه بمعصیت گذشته از آن استغفار کنند
و بعضی دیگر گفته اند بهترین اعمال آنست که خود را بصحبت کسی رسانند که در صحبت وی از هر چه
غیر حق است ملول شوند و بجناب قدس حق مایل و منجذب گردند اما اهل تحقیق
گفته اند بهترین اعمال آنست که بواسطه اشتغال بدان از غیر حق ملول شوند انتهی
در اینجا چهار پنج رشحه دیگر نوشته اند و در ضمن هر یکی چندین هزار نکته باریک تر از مو مندرج [illegible]
و نافع از برای طالبان متعلق است در معنی آنکه این طایفه را صحبت جنسی موجب فتور نسبت میگردد
اگر چه کفش و موزه و عصا باشد و بیان مذمت توحید ابنای این روزگار که در بازارها علاوه از پاره
بر عقیدهای دیگر مشاهده پسران ساده روی و امردان جمیله مینمایند و میگویند ما مشاهده جمال حق میکنیم و درد
و اعتراض حضرت سید قاسم تبریزی رحمة الله بر آن و بیان بعض معارف [illegible] دیگر که بسبب تطویل و تفصیل

و خوف دور افتادن از مطلب تحریر آنها را ترک نمودیم لاجرم طالبان آن فقرات حواله بکتاب رشحات
نمودن اولی دانسته فلیراجع **وهم از وی منقولست** که حضرت خواجه بهاء الدین قدس سره
فرموده است که من دو کس را دیدم در مکه معظمه زادها الله شرفاً یکی بنهایت بلند همت و دیگری بنهایت پست همت **اما**
پست همت آن بود که در طواف دیدم که دست در حلقه خانه کعبه زده بود و در چنان جای شریف در وقت عزیز
از حق سبحانه چیزی میخواست **اما** بلند همت آنکه در بازار منی جوانی دیدم که پنجاه هزار دینار کالایش خرید و فروخت کرد
که در آن فرصت یک لحظه دلش از حق سبحانه و تعالی فارغ نشد از غیرت آن جوان خون از درون من روان شد **وهم از وی**
فرموده که بایزید قدس سره براهی میرفت سگی تر شده پیش آمد وی دامن در چید سگ بزبان فصیح با وی بسخن آمد
و گفت اگر دامن تو بر من خوردی بآبی پاک میشد اما این دلی که از من در چیدی و خود را پاک تر از من دیدی بکدام آب
شسته خواهی نمود **وهم از وی در معنی** این سخن که از شیخ جنید قدس سره منقولست که گفته اند مرید صادق
آنست که مدت قریب بیست سال کاتب شمال وی چیزی نیابد بروی نویسد فرموده اند معنی این سخن نه آنست که مرید معصوم بود
در این مدت هیچ جریمه بهیچگونه از وی صادر نشود بلکه معنی وی آنست که پیش از آنکه کاتب شمال وی چیزی نویسد بتدارک آن
مشغول گردد و آنرا بوجهی از وجوه از خود دفع کند **وهم از وی منقولست** که حضرت خواجه عبد الخالق قدس سره
فرموده اند گرانی از خلق باید برداشتن و این نمیشود مگر بکسب حلال که دست بکار و دل بیار در طریق خواجگان امریست مقرر
وهم از وی روزی یکی از اصحاب پرسیده فرمودند اگر در صحبت خواجه بهاء الدین قدس سره ترا نسبتی حاصل باشد
بعد از آن بصحبتی بزرگی دیگر افتی و از وی همان نسبت را دریابی باید که آنرا از خواجه بهاء الدین بدانی
و از فوا

و از فواید فرموده اند که یکی از مریدان قطب الدین حیدر قدس سره بخانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله آمد و بنهایت گرسنه بود
پس روی بجانب پیر خود کرد و گفت شیئاً لله قطب الدین حیدر شیخ شهاب الدین از حال وی آگاه شده
خادم را گفت تا طعامی پیش وی آورد درویش بعد از فراغ از طعام باز روی بجانب پیر خود کرده و گفت شیئاً لله
قطب الدین حیدر که ما را هیچ از حال فرو نگذاشتی بعد از آن چون خادم نزد شیخ آمد از وی رسید که چه یافتی آن درویش را
گفت بسیار نامفهوم طعام شما میخورد و شکر قطب الدین حیدر میگوید شیخ فرمود آری که مریدان از وی باید آموخت که هر فایده
و منفعت که از هر جا بوی رسید از برکت شیخ خود میداند چه بظاهر و چه بباطن **وهم از وی** از آنعزیز که سید قاسم
تبریزی گفته است که روزی در مجلس مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی نشسته بودم مردی که مرید یکی از مشایخ وقت بود در آن مجلس
حاضر بود مولانا از وی رسید که شیخ خود را دوستتر داری یا امام اعظم رضی الله عنه آنمرد گفت شیخ خود را مولانا در غضب شد
از آن سخن بنوعی که آنمرد را سرکی خواند و برخاستند و بخانه درآمدند و من هم آنجا نشسته بودم بعد از لحظه مولانا بیرون آمد
و مرا گفت آنمرد غضب کرده ام و در رد وی درشتی نموده ام اکنون بیا تا برویم و عذر خواهی بکنیم پس بهمراهی مولانا
روان شدیم ناگاه آنمرد در راه پیش آمد و گفت من بعذر خواهی می آمدم و میخواهم که بخدمت شما عرض کنم که چندین سال است
در مذهب امام اعظم بودم و اکنون یک از صفات ناخوش از من بوده و بعضی روزی که در مطالعه کتب ایشان در غیر راقد بودم
از همه ناخوشیهای درون و بیرون رسته ام اگر این چنین کسی را از امام اعظم دوستتر دارم چه مانع است اگر در کتاب نوشته اند که
این چه نسبت و محبت باز آن بر گردم پس مولانا از او عذر خواهی بسیار کردند و استحسان فرمودند انتهی
ای برادر مقصود از درآوردن این رشحات ملتقطه تبرک و تیمن بود و الا بسی رشحات دیگر بودند که نور فواید شان
بکمال این کتاب

تفعا ... اسلام را روشن کند حقیر بار ایجاز عنان خامه را باز گرفته فمن اراد ذلک فعلیه بمطالعة اصل الکتاب و هو کتاب رشحات
نفعنا الله بها و جمیع المریدین و المخلصین و الاحباب و علاوه بر آن فقرات اگر کسی بدیده اعتبار
و تأمل و تفکر بسیار در این رشحات جامعه نیک نظر نماید اسباب سعادت خاتمه را ادراک خواهد کرد و بدان و سیله نیز
بمعالجه و دفع اسباب سوء خاتمه خواهد کوشید امید دارم بتوفیق الهی و امداد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و برکت
نفوس صاحبان این کلمات دل مرده پژمرده افسرده ما نیازمندان از مطالعه معانی آن نهایات جمعیتی کامل حاصل آید
و دیده دل خون گشته را از مشاهده صور آنها روشنی و نوری واضح روی نماید پس سالکان طریق و طالبان تحقیق
بکوشند پیش از آنکه شربت مرگ بنوشند تا بتقلید علما و یا به تمسک اولیا و مرشدان کامل مکملان اسباب سعادت
خاتمه را دریابند چه در هر کار رعایت آنرا ملحوظ باید داشت قال الله تعالی و یدرءون بالحسنة السیئة
یعنی دفع کردند به نیکوئی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام
و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانکه در حدیث آمده که اتبع السیئة الحسنة
تمحها و بعضی ارباب حقیقت فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شده عفو کردند همه و در برابر آنکه ایشان را
محروم ساخته عطا دادند و اگر کسی از ایشان ببریده بدیشان پیوست فلنعم ما قال الشاعر العارف

کم مباش از درخت سایه فکن | هر که سنگت زند ثمر بخشش
از صدف یاد گیر نکته حلم | هر که سر برّدت گهر بخشش

ن لبعض الحکماء سوء الخاتمة لا یکون الا لمن کان مصرا علی المعاصی فی الباطن و لا اقدام علی
الکبائر الا کما فی قصة بلعام بن باعور و کذلک قصة برصیصا العابد و غیرهما انتهی

فصل فی بیان مسائل یستنبط منها حسن الخاتمة و سوء الخاتمة المتفرع من الآیات و الاحادیث و کتب الصوفیة فی ضمن التفریع الرشحات و التفریعات

تفریع بدانکه چه طلب از این معنی نوشته میشود که در آن کلمات نیز
بیان حسن خاتمه و سوء آن مستنبط خواهد شد و هر کسی ادنی معرفتی داشته باشد بقدر استعداد خود در یابد آن و اندکی
که حسن خاتمه و سوء آن در جیست و از چه سبب حاصل میگردد تا آنکس که بشرف تحصیل حسن مشرف گشته سعی نماید که
یوماً فیوماً بلکه آناً فآناً نور حسن وی در ترقی و تزاید باشد قال علیه السلام من ساوا یوماه فهو مغبون

و بر کسی که محروم مانده است از آن سمع و گوش نیامده که خود را بدان نور برساند و از تاریکی ضلالت و جهل بچراغ سعادت و معرفت فایض گردد ع هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت ٥ اما بنا باختیار شخص ارتکب و فعل آلت گشتن اسباب سعادت و برکت بسرعت از گشتن اسباب شقاوت و هلاکت لا یکلف الله نفسا الا وسعها حقیقتها [illegible] در قرآن شریف میفرماید بلی من کسب سیئة و قال ایضا و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون و قال ایضا کل نفس بما کسبت رهینة و قال ایضا من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها و قال ایضا بل الانسان علی نفسه بصیرة در واقع آدمی بنفس خود و هوا و بد عرفت [illegible] که مناسبت بکمال و احوال خود و کواکب [illegible] و احوال و اعمال خود و لهم بصیرت جز بعلم و عمل حاصل نشود

بیان فضل عقل و قبح جهل

قال بعض العلماء و الحکماء العقل ما عقل به عن السیئات و حض القلب علی الحسنات و العقل معقل من الآفات و نجاة من المهلکات و انتظار العواقب قبل حلول المصائب و الوقوف عند مقادیر الاشیاء قولا و فعلا لقول رسول الله صلی الله علیه و سلم اعقلها و توکل و قد اجمع العلماء و الحکماء ان جمیع الامور کلها قلیلها و جلیلها محتاج الی العقل و العقل محتاج الی التجربة و قالوا العقل سلطان الجنود و فرس جنوده التجربة ثم التمیز ثم الفکر ثم الفهم ثم الحفظ ثم الملکة ثم الادراک ثم سرور الروح لان به ثبات الجسم و الروح کالسراج نوره العقل و فی الحدیث ما قسم الله لعباده خیرا من العقل و روی ان جبرئیل ع اتی آدم ع فقال انی اتیتک بثلاث فاختر واحدة منهن فقال و ما هی قال العقل و الحیاء و الدین فقال آدم ع قد اخترت العقل فخرج جبرئیل ع بالحیاء و الدین فقال ارجعا فقد اختار العقل علیکما فقالا انا امرنا ان نکون مع العقل حیث کان و قال بعضهم من استرشد الی طریق الحزم بغیر دلیل العقل فقد اخطاء منهاج الصواب و العقل مصباح یکشف به دجی الجهالة و یبصر به الفضائل من الضلالة و لو صور العقل لاظلمت معه الشمس و لو صور الجهل لاضاء معه اللیل و ما شیء احسن من عقل زانه رفق و من رفق زانه تقوی و روی ان جبرئیل ع اتی النبی صلی الله علیه و سلم فقال یا محمد اتیتک بمکارم الاخلاق و تمامها فی الدنیا و الآخرة فقال و ما هی قال خذ العفو و امر بالمعروف و انه عن المنکر و اعرض عن الجاهلین و هو یا محمد صلی الله علیه و سلم عفوک عمن ظلمک و اعطاؤک من حرمک و صلتک من قطعک و احسانک الی من اساء الیک و استغفارک لمن اغتابک و نصحک لمن غشک و حلمک لمن اغضبک فهذه الخصال قد نضمنت مکارم الاخلاق فی الدنیا و الآخرة و من ثمرة العقل الحمیدة القناعة و هی کنز لا یفنی و الصدقة و هی عز باق و تمام عز الرجل استغناؤه من الخلق و من طرق العقل الحیاء و حسن الخلق انتهی

فصل

و نقل فی بستان العارفین ان الله تعالی قال فی محکم کتابه ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب ای عقل قاله ابن عباس رض و عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ان الرجل لیکون من اهل الصلاة و الصیام و الحج و الجهاد فما یجزی الا علی قدر عقله و عن ابن عباس رض ان النبی ع قال لکل شیء آلة و آلة المؤمن العقل و لکل شیء مطیة و مطیة المؤمن العقل الی آخر الحدیث

لطیفة قال قتادة الرجال ثلاثة رجل و هو العاقل و نصف رجل و هو من لا عقل له و لکن یشاورک و یشاور العقلاء و رجل لا شیء و هو من لا عقل له و لا یشاورک و لا یشاور العقلاء

و قال التنوخی فی بستان العارفین من بعضهم خیر المواهب العقل و شر المصائب الجهل **فایدة** قال علی رض خلق الله العقل من نور مکنون فجعل العلم نفسه و الفهم روحه و الزهد رأسه و الحیاء عینه و الحکمة لسانه و الخیر سمعه و الرأفة قلبه و الرحمة همه و الصبر بطنه ثم قیل له تکلم فقال الحمد لله الذی لیس له ند و لا شبیه اعز شیء فقال و عزتی و جلالی ما خلقت خلقا اعز علی منک و لا اسکنتک الا فی احب الخلق الی و عن ابن عباس رض قال لما خلق الله العقل قال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل فقال و عزتی و جلالی ما خلقت خلقا احسن منک و لا ارکبنک الا فی احب الخلق الی فبک آخذ و بک اعطی و بک اعاقب انتهی قیل لابن المبارک ما خیر ما اعطی الرجل قال العقل قیل فان لم یکن قال ادب حسن قیل فان لم یکن قال اخ صالح یستشیره قیل فان لم یکن قال صمت طویل قیل فان لم یکن قال موت عاجل و فی الحدیث ما خاب من استخار و لا ندم من استشار و حدیث لا استخارة و مشورة کما علم آه العقل مشتق من عقال الناقة فکما ان العقال یمنع من الذهاب کذلک العقل یمنع صاحبه من المهالک و المفاسد کما قال القائل **عربیة** اذا اکمل الرحمن للمرء عقله فقد کملت اخلاقه و مآربه و افضل قسم الله للمرء عقله و لیس من الاشیاء شیء یقاربه آه و قد اختلف العلماء فی محله فقیل فی الرأس و قال الشافعی هو نور فی القلب یزید و ینقص و قال ابو حنیفة و احمد و اکثر الاطباء ان محله الدماغ کما علم و فهم من کلامهم انتهی پس بضرورت تحمل تکالیف شرعیه و تحصیل احکام و حدود و آن و ایراد ثواب و عقاب بر فعل خیرات بسیار و غیر آن از حسنه و سیئه همگی منحصر بر عقل آید فعلی هذا بصیرت مذکور که شعبه ایست از وی نیز سبب ادراک حسن و قبح آمد چنانکه بجا است بصر ادراک مبصرات و محسوسات از اشیا کرده میشود انتهی صاحب مواهب علیه الرحمة و الرضوان در تفسیر کریمه افمن یمشی سویا علی صراط مستقیم فرموده که ابن مثل است بازگردان و کمراهان که در بیدای ضلالت حیران و سرگردان میروند و در راه راست یافته بر طریق حق از روی عقل معاد راه رهبر

و بصیرت سلوک گشته **رباعی** فرق است میان آنکه اندر یقین ٥ با دیده بینا رود و اندر ره دین ٥ با آنکه دو چشم بسته با دوش کشد ٥ هر گوشه همی رود بظن و تخمین ٥ و شک نیست که عقل معاد ممد و موید می باشد بر ادراک سعادات و اسباب حسن خاتمه حضرت خواجه علاء الدین فرموده دوام صحبت با اهل تحقیق مایه از دیاد عقل معاد است و نیز فرموده اند که بمذهب این طایفه صحبت سنت موکده است بلکه نزد جمهور مشایخ واجب و در حصول یقین همین فرموده لیکن ضامن میشوم که در این طریقه هر که بتقلید در آید هر آینه بتحقیق رسد چنانکه حضرت خواجه بزرگ در تقلید خود امر کرده اند و در برد تقلید مباش گرد ما اکنون نتیجه و اثر آن تحقیق الحال میدید انتهی

فصل فی تعریف العقل علی اختلاف فیه و بیان التشعب و [illegible] النفس و النظر و ادراک العلم و التخیل و الجهل و اقسامه و السهو و الغفلة و النسیان و ما یناسب بذلک الباب

قال الشیخ فی التحفة و قد بلغت خلاصة ما للعلماء فی تعریف العقل و قال بعض فی شرح العبایة و هو افضل من العلم لانه منبعه و اسه و لان العلم یجری منه مجری النور من الشمس و الرؤیة من العین و من عکس اراد من حیث استلزامه له و ان الله تعالی یوصف بالعلم لا بالعقل آه بدانکه مولانا سعد الدین در کتاب شرح عقاید آورده است

کہ اسباب علم برای مردم سه چیزست حواس صحیحه وخبر صادق وعقل پس عقل سبب شد برای علم قال علیه السلام اول ما خلق الله العقل

دو حقیقت وماهیت وی اختلافست مولانا سعد رحمه الله در تعریف وی میفرماید عقل قوه ایست مر نفس انسانرا که بآن معلومات

وادراکات را دریابد بعضی گفته اند وی جوهریست که بآن ادراک کرده میشود غایبات را بوسایط و دلایل ومحسوسات را بمشاهدات

اما قره کمال در حاشیه خیال که بر شرح عقاید واقعست آورده که از عبارت مولانا چنان مفهوم میشود که عقل ونفس ناطقه

یکی باشند با وجود این قول مخالف اهل عرف ولغه است چه در نزد اهل عرف ولغه قوه ونفس در معنی متغایرند کما ذکر فی بابه

پس اولی واحسن در تعریف عقل آنست که بعضی از متکلمین گفته اند که وی جسمیست لطیف ساری در بدن انسان مانند سریان

آب در ورق گل اما نزد جمهور متکلمین نفس هیکلیست محسوس پس بنا بر این تقریر عقل ونفس هر دو جوهرند اما تباین وتغایر دارند

...

قول الغزالي رحمه الله في كتاب الاحياء في بيان العقل وشرفه وحقيقته واقسامه الاربعة واختلاف العلماء في حد العقل

بيان تفاوت النفوس فيه

قال رحمه الله العقل منبع العلم ومطلعه واساسه والعلم يجري منه مجرى الثمرة من الشجرة والنور من الشمس والرؤية من العين فكيف لا يشرف ما هو وسيلة السعادة في الدنيا والآخرة او كيف يستراب فيه والبهيمة مع قصور تمييزها تحتشم العقل حتى ان اعظم البهائم بدنا واشدها ضراوة واقواها سطوة اذا رأى صورة انسان احتشمه وهابه لشعوره باستيلائه عليه ...

...

علوم النظرية وكانه نور يقذف في القلب به يستعد لادراك الاشياء آه والثاني هو العلوم التي تخرج الى الوجود في ذات الطفل المميز بجواز الجائزات واستحالة المستحيلات كالعلم بان الاثنين اكثر من واحد وان الشخص الواحد لا يكون في مكانين في وقت واحد آه والثالث علوم تستفاد من التجارب بمجاري الاحوال آه والرابع ان تنتهي قوة تلك الغريزة الى ان يعرف عواقب الامور ويقمع الشهوة الداعية الى اللذة العاجلة ويقهرها آه وهذا ايضا من خواص الانسان التي بها يتميز عن سائر الحيوان فالاول هو الاس والسنخ والمنبع والثاني هو الفرع الاقرب اليه والثالث فرع الاول والثاني اذ بقوة الغريزة والعلوم الضرورية تستفاد علوم التجارب والرابع هو الثمرة الاخيرة وهي الغاية القصوى فالاولان بالطبع والاخيران بالاكتساب الى آخر الباب

فحاصل العبارات ... تفاوت العقل وهذا التفاوت في الاقسام الاربعة المذكورة سوى القسم الثاني وهو العلم الضروري بجواز الجائزات واستحالة المستحيلات فان من عرف ان الاثنين اكثر من الواحد عرف ايضا استحالة كون الجسم في مكانين وكون الشيء الواحد قديما حادثا وكذا سائر النظائر وكل ما يدركه ادراكا محققا من غير شك آه وانقسام الناس ...

...

المعاملة وغرضنا الآن ذكر علوم المعاملة وعن البراء رضي الله عنه قال اثنى قوم على رجل عند النبي صلى الله عليه وسلم حتى بالغوا فقال صلى الله عليه وسلم كيف عقل الرجل فقالوا نخبرك عن اجتهاده في العبادة واصناف الخير وتسالنا عن عقله فقال صلى الله عليه وسلم ان الاحمق يصيب بجهله اكثر من فجور الفاجر وانما يرتفع العباد غدا في الدرجات الزلفى من ربهم على قدر عقولهم آه وما تم ايمان عبد ولا استقام دينه حتى يكمل عقله وقال صلى الله عليه وسلم ان الرجل ليدرك بحسن خلقه درجة الصائم القائم وما يتم لرجل حسن خلقه حتى يتم عقله فعند ذلك تم ايمانه واطاع ربه وعصى عدوه ابليس وقال صلى الله عليه وسلم لكل شيء دعامة ودعامة المؤمن عقله فبقدر عقله تكون عبادته اما سمعتم قول الفجار في النار لو كنا نسمع او نعقل ما كنا في اصحاب السعير الى آخر الباب

ثم اختلفوا في حد العقل

والحق انه يطلق بالاشتراك على اربعة معان فالاول الوصف الذي يفارق الانسان به سائر البهائم وهو الذي استعد به لقبول العلوم النظرية وتدبير الصناعات الخفية الفكرية وهو الذي اراده الحارث بن اسد المحاسبي حيث قال في حد العقل انه غريزة يتهيأ بها ادراك

علوم النظرية

سئل النبی [illegible] و حدیث طویل [illegible] آخره و سئل عن العرش [illegible] الا [illegible] یا رسول الله [illegible]

اعظم من العرش قال نعم العقل [illegible] و الذی بعثنی بالحق [illegible] علیکم [illegible]

قالوا و ما القدر [illegible] ان خلق العقل اصناف شتی کعدد الرمل فمن الناس من اعطی [illegible] و منهم من اعطی

حبتین و منهم من اعطی الثلاث و الاربع و منهم من اعطی فرقا و منهم من اعطی وسقا و منهم من اعطی اکثر من ذلک

الی آخر الباب انتهی و در کتابهای متعدده مذهب اهل سنت و جماعت بیان عقل و خصائص و فضائل آن را

بسیار و بی شمار نوشته اند خوفا للاطاله و دفعا للملاله در اینجا بهمین چند کلمه اکتفا کردیم

هرکه دریافت گشت زان نکات عاقلان را اشاره بس است شخص بدولت عقل ممتاز

[illegible] و بعین الیقین و نور ایمان و سعادت اسلام فایض میشود هرکرا این دولت دادند انسان کامل کردند

و هرکرا ندادند گوییا با بهائم تفاوتی ندارند باشد پس ناچار عقل معیار اعمال و میزان نیک و بد آمد گرفتاریها

[illegible] خاتمه عبارت [illegible] شعور [illegible] اگر عقل نباشد [illegible] وجود

و خواهی که بیداری دهد آن را دیوانگی طریق عشق چیزی دیگر است قال علیه السلام اکثر اهل الجنة البلهاء

بحث در آن جای طولانی میکشد شرح عشق و عاشق هم عشق گفت در اینجا [illegible] است

مجنون محبت جدا و به عقلی جدا است میان ما و من تا ماه کردن تفاوت از زمین تا آسمان است

ما نه شکستیم و لب بستیم از مدد شوق کان نه در تحریر بگنجد نه در تقریر ما والله اعلم

[illegible]

بدانکه مراد از این همه تفصیل آن است که بداند انسان بنور عقل و علم در شناخت نیش و نوش می تواند اسباب حسن خاتمه

و سوء آن را از اینهایی که حتی تا در قرآن از آنها بیان فرموده است و مخبر صادق علیه السلام از آنها خبر داده و علما و مجتهدین رحمهم الله

آنها را توضیح و تحقیق نموده لیکن ادراک باید مثلا می بیند یا می شنود که شرب خمر و زنا بیک است و در آن با خور

و عمل شرب و بدی باید است و مرتکب آن معاقب و مذموم می باشد یا میداند که اگر عبادت کند ثواب خواهد بود و اگر دزدی

و زنا و عقوق و شرب و [illegible] باید شارع حکم قطع دست و حد و قصاص وی کند [illegible] باید بحوم

بحکم عقل و محک معرفت باید و باستمداد نور ایشان طریق سعادت را بگوید و عقل خود را بر نفس و شهوت غالب نمود

و او را در شرح حسنه را وسیله رضای الهی ساخته تا بآن سبب کوی سبقت و کرامات از زمره ملائکه برباید

در احادیث نبویه آورده که شخصی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] یا رسول الله مرا نصیحتی کن آنحضرت فرمودند

هرگاه اراده نماز داشته باشی در اول وقت خویش آن را ادا کن و سخنهای لاطائل هیچ وقت مگوی که ترا سود نخشد و آنچه از دست

رفته است از اموال دنیا همگی سرمایه یأس دان نقلست که وقتی لقمان از ابن فرزند رسیده پسر خود را گفت

ای فرزند من بسیار قرار دهیتها که ام [illegible] تا سود کند و سود است اگر چند کلمه که در آن منافع و فواید است بلکه علم اولین

و آخرین در این کلمات مندرج است اول آنکه مشغول بدنیا و جمع مال آن مباش و اگر بمشغول شوی بقدر آنکه از عمر

باقی مانده باشد مشغول باش یعنی بقدر احتیاج و ضرورت به ذخیره ساختن برای آخرت دوم آنکه عبادت پروردگار خود

بجا آر بقدر احتیاج تو بحق تعالی یعنی چند آنکه تو محتاج بحق تعالی هستی او نیز از عبادت تو مستغنی است آیا بنده را

از بندگی و بیچارگی چاره نبود پس ترا همه [illegible] پس عبادت وی بجا آر مادام که تو محتاج بوی هستی سیم

[illegible] آخرت [illegible] بجا آر [illegible] و توقف تو در دنیا است چهارم آنکه در دنیا عملی کن که موجب نجات تو باشد

از غضب الهی پنجم آنکه آنقدر از معصیت کن که توانائی آن داشته باشی بر عذاب خدا ششم آنکه هرگاه معصیتی میکنی

جهدی کن که در جای آن معصیت از تو مصادر شود که خدا تعالی را نه بیند و معلوم است که تو در همه جا حاضر و ناظر است

هفتم آنکه هرگاه مردمان را می بینی که بکثرت اعمال مشغول‌اند تو بحسن آن اعمال مشغول باش هشتم آنکه

هرگاه می بینی که مردمان بعیب یکدیگر مشغول می باشند تو بعیب نفس خود مشغول باش نهم آنکه هرگاه می بینی مردمان

بساختن عمارت دنیا مشغول‌اند تو بساختن عمارت آخرت مشغول باش دهم آنکه هرگاه می بینی مردمان

با هر دستان و مردمان میکنند تو بذکر موت و یاد قبر مشغول باش دیگر آنکه وعظ و هم موعظه تو موت

دعای تو طاعات و مونس تو قرآن و احادیث و سخن تو ذکر و جای تو خلوت و خیال تو فکر و رفیق تو شمار

و مهلت خانه تو دنیا و زندگانی تو دین و جلیس تو کرام الکاتبین و انیس تو خدای تعالی نقلست

که ابراهیم ادهم به بصره آمد خلق را جمع شدند او را گفتند یا ابا اسحق حق تعالی در کلام مجید فرموده است ادعونی استجب لکم

دعا کنید من او را قبول میکنم سبب چیست ما هر وقت دعا میکنیم و قبول نمیشود و اجابتی را نمی بینیم ابراهیم گفت

خصلتها و خویهای بدل زنده دعا کنید و دل شما مرده است بسبب هشت چیز اول آنکه شما خدا را شناخته اند

اما نه بکمال معرفت دوم آنکه شما قرآن میخوانید اما عمل بآن نمیکنید سیم آنکه دعوی شما دعای محبت

پیغمبر خدا میکنید اما سنت وی را ترک کرده اید چهارم آنکه شما میگوئید ابلیس دشمن ماست اما با وی

رفاقت دارید پنجم آنکه شما میگوئید مرگ حق است اما از اسباب و استعداد وی غافلید ششم آنکه شما

میگوئید ما از آتش دوزخ خوف داریم اما خود را باختیار خود و خواهش خود را برای سوختن آن آماده کرده اید

هفتم آنکه شما میگوئید ما از اهل بهشتیم اما هرگز شما مستحق آن نیست هشتم آنکه شما هر صبح و شام

[illegible]

عیبهای مردمان را میگوئید و عیبهای نفس خود را از آنست که پس می اندازید پس بسبب این هشت خصلت دعای شما هرگز

باجابت نرسد و قال ابراهیم ایضا اعلم بان [illegible] ثلثه [illegible] او لها لکن مشغولا بذکر الله

حتی لا تقع فی ذکر الغیر و الثانی کن مشغولا بطاعة الله حتی لا تقع فی طاعة غیره و لا تقع فی المعاصی و الثالث کن

مشغولا بعیب نفسک و تدارک عیبک حتی لا تقع فی عیب غیرک انتهی کلام المنتهی

در تأسف خوردنهای مرائی و هم و غم بر عمل [illegible]

آورده اند که در بصره زاهدی بود مرض مرگ وی را در گرفت پدر و زن و فرزند و خویشان وی گرد او در آمدند

و گریه و زاری آغاز نهادند زاهد گفت مرا بنشانید پس وی را نشانیدند روی بسوی پدر کرد گفت چرا گریه میکنی

گفت امید داشتم که در پیری مرا تعهد کنی و در بیماری بر بالین من باشی و احتیاج مرا برآوری بعد از آن روی بفرزندان

آورد که شما چرا زاری مینمائید گفتند آرزو داشتیم که بپدری داشتیم اکنون یتیم خواهیم شد و خوار و بیچاره گردیم پس روی

بزن دیگران آورد که شما چرا گریه میکنید گفت ای فرزندان دار که نگهدار من بودی توقع بکه آرم و نفقه

و کسوه از کجا پیدا شود پس نگاه باقربا و خویشان و رفیقان نمود و گفت شما چرا تضرع و اندوه میخورید

گفتند غم مال و جاه تو داریم و تأسف بر صحبت و انسیت تو خوریم که بعد از تو صحبت ما متفرق گردد

زاهد آهی سرد پر درد از درون برکشید و گفت شما همه از برای خود تأسف میخورید و گریه میکنید هیچ کسی از شما

نیست که غصه احوال من خورد و از حال من بپرسد هر یک بملاحظه فوت دنیا و دولت و صحبت من از خود

غصه میخورید و گریه میکنید دیگر نمی پرسید که حال من بچه سان میگذرد و حال من چگونه خواهد بود

و خبر نمی پرسند که از تلخی چشیدن جان کندن و سکرات و وحشت قبر و سؤال و ماندن من در آن کار پر خوف
ندیدار و ندیدیم آیا در نعیم باشم یا در عذاب الیم پس آن شیخ گفت و بخود برآمد و فروشید و جان تسلیم کرد علیه السلام
تسلیم کرد عزیزی چه خوش فرموده بیت بکوش امروز تا تلخی نباشد که فردا بر جوی قادر نباشی تو خود
امروز بر که خویش اندیش که ترا نباشد فردا غم خویش

فرع

فقیه ابواللیث سمرقندی رحمه الله میفرماید مکروهست سخن گفتن در پنج موضع اول در وقت تشییع جنازه میت
دوم در وقت تلاوت قرآن سیم وقت خطبه چهارم در خلا خانه پنجم وقت جماع و بعضی ششم گفته اند
که ششم آن وقت مشغول بودن بوضو یا غسل و باز میفرماید مکروهست نظر کردن در پنج محل
اول وقت نماز گذاردن یعنی التفات کردن براست و چپ خود دوم به جسد میت بضرورت سیم
در خانه و منزل مردمان بی دستوری چهارم بعورات مطلقا خاصه بعورات زنان در حین جماع و نزد بعضی نظر بعورات
محرم و صغیره غیر مشتهی مکروه نباشد پنجم نظر کردن بمردان [illegible] بدو وجه یکی بچشم حسد و کینه بمردانی
که از وی بالاتر و پیشتر باشند در مال و جاه و رتبه و نعمت و دیگری بچشم حقارت بکسانی که از وی پائین تر
باشند و باز میفرماید مکروهست سماع و استماع پنج چیز اول استماع آلات لهو و لعب و طرب
دوم استماع نیاحت زنان نوحه گر برای میت سیم استماع کلمات باطله و فضول مانند کذب و بهتان و غیبت
و ترّه و مزخرفات و آنچه بدانها مانند چهارم استماع برای نجوای مردمان یعنی گوش داشتن بنجوای مردمان

پنجم

پنجم آنست یعنی گوش کشی برای غمازی و سخن چینی و بعضی از عوض این قسم گفته اند استماع آواز بانگ و قامت و آواز
تلاوت کسی است که به تجوید و ترتیل قرآن نخواند یا به رعایت کلمات و حروف اذان و قامت گوید یا بدروغ
حدیث از قول پیغمبر علیه السلام روایت کند بی علم باداب و احکام احادیث و بی اطلاع و معرفت بکیفیت موعظه و نزول آن
و باز میفرماید مکروهست در پنج موضع خندیدن اول در وقت تشییع جنازه دوم در وقت زیارت قبور خواه آن قبر یکی باشد یا مقبرستان باشد
~~سیم~~ سیم در نزد کسی که مهموم و متفجع باشد بسبب مصیبت موت یا غیر آن
چهارم در وقت ذکر و تلاوت قرآن و مذاکره احادیث و اذکار صالحین و مواعظ و مشایخ پنجم در وقت قضاء حاجت
و بعضی گفته اند خندیدن در غیر موقع خود نوعی است از جنون قال الله تعالی فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا اشعر
با خنده زدن و قهقهه بسیار
خنده کم کن که خنده بسیار صد دلی زنده را بمیراند و نزد جمهور قهقهه کردن حرام و منهی عنه باشد
و از آن سبب است که علما و ائمه تشنیع بر اهل قهقهه و فضول را مستحب داشته اند کما ذکر فی بابه انتهی

بیان از نصایح حضرت امام غزالی است به فرزند خود را که فرموده اند اعلم ایها الولد فینبغی ان یکون قولک
و فعلک موافقا للشریعة اذ العلم و العمل بلا اقتداء الشرع ضلالة و ینبغی لک ان لا تغتر بشطحات الصوفیة
و طاماتهم لان سلوک هذه الطریقة یکون بالمجاهدة و قطع شهوات النفس و قتل هواها بسیف الریاضة
و اعلم ان اللسان المطلق و القلب القاسی المملوء بالغفلة و الشهوات علامة سوء الخاتمة
و الشقاوة الا اعلم ان بعض مسایلک لا یستقیم جوابه بالکتابة و القول بل ان تبلغ
تلک الحالة تعرف ما هی و الا فعلمها من المستحیلات لانها ذوقیة و کل ما یکون ذوقیا لا یستقیم وصفه

بالقول کحلاوة الحلو و مرارة المر فانه لا یعرف الا بالذوق کما حکی ان عنینا کتب الی صاحب له عرفنی لذة المجامعة
کیف تکون فکتب فی جوابه یا فلان انی کنت حسبتک عنینا فقط و الان عرفت انک عنین و احمق ثم اعلم ان هذه
اللذة ذوقیة الخ ایها الولد بعض مسایلک من هذا القبیل و اما البعض الذی له جواب فقد ذکرناه فی احیاء
و غیره و نذکر هنا نبذا او نشیر الیه فنقول اولا اعتقاد صحیح لا یکون فیه بدعة و الثانی توبة نصوح لا ترجع بعدها
و الثالث استرضاء الخصوم و استبراء الذمة حتی لا یبقی لاحد علیک حق و الرابع تحصیل علم الشریعة بقدر ما تؤدی به اوامر الله
ثم من علوم الاخرة ما یکون فیه النجاة حکی ان ابا بکر الشبلی رحمه الله خدم اربعمائة استاد و قال قرأت من احادیثهم
اربعمائة الف حدیث ثم اخترت منها حدیثا واحدا و عملت به و خلیت ما سواه لانی تاملت فیه و وجدت نجاتی و خلاصی
فیه و کان علم الاولین و الاخرین کله مندرجا فیه فاکتفیت به و ذلک ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لبعض اصحابه اعمل لدنیاک
بقدر مقامک فیها و اعمل لاخرتک بقدر بقائک فیها و اعمل لله بقدر حاجتک الیه و اعمل للنار بقدر صبرک علیها
ایها الولد اذا علمت بهذا الحدیث لا حاجة لک الی علم کثیر و تامل بعده فی حکایة اخری و هی ان حاتم الاصم کان من تلمیذ
الشقیق البلخی رحمهما الله فسأله یوما و قال انک صاحبتنی منذ ثلثین سنة فما حصلت قال حصلت ثمانیة فواید من العلم
و هی تکفینی منه وقال شقیق ما هی قال حاتم

الفایدة الاولی

انی نظرت الی الخلق فرایت
لکل احد منهم محبوبا و معشوقا یحبه و یعشقه و بعض ذلک المحبوب یصاحبه الی مرض الموت و بعضهم الی شفیر الوداع و
الی شفیر القبر ثم یرجع کله و یترکه فریدا وحیدا و لا یدخل معه احد فی قبره و لا احد منهم فتفکرت و قلت افضل
محبوب المرء ما یدخل فی قبره و یونسه فیه فما وجدته الا الاعمال الصالحة فاخذتها محبوبا لی لتکون سراجا فی قبری
و یونسنی و لا یترکنی فریدا

الفایدة الثانیة

انی رایت الخلق یقتدون اهواءهم و یبادرون الی مرادات انفسهم فتاملت فی قوله تعالی و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی
و تیقنت ان القرآن حق صادق فبادرت الی خلاف نفسی و تشمرت بمجاهدتها و منعها عن هواها حتی ارتضت

بطاعة الله تعالی و انقادت

الفایدة الثالثة

انی رایت کل احد من الناس یسعی فی جمع حطام الدنیا
ثم یمسکه عنده فتاملت فی قوله تعالی ما عندکم ینفد و ما عند الله باق فبذلت محصولی من الدنیا لوجه الله تعالی
ففرقته بین المساکین لیکون ذخرا لی عند الله تعالی

الفایدة الرابعة

انی رایت بعض الناس یظن
ان شرفه و عزه فی کثرة الاقوام و العشایر فیعتز بهم و منهم آخرون انه فی ثروة المال و کثرة الاولاد فیفتخرون بها
و حسب بعضهم ان العز و الشرف فی غصب اموال الناس و ظلمهم و سفک دمائهم و اعتقدت طایفة انه فی اتلاف
المال و اسرافه و تبذیره فتاملت فی قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم فاخترت التقوی و اعتقدت ان القرآن
حق صادق و ظنهم و حسبانهم کلها زایل و باطل

الفایدة الخامسة

انی رایت الناس یذم بعضهم
بعضا و یغتاب بعضهم بعضا فوجدت ذلک من الحسد فی المال و الجاه و العلم فتاملت فی قوله تعالی نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی
الحیوة الدنیا فعلمت ان القسمة کانت من عند الله تعالی فی الازل فما حسدت احدا و رضیت بقسمة الله تعالی

الفایدة السادسة

انی رایت الناس یعادی بعضهم بعضا لغرض و سبب فتاملت فی قوله تعالی
ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا فعلمت انه لا یجوز عداوة غیر الشیطان

الفایدة السابعة

انی رایت کل احد یسعی بجد و یجتهد بمبالغة لطلب القوت و المعاش بحیث یقع فی شبهة و حرام و یذل
نفسه و ینقص قدره فتاملت فی قوله تعالی و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها فعلمت ان رزقی
علی الله و قد ضمنه فاشتغلت بعبادته و قطعت طمعی عما سواه

الفایدة الثامنة

انی رایت کل واحد معتمدا الی شیء مخلوق بعضهم الی الدینار و الدرهم و بعضهم الی المال و الملک و بعضهم
الی الحرفة و الصناعة فتاملت فی قوله تعالی و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره الخ فتوکلت
علی الله فهو حسبی و نعم الوکیل ثم قال شقیق وفقک الله تعالی یا حاتم انی نظرت فی التوریة و الانجیل و الزبور
و الفرقان فوجدت الکتب الاربعة تدور علی هذه الفواید الثمانیة فمن عمل بها کان عاملا

باکتسابه وبغيره انتهى كلام الغزالى من رسالة الموسومة بايها الولد رحمة الله عليها رحمة واسعة

بيان اقسام اعمال آدمی بحسب حکمت و شریعت و حدیث

اعلم ان اعمال الناس خمسة وعشرون وجها **خمسة** منها بالقضاء والقدر وهي التزويج والولد والمال والموت والحيوة **وخمسة** منها بالكسب والاجتهاد وهي العلم والكتابة والفروسية واعمال دخول الجنة واعمال دخول النار **وخمسة بالطبع والمشرب** وهي الوفاء بالعهد والادب وغيرهما والتواضع والمداراة والسخاوة والصداقة **وخمسة** بالعادة وهي المشي في الطريق والاكل مع الشرب والنوم والجماع والبول مع الغائط **وخمسة** بحسب الارث وهي الجمال وحسن الخلق والصبر وعلو الهمة والكبر والدناءة وقلة الكسب وقلة خدمة الناس وقيل غير ذلك مما هو يقتضي الاكثر وقد يوجد في بعض الانسان بحسبها انتهى **اعراض از دوستی ما دون حق**

بحسب مراتب در تغییر آید ومساكن ترضونها احب اليكم من الله ورسوله الى آخر الاية آورده که قول بشر انتهی تغییر راجع است با آنکه از این آیه بوی ناامیدی استشمام می توان نمود چه اغلب مردمان این زمان الا ماشاء الله در انهماک‌اند که دین و اسلام خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوست‌تر نمی‌دارند و حظوظ دنیوی را بر آن اختیار می‌کنند ای عزیز مرد می‌باید که ابراهیم‌وار روی از کون بگرداند و بگوید فانهم عدو لی الا رب العالمین و همه دولت و جاه بذل مهمان و ایثار اسمعیل نامیه و فرزندان قربان و خود را فدای آتش سوزان کند آنگه دعوی دوستی و محبت صادق نهد **رباعی**

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند ⁂ فرزند و عیال و خانمان را چه کند ⁂ دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی ⁂ دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند

حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که لا یؤمن احدکم حتی یکون الیه من والده وولده والناس اجمعین و از حضرت شیخ الاسلام منقول است که احمد بن یحیی دمشقی روزی پیش مادر و پدر نشسته بود قصه قربانی بمیان آمد که حضرت ابراهیم جان را قربان حق نمود گفت ای احمد از پیش ما برخیز و برو که ما ترا در کار خدا کردیم احمد برخاست و گفت الهی با جان و دل قبول کردم اکنون جز تو کس ندارم و روی بکعبه نهاد و بعد از آنکه بیت و چهار موقف سپاهی بود قصد زیارت والدین کرد چون بدمشق آمد بدر سرای خود رسید حلقه در بجنبانید مادرش آواز داد که من علی الباب گفت انا احمد ابنك مادرش گفت پیش از این مارا فرزندی بود او را در کار خدا کردیم احمد و محمود دیگر با ما چکار و ما نیز با ایشان چه نسبت **رباعی**

ما هرچه داشتیم فدای تو کرده‌ایم ⁂ جان را اسیر بند هوای تو کرده‌ایم ⁂ ما کرده‌ایم ترک خود و هرچه کون نیز ⁂ وانجا که کرده‌ایم برای تو کرده‌ایم

بیان اعمال موقوف بنیت باشد و اختیار عملی که مستحق بدان بهشت یا دوزخ گردد و صلاح و فساد جسم بصلاح و فساد قلب بازبسته است

عن امير المؤمنين عمر رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انما الاعمال بالنيات وانما لكل امرئ ما نوى فمن كانت هجرته الى الدنيا يصيبها او امرأة ينكحها فهجرته الى ما هاجر اليه رواه البخاري وعن عبد الرحمن عبد الله بن مسعود رضي الله عنهما قال حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان احدكم يجمع خلقه في بطن امه اربعين يوما

نطفة ثم يكون علقة مثل ذلك ثم يكون مضغة مثل ذلك ثم يرسل الملك فينفخ فيه الروح ويؤمر باربع كلمات بكتابة رزقه واجله وعمله وشقي او سعيد فوالذي لا اله غيره ان احدكم ليعمل بعمل اهل الجنة حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل النار فيدخلها وان احدكم ليعمل بعمل اهل النار حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل الجنة فيدخلها رواه البخاري ومسلم وعن ابي عبد الله النعمان بن بشير رضي الله عنهما قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الحلال بين وان الحرام بين وبينهما امور مشتبهات لا يعلمهن كثير من الناس فمن اتقى الشبهات فقد استبرأ لدينه وعرضه ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام كالراعي حول الحمى يوشك ان يرتع فيه الا وان لكل ملك حمى الا وان حمى الله محارمه الا وان في الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله الا وهي القلب رواه البخاري ومسلم انتهى **عربية**

دع الحرص على الدنيا وفي العيش فلا تطمع ⁂ فلا تجمع من المال فلا تدري لمن تجمع
فان الرزق مقسوم وسوء الظن لا ينفع ⁂ فقير كل ذي حرص غني كل من يقنع

ای عزیز بدانند این ... که مذکور گردید همه واز و ... و افعال از کسب است

بخوف بهت اهل سلوك وجلهم العاقل يكفيه الاشارة واعني اگر تقصیر ما شده باشد جان در عذاب است ذوق در بین انسان و سایر حیوانات بعقل است بالقدر سفیه است و سفیه

مجوز است شرعا یعنی منع وی از معاملات میکنند کما هو المذکور فی مدونات الفقه بیانا و حیانا چه تکالیف شرعیه همگی بر عقل وارد است چنانکه سابقا ایمانی بآن شد انتهی **شکری بی عقلی و بی معرفتی فرماید**

روباهی و بزی تشنه بودند باتفاق یکدیگر بچاهی رفتند چون آب خوردند و سیراب گشتند قصد بیرون آمدن کردند نتوانستند روباه به بز گفت مرا تدبیری بخاطر رسیده است که اگر بدان عمل نمائی هر آینه موجب نجات و خلاص هر دو باشد بز بسبب استحکام دوستی و محبتی که فیما بین داشتند آن را قبول نمود روباه گفت ترا باید که بر سر هر دو پای ایستاده و هر دو دست را بر دیوار چاه تکیه دهی و گردن خود را دراز کنی تا من بر شاخ تو آیم و از چاه بیرون روم آنوقت ترا نیز بیرون کشم بز بطریق قول روباه عمل نمود و روباه از چاه بدر آمد پس روباه بسلامت نشست بز در میان چاه فریاد برکشید که مرا دستگیری کن روباه گفت از وی رنجید و بتمسخر گفت ای بز اگر ترا بقدر ریش خود عقلی در سر می‌بود اول تدبیر خلاص خود می‌کردی پس دانا آنست که در آغاز کار اندیشه و فکر آخر و انجام کار نماید پس از آن شروع در کار نماید **و از این قبیل امثال و مقولات بسیار است**

امثال اگرچه در این رساله تحریر همه‌شان مناسب نیست اما ایراد آنها مر عاقلان را تربیت و تعلیم است بضرورت تحریر بعضی از آنها پرداخت ان هذه تذكرة وموعظة للمتقين **گویند**

خروس بازی کبکی را خرید و در میان خروسان رها کرد تا همدانه و هم آشیان گردند خروسها وی را اذیت و آزار می‌نمودند و او را از آب و دانه باز می‌داشتند از این حالت بر کبک گران آمد و با خود اندیشید که سبب آزار و اذیت و موجب عداوت

بیگانگی است ولی چون تلخ گذشت کبک جنگ زاغ خرد بهار را با یکدیگر مشاهده نمود در دل خود گفت
عداوت اینها با هم بغایت عجیب است چه آنها با وجود همجنسی و الفت و یگانگی با یکدیگر ریشه اویت و آزار
میدهند و سر و چشم یکدیگر را زخمدار می‌نمایند پس آنانی که دائماً با همجنس خود دشمنی و عداوت ورزند
دارند و در صدد آزار یکدیگر نه بیگانگان را نباید توقع دوستی و امید آشتی از آنها داشته باشند

وایضاً میفرماید لاف زنان و گزاف گویان را عادت است که ادعای بیجا و مبالغه بی سر و پا
و بوقت امتحان سیاه رو و شرمنده و ... [illegible]

تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

وایضاً فرماید صیادی در صحرا از برای کبک دامی
کبکی در آنجا حاضر بود از وی پرسید که چه میکنی و چه می‌نهی صیاد گفت بنیاد آبادی میکنم پس از آن
دام را نهاد و از نظر کبک پنهان شد در کمین گاهی نشست کبک صاف اعتقاد گفته صیاد را باور داشت
و بر آن دام فرود آمد فی الحال گرفتار گردید چون صیاد از کمین گاه برجست و نزدیک دام آمد
کبک با وی گفت اگر پایه شهر تو این است و بنیاد و اساس آبادی چنین هرگز کسی را در اینجا
نخواهی یافت پس پیشه هلاکت مردمان از آن است که دشمن را از دوست نشناسند و بر سخنهای
شیرین و افسونهای رنگین دیو پیکران مکار که با گفتار فسانه ایشان گرفتار آیند انتهی

امثال عاقلان و دانایان [illegible]

[illegible] و نصیحت [illegible] کردن با آنها مرقوم شد
[illegible] دانا آن است که [illegible]

دانا آن است که نظر بر فایده چیزی که تمام باشد باید در بر گذار گوناگون و نغمه و دلبسته نشود ایضاً بدطینت را اقتضای
طبیعت بد شرارت و بدی و کینه است و از نجابت که دیدی بر آن بی‌گناه و طبیعت او اثر میکند و همسایه دلش با ...

بیت

ایضاً جور پیشگان را جور و رزی و کینه وری از خو و طبیعت است و از آنجاست که این را علت و جهت بیفایده است
نیش عقرب نه از پی کین است ۵ مقتضای طبیعتش این است ۵ ایضاً انجام مناقشه که از نتیجه مناقشه است
بجز زیان شری و بغیر از خسران اثری نبخشد ایضاً مرد طمع کار در تحصیل سرمایه حرص و آز بکار برد سرمایه را از کف برون
ذل من طمع و عز من قنع ایضاً تعهد زیردستان بار زیردستان به ثبات و استقرار است چه زبردست را بنیه منفعت خود
در نظرات و از تلف شدن زیردستان بی‌باک است ایضاً رحم کردن بر ستمکاران ستم است من اعان ظالما
فقد سلط علیه ایضاً تیمار یاوری آسوده کی از آفات و جمعیت حواس آنچه مراتب از همه نهاد و اعوانها
چه جیب ... که سرمایه ذلت و رحمت و پریشانی است ایضاً پند و توبیخ صاحبان غرض بندگی است از برای منفعت خود
ایضاً تعریف و توصیف که از برای خوش آمد همسایه است ایضاً بیغرض و مایه نباشد ایضاً هر کس باید بمقتضای شأن خود
رفتار و گفتار و کردار کند چه از تقلید دیگری نباید بدوخت ... گشته و کرده ایضاً بحکم مصلحت و حکمت خدا
بنی آدم چه غنی چه فقیر چه برنا و چه پیر چه شاه و چه گدا چه رعیت و چه کدخدا چه زن و چه مرد چه نیک و چه بد همه بیکدیگر محتاجند
ایضاً آنها که بظلم و ستمکاری بر آیند عاقبت بظلم و ستم از پا در آیند ایضاً عاقل آن است در ابتدای کار انتهای آن را
در اندیشد تا پشیمانی و ندامت نخورد ع علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد ۵ ایضاً دل ناصاحب و لب ناشاکر دائم پژمرده

دو رنج و خطرات دهواره متلاشی در تغیر حالات و چون در لاحق بکیات مهر دیگر فتنه شکر حالت سابق میگوید
ایضاً هدیه که از روی خوش آمد باشد و تحفه که از راه چاپلوسی آید بی غرض نخواهد بود ایضاً خیرخواهی دشمن بدترین دامهاست
چه دشمن بملاطفت دوست نگردد ایضاً خدمتگزاران وفادار و بندگان امانت‌دار را بجهت پیری و شکستگی نباید از نظر انداخت
چه این علامات فراموشی حقوق و نشان بیرحمی و سنگدلی است ایضاً آنانکه از روی مکر و فریب و خدعه تبدیل لباس و تغییر اساس
کنند در اهری دیگر رسوا شوند بیت لطف حق با تو مداراها کند ۵ چونکه از حد بگذرد رسوا کند ۵ قوله تعالی و لا یحیق المکر السیئ
الا باهله ایضاً در عهد و پیمان با دشمنان کمال احتیاط و دقت باید کرد ایضاً هیچ رنج و آزار و حسرت
بدتر از آن نیست که بدست خود خود را گرفتار نماید ع هر چه کنی بخود کنی گر همه نیک و بد کنی ۵ قاله تعالی و لا تلقوا بایدیکم
الی التهلکة ایضاً آراستگی و پیراستگی ظاهر و خوش صورتی دلالت بر آراستگی و درستی باطن و پاکیزگی سیرت و سریرت نمیکند
ایضاً رستگاری و آسودگی انسان در دنیا در قناعت و در صناعت است نیم نانی خشک با نیم جانی بگذاریم و عرق جبین از وجه حلال بدست آوردن
از هزار سفره اطعمه و اشربه رنگارنگ که بقوت و استیلای طمع و آز بهم رسد بهتر است بیت کهن خرقه خویش پیراستن ۵ به از جامه عاریت
خواستن ۵ ایضاً بد پیشه را هیشه بد پیش آید چه عمل نابهنجار بجزای او مانند ثمر بر درخت تلخ بر شیرین ندهد ع
هرگز از شاخ بید بر نخوری ۵ چه از هر شپش دیبا نخواهد بافت ایضاً متکبران امروز در سر هوای مفاخرت و غرور
فردا در صورت ذره بلکه خوارتر محشور می باشند ایضاً عاقلان چون بمصیبت و خطری گرفتار آیند هوش و شعور از سر
بدر نمیکنند ع مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش ۵ ایضاً عاقل باید بهر چیز دلبستگی داشته باشد چیزی را باید
دوست داشت که در هنگام گرفتاری و محنت بکار آید ع ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود ۵ ایضاً آنانکه دیگران را
بر فساد و بد کرداری ترغیب و تحریص می‌نمایند خودش از آنها بد کردارتر و مفسدتر بود

ایضاً

عزت مرد از صحبت نیکان و اخیار است چنانکه ذلت و خواری از صحبت بدان و اشرار ع با ماه نشینی ماه شوی ۵
با دیگ نشینی سیاه شوی ۵ رباعی پسر نوح با بدان بنشست ۵ خاندان نبوتش گم شد ۵ سگ اصحاب کهف روزی چند ۵
پی نیکان گرفت مردم شد ۵ ایضاً هر زمان بدسرشی و رذیل پست فطرت را امارت بر آنست که چون ضعیفان را با
دست جور و بزرگی بر آنها دراز نمایند و چون زر آورد از اینها تملق و خوش آمد از آنها ساز کنند
ایضاً هر کاری که از طاقت و استعداد شخص بیرون است رفتن علیش ستم و نادانی است قوله تعالی لا یکلف الله نفساً
الا وسعها ایضاً از آنجا که خاتیت و هنر و ماحصل هر چیز بمقتضای حکمت و مصلحت الهی بقدر قابلیت
و شایستگی آن چیز است پس نباید ما را رشک بر هست و هنر دیگران در دل داشته باشیم بلکه بنجابت و عطای خود قانع
و شاکر باشیم ع آنکه آن داد بشاهان بگدایان این داد ۵ ایضاً طمع کاران در زیادتی حرص و طمع
مایه خود را تباه و روزگار خود و دیگران را سیاه کرده اند ایضاً گستاخی فوق العاده با بزرگان بگراهی
و خطر و زیان انجامد تو که قدر خود ندانی مقدار دیگری را چه دانی چه با بزرگان راه رفتن آداب و شرایط میخواهد
بیت یا مکن با پیلبانان دوستی ۵ یا بنا کن خانه در خورد پیل ۵ ایضاً پدرت با هر کس دوست است بهتر از وی
تو با آنکس دوست‌تر باش خوش خوئی و خوش روئی صید دلهاست ایضاً تعجب و حیرت در آنجاست که
کهنه و منجم و امثال آنها دیگران را از اسرار و مغیبات اخبار اطلاع دهند ولی از احوال خود بیخبر و غافلند
ایضاً پیشه و کسب هر کسی بموجب قابلیت و استعداد و دیعت پس ترک پیشه خود کردن و اختیار کردن پیشه دیگران
عمل خطر و بیم و قت از دست دادن است ع کار خود کن کار بیگانه مکن ۵ ایضاً موعظه عوامی بغرض و عاری
که از روی صدق نبود بغیرت ... نصیحت عالمی بی عمل و مغرض ایضاً عالم شدن چه آسان آدم شدن چه مشکل

ایضاً بهترین میراث و ترکه پدر از برای پسر وصیت و نصیحت است ایضاً کاری که بصبر برآید مقبول‌تر است از
کاری که بتعجیل درست شود ایضاً عشق بازی خامان انجامش بدنامی و رسوائی کشد بموجب تلف مال و پریشانی
احوال گردد ایضاً از آنجا که امورات در دست تقدیرات است اکثر امورات بعکس مراد بظهور پیوندد
ایضاً نادانان را غفلت و جهل بحدی است که خطای خود را معلوم نکردن و دیگران اندازد و بملامت و نصیحت هرگز نپذیرد
ایضاً عادت بال مشکل‌تر است از تغییر آن ایضاً دشمنی دانا به از نادان دوست
ایضاً اغلب چنان است که ناکس تربیت کس نشود ایضاً صورت ظاهری را تبدیل کردن سهل و آسان است
ولی تبدیل خوی باطنی بسیار مشکل است و قد صرح بذلک خبر اذا حدثت ان جبلا زال عن مکانه فصدق
و اذا حدثت ان رجلا زال عن خلقه فلا تصدق انتهی ای عزیز این همه امثال و مواعظ
عاقلان و دانایان از برای آنست که تو از آنها فایده و پندگیری و با مورات مکتوبه آنها عمل کنی که آن حسن خاتمه
تست و از نهیات مرقومه آنها احتراز و اجتناب نمائی که ارتکاب آنها موجب سوء خاتمه و بدی انجام تو
خواهد بود در دنیا که مهلت خانه تست بکار خود بینا شو بچرب و شیرین دنیا فریفته مشو و با آرایش و آلایش او
دل مده ع که این عجوزه عروس هزار داماد است اعمال صالحه [illegible] تحصیل علوم غیر نافعه موجب تلف
عمر عزیز و خسران می باشد حضرت امام ربانی شیخ احمد فاروقی سرهندی قدس سره در مکتوبات [illegible] الصادق
که به تبلیغ سپه خان بن قلیچ خان در مذمت دنیای دنی و در نکوهش تحصیل علوم غیر نافعه و اجتناب از فضول مباحات تحریر فرموده
به خیرات و اعمال صالحه می فرماید ای فرزند دنیا فریب از آرایش و ابتلا است ظاهر او را با انواع زخرفات

[حاشیه: illegible]

آلوده دارند

نموده و تزیین گردانیده است صورت او را گلگونه و خط و زلف و قد موهومه مرتب ساخته اند در غمزه و شیرین است
و بعطر آلوده و نضارت متمثل است لیکن فی الحقیقه جیفه ایست عطر آلوده و مزبله ایست پر از ذباب و دود
سرابیست آب‌نما و شکریست زهرآسا باطن او سراسر خراب و ابتر معامله او با بنای خود با اینهمه گندی
از هرچه گویی بدتر فریفته او دیوانه و مسحور است گرفتاری او مجنون و مغرور هر که فریفته او شد مفتون گشت
بداغ خسارت ابدی متهم شد و هر که بحلاوت وی نظر کرد ندامت سرمدی نصیب او آمد سرور کائنات
علیه السلام والصلوة فرموده است ما الدنیا و الآخرة الا ضرتان ان رضیت احدیهما سخطت الاخری
پس هر که دنیا را از خود راضی ساخت آخرت از وی در سخط است پس ناچار از آخرت بی‌نصیب ماند اعاذنا الله
سبحانه و ایاکم عن محبتها و محبة اهلها ای فرزند هیچ میدانی که دنیا چیست آنچه ترا
از حق سبحانه باز دارد پس از زن و فرزندان و مال و جاه و ریاست و لهو و لعب و اشتغال بمالایعنی همه داخل دنیاست
علومی که بآخرت کار نیاید هم از دنیاست اگر تحصیل نجوم می بود قال علیه الصلوة والسلام
علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه بیت هرچه جز عشق خدای احسن است
گر شکر خوردن بود جان کندن است و آنکه گفته اند علم نجوم از برای معرفت صحیح نیست بلکه باین
معنی است که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقات است بسیاری از هر دنیا هستند که از علوم نجوم
خبر ندارند و اوقات صلاة را به از عالمان نجوم میشناسند قریب باین سخن است و جهیکه در تحقیق علم
منطق و حساب و مانند اینها که فی الجمله در بعضی علوم شرعیه در کار رند گفته اند بعد از مجادله بسیار

وجه جواز از برای اشتغال باین علوم پیدا میشود اما مقصود از آنها غیر از معرفت احکام شرعیه و تقویت ادله کلامیه امری دیگر نباشد
و الا لا یجوز انصاف باید کرد ارتکاب امر مباح که مستلزم فوت امور واجبه باشد از حد اباحت می برآید بلکه نسبت
که اشتغال باین علوم اشتغال بعلوم شرعیه ضروریه است ای فرزند حق سبحانه و تعالی از کمال عنایت بی‌غایت خویش ترا در ابتدای
جوانی توفیق توبه کرامت فرموده و بدولت یکی از درویشان سلسله علیه نقشبندیه قدس الله اسرارهم طریق انابت داده
نمیدانم از دست نفس و شیطان ترا ثبات است یا نه توبه میسر شده باشد یا نه استقامت مشکل می نماید موسم شغوف جوانی است
و اسباب دنیوی همه میسر و بیشتر از زوال نامناسب و ناملایم بیت همه اندر زمن بتو این است
که تو طفلی و خانه رنگین است ای فرزند کار این است که از فضول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر
ضرورت اکتفا باید کرد آنهم بنیت جمعیت از برای ادای وظایف بندگی مثلا مقصود از خوراک قوت بر ادای طاعات است
و از پوشاک ستر عورت و دفع حر و برد و علی هذا القیاس سایر المباحات الضروریه اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم
عمل بعزیمت اختیار کرده اند و از رخصت ما امکن اجتناب فرموده اند از جمله عزایم اکتفاست بقدر ضرورت
و اگر این دولت میسر نشود پا از دایره مباحات بیرون نباید نهاد و بمحرمات و مشتبهات نباید رفت تنعمات مباحات با مور
بر وجه اتم و اکمل حق سبحانه از کمال کرم تجویز فرموده است و دایره این تنعمات را بر وسیع ساخته قطع نظر از این تنعمات
کدام عیش برابر آنست که مولای این کس از کردار این شخص راضی باشد و کدام خسارت برابر آنست که سید او از اعمال او
در سخط باشد رضاء الله تعالی فی الجنة خیر من الجنة و سخط الله تعالی فی النار شر من النار این کس بنده است
محکوم بحکم مولی غیر اطاعت و انقیاد و تسلیم چاره دیگر نیست فکر باید کرد و بعقل دوراندیش این کار باید فیصل نمود

فراغ

فراغ از مدت خسارت و حسرت هیچ بدست نخواهد آمد وقت کار موسم جوانی و ایام شباب است
جوانی دولتیست که این وقت عزیز و شریف را از دست نباید داد هر وقت باید کرد نقد وقت یکی از
مغتنمات است و وقت غنیمت شمرد چه کسی که او را تا زمان پیری بلکه تا نفسی دیگر نگذارند و کار امروز را
بلحظه دیگر نسپندارند و اگر گذارند جمعیت و فرصت میسر نشود و اگر میسر شود هنگام ضعف و سستی حواس
کار نتواند کردن حالا که بحمد الله اسباب جمعیت و فرصت و توانائی میسر است و وجود والدین که اینهم
از مغتنمات و انعامات حق است که بواسطه ایشان غم معیشت و غصه زندگی از این کس مرتفع است
موسم فرصت است در زمان قوت و استطاعت بکدام عذر کار امروز را بفردا باید انداخت و فرصت به تسویف باید
گذاشت قال علیه السلام هلک المسوفون یعنی هلاک شدند و برباد گشتند سوف افعل گویندگان
آنانکه میگویند ما امروز این کار نمیکنیم فردا خواهیم کرد آری اگر مهمات دنیا و دین را بفردا اندازند امروز
با عمل آخرت پردازند بس مستحسن و با سعادت است چنانکه عکس این فقره مستقبح و خسارت باشد
در اینوقت شغوف شده که زمان استیلای دشمنان دین است از نفس و شیطان اندک عمل را آنقدر
اعتبار است که در وقت عدم استیلا از آنها مضاعف اضعاف آن اعتبار نیست در فقره سپاهی گری
سپاهیان کار گذار را در وقت استیلای اعدا اعتبار بیشتر است اندک اثر دو هم اعتبار میگیرد و نمایان میشود
و در وقت امن از شر اعدا این قسم اعتبار نمی ماند ای فرزند مقصود از خلقت انسان که خلاصه و زبده
موجودات است کارهای بزرگ و مهمات خطیر است نه لهو و لعب خوردن و خفتن و گفتن شرطاره نیست

مقصود ادای وظایف بندگی و اظهار عجز و انکسار و افتقار و دوام التجا و تضرع بجناب او بعد از معرفت عبادات که شرع محمدی
بآن ناطق است مقصود از ادای آن منافع و مصالح عباد نیست و بجناب قدس خداوندی قبلی شانه هیچ از آن عاید نمی‌شود
بلکه بندگان ممنون گشته بپایه آن را ادا کردن و بانقیاد تام و امتثال اوامر و اجتناب از نواهی باید کوشید حق سبحانه
با وجود غنای مطلق عباد را با اوامر و نواهی سرافراز بلکه در دنیا کافه افراد و آنچه موجود است ممتاز فرموده است تا محتاجان را
شکر نعمت عظمی بوجه اتم باید کرد و منت داری تام در قبول امتثال احکام باید کوشید
ای فرزند میدانند که اگر از ابنای دنیا یکی که بشوکت و جاه صوری متصف است اگر از متعلقان زیر دست خود یکی را بخدمت
امری سرافراز سازد و در آن خدمت نفعی با مر نیز عاید نیست این زیردست حکم او را با آنچه در چه عزیز دانسته میدارد
و میداند که شخص عظیم القدر این خدمت را رجوع فرموده است بممنونیت تام و تسلیم و رضای کامل آن شخص این مایه چه بلا شده
عظمت خداوندی تبارک عظمته از عظمت این شخص در نظر کمتر می‌آید که در امتثال اوامر و احکام او تکاهل شانه نمیکوشد
فشان ما باین روز مو واهلها   شرم باید کرد و از خواب خرگوش خود را بپایه برآورد عدم امتثال اوامر
حق تعالی از چه چیز ناشی است یا آنکه اخبارات شرعیه را دروغ میدانند و باور نمیکنند یا عظمت و جلال حقیقی او را در نظر حقیر تر
از عظمت ابنای دنیا می‌آید شناخت این امر را باید ملاحظه کردن   ای فرزند شخصی که کذب او را بارها
تجربه کرده باشند بگوید که فلان دشمن باستیلای تمام بر فلان طایفه شبخون خواهد ریخت عقلای آن طایفه در صورت
از پی محافظت خود میشوند و فکر دفع آن بلیه می‌نمایند با وجود آنکه میدانند که آن مخبر بکذب و افترا متهم است

با این که حق

لیکن میگویند در محل توهم خطر نزد عقلاء احتراز و در قیت لازم است مخبر صادق علیه الصلوة والسلام با وصف
اتصاف بآن همه اوصاف حسنه و صدق و تحقیق حقایق اقوال و افعال بمبالغه تمام از عذاب اخروی خبر داده
است هیچ متأثر و متنبه نمی‌شوند و اگر متأثر شوند فکر دفع و معالجه آن بکنند و حال آنکه علاج دفع آن را
نیز مخبر صادق علیه السلام معلوم فرموده‌اند پس چه ایمان است که خبر مخبر صادق در رنگ خبر دروغگوی
اعتبار ندارد   در اینجا صورت اسلام نجات نمی‌بخشد تعیین میباید سعی کردن تا بحقیقت برسد یقین کی است
که ظن هم نیست بلکه وهم هم نیست چه عقلا در خطرها وهم را نیز اعتبار می‌نهند   فهمچنین
حق تعالی در کلام مجید فرموده والله بصیر بما تعملون   با وجود این شاید بصدق اعمال قبیحه بوقوع می‌آرند
اگر بدانند شخصی حقیری بر اعمال اینها مطلع است هرگز عملی شنیع در نظر او نمیکنند پس حال اینها از دو حال
خالی نیست یا خبر حق سبحانه را باور نمیکنند یا علم و اطلاع حق را اعتبار ندارند پس این قسم کردار
از ایمان است یا از کفر   پس بر آن فرزند لازم است که از سر تجدید ایمان کند   قال علیه السلام
جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله   و از نامرضیات حق سبحانه توبه نصوح از سر اعاده نمایند
و از امور که نهی فرموده است و از محرم و شبهه مجتنب باشند   پنج وقت نماز را بجماعت گذارند اگر تمام میسر
و نهار از تهجد و نوافل میسر شود زهی سعادت زهی شهادت زهی عبادت   و ادای زکوة مال نیز
از جمله ارکان اسلام است ادا البته ادا کنند آه   ای فرزند چون نفس بالذات بخیل است

دور نهاده و امتثال اوامر و احکام الهی سرکش میباشد بضرورت سخن بصرفه گفته میشود والا مال و اموال و ملک و دولت
همه از حق است و عطا کرده اوست کسی را چه مجال است که در آن ملکیت باید و فرموده خداوند را کار بکند   بیت
درویش نهاده انجه امر حواله کرد   تا کار او بسازد و خوش دل شود دلش   باید بمنت تمام حق فقرا را از زکوت
و مال جدا کرده بمصارف مستحقان رسانند   فهمچنین   در سایر عبادات مالیه و بدنیه خود را
بهیچ وجه معاف ندارد   و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ مبذول باید داشت و کوشش باید کرد که حق هیچکس از بزرگ
کاهی تا بالا بر ذمه نماند که اینجا ادای این حقوق آسان است بملایمت و استرضا و تملق هم رفع میشود و در آخرت
کار مشکل است علاج پذیر نیست   و توقع کاری که بتهمت و سبکی در نزد رعایا شهر و ضابطه و ملازم نمیشود پذیرفتگی
بهتر و مصلحت نیست با حاکم وقت و پادشاه بر سر اگرچه آنها بشرع و ضابطه و ملازم در نظر حقیر و موجود باشند
احکام شرعیه را از علمای آخرت باید استفسار نمود از علمای دنیا که علم را وسیله مال و جاه و مکنت ساخته‌اند
دور باید بود مگر آنکه علمای متقی در آن دیار ممکن نشود و نایاب باشد پس بضرورت بقدر ضرورت با ایشان بسخن
باید پرداخت آه   ای فرزند ما فقرا را با اغنیای دنیا چه مناسبت که از نیک و بد ایشان سخن گوئیم
که ما را گفته‌اند هر دو را سنجانیم تا خبر بیت و درست است دانستن نفس خود مأموریم   ع   کار خود کن کار بیگانه مکن
نصایح و مواعظ حسنه شرعیه در این باب بر وجه اتم و اکمل وارد است   فلله الحجة البالغة   اما آن فرزند
چون از راه انابت و درستی و درستی بفقرا رجوع نموده دل را بواسطه آن مناسبت در اکثر اوقات توجه کافی

بکار آن فرزند

بحال آن فرزند میشود همانا توجه باعث این همه گفتگوها شده است   وما علینا الا البلاغ المبین   میدانم که اکثر
این نصایح و مواعظ و مسائل بگوش هوش آن فرزند رسیده باشد   اما مقصود عمل است نه مجرد علم چه علمی که بدان عمل
کرده نشود   ع   بار گران است کشیدن بدوش   بلکه آن بمنزله سرمه است در چشم کور بیماری که علم بدارو
مرض خود دارد تا آن دارو را نخورد صحت نمی‌یابد و الا علم بدارو هیچ فایده نمیکند و نتیجه نمی‌بخشد
اینهمه ابرام و مبالغه و گفتگوهای عدیده از هر باب برای عمل است   علم خود حجت است و عمل حجت را
درست میسازد و بی‌عمل حجت بر درستی صورت نمی‌بندد   قال علیه السلام ان اشد الناس عذابا
یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه الحدیث   آن فرزند بداند که انابت سابق بواسطه قلت صحبت
ارباب جمعیت اگرچه ثمره نداده باشد اما از عنایت حق سبحانه امید آن فرزند بعمر جدید امید است که حق تعالی
ببرکت آن انابت آن فرزند را بتوفیق مرضیات خود موفق گردانند و از اهل نجات سازد و بمهر محبت خود شیفته
محبت این طایفه را از دست ندهد التجا و تضرع باین طایفه شعار خود سازند و منتظر باشند که حق سبحانه
بتوسل محبت این طایفه بمحبت و رضای خود مشرف سازد و تمام بجانب خود کشد و از خطرها وا دید رهانیده راه
بالکلیه خلاص سازد   مثنوی   عشق آن شعله است کو چون بر فروخت   هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت
تیغ لا در قتل غیر حق براند   در نگر زان پس که بعد از لا چه ماند
ماند الا الله و باقی جمله رفت
شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت   انتهی کلامه قدس سره العزیز

در تشبیه دنیا باب و سراب و گیاه زمین

قال تعالى مثل الحیاة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیما الخ

این تشبیه مرکبست حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال او و ظهور ادبار بعد از وفور اقبال تشبیه میکند
بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق میشود چنانچه اول گیاه بصفت صفوت آبست
و آخر بصفت کدورت متصف دنیا نیز نوازش و حلاوت است و عاقبت آن گدازش و نکبت و حسرت بیت
منگر بآنکه روی زمین فصل نو بهار ۵ مانند نقش خانه مانی مزین است ۵ وقت خزان برگ ریاحین چو بنگری ۵
منصف شوی که لایق برباد دادن است ۵ در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیوی و حظوظ نفسانی
بآب باران از آن روی است که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت یزدانی از ...
مال دنیا نیز بمکر و تلبیس و جهد و جهل مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی بدست آید رزق مقسوم است و از اول
مقرر گشته است ۵ و دیگر آنکه آب باران مادام که جاری بود همیشه پاک و پاکیزه گی موسوم باشد
اما چون در موضعی یک جا بماند و ... جمع گردد و بماند رنگ و بوی و طعم او متغیر شود و تنوع و انتفاع ...
انقطاع یابد مال دنیا نیز تا بسبب انفاق جوانمردان دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد
و چون در دست ممسکان و ... بخیلان بماند نکوهیده و مذموم و منغص شود
مثنوی مال چون آبست تا باشد روان ۵ فیضها یابند از وی اهل جهان ۵

چند روزی چون

چند روزی چون کند یکجا مکان ۵ گنده و بی ... آید و تیره رنگ ۵ و در غرائب حمیدی فرموده که وجه
مماثلت آنست که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرامش
عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید وسیله خرابی عالم و مایه ضرر و خسارت
بنی آدم شود مال دنیا نیز بقدر حاجت بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فواید آن
بدور و نزدیک برسد اما چون زیاده از اندازه نهد و دفینه و خزانه و انبار بسیار شود موجب طغیان
و استغنا و سبب ارتکاب معاصی و نافرمانی و تفاخر ادانی و اقاصی گردد و در آخر سرگردانی و عجز آرد ۵
قوله تعالى ان الانسان لیطغى ان رآه استغنى بیت توانگری که شدت ... عجب و نخوت و ناز ۵
خوش است فقر که دارد هزار سوز و گداز ۵ و دیگر آنکه باران چون بنهال گلها رسد لطافت و طراوت
بیفزاید و چون بخار بن رسد قدرت و شوکت و درشتی او زیاده کند دنیا نیز چون بمصلح و اهل خیر رسد
خیر و صلاح وی بیفزاید نعم المال الصالح للرجل الصالح و اگر بدست مفسد و فسقه افتد
ماده فساد و فسق و عناد او گردد مثنوی زر محک امتحان اهل زرست ۵ نقد حال هر کسی گردد عیان ۵
چون کریمی را بدست افتد زری ۵ از زرش آسوده گردد کشوری ۵ عام باشد کارسازیهای او ۵ روح بخشد
دلنوازیهای او ۵ سفله گر راه یابد سوی گنج ۵ خلق را از وی نباشد غیر رنج ۵ گفته اند آب باران چون
بزمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد مال دنیا نیز بیکجا قرار ندارد بلکه هر روز در دست
دیگری باشد و هر شب با کسی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفای و نه وفاداری او را بقای شعر
کنج امان نیست درین خاکدان ۵ مغز وفا نیست درین استخوان ۵ انتهى

عزیزی در ره پاک از متاع دنیا چه خوش فرموده است بیت چو نفس آرام میگیرد چه در قصری چه در غاری ۵ چو خواب آید
چه بر تختی چه اندر پای دیواری ۵ قال الله تعالى لموسى علیه السلام لا تسئل منی اربع فانی لم اعطی احدا الانبیاء
ولا بعدک لا تسئلنی کل الغناء فان الله هو الغنی وانتم الفقراء ولا تسئلنی علم الغیب فلا یعلم الغیب
الا الله ولا تسئلنی کف لسان الخلق عنک فانا خالقهم ورازقهم و ممیتهم و محییهم ولم اکف لسانهم عنی
فکیف اکف عنک ولا تسئلنی البقاء والحیاة ابدا فانک لا تجد وانا الدائم الباقی وانت مخلوق
فلا بد من الموت

فی ابدال المعصیة بالطاعة عند الله عز وجل

قال الشیخ ... رحمه الله فی کتاب الازهار وقد جاء فی الخبر ان اللبن ما لم یصل الى الضرع یکون دما واذا حصل
فی الضرع صار لبنا و کذلک ماء العین ما لم یحصل فی العین یکون دما فاذا حصل فی العین صار دمعا و کذلک المنی
ما لم یحصل فی المثانة کان دما فاذا حصل فی المثانة صار منیا فکذلک الذنوب ما لم یصل الى التوبة کان ذنوبا
فاذا اتصل بالتوبة صار طاعة بدلیل قوله تعالى فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات قال ... فیه
ان من کان قادرا على صون اللبن بین الفرث والدم حتى لا ینجسانه افلم یکن قادرا على حفظ معرفتک بین
الذنوب والمعاصی حتى لا ینجسانه انتهى و قال یحیی بن معاذ الرازی رحمه الله العاقل المصیب من عمل
ثلاثا ترک الدنیا قبل ان تترکه و بنى قبره قبل ان یدخله وارضى خالقه قبل ان یلقاه انتهى
و جمهور علماء و مجتهدین و حکماء و محققین بر آنند که معالجه معاصی و رذائل جز بتمسک شریعت و اعتصام بحبل المتین طریقت
و عروة الوثقى توجه و تربیت مرشد ممکن و صحبت وی میسر نشود چنانکه ان شاء الله در باب خود که ششم است
بر ذکر اتباع شریعت و اصحاب طریقت بیان خواهیم کرد انتهى

در معنى عروة الوثقى

در معنى عروة الوثقى و مذمت دنیا

قال الله تعالى فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقى الآیة

صاحب مواهب آورده که عروه وثقى دست آویزی محکم که قرآنست یا اتباع سنت یا وقوف نزدیک امر و نهی
که سلوک طریق پیغمبر است صلى الله علیه و سلم سلمی قدس سره گوید که عروة الوثقى توفیق است در بدایت و سعادت
در نهایت و در حقایق ... وارد است که مر عوام را توفیق طاعت است و مر خواص را مزید عنایت محبت
و اخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود فانی کردانند و بانوار اخلاق واجب الوجود
باقی سازند در مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین قدس سره المشهور بشاه نقشبند
مذکور است که در این طریق طاغوت ماسوای حق است ... در هر قدمی شرط لازم سالک است
و پیغمبر صلى الله علیه و سلم فرمود که الهوى عند الله ابغض من جمیع الآلهة بدترین خدایان که در زمین میپرستند
هوای ایشانست قوله تعالى افرایت من اتخذ الهه هواه ... محمد صلى الله علیه و سلم آنرا که هوای
خود را بخدائی گرفته است آن بیچاره می پندارد که او بنده خداست مصرع خواجه پندارد که دارد حاصلی ۵
حاصل خواجه بجز پندار نیست ۵ و در حدیث صحیح آمده که تعس عبد الدرهم و تعس عبد الزوجة
در هلاکت بنده زر و سیم و بنده زن و فرزند هر آینه هر که بنده چیزی باشد آنرا پرستیده بیت

هر چیز که اندر دو جهان بنده آنی آنست ترا در دو جهان بنده و معبود پس بالضروره از همه چیز باید بریده و بکوی سبحانه
می باید پیوست اینست ترفقد استمسک بالعروة الوثقی و این عروه ایست که لا انفصام لها هیچ انقطاع
وانفصالی نیست مرازا انتهی ودر جای دیگر میفرماید ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا هر کرا حکمت داده
پس بدرستیکه داده او را نیکوئی بسیار امام ابولیث فرموده که حق سبحانه و تعالی مال و متاع دنیا را اندک خوانده قل متاع
الدنیا قلیل و دانش را کثیر چنین وصف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عاقل را باید که دنیا را حقیر دارد
ملازمت نکند و دانش را غنیمت و مغتنم داند و بر چنین احوال خود نکشد که ع آن متاع قلیل است و آن بهاری کثیر
و در کلام مرتضی علی کرم الله وجهه وارد است که عربیة رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم و للاعداء مال
فان المال یفنی عن قریب وان العلم باق لا یزال عزیزی چه خوش آورده که بیت
علم و ادب ابلیس و بقای زر و سیم شد کی فوق سما و آن دگری تحت سمک انتهی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
حب الدنیا رأس کل خطیئة انتهی

فی جواز سب الدنیا و عدمه

روی الترمذی حدیث حسن صحیح عن سهل بن سعد ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لو کانت الدنیا تعدل عند الله
جناح بعوضة ما سقی منها کافرا شربة ماء ومعنی هوان الدنیا علی الله تعالی ان الله تعالی لم یجعلها مقصودة
لنفسها بل جعلها طریقا موصلة الی ما هو المقصود بنفسه وانه لم یجعلها دار اقامة ولا جزاء وانما جعلها
دار رحلة و بلاء وانه ملکها فی الغالب الکفرة والجهلة وحماها الانبیاء والاولیاء والصالحین کما قال علیه السلام
الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر وحسبک هوانا علی الله انه سبحانه صغرها وحقرها وابغضها وابغض
اهلها ومحبیها ولم یرض العاقل فیها الا بالتزود منها والتأهب للارتحال عنها ویکفیک ما رواه الترمذی فی ذلک
عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال الدنیا ملعونة ملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی وما والاه او عالم
او متعلم الحدیث ولا یفهم من هذا اباحة لعن الدنیا وسبها مطلقا لما روی ابو موسی الاشعری ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال لا تسبوا الدنیا فنعمت مطیة المؤمن علیها یبلغ الخیر وبها ینجو من الشر ان العبد اذا قال لعن الله الدنیا
قالت الدنیا لعن الله اعصانا لربه فهذا یقتضی المنع من سب الدنیا ولعنها ووجه الجمع بینهما ان المباح
لعنه من الدنیا ما کان منها مبعدا عن ذکر الله وشاغلا عنه کما قال بعض السلف کل ما یشغلک عن ذکر الله من مال وولد
فهو مشؤم علیک وهو الذی نبه علیه الله سبحانه بقوله اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو الی اخر الایة
واما ما کان من الدنیا یقرب من الله ویعین علی عبادته فهو المحمود بکل لسان المحبوب لکل انسان فمثل هذا
لا یسب بل یرغب فیه والیه الاشارة بالاستثناء فی الحدیث حیث قال الا ذکر الله تعالی وما والاه الخ
وهو المصرح به فی قوله نعمت مطیة المؤمن علیها فهذا یرفع التعارض بین الحدیثین انتهی فتدبر

مراد آنست باین مذمت که دنیا را کرده اند کان هر که هر چه در دنیاست بالتمره مذموم و قبیح باشد بلکه در دنیا چیزهاست
که آن نه از دنیاست چنانچه امام غزالی در کیمیا آورده که مثلا علم و عمل در دنیاست و لکن از دنیا نیست که در صحبت آدمی
با خرت رود اما علم خود بعینه با وی باشد اما عمل اگر چه بعینه نماند و لکن اثر آن که عبارت است از پاکی دل
و صفای جوهر آن که از ترک معاصی حاصل شود و انس بذکر الله تعالی که از مواظبت بر عبادت حاصل گردد و کاو نیز از حسنات ...

تفریع در سحر و مکر دنیای غدار

و ایضا امام غزالی در کیمیا آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده دنیا جادوتر است از هاروت و ماروت
از آن حذر کنید و مکر و فریب وی بسیار است یکی آنکه خود را بتو نماید که تو پنداری با تو قرار گرفته و نه چنان است که او
هیشه از تو گریزان بود لیکن بتدریج حرکت میکند مثل او چون سایه است که در آن نگری با تو ساکن نماید و آنگهی
بتدریج از تو میرود و دیگر نزد تو آوازه میکند و تو از وی بیخبری و دیگری آنست که خود را بدوستی بتو نماید
تا ترا عاشق خود میکند و پنداری که با تو ساخته خواهد بود و بکسی دیگر نخواهد بود و آنگهی ناگاه دشمن تو گردد و یکی دیگر را
مثل او چون زن نابکاری است زانیه و نابکار که مردان را بخود فریب دهد تا عاشق وی کردند و بخانه خود برد و آنرا
هلاک نماید چنانچه حضرت عیسی علیه السلام دنیا را دید در مکاشفه بصورت پیره زنی فاجره گفت چند شوهر داشته گفت در عدد نیایند
گفت مردند یا طلاق دادند گفت همه را بکشتم پس گفت عجب از این احمقان که می بینند باد گران چه میکنی و آنگاه
روز بروز در تو رغبت بسیار میکنند و عبرت نگیرند و دیگری آنست که ظاهر خود را آراسته گرداند و هر چه
بلا و محنت است پوشیده دارد تا جاهل بظاهر او نگرد و بیند و فریفته شود و مثل او چون پیره زنی باشد زشت و قبیح منظر

جامه های زیبا و رنگین در پوشد و پیرایه زرین بسیار بر خود کند که هر که از دور او را ببیند فریفته وی گردد
و چون چادر از وی باز کشد پشیمان شود و در خبر است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که دنیا را روز قیامت بیاورند
بصورت عجوزه زشت روی ازرق چشم دندانهای او بیرون آمده و خلایق در وی نگرند
گویند نعوذ بالله این چه بلاست و این چه فضیحت گویند این دنیاست که بسبب وی حسد و دشمنی
با یکدیگر میورزیدید و خونها ریختید و قطع رحم برای وی میکردید و بدو مغرور شدید
آنگاه او را بدوزخ اندازند گوید بار خدایا کجا اند دوستان و رفیقان و محبان و دوستان و مستغفران من
که با من بودند پس حق تعالی فرماید تا ایشان را نیز بدوزخ با وی برند نعوذ بالله تعالی منها اللهم احفظنا من سحر الدنیا
و مثال دیگر برای اهل دنیا آنست که ایشان در دنیا لذت و حلاوت یابند آنگاه رنج و رسوائی و محنت که یابند
در آخرت همچون کسی است که طعام چرب و شیرین بسیار بخورد تا معده او تباه گردد آنگاه قی کند و فضیحتی
از معده وی بیرون آید و شوربه و شرمساری بخورد که لذت و حلاوت گذشت و فضیحت و رسوائی ماند
پس هر چند رنج و محنت در تحصیل طعام خوشتر بیشتر کند و در رسوائی و بلیغ تر در وقت مرگ نیز پدید آید
چه هر که با نعمت و دولت و باغ و بستان و زن و کنیزکان و غلامان و زر و سیم بیشتر باشد بوقت جان کندن
رنج و حسرت فراق آن بیشتر بود از آن کسی که اندک دارد و مثال دیگر دنیا آنست که کار دنیا چون پیش آید
مختصر نماید مردمان پندارند که شغل آن دراز نخواهد بود و باشد که از یک کار جزئی او صد کار های کلیه پدید آید

و همراه او در آن صرف شود حضرت عیسی ع فرموده است جوینده دنیا چون ماهی دریاست که هرچند
بیش خورد تشنه‌تر میگردد و به آخر تشنگی از وی نرود و حضرت رسول صلعم فرموده است که همچنانکه
روا نباشد که کسی در آب رود و تر نگردد روا نبود کسی که در کار دنیا افتد و آلوده نگردد انتهی
و مثالی دیگر دنیا آنست کسیکه از دنیا در آید چنین کسی است که مهمان شود نزد میزبانی که عادت وی آن بود
که همیشه سرای آراسته دارد برای مهمانان و این را دعوت میکند گروهی پس از گروهی پس طبقی زرین پیش او نهد
و مجمر و عود و بخور معطر را فروزاند و لیکن طبق و مجمر همچنان گذاشته تا دیگر قوم نیز برسند پس هر که رسم وی داند
و عاقل باشد طعام خورد و بقدر کفاف و مجمر و عود و خود را خوشبوی گرداند و شکر کند و برود به دل خوش
و کسیکه ابله و جاهل باشد پندارد که این طبق و مجمر و عود و بخور همه بوی دهند تا با خود ببرد چون بوقت رفتن
از وی باز ستانند پس رنجور و دل تنگ شود انتهی و امثال بسیار است اما برای دانا همین قدر
کفایت میکند نزد هوشمند شنیدن و گفتن و دیدن فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل
عملا صالحا الآیه

تبصرة ایضاحیه

چنانکه امام غزالی نیز در کیمیای خود آورده است الغزالی رحمه الله
که دنیا منزلی است از منازل راه دین و رهگذری است مر مسافران را به اقلیم آخرت که بار گشت

الا انما الدنیا کمنزل راکب
اناخ عشیا و هو فی الصبح راحل
او کعبرة غمامة و تلالات

مثال او همچو بازاریست آراسته بر سر بادیه نهاده اند تا مسافران از آن زاد خود برگیرند طالبان راه بدانند که
دنیا او را

دنیا و آخرت عبارت از دو حالت است آنچه پیش از مرگ است و آن نزدیکتر است از او دنیا گویند و آنچه پس از مرگ است
از او آخرت خوانند و مقصود اصلی از دنیا ساختن زاد آخرت باشد که الدنیا مزرعة الآخرة کما اشیر الیه
پس سبب بودن آدمی در دنیا اینست که زراعتی تجربه نفس خود بکارد و تخمی در زمین بگذارد تا از آن ثمری از وی بردارد
چرا که آدمی را در ابتدای آفرینش ساده و ناقص آفریده اند و لیکن شایسته آن هست که کمال حاصل کند و صورت ملکوت را
نقش دل خود گرداند تا باشد که شایسته درگاه حضرت الهیت گردد که منتهای سعادت اوست یا بهشت ابدی
شاد شود که نهایت مقام اوست پس او را در دنیا به دو چیز حاجت افتد یکی آنکه دل را از اسباب
هلاک نگاهدارد و غذای او که عبارت است از محبت و معرفت او را تحصیل کند دوم آنکه تن را از مهلکات محفوظ
دارد و غذای وی حاصل کند و محافظت تن نیز برای دل است زیرا که تن فانی و دل باقی باشد و مثال تن و دل
مانند شتر و حاجی است در راه حج که شتر برای حاجی است نه حاجی برای شتر اگرچه حاجی را بضرورت تعهد شتر لازم است
از آب و علف و جز آن لکن باید تعهد او بقدر حاجت باشد پس اگر همه شب و روز در آب و علف دادن و تیمار داشتن شتر باشد
از اندازه بدر نماید از قافله باز ماند و هلاک گردد همچنین آدمی که اگر همه عمر در تعهد تن باشد
در شب و روز بدوام از نفس او را پرورش نماید از سعادت خویش باز ماند و حاجت تن در دنیا
به سه چیز بیش نیست خوردنی و پوشیدنی و مسکن خوردنی غذای اوست که تا از کار نیفتد و پوشیدنی

ستر عورت اوست که تا از سرما و گرما ذلت نگردد و مسکن آنکه او را از سرما و گرما و اذیت سباع و وحوش
باز دارد پس ضرورت آدمی در دنیا برای تن از این سه چیز بیش نیست و اگر نه در شغلهای دنیا بسیار و کارهای وی افزون تر از حد
حصر و شمار است و اینهمه انواع و آلات و اسباب دنیا که ناخنه و منشاء آن از موالید ثلاثه است چنانکه بر
آن سه چیز می باید و آن سه چیز برای تن میباید و تن برای دل میباید و دل برای حق می باید و در قرآن و احادیث
و اخبار و کتب صوفیه مذمت دنیا و اهل آن بسیار است اما کامل مپندار که هرچه در دنیاست مذموم است بلکه بعضی چیزها
در دنیا هست که آن نه از دنیاست مثل علم و عملی که ایشان در دنیا هستند اما نه از دنیا باشند زیرا که آدمی در صحبت ایشان
به آخرت رود یعنی به کار آخرت وی آیند اما علم خود بعینه با آدمی باشد و اما عمل اگرچه بعینه نماند
ولی اثر آن بماند و اثر آن دو قسم بود یکی پاکی و صفای جوهر دل که از ترک معاصی حاصل گردد
و دوم انس به ذکر حق تعالی که از مواظبت بر سلوک طریقت و دوام عبادت حاصل آید پس این هر دو قسم
باقیات صالحات است که حق تعالی میفرماید والباقیات الصالحات خیر عند ربک و لذت علم و لذت عمل و لذت پاکی دل و مناجات
و صفای آن و لذت انس به ذکر الله تعالی از همه لذائذ بیش است و اینمقدار شرح حقیقت دنیا و غرض از وی اینجا کفایت بود
و الا کمر دفتری دیگر انشاء کنم انتهی

فی مسئلة العلم و العمل

قال بعض العارفین فان قیل ما الفرض قبل الفرض وما الفرض بعد الفرض وما الفرضیة فی الفرضیة

الجواب الفرض قبل الفرض العلم قبل العمل و الفرض بعد الفرض الخوف بعد العمل و الفرضیة فی الفرضیة
الاخلاص فی العمل انتهی وقال بعض من العلماء و الحکماء کن مع الحق بالصدق و مع الخلق بالتواضع
و المروة و مع النفس بالخلاف و القهر و مع الکبیر بالخدمة و الاکرام و مع الصغیر بالشفقة و حسن الخلق
و مع الصدیق بالنصیحة و الوفاء و مع العدو بالحلم و الصفح و مع العالم بالاستفادة و التعظیم و مع الجاهل
بالصمت و المداراة انتهی قال یحیی بن معاذ قد اجتمع علی ذنوب العبد ثلاثة اشیاء
لو کان منها واحد کفی جمیع الخلق اولها الایمان بالله تعالی و الثانی سبق رحمة الله عز و جل و الثالث
شفاعة محمد صلی الله علیه و سلم انتهی وقال الحسن بلغنا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال قال ربکم لا اجمع
علی عبد خوفین و لا اجمع له امنین فمن خافنی فی الدنیا امنته فی الآخرة و من امننی فی الدنیا
اخفته فی الآخرة انتهی

و نیز فرموده اند در مذمت دنیا

متاع فانی را بر نعیم عقبی اختیار کردن عین غبن فاحش است چنانکه گفته اند رباعی

ای دین را به دنیا دادن از دون همتی است ٥
زانکه دنیا جملگی رنج است و دین آسایش است ٥
نعمت فانیست ای دولت باقی دهی ٥
اندر این سودا خرد داند که غبن فاحش است ٥

دنیا مذمومیت دنیا بچند وجه است که در تحریر گنجایش ندارد بلکه بی نهایت است اما علما در اینجا اشارت بیشتر نمیکنند

در موقع خود بار شمه برای برادران و مسلمانان برشته تحریر خواهیم کشید (ازآن) و هم حضرت امام غزالی

در معرفت آخرت و احوالات ارواح و بیان معنی بهشت روحانی و دوزخ روحانی

و ما یناسب بهذا الباب

میفرماید بدانکه

هیچ انسان حقیقت آخرت نشناسد تا حقیقت مرگ نشناسد و حقیقت مرگ نداند تا حقیقت زندگانی نداند و حقیقت زندگانی موقوف بر معرفت حقیقت روح و معرفت حقیقت روح موقوفست بمعرفت حقیقت نفس خود چنانکه در باب خود بیان کرده شد بدانند که آدمی مرکب است از دو چیز یکی روح دیگر تن (رجع و تفسیر فقد عرف ربه) روح چون سوار است و تن چون مرکب و این روح را در آخرت بواسطه تن حالی است و رای دیده و دانش و بهشتی و دوزخی هست و روح را نیز بسبب ذات خود حالی هست بی آنکه قالب را در آن شرکت و دخلی باشد و وی را بی قالب نیز بهشتی و دوزخی و سعادت و شقاوت هست و نعیم و لذت دل را که بی واسطه قالب باشد نام بهشت روحانی میکنیم و رنج و الم و شقاوت او را که بی واسطه قالب بود نام دوزخ روحانی گوییم اما بهشت و دوزخی که در میان این آن باشد

تا خود ظاهر

آن خود ظاهر البیان است که در آن بهشت اشجار و انهار و قصور و حور و غلمان و سندس و استبرق و مطعوم و مشروب و غیر اینهاست و در دوزخ آتش و مار و کژدم و عذاب و گرفتاری و امثال اینهاست و صفت بهشت و دوزخ در قرآن و احادیث صحاح ثابت و مشهور و مذکور است

فصل در حقیقت مرگ و احوال آن و بعضی بهشت روحانی و دوزخ روحانی اشارت کنیم چه اینها را کم کسی شناسد بدانند که در احادیث قدسیه وارد است اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و این در بهشت روحانی بود چه از درون دل روزنی است بعالم ملکوت که از آن روزن این معنی آشکارا گردد و در وی هیچ شبهت نماند و کسی را که این راه بر او گشاده شود او را یقین تام به سعادت و شقاوت آخرت پدید آید نه بطریق تقلید و سماع بلکه بوجه بصیرت و مشاهده همچنانکه طبیب در این جهان صحت و مرض بشناسد و آن را اسبابی است چون دارو و پرهیز و چون بسیار خوردن و پرهیز ناکردن همچنین بشاهده معلوم شود که روح آدمی را سعادت است و شقاوت پس عبادت و معرفت و سلوک داروی سعادت است و معصیت و جهل و غافل بودن قاتل شقاوت است و این علم است بغایت عزیز و مفید و بیشتر مردمان نه عوام بلکه علماء کرام نیز از این غافلند ع غافلند از زندگی مستان خواب بلکه این را نیز منکر باشند و فهم و درک ایشان جز بهشت و دوزخی که ابد راه نبرد و در معرفت آخرت و ما جرای آن جز تقلید و سماع چیزی دیگر ندانند در راه دین محققان طریق علم و دانش و یقین که با طلب شناسان

فرع

از آلایش تعصب و هوا و تقلید پاک گشته در شرح و تحقیق این معنی و احوال بسیار کوشیده اند بدانکه آدمی را دو روح است یکی روح حیوانی که از جنس روح حیوانات است دوم روح انسانی که از جنس روح ملائکه می باشد و این روح حیوانی را منبع دل است که آن مضغه ایست در سینه از طرف چپ و وی چون بخاری لطیف است از اخلاط اربعه چون از امزاج معتدل پدید آمده است وی از دل بواسطه عروق ضوارب که آن نبض و حرکت باشد بدماغ و جمله اندامهای تن رسد و این روح حامل قوت حس و حرکت است و چون بدماغ رسد حرارت او کم شود و معتدل تر گردد چشم از آن قوت بصر پذیرد و گوش از وی قوت شنیدن پذیرد و همچنین همه حواس از وی قوت پذیرند و مثل او چون چراغی است که در خانه برافروزد هر کجا رسد دیوارهای خانه از وی روشن شود پس همچنانکه روشنایی چراغ بر در و دیوار پیدا می آید بقدرت الله تعالی همچنین قوه بینائی و شنوائی و جمله حواس از اثر روح در اعضای ظاهری پدید می آید و مثل این روح چون شعله چراغ است و مثل دل مانند فتیله و مثل غذا چون روغن همچنانکه اگر روغن باز گیری چراغ بمیرد همچنین اگر غذا باز گیری مزاج معتدل این روح باطل گردد و همچنان اگر روغن بسیار بود چه فتیله اگر روغن بسیار کشد تباه شود

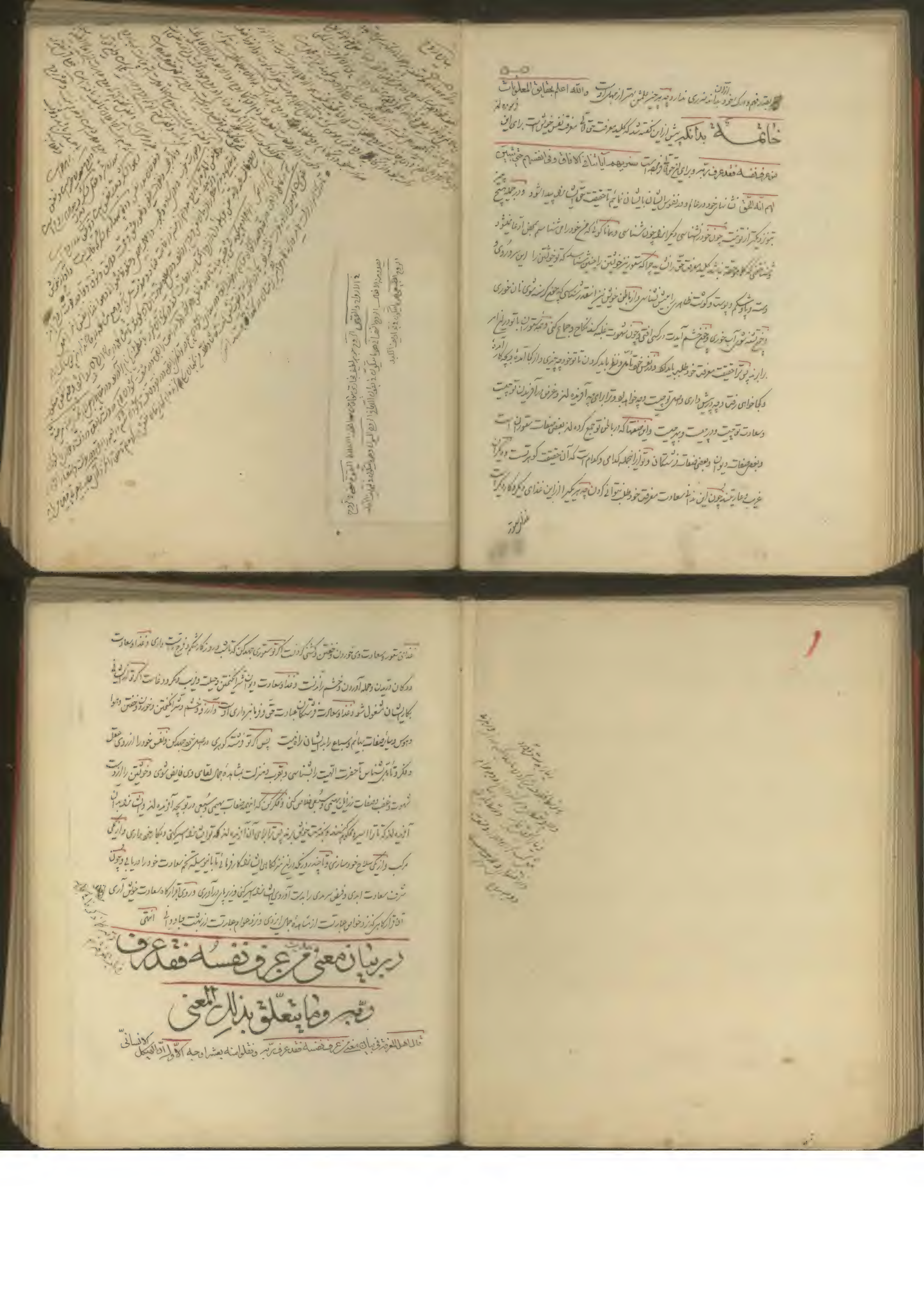
وقس علی ذلک سایر الامثلة التی ذکرها الغزالی رحمه الله فی کتاب الکیمیاء من هذا الباب فانا ترکناه

خوفا من الاطالة و الاطناب فهذا حاصل ما هو المراد من ذکر الموت و الارواح و الاجساد فمن کان یرجوا

لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا تمت

بدانکه این روح حیوانی از این عالم سفلی است که مرکب است از لطیف بخارات اخلاط اربعه که آن خون و بلغم و صفرا و سوداست و منبع این اخلاط عناصر اربعه است که آن آب و آتش و خاک و باد است و اختلاف و اعتدال مزاج این روح از تفاوت مقادیر حرارت و برودت و رطوبت و یبوست پیدا شده و روح انسانی از این عالم نیست بلکه از عالم علوی است و از جواهر ملائکه است و هبوط او باین عالم غریب است و این غربت در رای اوست تا از هدایت آلهی زاد خود برگیرد چنانکه حق تعالی فرموده است قلنا اهبطوا منها جمیعا فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون و در جای دیگر فرموده است اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرا من طین فاذا سویته و نفخت فیه من روحی اشارت باختلاف عالم این دو روح است که یکی را با طین حواله فرمود و در اعتدال مزاج او گفت سویته یعنی او را راست و مهیا کردم و اعتدال وی این بود بعد از آن گفت و نفخت فیه من روحی این را بخود اضافه فرمود و مقصود از این شرح و بیان و تحقیق و بیان آنست که تا کسی حقیقت ارواح آدمی نشناسد ممکن نیست که آخرت را به بصیرت بشناسد چنانکه ممکن نیست که حق را بشناسد تا خود را نشناسد پس شناختن نفس کلید معرفت حق آمد و شناختن حقیقت ارواح کلید معرفت آخرت است [illegible] مکلف بشناختن ارواح نیستیم بلکه مأمور بمعرفت و دانستن احکام و شرایط و فروع ایمان و اسلامیم لکن برای کسی که زیرک و صاحب استعداد علمی و عملی باشد آنهم بعد از دانستن مسایل ایمان و اسلام و اصل و فرع دین اگر چنانچه بعضی از لواحق و مناسبات معرفت روح که از کتب تفاسیر و احادیث و کتب اخلاقیه استنباط [illegible] فراهم آورده

فصل در بیان شناختن روح [illegible]



۵۰

بقدر فهم و ادراک خود بدانند بر تری ندارد و چه بر چیز علمش بهتر از جهل او است والله اعلم بحقایق المعلومات

خاتمه بدانکه پیش ازین گفته شد که کلید معرفت حق تعالی معرفت نفس خویش است برای آنکه

من عرف نفسه فقد عرف ربه و برای اینست حق تعالی فرموده است سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین

لهم انه الحق نشانهای خود در عالم و در نفوس ایشان باایشان نمائیم تا حقیقت حق ایشان را پدید آید و در جمله هیچ

چیز بتو نزدیکتر از تو نیست چون خود را نشناسی دیگری را چون شناسی و همانا گوئی که من خود را می شناسم غلط کردی که این شناختن

مر ترا کلید معرفت حق نباشد چرا که ستور نیز خویشتن را چنین شناسد که تو خویشتن را این سر و روی و

دست و پای و شکم و پوست و گوشت ظاهر را بیش نشناسی و از باطن خویش نیز اینقدر شناسی که چون گرسنه شوی نان خوری

و چون تشنه شوی آب خوری و چون خشم آیدت در کسی افتی و چون شهوت غلبه کند نکاح و جماع کنی و همه ستوران با تو در این برابرند

پس ترا حقیقت معرفت خود طلب باید کرد و در نفس خود تامل و نظر باید کردن تا تو خود چه چیزی و از کجا آمده و بچه کار آمده

و کجا خواهی رفت و چه در پیش داری و سعادت تو چیست و چه خواهد بود و ترا برای چه آفریده اند و غرض از آفریدن تو چیست

و سعادت تو چیست و در چیست و بدبختی تو چیست و این صفتها که در باطن تو جمع کرده اند بعضی صفات ستوران است

و بعضی صفات دیوان و بعضی صفات فرشتگان و تو از این جمله کدامی و کدام است که آن حقیقت گوهر تست و دیگران

غریب و عاریتند چون این ندانی سعادت معرفت خود طلب نتوانی کردن چه هر یکی از این غذای دیگر و دیگر است

غذای ستور

غذای ستور و سعادت وی خوردن و خفتن و گشتی کردن است اگر تو ستوری جهد کن که تا شب و روز کار شکم و فرج داری و غذا و سعادت

درندگان دریدن و حمله آوردن و خشم راندن است و غذا و سعادت دیوان شر انگیختن و حیلت و فریب و مکر و دغا است اگر تو از ایشانی

بکار ایشان مشغول شو و غذا و سعادت فرشتگان عبادت حق و فرمانبرداری اوست و از آز و خشم و شر انگیختن و خوردن و خفتن و هوا

و هوس و سایر صفات بهائم و سباع و دد ایشان را نیست پس اگر تو فرشته گوهری در اصل خود جهد کن و نفس خود را از روی عقل

و فکر و تامل بشناس تا حضرت الهیت را بشناسی و بقرب و منزلت بمشاهده جمال لقای وی فایق شوی و خویشتن را از دست

شهوت و غضب و صفات رذائل بهیمی و سبعی خلاص کنی و فکر کن که این همه صفات بهیمی و سبعی در تو بچه آفریده اند و ایشان بندهٔ آن

آفریده اند که ترا اسیر و محکوم کنند و بخدمت خویش برند پس ترا برای آن آفریده اند که تو ایشان را اسیر کنی و در کار خود داری و از یکی

مرکب و از یکی سلاح خود سازی و این چند روزه که در این منزلگاهی ایشان را بکار فرمائی تا باین وسیله تخم سعادت خود را دریابی و چون

شرف سعادت ابدی و فیض سرمدی را بدست آوردی ایشان را قهر کنی و زیر پای در آوری و روی بقرارگاه سعادت خویش آری

آن قرارگاهی که نزد خواص عبارت است از مشاهدهٔ جمال ازلی و نزد عوام عبارت است از بهشت جاودانی انتهی

در بیان معنی من عرف نفسه فقد عرف

ربه و ما یتعلق بذلک المعنی

قال اهل المعرفة فی بیان معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه و نقلوا منه بعشر اوجه الاول ان الهیکل الانسانی

1

يموت منفذ الى مدبر وبغير اذ وهذا الروح يدبره ويحركه علمنا ان العالم لا بد له من مدبر ومحرك وهو الله تعالى
والثاني لما كان مدبر الجسم واحدا وهو الروح علمنا ان مدبر العالم واحد والثالث لما كان هذا الجسم
لا يتحرك الا بارادة الروح علمنا ان الله تعالى مدبر لما هو كائن لا يتحرك ولا يسكن بل لا يكون شيء من الاشياء الا
بارادته والرابع لما كان لا يتحرك شيء في الجسم الا بعلم الروح ولا يخفى على الروح شيء من حركات وسكنات الجسم
او غيرها علمنا انه لا يعزب عنه تعالى مثقال ذرة في الارض ولا في السماء والخامس لما كان هذا الجسم لم يكن شيء
فيه الا وان الروح اقرب اليه علمنا ان الله تعالى هو قريب من كل شيء بل هو اقرب اليه من حبل الوريد
والسادس لما كان الروح موجودا قبل الجسم ويكون موجودا بعده علمنا ان الله تعالى كان موجودا قبل
وجود العالم ويكون موجودا بعد فنائه لانه تعالى كان ولم يكن شيء السابع لما كان الروح في الجسد
لا يعرف ولا يعلم كيفيته وماهيته علمنا ان الله تعالى لا يعرف حق معرفته قيل ما عرفناك حق معرفتك
الثامن لما كان الروح في الجسد لا يعرف له كمية ولا اينية بل الروح موجود في جميع الجسد علمنا ان الله تعالى
منزه عن الاينية والكمية وهو محيط بجميع العالم وهو بكل شيء محيط التاسع لما كان الروح في الجسد
لا يحس ولا يلمس علمنا انه تعالى منزه عن ان يكون محسوسا وملموسا تعالى الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا
سبحان ربك رب العزة عما يصفون العاشر لما كان الروح في الجسد لم يكن له مثل وشبه في لطافته
علمنا ان الله تعالى ليس كمثله شيء انتهى

روی ان

فصل فيما جاء في ان الشيطان يحضر عند الموت
وما يخاف من سوء الخاتمة
وما يتعلق بالباب

روي ان العبد اذا كان في الموت قعد عنده شيطانان واحد عن يمينه والآخر عن شماله فالذي عن يمينه على صفة
ابيه يقول له يا بني اني كنت عليك شفيقا ولك محبا ولكن مت على دين النصارى وهو خير الاديان والذي على
شماله على صورة امه تقول له انه كان بطني لك وعاء وثديي لك سقاء وفخذي لك وطاء ولكن مت على دين اليهود
وهو خير الاديان ذكره ابو الحسن القابسي المالكي وذكر معناه ابو حامد الغزالي في كتاب كشف علوم الآخرة
قال وعند استقرار النفس في التراقي والارتفاع تعرض عليه الفتن وذلك ان ابليس قد انفذ اعوانه الى هذا الانسان
خاصة واستعملهم عليه ووكلهم به فيأتون المرء وهو في تلك الحالة الشديدة والهول الافزع الذي
تزلزل فيه عقول العقلاء فيتمثلون له في صورة الصلحاء والمحبين الناصحين له في دار الدنيا كالاب
والام والاخ والاخت والحميم والصديق انتهى وتنبه واستمعه لتلك الحالة
وقال النبي صلى الله عليه وسلم المؤمن لا ينجو من عذاب الله تعالى حتى يترك اربعة اشياء الكذب والكبر والبخل وسوء الظن بالله
وقال النبي صلى الله عليه وسلم ان لكل شيء آفة وآفة العلم الطمع وآفة الحديث الكذب وآفة التجارة الخيانة وآفة المال

بيان ذريات ابليس و اولاد او

ترك الزكاة انتهى وقول ابو حامد غزالي رحمه الله كه در عبارت سابق فرمود قد انفذ اعوانه الخ
يعني شيطان اعوان و ذريات خود را كه در آن محتضر نشانند تا او را بفريبند بنحوي كه در فهاي نهان كه مذكور شد
در مواهب آورده در تفسير كريمه ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا كه اكثر برآنند كه شيطان را ذريات هست
در بستان آورده كه حق تعالى ابليس را برآند از پهلوي چپ او زوجه او را كه آن نام دارد بيافريد و او را اشتباه ريكهاي
بيابانها فرزندانند و از اولاد اولاد او يكي تره است كه كينه بدو يافته و ديگر لاقيس و ولهان است و در تيسير المعاني
آورده كه لاقيس موسوس طهارت است و ولهان موسوس صلاة و در بعضي بعكس گفته اند و باتفاق زنبور
از اولاد او صاحب اسواقست كه بر دروغ و كم فروشي و خيانت وسوسه ميكند و اعور صاحب ابواب زناست
و مبوط صاحب فتنه و اراجيف در هر ره كار است و داسم با خورنده طعام كه بسم الله نگفته باشد شركت ميكند
در اكل و شرب و مدهش موكل علمات كه ايشانرا بر هوا و هوس مختلفه ميدارد و بعضي گفته اند بتر
نيز از اولاد اوست و او صاحب مصايب است كه بجزع و فزع و روي خراشيدن و گريبان
دريدن و به واثبوراه و واويلاه و نياحه ميدارد انتهى

وقال بعض العلماء

وقال بعض العلماء الاسباب المقتضية لسوء الخاتمة العياذ بالله منه اربعة التهاون
بالصلاة وشرب الخمر وعقوق الوالدين واذى المسلمين انتهى قال عليه الصلاة
والسلام المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه وقال ايضا من حسن اسلام المرء
تركه ما لا يعنيه كما قال الشاعر في تفسير ذلك بالفارسية شعر ترجمه

زبارها گفتم اي نامدار / كه ترك بدي كن بهنگام كار
كه از حسن اسلام مرد آن بوده / كه نارد بكار آنچه نايد بكار

فصل في سكرات الموت وعلامة الرحمة والعذاب عند القبض
وما يتعلق بذلك الباب

قال الله تعالى وجاءت سكرة الموت بالحق وقال ايضا ولو ترى اذ الظالمون في غمرات الموت
وقال ايضا فلولا اذا بلغت الحلقوم وقال ايضا كلا اذا بلغت التراقي الآيات واخرج البخاري
عن عائشة رضي الله عنها كان بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم ركوة او علبة فيها ماء فجعل يدخل يديه في الماء فيمسح
وجهه ويقول لا اله الا الله ان للموت سكرات الخ واخرج الترمذي في نوادر الاصول عن سلمان
الفارسي رضي الله عنه يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ارقبوا الميت عند موته ثلاثا ان رشحت جبينه
وذرفت عيناه وانتشر منخراه فهي رحمة من الله قد نزلت به وان غط غطيط البكر المخنوق وخمد لونه

وابلد شدة فانه من عذاب من الله فتحذر منه اه قوله الانتشار الانتفاخ [illegible] او سالت والقطا [illegible]
الموت بحيث لا يجد مساغا اه كلام القرطبي ومن بريدة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال المؤمن يموت بعرق
الجبين اه واخرج سعيد بن منصور في سننه والمروزي في الجنائز عن ابن مسعود قال ان المؤمن يبقى عليه
خطايا يجازى بها عند الموت فيعرق لذلك جبينه واخرج البيهقي في الشعب عن علقمة بن قيس
انه حضر ابن عم له وقد حضره الموت فمسح جبينه فاذا هو يرشح فقال الله اكبر حدثني ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم
قال موت المؤمن برشح جبينه وما من مؤمن الا له ذنوب يكافأ بها في الدنيا ويبقى عليه بقية يشدد بها
عليه عند الموت واخرج البيهقي عن علقمة انه حضر ابن اخ له لما احتضر فجعل يعرق جبينه فضحك فقيل له
ما اضحكك قال سمعت ابن مسعود يقول ان نفس المؤمن تخرج رشحا وان نفس الكافر والفاجر [illegible]
[illegible] عند الموت [illegible] واخرج [illegible] قال [illegible] عرق الموت
[illegible] بمنزلة ما تضرب بالسيف واخرج ابن ابي الدنيا عن شهر بن حوشب قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم
عن الموت وشدته فقال ان اهون الموت بمنزلة حسكة كانت في صوف فهل تخرج الحسكة من الصوف الا ومعها
صوف واخرج المروزي عن ميسرة قال لو ان قطرة من الم الموت وضعت على اهل السماء والارض لماتوا جميعا
واخرج ابن ابي الدنيا عن محمد بن عبد الله قال لما احتضر عمرو بن العاص قال له ابنه يا ابتاه انك كنت تقول يا ليتني
القى رجلا عاقلا عند نزول الموت حتى يصف لي ما يجد وانت ذلك الرجل فصف لي الموت قال يا بني والله لكان
جنبي في تخت وكاني اتنفس من خرم ابرة وكان غصن شوك يجر به من قدمي الى هامتي واخرج ابن سعد
والحاكم عن عوانة بن الحكم قال كان عمرو بن العاص يقول عجبا لمن نزل به الموت وعقله معه كيف لا يصفه

فلما نزل به

فلما نزل به قال له ابنه عبد الله يا ابت انك كنت تقول عجبا لمن نزل به الموت وعقله معه كيف لا يصفه فصف لنا
الموت قال يا بني الموت اجل من ان يوصف ولكن ساصف لك منه شيئا اجدني كان على عنقي جبال رضوى
واجدني كان في جوفي شوك السلاء واجدني كان نفسي يخرج من ثقب ابرة واخرج ابن ابي شيبة
وابن ابي الدنيا وابو نعيم في الحلية عن ابن ابي مليكة ان عمر قال لكعب اخبرني عن الموت قال يا امير المؤمنين هو مثل شجرة
كثيرة الشوك في جوف ابن آدم فليس منه عرق ولا مفصل الا وفيه شوكة ورجل شديد الذراعين فهو يعالجها
ينزعها ولفظ ابن ابي شيبة كغصن كثير الشوك ادخل في جوف رجل فاخذت كل شوكة بعرق ثم جذبه رجل
شديد الجذب فاخذ ما اخذ وابقى ما ابقى اه واخرج عن وهب بن منبه قال الموت اشد من ضرب
بالسيف ونشر بالمناشير وغلي في القدور ولو ان الم عرق من عروق الميت قسم على اهل الارض لاوسعهم
الما [illegible] يلقاها الكافر واخف شدة يلقاها المؤمن اه وقيل [illegible] الشهيد [illegible]
من الم الموت ما يجد غيره وقيل ان آخر من يموت ملك الموت يقال له يا ملك الموت مت فيصرخ عند ذلك
صرخة لو سمعها اهل السموات والارض لماتوا فزعا ثم يموت وقال ان الموت اشد على ملك الموت
منه على جميع الخلق

تنبيه

قال القرطبي لتشديد الموت على الانبياء فائدتان
احديهما تكميل فضائلهم ورفع درجاتهم وليس ذلك نقصا ولا عذابا بل هو كما جاء ان اشد الناس بلاء
الانبياء ثم الامثل فالامثل والثانية ان يعرف الخلق مقدار الم الموت وانه باطن وقد يطلع الانسان
على بعض الموتى فلا يرى عليه حركة ولا قلقا ويرى سهولة خروج روحه فيظن سهولة امر الموت ولا يعرف
ما الميت فيه فلما ذكر الانبياء الصادقون في خبرهم شدة الم الموت مع كرامتهم على الله تعالى قطع الخلق
بشدة الموت الذي يقاسيه الميت مطلقا لاخبار الصادقين عنه ما خلا الشهيد قتيل الكفار
على ما ثبت في الحديث انتهى

فصل في من يحضر الميت من الملائكة وغيرهم وما يراه المحتضر وما يقال له وما يبشر به المؤمن ويبشر به الكافر وما يناسب ذلك

اخرج احمد وابو داود في سننه والحاكم في المستدرك وابن ابي شيبة في المصنف والبيهقي في كتاب عذاب القبر
وابن جرير والطيالسي في مسنده وهناد بن السري في الزهد وابن جرير من طرق صحيحة عن البراء بن عازب
قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الانصار فانتهينا الى القبر ولم يلحد فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم
وجلسنا حوله وكان على رؤوسنا الطير وفي يده عود ينكت به في الارض فرفع راسه فقال استعيذوا بالله
من عذاب القبر مرتين او ثلاثا ثم قال ان العبد المؤمن اذا كان في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة
نزل اليه ملائكة من السماء بيض الوجوه كان وجوههم الشمس معهم اكفان من اكفان الجنة وحنوط من
حنوط الجنة حتى يجلسوا منه مد البصر ثم يجيء ملك الموت حتى يجلس عند راسه فيقول ايتها النفس الطيبة اخرجي
الى مغفرة من الله ورضوان فتخرج كما تسيل القطرة من في السقاء وان كنتم ترون غير ذلك فياخذها
فاذا اخذها لم يدعوها في يده طرفة عين حتى ياخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وذلك الحنوط ويخرج منها
كاطيب نفحة مسك وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يمرون بها على ملا من الملائكة الا قالوا
ما هذا الروح الطيب فيقولون فلان بن فلان باحسن اسمائه التي كانوا يسمونه بها في الدنيا حتى ينتهوا بها

الى السماء

الى السماء الدنيا فيستفتحون له فيفتح لهم فيشيعه من كل سماء مقربوها الى السماء التي تليها حتى ينتهى به
الى السماء السابعة فيقول الله اكتبوا كتاب عبدي في عليين واعيدوه الى الارض فاني منها خلقتهم وفيها
اعيدهم ومنها اخرجهم تارة اخرى فتعاد روحه في جسده فياتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول
ربي الله فيقولان له ما دينك فيقول ديني الاسلام فيقولان له ما هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هو رسول الله
فيقولان له وما علمك فيقول قرات كتاب الله وآمنت به وصدقت فينادي مناد من السماء ان صدق عبدي
فافرشوه من الجنة والبسوه من الجنة وافتحوا له بابا الى الجنة فياتيه من روحها وطيبها ويفسح له في
قبره مد بصره ويأتيه رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب الريح فيقول ابشر بالذي يسرك هذا يومك الذي
كنت توعد فيقول له من انت فيقول انا عملك الصالح اه قال وان العبد الكافر اذا كان [illegible]
نزل اليه ملائكة من السماء سود الوجوه معهم المسوح فيجلسون منه مد البصر ثم يجيء ملك الموت فيجلس عند راسه
فيقول ايتها النفس الخبيثة اخرجي الى سخط من الله وغضب فتفرق في جسده فينتزعها كما ينتزع السفود
من الصوف المبلول فياخذها فاذا اخذها لم يدعوها في يده طرفة عين حتى يجعلوها في تلك المسوح ويخرج
منها كانتن ريح جيفة وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يمرون بها على ملا من الملائكة الا
قالوا ما هذا الروح الخبيث فيقولون فلان ابن فلان باقبح اسمائه التي كان يسمى بها في الدنيا حتى ينتهى بها
الى السماء الدنيا فيستفتح فلا يفتح ثم قرا رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفتح لهم ابواب السماء فيقول الله اكتبوا
كتابه في سجين في الارض السفلى فتطرح روحه طرحا ثم قرا رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن يشرك بالله
فكانما خر من السماء فتخطفه الطير او تهوي به الريح في مكان سحيق فتعاد روحه في جسده ويأتيه ملكان

فيعلمانه فيقولان من ربك فيقول هاه هاه لا ادري فيقولان ما دينك فيقول هاه هاه لا ادري
فيقولان ما هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هاه هاه لا ادري فينادي مناد من السماء ان كذب عبدي فافرشوه
من النار وافتحوا له بابا الى النار فياتيه من حرها وسمومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه اضلاعه
ويأتيه رجل قبيح الوجه قبيح الثياب منتن الريح فيقول ابشر بالذي يسوءك هذا يومك الذي
كنت توعد فيقول له من انت فيقول انا عملك الخبيث انتهى
وفي كتاب حياة الحيوان
في كفاية المعتقد للامام جمال الدين اليافعي ان عمر بن الفارض دخل في ايام بدايته مدرسة بمصر
فوجد شيخا بقالا يتوضأ وضوءا غير مرتب فقال له يا شيخ انت في هذا السن في مثل هذا
البلد ولا تحسن الوضوء فقال له يا عمر ما يفتح عليك بمصر فجاء اليه وجلس بين يديه وقال يا سيدي
ففي اي مكان يفتح علي قال بمكة فقال له يا سيدي واين مكة فقال له هذه واشار بيده نحوها
فكشف عنها وامره الشيخ بالذهاب اليها في ذلك الوقت فوصل اليها في الحال واقام بها اثنتي
عشرة سنة ففتح عليه ونظم فيها ديوانه المشهور ثم بعد مدة سمع الشيخ المذكور يقول له
تعال يا عمر احضر موتي فجاء اليه فقال خذ هذا الدينار فجهزني به ثم احملني وضعني في هذا المكان
واشار بيده الى مكان في القرافة وهو الموضع الذي دفن فيه ابن الفارض ثم اضطجع [illegible]
زاهري قال ففعلت حتى فرغت من تجهيزه ثم حملته ووضعته فيه ووقفت فاذا انا برجال
قد نزلوا من الهواء فصلوا عليه ثم وقفنا ننتظر كيف يكون امره واذا الجو قد امتلأ من
الطيور خضر اذ جاء طائر كبير فابتلعه ثم طار فعجبت من ذلك فقال لي ذلك الرجل لا تعجب من هذا
فان ارواح

فان ارواح الشهداء في حواصل طيور خضر ترعى في الجنة وتأوي الى قناديل معلقة تحت العرش
قال شيخنا اولئك شهداء السيوف واما شهداء الصفوة فاجسادهم ارواح انتهى
وقد تقدم ذكر فضائل الشهداء

فصل في ما جاء في ملك الموت واعوانه وما يناسب بذلك الباب

كيفية احوال ملك الموت وكيفية قبض الارواح وكيفية اعوانه

قال الله تعالى قل يتوفاكم ملك الموت الذي وكل بكم وقال ايضا حتى اذا جاء احدكم الموت
توفته رسلنا الآية اخرج ابن ابي حاتم وابن ابي شيبة في المصنف عن ابن عباس رض
في قوله تعالى توفته رسلنا قال اعوان لملك الموت من الملائكة واخرج ابو الشيخ في تفسيره
عن ابراهيم النخعي مثله زاد ثم يقبضها ملك الموت بعد واخرج ابو الشيخ في كتاب العظمة عن وهب
بن منبه قال ان الملائكة الذين يقربون بالناس هم الذين يتوفونهم ويكتبون لهم آجالهم
فاذا توفوا النفس دفعوها الى ملك الموت وهو كالعاقب يعني العشار الذي يؤدي اليه
[illegible] قال لما اراد الله ان يخلق آدم بعث ملكا من حملة العرش يأتي بتراب من الارض
فلما هوى ليأخذ قالت الارض اسألك بالذي ارسلك ان لا تأخذ مني اليوم شيئا يكون

للنار منه نصيب غدا فتركها فلما رجعا الى ربه قال ما منعك ان تأتي بما امرتك قال سألتني بك
فعظمت ان ارد شيئا سألني بك فارسل آخر فقال مثل ذلك حتى ارسلهم كلهم فارسل
ملك الموت فقالت له مثل ذلك فقال ان الذي ارسلني احق بالطاعة منك فاخذ من وجه الارض
طيبها وخبيثها فجاء به الى ربه فصب عليه من ماء الجنة فصار حمأ مسنونا فخلق منه آدم عليه السلام
وفيه مفصلة بتسمية مشهورة في التفاسير والاحاديث والتواريخ وسنذكرها بعد ان شاء الله تعالى
قوله تعالى فالمدبرات امرا قال الملائكة يكونون مع ملك الموت عند قبض ارواحهم فمنهم من يعرج بالروح
ومنهم من يؤمن على الدعاء لهم ومنهم من يستغفر للميت حتى يصلى عليه ويدلى في حفرته اه
واخرج ابو الشيخ عن ابن حبان في كتاب العظمة عن الربيع بن انس انه سئل عن ملك الموت هل هو وحده
الذي يقبض الارواح قال هو الذي يلي امر الارواح وله اعوان على ذلك غير ان ملك الموت هو الرئيس
وكل خطوة منه من المشرق الى المغرب قلت اين تكون الارواح قال عند السدرة
وعن الحارث بن الخزرج عن ابيه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ونظر الى ملك الموت عند رأس رجل من الانصار
فقال يا ملك الموت ارفق بصاحبي فانه مؤمن فقال ملك الموت طب نفسا وقر عينا واعلم اني
بكل مؤمن رفيق واعلم يا محمد صلى الله عليه وسلم اني لاقبض روح ابن آدم فاذا صرخ صارخ من اهله
قمت في الدار ومعي روحه فقلت ما هذا الصارخ والله ما ظلمناه ولا سبقنا اجله ولا استعجلنا
قدره وما لنا في قبضه من ذنب فان ترضوا بما صنع الله تؤجروا وان تسخطوا تأثموا وتوزروا
وان لنا عندكم عودة بعد عودة فالحذر الحذر وما من اهل بيت شعر ولا مدر بر ولا فاجر سهل
ولا جبل

ولا جبل الا وانا اتصفحهم في كل يوم خمس مرات حتى لانا اعرف بصغيرهم وكبيرهم منهم بانفسهم والله
لو اردت ان اقبض روح بعوضة ما قدرت على ذلك حتى يأذن الله بقبضها اه عن سليم
بن عطية قال دخل سليمان عليه السلام على رجل يعوده في مرض موته فقال يا ملك الموت ارفق به فانه مؤمن
فتبسم الرجل فقال انه يقول اني بكل مؤمن رفيق اه عن كعب قال ان ابراهيم عليه السلام رأى في
بيته رجلا فقال من انت قال انا ملك الموت قال ابراهيم ان كنت صادقا فارني منك آية اعرف
انك ملك الموت فقال له ملك الموت اعرض بوجهك فاعرض ثم نظر فاراه الصورة التي يقبض
فيها ارواح المؤمنين قال فرأى من النور والبهاء شيئا لا يعلمه الا الله ثم قال اعرض بوجهك
فاعرض ثم نظر فاراه الصورة التي يقبض فيها الكفار والفجار فرعب ابراهيم رعبا حتى
ارعدت فرائصه والصق بطنه بالارض وكادت نفسه تخرج اه عن مجاهد قال جعلت
الارض لملك الموت مثل الطشت يتناول من حيث شاء وجعل له اعوان يتوفون الانفس
ثم يقبضها منهم اه عن اشعث بن اسلم قال سأل ابراهيم عم ملك الموت واسمه عزرائيل
وله عينان وجه وعين في قفاه فقال يا ملك الموت ما تصنع اذا كانت نفس بالمشرق ونفس بالمغرب
ووقع الوباء بارض والتقى الزحفان كيف تصنع قال ادعو الارواح باذن الله فتكون بين
اصبعي هاتين قال ودحيت له الارض فتركت مثل الطشت يتناول منها حيث شاء اه
عن شهر بن حوشب قال ملك الموت جالس والدنيا بين ركبتيه واللوح الذي فيه آجال بني آدم
بين يديه وبين يديه ملائكة قيام وهو يعرض اللوح لا يطرف فاذا اتى على اجل عبد

قال اقبضوا هذا عن ابن عباس انه سئل عن نفسين اتفق موتهما في طرفة عين واحد في
المشرق والآخر في المغرب كيف قدرة ملك الموت عليهما قال ما قدرة ملك الموت على اهل
المشارق والمغارب والظلمات والهواء والبحور الا كرجل بين يديه مائدة يتناول من
ايها شاء اه عن ابي المثنى الحمصي قال ان الدنيا سهلها وجبلها بين فخذي ملك الموت
ومعه ملائكة الرحمة وملائكة العذاب فيقبض الارواح فيعطي هؤلاء لهؤلاء يعني ملائكة
الرحمة وملائكة العذاب قيل فاذا كانت ملحمة وكانت السيف مثل البرق الخاطف قال
يدعوها فتأتيه الانفس اه عن جابر بن زيد ان ملك الموت يقبض الارواح بغير وجع
فسبه الناس واشتد فشكى الى ربه فوضع الله الاوجاع والامراض ونسي ملك الموت
فيقال مات فلان بكذا وكذا واخرج ابو نعيم عن الاعمش قال كان ملك الموت يظهر للناس
فيأتي الرجل فيقول اقض حاجتك فاني اريد ان اقبض روحك فشكى فانزل الله الداء وجعل الموت
خفية عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كان ملك الموت يأتي الناس عيانا فأتى
موسى عليه السلام فلطمه ففقأ عينه فأتى ربه فقال يا رب عبدك موسى فقأ عيني ولولا كرامته
عليك لشققت عليه قال اذهب الى عبدي موسى فقل له فليضع يده على جلد ثور فله بكل
شعرة وارت يده سنة فأتاه فقال ما بعد هذا قال الموت قال فالآن قال فشمه شمة
فقبض روحه ورد الله اليه عينه فكان بعد يأتي الناس خفية اه عن مالك بن سليمان
بن مهران الكلاعي قال حضرت مالك بن انس وسئل رجل عن البراغيث أملك الموت يقبض ارواحها

فالموت

فأطرق طويلا ثم قال ألها انفس قال نعم قال ان ملك الموت يقبض ارواحها الله يتوفى الانفس
حين موتها ثم رأيت جويبرا اخرج في تفسيره قال وكل ملك الموت بقبض ارواح الآدميين
فهو الذي يلي قبض ارواحهم وملك في الجن وملك في الشياطين وملك في الطير والوحوش
والسباع والحيتان والنمل فهم اربعة املاك والملائكة يموتون في الصعقة الاولى
وان ملك الموت يلي قبض ارواحهم ثم يموت فاما الشهداء في البحر فان الله تعالى يلي قبض
ارواحهم لا يكل ذلك الى ملك الموت لكرامتهم عليه حيث ركبوا البحر في سبيله اه

فائدة

اخرج ابن عساكر في تاريخه عن ابن عمر قال الخصيب بن عبد
البصري رأيت ملك الموت في النوم وهو يقول [illegible] يصلي على حتى ادخل به عند
[illegible] فقال يا [illegible] ملك الموت [illegible] يا ملك واخرج ابن عساكر
من طريق زيد بن اسلم عن ابيه قال ذكرت حديثا رواه ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم ما حق امرئ
مسلم يبيت ثلاث ليال الا ووصيته مكتوبة عند رأسه فدعوت بدواة وقرطاس
لاكتب وصيتي فغلبني النوم فنمت ولم اكتبها فبينا انا نائم اذ دخل علي داخل ابيض الثياب
حسن الوجه طيب الرائحة فقلت يا هذا من ادخلك داري قال ادخلنيها ربها قلت من انت
قال ملك الموت فرعبت منه فقال لا ترع فاني لم اؤمر بقبض روحك قلت فاكتب لي براءة
من النار قال هات دواة وقرطاسا فمددت يدي الى الدواة والقرطاس الذي نمت وهو عند
رأسي فناولته فكتب بسم الله الرحمن الرحيم استغفر الله حتى ملأ ظهر الكاغد وبطنه

ثم ناولنيه وقال هذه براءتك من النار وانتبهت فزعا ودعوت بالسراج ونظرت فاذا القرطاس
الذي نمت وهو عند رأسي مكتوب ظهره وبطنه استغفر الله

فصل في دفع المنافاة بين الآيات وبشارة الميت في قبره وسبب تشخيص بصره حال النزع

قال القرطبي لا تنافي بين قوله تعالى قل يتوفاكم ملك الموت وقوله تعالى توفته رسلنا
وقوله تعالى تتوفاهم الملائكة وقوله تعالى الله يتوفى الانفس لان اضافة التوفي الى ملك الموت
لانه المباشر للقبض والملائكة الذين هم اعوانه لانهم يأخذون في جذبها من البدن فهو
قابض وهم معالجون والى الله لانه الفاعل على الحقيقة وقال الكلبي يقبض ملك الموت الروح
ثم يسلمها الى ملائكة الرحمة وملائكة العذاب واما [illegible] ملك الموت بالنسبة
الى المؤمن والكافر فواضح لما تقرر من ان الملائكة لهم قدرة التشكل باي شكل ارادوا اه
واخرج عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اول ما يبشر به المؤمن عند الوفاة بروح وريحان
وجنة نعيم وان اول ما يبشر به المؤمن في قبره ان يقال ابشر برضاء الله تعالى والجنة
قدمت خير مقدم قد غفر الله لمن شيعك الى قبرك وصدق من شهد لك واستجاب لمن
استغفر لك اه عن ابن مسعود قال اذا اراد الله قبض روح المؤمن اوحى الى ملك الموت

اقرئه مني

اقرئه مني السلام فاذا جاء ملك الموت يقبض روحه قال له ربك يقرئك السلام واخرج
المروزي وابو الشيخ في تفسيره وابن ابي الدنيا عن ابن مسعود مثل هذا الحديث اه قال القاضي
ابو الحسين بن العريف في فوائده عن انس انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاء ملك الموت الى ولي الله
سلم عليه ويقول السلام عليك يا ولي الله قم فاخرج من دارك التي اخربتها الى دارك التي عمرتها
واذا لم يكن وليا لله قال له قم فاخرج من دارك التي عمرتها الى دارك التي اخربتها اه واخرج مسلم
عن ابي هريرة انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ألم تروا ان الانسان اذا مات شخص بصره قالوا بلى
قال فذلك حين يتبع بصره نفسه وقال [illegible] صلى الله عليه وسلم ان البصر يشخص للروح حين
يعرج اه واخرج ابن ابي حاتم عن زهير بن محمد قال ملك الموت جالس على معراج بين
السماء والارض وله رسل من الملائكة فاذا كانت النفس في ثغرة النحر رأى ملك الموت على معراجه
شخص بصره اليه فنظر اليه حتى يموت انتهى وقد صرح الشيخ ابن حجر في الخاتمة
بقوله سئل هل ملك الموت يقبض ارواح جميع الحيوانات كلها او ما يقبض الا ارواح بني آدم فقط
واين مستقر الروح بعد قبضها اجاب الذي دلت عليه الاحاديث ان ملك الموت يقبض
ارواح جميع الحيوانات من بني آدم وغيرهم فمن ذلك قوله مخاطبا لنبينا محمد صلى الله عليه وسلم والله يا محمد
لو اني اردت ان اقبض روح بعوضة ما قدرت على ذلك حتى يكون الآمر من الله تعالى بقبضها
[illegible] ان ملك الموت هو الموكل بقبض روح كل ذي روح وان [illegible]
[illegible] اه قوله روح بعوضة قال في كتاب حياة الحيوان
[illegible] البعوض على صغر جرمها [illegible]
[illegible] الذكر [illegible] البصر [illegible] النفس

وحاشية الشمس خلق لها سقفا للغمام وسرجا للفضلة وخلق لها جوفا وامعاء وعظاما انتهى

ونقل ابن خلكان ان الزمخشري انشد هذه الابيات واوصى ان تكتب على قبره

يا من يرى مد البعوض جناحها ... في ظلمة الليل البهيم الاليل
ويرى مناط عروقها في نحرها ... والمخ في تلك العظام النحل
اغفر لعبد تاب من فرطاته ... ما كان منه في الزمان الاول

ويروى عوض اغفر لعبد آه امنن علي بتوبة تمحو بها ... قوله في الخاتمة وان قصد

علم ما بعد الله الخ ... والحاصل ان الله تعالى هو القابض لارواح جميع الخلق ... وان الملائكة

واعوانه اتباعهم ووسائط آه وذكر ابن رجب ان الانبياء على نبينا وعليهم الصلوة والسلام

يكون ارواحهم في اعلى عليين ... اللهم الرفيق الاعلى وارواح الشهداء في

اجواف طير خضر لها قناديل معلقة بالعرش تسرح في الجنة حيث شاءت ... واما ارواح المؤمنين

فنص الشافعي رض على ان ارواحهم لم يبلغ التكليف منهم في الجنة حيث شاءت وتاوي الى قناديل

معلقة بالعرش ... واما اهل التكليف ففيها اقوال كثيرة منها انها في الجنة ومنها

انها في دار يقال لها البيضاء في السماء السابعة ... وعن مجاهد انها تكون على القبور سبعة ايام

من يوم دفن لا تفارقه اي ثم تفارق بعد ذلك ... ولا ينافيه سنة السلام على القبور لانه لا يدل

على استقرار الارواح على افنيتها دائما الا انه يسلم على قبور الانبياء والشهداء وارواحهم في اعلى عليين

ولكن لها مع ذلك اتصال سريع بالابدان لا يعلم كنهه الا الله تعالى ... واخرج ابن ابي الدنيا

عن مالك ان الارواح مرسلة تذهب حيث شاءت ... وعن ابن عمر رض نحوه وحديث

ما من احد يمر بقبر اخيه المؤمن كان يعرفه في الدنيا فسلم عليه الا عرفه ورد عليه السلام آه ... فيدل انها

تزور قبورها في بعض الاوقات ... فلذا استحسن زيارة القبور ليلة الجمعة ويومها وبكرة يوم السبت آه ... وقال قوم

تجتمع الارواح بموضع من الارض كما روي عن ابن عمرو ... ارواح المؤمنين تجتمع بالجابية ... واما ارواح الكفار

فتجتمع بسبخة حضرموت يقال لها برهوت ... ولذا ورد ان بعض الارواح تجتمع في ... حضرموت يقال لها برهوت

... الكفار وفيه بئر ما يرى في النهار اسود كانه ... آه

خير ارواح ...

مسئلة

سئل عن ... خارقة للعادة ...

... علي الاعيان ...

... الشارع ...

... سببا ... واما ... الشارع ...

... المؤمنين في الجنة على ...

... الدنيا ...

... منكر ونكير ...

... في الجنة ... الملائكة ...

... المؤمنين في الجنة ...

... الكافرين في النار على ... في الدنيا ...

الى الله حفاة عراة غرلا ... وكذلك ...

في الحياة والشعر والظفر ليذوق نعيم الثواب والم العذاب والعقاب ... فافهم ذلك ان الاعادة الا

جميعها لكونها مع الانسان المؤمن في الجنة وغيره في النار حتى تذوق نعيم الثواب والم العذاب آه

واخرج الطبراني عن زيد بن ارقم ان النبي صلعم قال ... في اهل الجنة ان البول والجنابة عرق يسيل

تحت جوانبهم الى اقدامهم مسكا ... واخرج الاصبهاني عن ابي الدرداء قال ليس في الجنة لا مني ولا منية آه

وفي رواية للترمذي وغيره ويعطى الرجل المؤمن في الجنة قوة مائة يعني في الجماع ... وفي رواية ان

الرجل ليصل في الغداة الواحدة الى مائة عذراء ... وايضا ان المؤمن كلما اتى زوجته وجدها

اي فاذا قام عنها رجعت مطهرة بكرا آه ... وعن ابي سعيد الخدري انه صلعم قال المؤمن اذا اشتهى الولد

في الجنة كان حمله ووضعه ... في ساعة ...

... اسحاق بن ابراهيم في هذا الحديث اذا اشتهى ... آه ... والشيعة

الولد عند اشتهائه ... في الجنة آه ... والذي دلت عليه

والاحاديث ان بعض الملائكة في الجنة وبعضهم في النار ... آه

... آه

... آه

قال بعض الحفاظ والمحققين ... التكليف آه

... بان الطفل ...

الشهيد ... الاحاديث ... مات مرابطا في سبيل الله ...

احمد وابو داود ... مات مرابطا في سبيل الله ...

... آه ... الانبياء

ومنها ليلة الجمعة او يومها ... آه ... وجزم الترمذي والحكيم وابن عبد البر ايضا

بان السؤال من خواص هذه الامة آه ... ويوافقه قول ابن يونس ... المنكر والنكير

ما على المذنب ... منكر ونكير وما على المطيع مبشر وبشير آه ... وضعيف بزيادة

اثنين ... الملائكة الذين ... اربعة آه

وظاهر احاديث السؤال ... آه

فصل

في ملحقات ذلك الباب وقد

قال في بحر الكلام وغيره

من كتب الاحاديث

والعقايد

بدانكه صاحب تبصره كه كيفيات سؤال الملكين وحكمت آن را ... منظوم ... آورده كه سؤال قبر

حق است ... كه ... اكثر علما وائمه دين ... آنند كه سؤال از

خصايص امت حضرت پيغمبر ... نبوده ... كه سؤال

قبر عموميت ... امت ... وجمعي ديگر در آن توقف ... در آن كتاب

هفت طايفه را مستثني ... كه ... سؤال قبر ندارند

اول شهيدان دوم مرابطان كه مذكور شدند سيوم كساني كه مانند شهداء باشند

بيان آنكه هفت كس سؤال قبر ندارند

در بيان ... سؤال قبر ...

مثل طعون و آنچه بدین ماند که هو الله کور فی مخلبهم چهارم صدیقان که مقربان درگاه حق تعالی اند و درجات ایشان نیز فوق درجات شهدا باشد پنجم اطفال و خورد سالان اگرچه نزد بعضی ایشان نیز سؤال مقرر می دارند و گویند حق تعالی بقدر کاملیت از عقل و فهم و ادراک کرامت می فرماید که بتوانند سؤال و جواب ادا نمایند ششم کسانی که در شب و روز جمعه وفات نمایند

کا ذکر با من قبل هفتم کسانی که در همه شب عادت کرده باشند بتلاوت سوره تبارک الملک و بعضی سوره سجده را نیز بانضمام آن گفته اند انتهی والحاصل آن ملکین که بسؤال قبر مامور اند بدنی سیاه پر مو دارند چنانچه موی شان بزمین کشیده میشود چشمهای شان مثل برق و دندانهای شان مانند شاخ گاو و نفسشان مثل شراره آتش و بانه او و صدای شان مثل رعد که از دهن ایشان و مر باید و در دست هر یکی گرزی گران است مانند عمود آهنین اگر ثقلین جمع شوند نمی توانند آن را بردارند و اگر در دنیا یکی از آن گرزها بر قله هر کوه بسیار بزرگ و بلند نهند فی الحال آن کوه ریزه ریزه بلکه یک قطره آب خواهد شد و این دو ملائکه بآن کیفیت مامورند بر سؤال مکلفین از انس و جن چه مؤمن و چه منافق یا کافر چه از دفن میت و انصراف مردمان از آن قبر و اگر میت در قبر نباشد با مر خدا اجزای متفرقه و متلاشی او در هر جائی باشند جمع گشته و روح در آن عود نموده چنانچه حواس و عقل و علم و شعور او بقدر فهم و ادراک سؤال و رد جواب حاصل شود و این حالت واسطه است در بین حیات و ممات پس ملکین سؤال او را می نمایند بعضی گویند همه جا و جمعی گفته اند که بزبانی که آن اظهر آن باشد که از هر کسی بلغت و زبان مورد مسؤل می کنند که خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست چنانکه ... و تا سه روز نزد اکثر و تا هفت روز تکرار سؤال ... و جمعی بر آنند که تا چهل روز باشد

اوینه تکرار سؤال تا چهل روز در حق منافق و تعلیم بود انتهی قال العلماء و اما المجنون فان کان مکلفا فی بعض زمن وفاته فالظاهر انه یسئل و الا فلا و لا یسئل النبی عند الاکثر لان غیر النبی یسئل عن النبی فکیف یسئل هو عن نفسه و ابو حنیفة توقف عن اطفال المشرکین فی السؤال و دخول الجنة فالحاصل ان سؤال الملکین فی القبر ثابت بالدلائل السمعیة لانها امور ممکنة اخبر بها الصادق علی ما نطقت به نصوص القاطعة منها قوله تعالی النار یعرضون علیها غدوا و عشیا الایة و قوله علیه السلام استنزهوا من البول فان عامة عذاب القبر منه و قال ایضا اذا قبر المیت اتاه ملکان اسودان ازرقان یقال لاحدهما المنکر و الآخر النکیر الی آخر الحدیث و قال ایضا القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران انتهی و انکر بعض المعتزلة و الروافض عذاب القبر و سؤاله لان المیت بمنزلة الجماد لا حیاة له و لا ادراک فتعذیبه محال و الجواب انه یجوز ان یخلق الله تعالی فی جمیع الاجزاء او بعضها نوعا من الحیاة قدر ما یدرک به الم العذاب او لذة النعیم و هذا لا یستلزم اعادة الروح الی بدنه و لا ان یتحرک و یضطرب او یری اثر العذاب علی المیت حتی ان الغریق فی الماء و الحریق فی النار او الماکول فی بطون السباع و الوحوش او المصلوب فی الهواء یعذب و ان لم نطلع علیه و من تامل فی عجائب ملکه و ملکوته و غرائب قدرته لم یستبعد امثال ذلک انتهی قالت المرجئة اذا دخل اهل النار النار فانهم یکونون فی النار بلا عذاب کالحوت فی الماء الا ان الفرق بین المؤمن و الکافر ان للمؤمنین استمتاعا فی الجنة بالاکل و الشرب و اهل النار فی النار لیس لهم استمتاع و اکل و شرب و هذا القول باطل یدل علیه قوله تعالی و هم یصطرخون فیها ربنا اخرجنا و قوله تعالی و نادوا یا مالک لیقض علینا ربک

قال انکم ماکثون و قوله تعالی کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب انتهی و قال بعض المعتزلة و الجهمیة ان الله لم یخلق الجنة و النار بعد لانه لا یحسن من الحکیم ان یخلق دار الثواب قبل ان یخلق اهلها و یخلق الثمر و السجن و الشدة و الحبس قبل ان یخلق اهلها و لانها لو کانتا مخلوقتین لکانتا تفنیان بفناء السموات و الارض لانهما کانتا فی السموات و الارض فتفنی السموات و الارض فکذلک الجنة و النار قال اهل السنة و الجماعة ان الله خلق الجنة و النار و لا تفنیان ابدا لانهما ثواب و عقاب لان الله تعالی استثناهما بقوله فنفخ فی الصور فصعق من فی السموات و الارض الا من شاء بعض الجنة و النار و اهلهما من ملائکة العذاب و من الحور انتهی و الدلیل علی ان الجنة و النار خلقتا ما روینا عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال رأیت لیلة المعراج فی الجنة کذا و کذا و فی النار کذا و کذا انتهی

تبصرة

بدانکه معتزله و نجاریه و جهمیه میگویند عذاب قبر و سؤال ملکین بعقل و قیاس روا نبود چرا که اگر عذاب بجان تنها باشد معذب میشود بی روح یا روح هم در آن جسد خواهد شد آنوقت عذاب کرده میشود زیرا که جسد بی روح متالم نخواهد شد پس اگر میگوئی روح در آن جسد میشود آنوقت معذب میشود و این نحو بر بینه باطل است چرا که اگر روح دوباره در آن جسد درآید لازم آید که موت ثانی و حال آنکه موت در جهان یک مرتبه است بدلیل کریمه لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی و ایضا کریمه کل نفس ذائقة الموت انتهی اما اهل سنت و جماعت میگویند عذاب قبر و سؤال ملکین حق است و ضغطه قبر که لابد منه است نیز حق است چه در حق مؤمن و یا کافر یا مطیع یا عاصی و منافق اما انیقدر فرق است چنانچه

اگر کافر باشد عذاب وی تا روز قیامت باقی است و نزد اکثر علماء در شب و روز جمعه و باتفاق ائمه شرع و محدثین در ماه مبارک رمضان بواسطه شرف و کرامت عذاب ایشان رفع خواهد شد چنانکه گذشت لانهم ما داموا فی الاحیاء لا یعذبهم الله بحرمة النبی صلی الله علیه و سلم فکذلک فی القبر یرفع عنهم العذاب یوم الجمعة و کل رمضان بحرمة النبی صلی الله علیه و سلم لقوله صلی الله علیه و سلم اثنان لا یعذبان فی قبورهما من مات فی الجمعة و من مات فی شهر رمضان لا یعذب و اللحم و الروح متصلان بالبدن فیسأل الروح مع الجسد و الایمان ثابت فیه ثم المؤمن علی وجهین ان کان مطیعا لا یکون له عذاب القبر و یکون له ضغطة القبر فیجد خوف ذلک و هول لما انه تنعم بنعمة الله و لم یشکر النعمة و ان کان عاصیا یکون له عذاب القبر و ضغطته لکن ینقطع عنه عذاب القبر یوم الجمعة و لیلتها و لا یعود العذاب الی یوم القیمة و ان مات یوم الجمعة او لیلتها یکون له العذاب ساعة واحدة و ضغطة القبر کذلک ثم ینقطع عنه العذاب و لا یعود الی یوم القیمة و یکون الروح متصلا بالجسد و کذلک اذا صار ترابا یکون روحه متصلا بترابه فیتألم الروح و التراب معا یدل علیه ما روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال لعائشة رضی الله عنها کیف تکونین حالک عند ضغطة القبر و سؤال المنکر و النکیر ثم قال یا حمیراء ان ضغطة القبر للمؤمن کالاثمد للعین اذا رمدت و کذلک روی النبی صلی الله علیه و سلم انه قال لعمر رضی الله عنه کیف حالک اذا اتاک فتانا القبر فقال عمر رضی الله عنه انا اکون فی مثل هذه الحالة و یکون معی عقلی اذا لا ابالی انتهی

باب في طول الحياة في طاعة الله والنهي عن تمني الموت وجوازه عند خوف الفتنة وما أشبه ذلك

وفي شرح الصدور [illegible]

اخرج احمد والترمذي وصححه الحاكم عن ابي بكرة ان رجلا قال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اي الناس خير قال من
طال عمره وحسن عمله قال فاي الناس شر قال من طال عمره وساء عمله واخرج الحاكم عن جابر قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم خياركم اطولكم اعمارا واحسنكم اعمالا اه واخرج احمد وابن الجوزي عن ابي
هريرة قال كان رجلان من بلي حي من قضاعة اسلما مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستشهد احدهما واخر الاخر
سنة قال طلحة بن عبيد الله فرأيت في الجنة فرأيت المؤخر منهما ادخل الجنة قبل الشهيد فتعجبت لذلك
فذكرت ذلك للنبي صلى الله عليه وسلم فقال أليس قد صام رمضان وصلى ستة آلاف ركعة وكذا وكذا ركعة
صلاة سنة اه واخرج البخاري والنسائي عن ابي هريرة رضه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا يتمنين احدكم الموت اما محسنا فلعله ان يزداد واما مسيئا فلعله ان يستعتب اه
واخرج المروزي عن قاسم مولى معاوية ان سعد بن ابي وقاص تمنى الموت ورسول الله صلى الله عليه وسلم يسمع فقال

يا سعد لا تمن الموت فان كنت من اهل الجنة فالبقاء خير لك وان كنت من اهل النار
فما يعجلك اليها انتهى واخرج مالك عن ابي هريرة رضه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة
حتى يمر الرجل بقبر رجل فيقول يا ليتني كنت مكانه اه وفي كتاب التذكرة للامام عبد الله
القرطبي للشيخ عبد الوهاب الشعراني وروى مسلم عن انس رضه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمنين
احدكم الموت لضر نزل به وان كان لا بد متمنيا فليقل اللهم احيني ما كانت الحياة خيرا لي
وتوفني ما كانت الوفاة خيرا لي اه قال العلماء وقد جعل الله الموت من اعظم المصائب وقد
سماه الله تعالى مصيبة كما قال تعالى فاصابتكم مصيبة الموت وذلك لانه انتقال من حال الى حال
وزوال الدار وهو المصيبة العظمى والحادثة الكبرى واعظم منه الغفلة عنه والاعراض عن ذكره وقلة
التفكر فيه وترك العمل له انتهى وقد جاء في حديث جواز تمني الموت للمسلم والدعاء به اذا
خاف ذهاب شيء من دينه قال الله تعالى مخبرا عن قول يوسف عليه السلام لما نال الرسالة والملك توفني
مسلما والحقني بالصالحين وقالت مريم عليها السلام يا ليتني مت قبل هذا انتهى قال العلماء ان القلب
القاسي يلين اذا شاء الله تعالى بامور منها زيارة القبور وحضور مجالس الوعظ وسماع اخبار من مضى
من العباد وذكر الصلحاء والزهاد ومنها ذكر الموت الذي هو هادم اللذات اي قاطعها
[illegible] عيشها ومن فوائد ذكر الموت ايضا ردع الانسان عن ارتكاب
المعاصي وترك الفرح والانسة بالدنيا وتذكار المصائب فيها اه ونقل في شرح الصدور
عن بعض الاخيار ان من اكثر ذكر الموت اكرم بثلاثة اشياء تعجيل التوبة وقناعة القلب
ونشاط العبادة ومن نسي الموت عوقب بثلاثة اشياء تسويف التوبة وترك الرضا بالكفاف
والتكاسل بالعبادة كما تقدم اه واخرج سعيد بن منصور عن ابي الدرداء قال من عظم

بيان فوائد ذكر الموت

[illegible] من يكثر ذكر الموت واعظا وكفى بالدهر مفرقا اليوم في الدور وغدا في القبور انتهى
وجاء في حديث ان للموت سكرات حديث مرفوع ان العبد ليعالج كرب الموت وسكراته وان
مفاصله ليسلم بعضها على بعض يقول عليك السلام تفارقني وافارقك الى يوم القيامة انتهى
وجاء ايضا في حديث الموت كفارة لكل مسلم ان المؤمن يبقى عليه بقية من ذنوبه لم
يبلغها بعمله شدد الله عليه سكرات الموت حتى يبلغ بذلك درجته من الجنة واما الكافر
اذا عمل معروفا في الدنيا يهون عليه الموت ليستكمل ثواب معروفه في الدنيا ثم يصير الى النار
وقد جاء ايضا في حديث مصير الارواح حين تخرج من الاجساد روى الحافظ ابو نعيم ان الملائكة
ترفع الارواح حتى توقفها بين يدي الله عز وجل فان كانت من اهل السعادة قال سيروا بها
وأروها مقعدها من الجنة يبشرونه بها في الجنة على قدر ما يغسل الميت فاذا غسل وكفن ردت
وادرجت بين كفنه وجسده فاذا حمل على النعش فانه يسمع كلام من تكلم بخير او بشر فاذا
وصل الى المصلى وصلى عليه ودفن ردت فيه الروح وقعد ذا روح وجسد ودخل عليه الملكان
وقد جاء ايضا في حديث بسط الثوب على القبر [illegible] الا في المرأة
عند الدفن روي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم تبع جنازة فلما صلى عليها دعا بثوب فبسط على القبر
وقال لا تطلعوا في القبر فانها امانة فربما امر به الى النار فيسمع صوت السلاسل انتهى
وقد جاء ايضا في حديث ما يتبع الميت الى القبر وما يرجع بعد دفنه وما يبقى معه في القبر
روى مسلم مرفوعا يتبع الميت ثلاث يرجع اثنان ويبقى معه واحد يتبعه اهله وماله وعمله
فيرجع اهله وماله ويبقى عمله وروى الحافظ ابو نعيم وغيره مرفوعا سبع يجري الله تعالى
اجرهم للعبد بعد موته وهو في قبره من علم علما او اجرى نهرا او حفر بئرا او غرس نخلا او بنى
مسجدا او ورث مصحفا او ترك ولدا يستغفر له بعد موته [illegible]

وفي رواية ولدا يدعو له انتهى وقد جاء في حديث هول المطلع قد تقدم حديث لا تمنوا الموت
فان هول المطلع شديد وكان ابو الدرداء رضه يقول اضحكني ثلاث وابكاني ثلاث اضحكني مؤمل
الدنيا والموت يطلبه وغافل ليس يغفل عنه وضاحك ملء فيه لا يدري هل الله راض
عنه ام ساخط وابكاني فراق الاحبة محمد صلى الله عليه وسلم وحزبه وهول المطلع عند غمرات الموت
والوقوف بين يدي الله تعالى يوم تبدو السريرة والعلانية ثم لا يدري العبد هل يؤمر به الى الجنة
او النار وكان انس رضه يقول الا احدثكم بيومين وليلتين لم تسمع الخلائق بمثلهن
اول يوم يجيئك البشير من الله تعالى اما برضاه او بسخطه ويوم تقف فيه على ربك فتأخذ
كتابك اما بيمينك واما بشمالك وليلة يبيت الميت في قبره وليلة صبيحتها يوم القيامة انتهى

فصل في الدفن بين قبور الصالحين

واخرج ابن عساكر في تاريخه عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادفنوا موتاكم وسط قوم صالحين
فان الميت يتأذى بجار السوء كما يتأذى الحي بجار السوء اه واخرج ابن ابي الدنيا في القبور عن عبد الله
بن نافع المدني قال مات رجل بالمدينة فدفن بها فرآه رجل كأنه من اهل النار فاغتم بذلك ثم انه اراه
بعد سابعة او ثامنة كأنه من اهل الجنة فسأله قال دفن معنا رجل من الصالحين فشفع في
اربعين من جيرانه فكنت منهم واخرج ابن سعد عن معاوية بن صالح قال لما حضر عمر بن عبد العزيز
الموت اوصاهم فقال احفروا لي ولا تعمقوا فان خير الارض اعلاها وشرها اسفلها اه
واخرج الترمذي وابن عدي وابن عساكر وابن منده عن ابن عمر رضه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الموت اذا مات

فائدة

تحملت المقابر لو شرت لبسوا فيها بقعة الا وهي تستجير بالله ان لا يدفن فيها اه
عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لله ملكا موكلا بالمقابر فاذا دفن الميت وسوى عليه
وتولوا لينصرفوا قبض قبضة من تراب القبر فرمى بها فاقفيتهم اي اثرهم وقال انصرفوا الى دنياكم
وانسوا موتاكم

وجاء في حديث دفن الميت بين قبور الصالحين

عن علي رض انه قال امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ندفن موتانا وسط قوم صالحين فان الميت
يتأذى بجار السوء الى اخر الحديث واخرج ابو نعيم اذا مات لاحدكم ميت فحسنوا كفنه وعجلوا
بانجاز وصيته واعمقوا له في قبره وجنبوه جار السوء قالوا يا رسول الله وهل ينفع الجار
الصالح في الآخرة قال هل ينفع في الدنيا قالوا نعم قال كذلك ينفع في الآخرة ولاجل ذلك
استحب العلماء ان يقصد الانسان بقبره قبور الصالحين واهل الخير تبركا بهم وتوسلا بهم
الى الله تعالى وبشرف جوارهم انتهى

وقد جاء في حديث اختيار البقعة المباركة المحترمة للدفن

قال العلماء وانما طلب الانبياء والصالحون الدفن في بقاع المباركة المحترمة زيادة في التقديس
الحاصل من اعمالهم الصالحة والا فالبقاع لا تقدس احدا الارض المقدسة وقد ارسل ابو الدرداء
الى سلمان الفارسي في مكاتبته هلم يا اخي الى الارض المقدسة فلعلك ان تدفن بها
فاجابه سلمان الفارسي رضي الله عنه يقول له اعلم يا اخي ان الارض المقدسة لا تقدس احدا
وانما يقدس الانسان عمله وقد تقدم ذكر اختيار البقعة للدفن انتهى

فصل

فصل في بكاء السماء والارض والملائكة على المؤمن اذا مات وما يناسب بذلك الباب

قال الله تعالى فما بكت عليهم السماء والارض وعن انس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من انسان
الا وله بابان في السماء باب يصعد عمله فيه وباب ينزل منه رزقه فاذا مات العبد المؤمن بكيا
عليه اه واخرج ابن جرير عن ابن عباس رض انه سئل عن قوله تعالى فما بكت عليهم السماء والارض
هل تبكي السماء والارض على احد قال نعم انه ليس لاحد من الخلائق الا وله باب في السماء منه ينزل رزقه
وفيه يصعد عمله فاذا مات المؤمن فاغلق بابه من السماء الذي كان يصعد فيه عمله وينزل منه رزقه
فقد بكى عليه واذا فقده مصلاه من الارض الذي كان يصلي فيها ويذكر الله فيها بكت عليه وان
قوم فرعون لم يكن لهم في الارض اثار صالحة ولم يكن يصعد الى الله منهم خير فلم تبكي عليهم السماء والارض
وعن شريح بن عبيد الحضرمي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما مات مؤمن في غربة غابت عنه بواكيه
الا بكت عليه السماء والارض ثم قرأ فما بكت عليهم السماء والارض ثم قال انهما لا تبكيان على
الكافر واخرج سعيد بن منصور وابو نعيم عن مجاهد قال ما من مؤمن يموت الا تبكي عليه الارض
اربعين صباحا اه وقال ابو عبيد صاحب ابي عبد الله ان العبد اذا مات نادت بقاع الارض
عبد الله المؤمن مات فتبكي عليه الارض والسماء فيقول الرحمن جل وعلا ما يبكيكما على عبدي
فيقولان ربنا لم يمش في ناحية منا قط الا وهو يذكرك اه واخرج عن عطاء قال بكاء السماء
حمرة اطرافها اه وعن سفيان الثوري قال كان يقال هذه الحمرة التي تكون في السماء بكاؤها

على المؤمن واخرج عن الحسن قال ان الله اذا توفى المؤمن ببلاد غربة لم تعذبه قد يرحمه لغربته
وامر الملائكة فليبكوا عليه لغربته بواكيه عنه انتهى

فصل في مشي الملائكة مع الجنازة وما يقولون وجزاء من تشيع

اخرج سعيد بن منصور عن ابي غفلة قال ان الملائكة لتمشي امام الجنازة ويقولون ما قدم
فلان ويقول الناس ما ترك فلان واخرج ابن ابي الدنيا قال قرأت في مسائل داود عليه السلام الهي
ما جزاء من شيع الجنائز ابتغاء مرضاتك قال جزاؤه ان تشيعه الملائكة يوم يموت واصلي على روحه
في الارواح انتهى

فصل في معرفة الميت من يجهزه ويغسله ويحمله ومن يكفنه ومن يدفنه واستماع ما يقول الناس له

عن ابي سعيد الخدري رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الميت يعرف من يغسله ويحمله ومن يكفنه ومن يدليه في
حفرته اه واخرج ابو نعيم عن عمرو بن دينار قال ما من ميت يموت الا وروحه في يد ملك ينظر الى
جسده كيف يغسل وكيف يكفن وكيف يمشى به ويقال له وهو على سريره اسمع ثناء الناس
عليك اه عن عبد الرحمن بن ابي ليلى قال الروح بيد ملك يمشي به فاذا دخل قبره جعله

فيه

فيه وقال ايضا الروح بيد ملك يمشي به مع الجنازة يقول له اسمع ما يقال لك فاذا بلغ حفرته
دفنه معه اه عن انس رض ان النبي صلى الله عليه وسلم وقف على قتلى بدر فقال يا فلان بن فلان يا فلان بن فلان هل وجدتم
ما وعد ربكم حقا فاني وجدت ما وعدني ربي حقا فقال عمر رض يا رسول الله كيف تكلم اجسادا لا ارواح فيها
فقال ما انتم باسمع لما اقول منهم غير انهم لا يستطيعون ان يردوا علي شيئا عن ابي هريرة رض قال رسول الله
اسرعوا بالجنازة الى اخر الحديث وفيه من كرامة الميت على اهله تعجيله الى حفرته انتهى

فصل في مخاطبة القبر للميت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول القبر للميت حين يوضع فيه ويحك يا ابن آدم ما غرك بي الم تعلم اني بيت الفتنة
وبيت الظلمة وبيت الوحدة وبيت الدود ما غرك بي اذ كنت تمر بي فدادا فان كان مصلحا اجاب عنه مجيب القبر
فيقول ارأيت ان كان يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر فيقول القبر اني اذا اتحول عليه خضرا ويعود جسده نورا
ويصعد روحه الى الله تعالى اه عن عبد الله بن عبيد قال بلغني ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الميت يقعد وهو يسمع
خطوات مشيعيه فلا يكلمه شيء اول من قبره فيقول ويحك يا ابن آدم اليس قد حذرتني وحذرت
ضيقي ونتني وهولي ودودي فما اعددت لي قال اعددت لي اه واخرج ابن ابي الدنيا
في القبور وابن منده عن محمد بن صبيح قال بلغنا ان الرجل اذا وضع في قبره فعذب او اصابه بعض ما يكره
ناداه جيرانه من الموتى ايها المتخلف في الدنيا بعد اخوانه اما كان لك فينا معتبر اما كان لك في تقدمنا
اياك فكرة اما رأيت انقطاع اعمالنا عنا وانت في المهلة فهلا استدركت ما فات وتناديه بقاع القبر
ايها المغتر بظهر الارض هلا اعتبرت بمن غيب من اهلك في بطن الارض ممن غره الدنيا قبلك ثم سبق
به اجله الى القبور وانت تراه محمولا تهاديه احبته الى المنزل الذي لا بد منه انتهى

فصل في ضمة القبر وضغطته

عن ابن عباس رض ان النبي صلعم يوم دفن سعد بن معاذ وهو قاعد على قبره قال لو نجا احد
من ضمة القبر لنجا سعد بن معاذ ولقد ضم ضمة ثم ارخي عنه اه واخرج ابن ابي الدنيا عن الحسن ان النبي صلعم
قال حين دفن سعد بن معاذ انه ضم في القبر ضمة حتى صار مثل الشعرة فدعوت الله ان يرفه عنه وذلك
بانه كان لا يستبرئ من البول اه وقد قيل ان الانبياء لا يضغطون قال ابو القاسم السعدي في
كتاب الروح لا ينجو من ضغطة القبر صالح ولا طالح غير ان الفرق بين المسلم والكافر فيها دوام الضغطة
للكافر وحصول هذه الحالة للمؤمن في اول نزوله الى قبره ثم يعود الى الانفساح له فيه قال والمراد بضغطة
القبر التقاء جانبيه على جسد الميت وقال الحكيم الترمذي في سبب هذه الضغطة انه ما من احد الا
وقد الم بخطيئة ما وان كان صالحا فجعلت هذه الضغطة جزاء لها ثم تدركه الرحمة ولذلك ضغط
سعد بن معاذ في التقصير من البول قال واما الانبياء فلا نعلم ان لهم في القبور ضمة ولا سؤالا لعصمتهم ذلك
وقال النسفي في بحر الكلام المؤمن المطيع لا يكون له عذاب القبر ويكون له ضغطة القبر فيجد هول
ذلك وخوفه لما انه تنعم بنعمة الله ولم يشكر النعمة واخرج ابن ابي الدنيا عن محمد التيمي قال كان يقال
ان ضمة القبر انما اصلها انها امهم ومنها خلقوا فغابوا عنها الغيبة الطويلة فلما رد اليها اولادها
ضمتهم ضمة الوالدة التي غاب عنها ولدها ثم قدم عليها فمن كان لله مطيعا ضمته برأفة ورفق
ومن كان عاصيا ضمته بعنف سخطا منها عليه لربها اه

فایده

در توجیه سرّ ضغطهٔ قبر نزد اکابر عرفاء طریقت قدس الله اسرارهم العلیه در کتاب رشحات و ما یناسب بذلک الباب

از انفاس قدسی اساس حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره که در ضمن چند رشحه ایراد یافته یکی این است که بعضی از عزیزان
که بحضرت ایشان رجوع دایمی داشته‌اند فرموده‌اند که روزی در مجلس وعظ خواجه شمس الدین محمد کوسوی قدس سره بودیم بر سر منبر
فرمودند که تاویل این سخن که اهل شرع فشارش قبر را نسبت بهمه کس از مؤمن و کافر حق داشته‌اند و گفته‌اند فشارش قبر
روحی خواهد بود که جانب راست بچپ و طرف چپ براست آید مشکل بود چه بی تردد این صورت عین تعذیب است
پس در حق انبیا و اولیا بلکه در حق صالحان و مؤمنان چگونه تصور توان کرد ناگاه بخاطر چنین رسید که

[illegible] آورده‌اند چپ و راست آنست که جسمانیات را روحانیات سازند و روحانیات را جسمانی آورند و چون این
توجیه که خواجه فرموده‌اند بر سبیل اجمال بود روزی از حضرت مخدومی قدس سره پرسیده شد که این سخن چه معنی
دارد فرمودند که صوفیه قدس الله اسرارهم برزخ را قبر میگویند و برزخ عبارت از مرتبه‌ای است که واسطه است میان
جسمانی و عالم روحانی پس معنی این سخن که روحانیات را جسمانی آرند آنست که روح را متصور بصورت مثالی سازند
مثالی یعنی او را صورت مقداری که عبارت از کم و کیف تواند بود پیدا شود و آنکه جسمانیات را روحانی
سازند مراد از جسم اینجا آن نیست که این در حیطهٔ قبر نیست چه روح مجرد او را تمام فرو گذاشته است بلکه مراد آنست
که طایر روح را که اول تعلق با این جسم کثیف داشته و از آن حیثیت او را بمجاز جسمانی میگفته‌اند بعد از مفارقت از این
جسم کثیف در هوای انقطاع او را متعلقی دیگر پیدا شود بغایت لطیف که نسبت با آن متعلق او را روحانی گویند

و وجهی دیگر این سخن آنست که در این عالم صفات روحانی مخفی و مستتر است در صفات
جسمانی و صفات جسمانی ظاهر و پیداست پس هر شخصی از افراد انسانی که در این عالم کون و فساد است صفات انسانی
از وی ظاهر است و صفات سبعی و شهوی در وی مخفی چون گفته‌اند که تمیع معاد در آن عالم متصور شده است بر وجهی که هر که در دنیا
صفتی از صفات سبعی مثل غضب یا شهوت بر وی غالب باشد آنکس در صورت آن سبع ظاهر خواهد شد پس بر آینه روحانیات که الحال مخفی و مستتر است
جسمانی شود و جسمانی که آن صفتی است از انسانی اکنون ظاهر است روحانی گردد یعنی مخفی و مستتر شود

پس بر این وجه که گفته شد تعذیب نخواهد بود انتهی توجیهات العرفاء رحمهم الله تعالی
پس از عبارات بلند ائمه شرع و نقل اخبار از حضرات صوفیه رضوان الله علیهم اجمعین ثابت و محقق آمد
که همچنانکه موت برای هر ذی روحی مقرر و محقق است ضغطهٔ قبر نیز در حق میت ثابت و محقق است لکن علما را
اختلاف است در آنکه آیا ضغطه پیش از سؤال ملکین باشد یا بعد از سؤال بعضی برآنند که بعد از مخاطبه گور است
با میت و پیش از معاتبهٔ رومان و ملکین سؤال بود و برخی برآنند که بعد از مخاطبه گور و معاتبهٔ رومان با
وی و بعضی گویند پیش از مخاطبه و معاتبهٔ مذکورین باشد اما اکثر ائمه شرع و محدثین رحمهم الله متفق‌اند بر آنکه
ضغطه پیش از سؤال است خواه بعد از مخاطبه و معاتبهٔ مذکورین و خواه پیش از آنها باشد و همچنانکه
میت را از سؤال چاره نبود خواه در گور یا در قعر آب یا در شکم سباع و وحوش یا در هوا از ضغطه نیز
چاره نباشد **تنبیه** پوشیده نباشد که صدمات و گرفتاریهای قبر از ارتکاب
معاصی و نافرمانی بیشتر است اگر در اینجا گناه و خطا اندک بود صدمات و گرفتاری آنجا نیز اندک باشد
و اگر گناه اینجا بسیار گرفتاری و صدمات در آنجا نیز بسیار باشد بزرگان دین و طالبان راه
حق و یقین از برگ کاهی احتراز فرموده‌اند و از موری اندیشه داشته‌اند و بجستجو و تفتیش موی در افتاده‌اند
که آیا از محرم باشد یا از اجنبی شانه و مسواک و مکحل مردمان را بی اذن و اجازهٔ صاحبان آن استعمال
نفرموده‌اند و در آینهٔ مردمان [illegible] نظر ننموده‌اند **آنحضرت والد ماجد** قدس الله
سره العزیز شنیده‌ام می فرمودند که بعضی از اهل ورع از شهری حرکت کرده‌اند چون مسافه چند روزه راه را

قطع کند یا در پیش موزه یا کفش یا منافذ البسه و امتعه خود دانه خرمای ضعیف را دیده است یا در پیش جوال
یا توبره موری ضعیف را یافته باشد بعد از تحقیقات و تأملات گفته اند این دانه دکان فلان کس در فلان
شهر یا فلان جا است بیابان بار [illegible] یا افتاده یا این مورچه فلان وادی و فلان مکان است به عباره
با چسپیده [illegible] یا چار برگشته باشد و آن دانه خرما یا آن مورچه را با اهتمام تام و حفظ و حراست
فوق الغایه برده است باز بهمان شهر و بهمان وادی بجای خود رسانیده باشد سبحان الله خوف و بیم از
حساب و عقاب خدا و از باجراد گرفتاریهای مرگ و قبر بالاتر از این است **بیت**
گر مسلمانی همین است که حافظ دارد ٥ آه اگر از پی امروز بود فردا ٥ انتهی و من الازهار قال [illegible]
الحسن بن ذکوان فی المنام بعد موته بسنة فسألته عن حاله فقال انا محبوس بامور استغفرها
و لم اجدها الحدیث و لنعم ما قال الشاعر العابد **رباعی** ای زارو اخلق [illegible] بی سببی ٥
تا زنگ شد یا ربی نیم شبی ٥ بر بال و جاه خویشتن تکیه مکن ٥ کانرا شبی برند و این را به تبی ٥

فایدة فی علاج العقوبات و انوار ملک یدخل القبر

قال بعض من بعده و الحفاظ رحمهم الله تعالی نقلا عن اصحاب الحدیث ان من فعل
سیئة فان عقوبتها تندفع عنه بعشرة اسباب ان یتوب فتاب علیه

او یستغفر

او یستغفر فیغفر له او یعمل حسنات فیمحوها فان الحسنات یذهبن السیئات او یبتلی فی الدنیا
بمصائب فتکفر عنه او فی البرزخ بالضغطة و الفتنة فتکفر عنه او یدعو له اخوانه و احبائه
من المؤمنین و یستغفرون له او یهدون له من ثواب اعمالهم ما ینفعه او یبتلی فی عرصات القیمة باهوال
تکفر عنه او تدرکه شفاعة نبیه او یرحمه ربه انتهی عن الولید بن عمرو قال بلغنی ان اول شیء
یجد المیت حرکة عند رجلیه فیقول له ما انت فیقول انا عملک انتهی و نقل من جمع البحرین
ان عبد الله بن سلام قال سألت رسول الله صلی الله علیه و سلم عن اول ملک یدخل فی القبر علی المیت
قبل منکر و نکیر فقال رسول الله صلعم ملک یتلألأ وجهه کالشمس اسمه رومان یدخل علی المیت
ثم یقول له اکتب ما عملت من حسنة و سیئة فیقول المیت بای شیء اکتب این قلمی و دواتی و مدادی
فیقول له ریقک مدادک و قلمک اصبعک فیقول له علی ای شیء اکتب و لیس معی صحیفة فما الصحیفة
کفنک ثم اکتب فیکتب ما عمله فی الدنیا خیرا فاذا بلغ سیئاته تستحیی منه فیقول له الملک یا خاطی
ما تستحیی من خالقک حین عملته فی الدنیا و تستحیی الآن فیرفع الملک عمود الغضب فیقول العبد
ارفع عنی حتی اکتبها فیکتب فیها جمیع الحسنات و السیئات ثم یأمره ان یطوی و یختم فیقول له بای شیء
اختمه و لیس معی خاتم فیقول اختمه بظفرک و یعلقه فی عنقک الی یوم القیمة کما قال الله تعالی
و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمة کتابا یلقاه منشورا انتهی

فصل فی ما اذا اراد الله قبض روح عبد بارض جعل الیه فیها حاجة

عن ابی سعید ان النبی صلعم مر فی المدینة فرأی جماعة یحفرون قبرا فسأل عنه فقالوا حبشی [illegible]
مات فقال النبی صلعم لا اله الا الله سیق من ارضه و سمائه الی التربة التی خلق منها انتهی عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلعم ما من مولود الا و قد ذر علیه من تراب حفرته و اخرج الحکیم فی نوادر الاصول
عن ابن مسعود قال ان الملک الموکل بالرحم یأخذ النطفة من الرحم فیضعها علی کفه فیقول یا رب مخلقة
او غیر مخلقة فان قال مخلقة قال رب ما الرزق و ما الاثر و ما الاجل فیقول انظر فی ام الکتاب فینظر فی
لوح المحفوظ فیجد فیه رزقه و اثره و اجله و عمله و یأخذ التراب الذی یدفن ببقعته و یعجن به نطفته
فذلک قوله تعالی منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری و اخرج الدینوری فی المجالسة
عن هلال بن یساف قال ما من مولود یولد الا و فی سرته من تربة الارض التی یموت فیها و اخرج [illegible]
عن مطر بن عکامس قال قال رسول الله صلعم اذا قضی الله لعبد ان یموت بارض جعل له الیها حاجة

و قد علم من تفسیر الایة ذلک اثبات المعاد

قوله تعالی منها خلقناکم الخ در مواهب آورده که یعنی از زمین آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت
پدر شما و اول مواد ابدان شما خاک زمین است در تبیان فرموده که حق تعالی فرشته آفریده
تا از خاک کسی که مدفن وی خواهد بود قدری برمیدارد و در نطفه که ماده وجود اوست میریزد و [illegible]
و نطفه مخلوق میشود و در همان خاک میگردد چنانکه حق تعالی می فرماید که شما را از زمین آفریدیم و فیها نعیدکم
و در زمین باز بریم بعد از مرگ و منها نخرجکم تارة اخری و از زمین بیرون آوریم بار دیگر بجهت حساب و جزا
و حکیم فردوسی در این معنی ابیاتی مطلب مختصر در ضمن آن صانع آب و خاک و زمین را ستوده

بخاک در آرد

بخاک در آرد خداوند پاک ٥ دیگر ره برون آرد از زیر خاک ٥
بر آن ماه کو زیر خاک اندرون ٥ بر آن گونه از خاک آیی برون ٥

و نیز در تفسیر کریمه انا خلقناهم من طین لازب می فرماید ما ایشان را آفریدیم از گل چسبنده
و آن [illegible] شود از انضمام اجزاء مائی با اجزاء ارضی و مراد از این کلام اثبات معاد است در رد [illegible]
[illegible] عدم قابلیت ماده نیست زیرا که همان اجزاء باقی و قابل انضمام است و اگر سبب عدم قدرت فاعل است در آن
پس بر خلق این اشیاء که مذکور شد قادر نباشد و اگر قادر است پس هر آینه بر ضم این اجزاء و اعاده حیات
قادر خواهد بود پس [illegible] قدرت از اول ارادت [illegible] ابداع و [illegible] اختراع
[illegible] انتهی

نقل امام غزالی در کیمیای خود در بیان معنی نزع و حشر و بعث و میعاد و بیان ارواح و عذاب قبر فرموده است بدانکه

چون دانستی که حقیقت روح آدمی قائم است بذات خود نه بقالب و در قوام ذات خود و صفات خاص خود از قالب
مستغنی است معنی مرگ نیز بدانی که آن نیستی نیست بلکه انقطاع تصرف روح است از قالب و معنی حشر
و بعث و میعاد نه آنست که او را بعد از نیستی در وجود آورند بلکه آنست که او را قالبی دهند بان معنی

باری دیگر ویرا قالبی مهیّا دهند که قبول تصرف او کند چنانکه در ابتدا کرده بودند و این بسیار آسانتر می باشد
چه اول هم قالبی مهیا بایست آفریدن و هم روح و این بار روح بر جای خود هست اعنی روح انسانی و قالب نیز بر جای خود هست
پس جمع آن آسانتر بود تا آنکه از نو اختراع آن از آنجا که بنظر ماست اما از آنجا که حقیقت است نسبت آن با قدرت
بفعل آلهی راه نیست چه چیزی که دشواری باشد یا آسانی هم نبود و شرط اعاده آن نیست که تعالی که درست است
بوی باز دهند چه قالب بمثابه مرکبست اگر اسپ بدل شود سوار همانست که هست و اگر از کودکی تا پیری خود
اجزای آن باجزای غذای دیگر بدل شده باشد او همان است که خود بود پس آنچه گفته اند شرط اعاده آنست که همان
قالب اصلی خود بوی باز دهند بر ایشان اشکالها فاسد منجمله آنست که گفته اند که اگر آدمی آدمی دیگر را بخورد
و اجزای هر دو یکی شود آن را بکدام باز دهند و اگر عضوی از وی ببرند و آنگاه طاعتی کند چون ثواب یابد آن عضو که
از وی جدا بوده باشد یا نه اگر بازوی نباشد در بهشت بی دست و پای و چشم چگونه باشد و اگر بازوی بود آن را با دیگر اعضا
در انعمال انبازی بود در ثواب باید چگونه انباز بود و از جنس این سخنها بسیارست که جواب بتکلف گویند
و بآنها حاجت نیست **و روح آدمی** بعد از مرگ بجای خود باشد و ارواح دو قسمند ارواح سعداء
و ارواح اشقیاء **اما ارواح سعداء** معلومست که جای ایشان اعلی علیین و فردوس برین باشد
چنانکه قرآن و احادیث صحاح بآن وارد است **و اما ارواح اشقیاء** ایشان نیز بهتر است از عقوبت
خواهد بود چنانکه در حق اشقیای که قرآن بدر چون ایشان را بکشتند رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را آواز داد
و نام برد و گفت ای فلان و ای فلان و ای فلان وعده ای که از حق تعالی یافته بودم در حق دشمنان دین

همه راحتی یافتم

همه راحتی یافتم و حق تعالی تحقیق کرد آنچه وعده کرده بود شما را داد بود بعقوبت بعد از مرگ حق یافتید اصحاب گفتند یا رسول الله
ایشان مشتی جیفه مردارند با ایشان چرا سخن میگوئی گفت بخدای که نفس محمد صلی الله علیه و سلم در دست قدرت اوست که ایشان
باین سخن شنواترند از شما لیکن از جواب آن عاجزند و این ترجمه نقل حدیث در عبارت عربی نیز مذکور شده
و از اخبارهای وارده که در حق مردگان آمده آنست که آگاه بودن ایشان با احوال اهل عالم وزیارت کنندگان ایشان
و آگاهی ایشان از رجال عاشق ایشان و اهل تشییع جنازه ایشان ثابت و محقق گردیده که بعضی ایشان در شرح نیامده است
بلکه همین آمده است صفت بگردد بصفتی دیگر و منزل بگردد بمنزلی دیگر پس تعیین کلامی بدانکه هرکه هیچ از تو و از خواص
و صفات تو باطل نشود و لیکن حواس و حرکات و تخیلات تو بواسطه نشاء اعضا باطل گردد و تو آنجا بمانی
فرد و مجرد از همه حرکات و تخیلات و بدان سبب تو که کسانی که از خود و محسوسات و تخیلات خود غایب شوند
و بخود فرو روند و در ذکر الله تعالی جلّ جلاله مستغرق شوند چنانکه بدایت راه تصوف است احوال آخرت ایشان را
بذوق مشاهده افتد چه روح حیوانی ایشان اگرچه از اعتدال مزاج نگردیده لکن چون پوشیده بوده و خوف خدای
در او پدید آمده باشد تا الحقیقة ذات ایشان را بخود مشغول بدارد پس حال ایشان بحال مردگان نزدیک شده باشد
پس آنچه دیگران را پس از مرگ آنجا مکشوف خواهد شد ایشان را اینجا مکشوف گردد

فصل در بیان عذاب قبر

بدانکه عذاب قبر بر دو قسم است جسمانی و روحانی اما جسمانی خود احوال وی همه کس شناسد اما روحانی نشناسد الا کسی که
خود را شناخته باشد و حقیقت روح خود دانسته باشد که وی قایم است بذات خود و از قالب مستغنی است در قوام خود
و هرگاه او را نیست نگرداند لیکن دست و پای و چشم و گوش و سایر حواس از وی باز ستانند **و عذاب قبر**

تفاوتست بعضی را بیش بود و بعضی را کم چنانکه حسرت سکرات بیش و کم دارد کسی که در همه دنیا هیچ چیز بیش ندارد که دل
در آن بسته است معلومست تا آنکه حسرتش در وقت سکرات کمترست و کسیکه زن و فرزند و ملک و مال و دولت و حشمت
دنیا بسیار دارد و دل همه آن بسته باشد بدیهی است که حسرت و تاسف بسیارترست پس عقوبت و عذاب و راحتی
و آزادی هر کسی بقدر بستگی و گسستگی اوست در دنیا هر کسیکه هر چند مصروف دنیا و اسباب و حیفه وی کمتر باشد
و ملکی همت خود بآنها داده باشد چنانکه حق تعالی از حال دنیا پرستان خبر داده ذلک بانهم استحبوا الحیوة الدنیا
علی الآخرة عذاب و عقاب و حساب او سخت عظیم بود **و هم در این معنی آورده اند** رسول خدا
صلی الله علیه و سلم گفت دانید که برای چه این آیه فرود آمده و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا
گفتند خدا و رسول بهتر دانند گفت عذاب کافر در گور آنست که نود و نه اژدها بر وی گمارند که هر اژدهای
نه سر بود او را میگزند و میلیسند و در وی می دمند تا روز حشر و اهل سلوک و بصیرت این اژدها را
بچشم بصیرت مشاهده میدانند **غافلان احمق** از اینها انکار نمایند که ما در
ما در گور بارها نگاه میکنیم هیچ نمی بینیم چاشت و گلو **باید بدانند** که اژدها در ذات مرده است
و از باطن جان او بیرون نیست تا دیگری ببیند بلکه این اژدها پیش از مرگ هم داشت و وی بدان غافل بود
و نمیدانست که این اژدها مرکب است از صفات سیئه وی و عدد سرهای ایشان بقدر عدد شاخهای اخلاق
مذموم وی باشد **و اصل طینت این اژدها** از دوستی دنیاست بعد سرهای آنها منشعب و منقسم میشود
بعد آن اخلاق بد که از دوستی دنیا منشعب میشود چون حسد و کبر و ریا و حرص و کینه و مکر و خدعه
و عداوت و دوستی جاه و حشمت و سایر رذایل **و اصل این اژدها** و تعدد سرهای ایشان بنور بصیرت
میتوان شناخت نه بچشم ظاهر آنرا نبینید پس حقیقت ایشان سبب عذاب خود باشد دیر

و برای این گفت

و برای این گفت حق تعالی که اگر شما را علم الیقین بودی خود دوزخ را می بینید کلا لو تعلمون علم الیقین لترون
الجحیم تا اگر کسی را دوستی دنیا هست شده باشد و از عذاب پوشیده باشد و بدوام در گونه غفلت بود استغراق از ذکر و عبادت
در یافت و مجاهده از عالم نور در باشد حال آنچه مردگان در کیفیات مرگ بروی کشف کنند و عذاب و راحتی در را مشاهده
نمایند بواسطه اولیا و انبیا در بیداری نیز ببینند که آنچه دیگران را در خواب بود ایشان را در بیداری که عالم محسوسات است
از مشاهده کار را آنجا حجاب نکنند پس مقصود از این تحقیق آنست که گروهی از جاهلان و غافلان بی بصر و بصیرت
در گور نگرند و چیزی نبینند و بدین چشم ظاهر عذاب گور را انکار میکنند **سؤال** اگر عذاب قبر از جهة
علاقه و الفت به دنیا و بستگی دل وی پس هیچکس در دنیا از این صفت خالی نیست پس همه را عذاب قبر خواهد بود و هیچ احدی
از آن رهائی نباشد **جواب** چنین است که تصور کرده اند که کسانی باشند که از دنیا سیر شده باشند
و دنیا نزد ایشان هیچ حرمت و آسایش نمانده باشد بلکه مع الدوام آرزومند مرگ باشند و بسیاری از مسلمانان
که درویش باشند چنین باشند **اما آنکه** توانگر باشند نیز دو گروه باشند گروهی با آنکه در دنیا این اسباب را دوست دارند
خدای را نیز دوست تر دارند این طایفه را نیز عذاب نباشد پس انبیا و اولیا و پارسایان و توانگران عابد و صالح
اگرچه دل ایشان بدوستی زن و فرزند و مال و دولت و شهر و وطن و احباب و دوستان التفاتی بود اما چون
خدای را از آنها دوست تر داشته و دارند ایشان از عذاب و عقاب ایمن باشند **اما** کسانیکه لذاید دنیا
و مال و اسباب وی را دوست تر دارند از آن عذاب نرهند بلکه بیشتر عذاب مر ایشان را باشد و برای این گفت
خدا و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا و دوستی حق تعالی
بمجرد قول و دعوی ثابت نشود لاجرم آن را محکی و معیاری هست و آن علامت بارهای خدا و رسول صلی الله علیه و سلم

که آن اتباع شرع و مخالفت نفس است پس هر کس دعوی کند که من خدا را دوست دارم یا او را از دنیا خود دوست تر دارم
نقد عمل و قول او را برمحک کلام زن مثلا هر گاه بنفس و شهوت او را چیزی فرماید و او بفرمان شرع خلاف آن کرد
محقق است که او خدا را دوست تر دارد و الا راه بینی دروغ زن باشد و معنی دوزخ روحانی
آنست که عذاب مخصوص روح بود و تن در میان نباشد قال تعالی نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة
یعنی استیلای آن آتش بر دل باشد نه تن و آن آتش که در تن آویزند آن را عذاب جسمانی گویند و در دوزخ روحانی
سه جنس آتش بود یکی آتش فراق شهوات دنیا دوم آتش تشویر خجالت و رسوائی سیم آتش محروم ماندن از جمال
حضرت الهی قدس شانه و نومید شدن از آن و کار این هر سه آتش با جان و دل بود نه با تن و بیان آتش
فراق شهوات دنیائی چنان است که مادام که شخص در دنیا عاشق بلذات فانیه دنیاست دنیا بهشت وی است
که الدنیا جنة الکافر و در آخرت دوزخ است زیرا که معشوق او را از وی باز گرفته اند هر چند در دنیا
نعمت و دولت و حشمت بیشتر داشته است و تمتع وی بآنها زیادتر بوده آن آتش فراق وی در آن برزخ در میان جان او
سوزان تر و تیزتر باشد و بیان آتش تشویر و تشویش عبارت است از خجلت و رسوائی که بنده را
در قیامت عارض شود و آن چنانست که تو در این عالم کارهای میکنی که بظاهر آن نزد تو نیکو نماید اما در نفس الامر نزد
روح تو زشت باشد و چون حقیقت آن در قیامت ترا مکشوف شود رسوائی و ندامت تو آشکارا گردد پس تو
با آتش تشویر و رسوائی سوخته گردی مثلا امروز تو غیبت میکنی و فردا در قیامت خود را چنان بینی که
گوشت برادر خود میخوری و می پنداری که میوه بریانست و چون نگاه کنی در واقع گوشت برادر مرده خود میخوری
بنگر که چگونه رسوا گردی و چه آتش خجلت و شرمندگی بدل و روح تو میرسد و این روح امروز از تو پوشیده است
فردا آشکارا گردد و بیان آتش حسرت محروم ماندن از جمال حضرت احدیت و نا امید شدن
از لقای او

از یافتن آن سعادت چنانست که سبب آن نابینائی و جهل و غفلت بود که از اینجهان برده باشد که معرفت حاصل نکرده باشد
و بتعلم و مجاهده نیز دل صافی نکرده باشد و در وجود خود را بتصحیح اعمال و تزکیه رزایل و تهذیب اخلاق جلا نداده تا مانند
آینه جمال کبریائی الهی را قابل جلاله در وی نماید انتهی پس چون این سه نوع عذاب روحانی شناختی این را هم بدان
که آتش روحانی تیزتر و سخت تر است از آتش کالبد چه آتش درد و دردی که از میان جان بیرون آید لابد عظیم تر باشد انتهی

و در شرح احوال طالبان جنان و طالبان رحمن و بیان معنی اهتدای در آیه و عمل صالحا ثم اهتدی و ترجمه آن باستقامت میفرماید

قال تعالی یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا الآیه یعنی در حالتیکه سواران باشند بر راههای
بهشت و به بهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه ملوک می برند امام قشیری رحمه الله فرموده که بعضی بر جانب
طاعات و عبادات باشند و قومی بر مراکب همت و نیات عالیه اما آنکه بر مراکب طاعات
و عبادات باشند بهشت جویانند پس ایشان را بروضه متنزهه مرتبه جنان برند و اما آنکه بر جانب
همت و نیات باشند خدای طلبانند پس ایشان را بقرب حضرت رحمن خوانند علی هذا اخوان جوی
دیگر است در حسن جوی دیگر در کشف الاسرار آورده که
ممشاد دینوری قدس الله روحه در حالت نزع بود درویشی پیش وی ایستاده دعا میکرد که خداوندا
بر او رحمت کن و بهشت او را کرامت فرما ممشاد سر بر آورد و بانگ بر او زد که ای مرید غافل
سی سال است که بهشت با آنهمه غرف و قدر و قیمت و با آنهمه انواع نعیم که در وی است بمن جلوه
می دهند و من گوشه همت بر او نیفکنده ام اکنون بدرگاه قرم می برند و تو برای من بهشت میطلبی
باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا نی جمالش در خورشید چون چه کار آید مرا
قوله تعالی و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی پس راه راست رفته یعنی بر سنت پیغمبر
و هدایت الهی مراد آنجا وصول بمقامات است کسی که هدایت الهی مدد کار وی باشد مستغنی است از همه چیزها بلکه در همه دنیا
توجه وی همه مقصور بر رضای مولاست و مرتبه اعلی استقامت پرتوی است از آفتاب هدایت کما لا یخفی
[illegible]

و در تفسیر همت عالی میفرماید

ان الله یحب معالی الامور و یبغض سفسافها حضرت باری جل و علا دوست میدارد کارهای بزرگ را
و دشمن میدارد کارهای فرومایه را سالک صادق باید از دنائت همت احتراز نماید بمراتب خسیسه قانع نشود
و همواره طالب ترقی باشد و در هر آن و زمان بعد از صعود بمعارج علوی بمقام گذشته استبعاد جوید
و در هر مرتبه که در عالم سلوک و سیر الی الله واقع شود دست رد بر آن زند و از غایت علو همت و بلندی
فطرت نظر بما سوی نگشاید و در دار ملک و حرکت عقلیه خود بهیچ چیز التفات ننماید کما قیل همة الرجال
تقلع الجبال نظم
بهر کاری که همت بسته گردد اگر خاری بود گلدسته گردد
که روزی حضرت سلطان العارفین ابو یزید بسطامی قدس الله سره العزیز فرمود امشب در حیز لوای عشق خواستم که
از حضرت واهب العطایا قدر ذکره بخواهم که تمام بندگان را بمن بخشد باز شرم داشتم که از حضرت کریمی چنان
باین مقدار قلیلی چنین زبان سؤال گشایم فی سخن را بامام ابو نصر قشیری رحمه الله رسانیدند فرمود ما شاء الله
بهذه الهمة نال ما نال بزرگان که در سخن سفته اند میان بزرگان چنین گفته اند
بهمت شود نام مردم بلند که مردم بهمت شود ارجمند انتهی معالی الهمم و اوصل بالعلم و الحکم

اشاره به استغنای همت عارفان کامل

نقلست که سلطان محمود غزنین وعده داده بود که ایاز را خلعتی فاخره بپوشاند و تیغ برهنه بر سر غلامان او بر سر تو خواهم آورد و چون سلطان محمود بزیارت شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره آمد رسولی فرستاد که شیخ را بگوئید که سلطان وقت از غزنین بدیدن تو خواهد آمد تو نیز از برای او از خانقاه بخیمه او در آی و رسول را گفت اگر نیاید این آیه را بر او بخوان یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم پس رسول بفرموده عمل کرد شیخ گفت مرا معذور دارید رسول آیه را بر او بخواند شیخ گفت محمود را بگو که چنان در اطیعوا الله مستغرقم که در اطیعوا الرسول خجالتها دارم تا به اولوا الامر چه رسد پس رسول بیامد و فرمایش شیخ را به سلطان محمود باز گفت سلطان را رقت در دل آمد و گفت برخیزید که او نه آن مردیست که ما گمان برده ایم پس جامه خود را در ایاز پوشانید و ده کنیزک را جامه غلامان در بر کرد و خود بسلاح داری ایاز در پس و پیش می آمد بجهة امتحان چون بدر صومعه رسید سلام گفت شیخ جواب داد اما بر پای نخواست پس روی بمحمود کرد و در ایاز نمی نگریست محمود گفت سلطان آمد بر پای نخاستی ولیکن هم دام بود شیخ فرمود همه دام است اما مرغ تو نه پس دست محمود بگرفت و گفت های پیش آی چون ترا پیش داشته اند محمود گفت یا شیخ سخنی بفرمای شیخ فرمود که آن نامحرمان را بیرون فرست محمود از کرامات شیخ تعجب نمود پس محمود اشاره کرد تا کنیزکان که بصورت مردان آراسته که بودند بیرون فرستند محمود گفت از ابا یزید سخنها داری بگوی شیخ گفت بایزید چنین گفته است که هر که مرا دید از رقم شقاوت ایمن گردید محمود گفت او از پیغمبر بالاتر است که ابوجهل و ابولهب و چندین منکران او را دیدند و هنوز از اهل شقاوت بودند شیخ گفت ای محمود ادب نگه دار و تصرف در ولایت خویش کن که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم کس ندید بدلیل این آیه و تراهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون محمود را سخنان شیخ خوش آمد و در نظر خوش آمد گفت یا شیخ خاک می بوسم و عذر قدمت میخواهم اما مرا پندی ده گفت در دنیا چهار چیز نگاهدار اول پرهیز کن از آنچه پرهیز از او شاید دوم هر تا توانی نماز بجماعت گذار سیوم با خلق خدای شفقت و سخاوت کن چهارم یاد مرگ و محاسبه محشر پس محمود گفت از دعا مرا چه بهتر گفت من دائم اندر دعا میگویم که اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات گفت مخصوص دعا دارم مرا دعای خیری فرمای گفت ای محمود عاقبت محمود باد پس محمود بدره زر پیش شیخ نهاد و شیخ قرص جوین پیش محمود نهاد گفت بسم الله بخور محمود بسبب ضعف پیری تنفر و سختی نان همی خائید و در گلویش میگرفت شیخ فرمود که در گلویت میگیرد و گفت آری گفت این بدره زر تو نیز در گلوی ما میگیرد بردار که ما زر را سه طلاق داده ایم محمود گفت نیاز منی است در غیر مصرف کن یا بمستحقان برسان گفت مرا حاجات نسپرده اند پس سلطان محمود خواهش کرد که از خرقه خود تبرکا مرا یادگاری بخش پیراهن خود را باو داد محمود چون قصد رفتن کرد گفت شیخا حقیقه خوش صومعه داری گفت آنهمه داری با پادشاهی این آشیانه نیز می بایدت پس در وقت رفتن شیخ بر پای خاست و دو در چند قدمی محمود گفت درویش محمود اول که در آمدم اظهار التفات ننمودی اکنون بر پای خاستی این همه کرامت چیست شیخ گفت سبب التفات نکردن اول آن بود که شما بمقام کبر و رعونت و امتحان اهل الله در آمدی و آخر در انکسار درویشی میروی که تربیت درویشان در تواضع کرده و صحبت اهل الله را دریافته اول بار عجب شاهی و شعار درویشی مانع التفات من آمد اکنون برای همان نسبت درویشی که در تو اثر کرده بر میخیزم و بدرقه میکنم در کار خود آگاه همه عمرت بیاد رفت پس سلطان محمود برفت خود را در کمر همت شاهان غلام کن

هم در آن ایام ورا دشمنی عظیم روی نمود و بغزا رفت روزی نزدیک بود که دشمنان بر سر وی تازند و بر اسپ و آباع وی حمله زده بضرب عرصه را بر وی تنگ کرده بودند اندکی مانده بود که شکسته شوند ناگاه از اسپ فرود آمد و بگوشه رفت در روی بخاک نهاد و بر سر آورد و پیراهن شیخ بدست گرفت و گفت الهی بحرمت آبروی صاحب این خرقه و این خرقه ما را از این کافران دشمن دین نصرت و ظفر ده که هر چه از غنیمت بگیرم بدرویشان دهم ناگاه از طرف عرصه دشمن بادی سخت و گرد و غباری عظیم پدید آمد و ظلمتی مهیب بر آن زمین روی داد کافران پنداشتند که لشکر سلطان محمود غلبه کرده لهذا همه تیغ بیکدیگر کشیدند و یکدیگر را از طرفین ساعت کشتن بر پا نمودند بعد از رفع گرد و غبار دیدند که کار نه چنان بود پس سلطان محمود بر ایشان تاخت و لشکر اسلام ظفر یافت از قضاهای اتفاقیه آن شب سلطان محمود در خواب حضرت شیخ رسید گفت ای محمود امروز آبروی پیراهن ما را بردی بدرگاهی که اگر در آنساعت از صاحب درگاه خواستی جمله کفار روی زمین را هدایت اسلام روزی کردی پس صبح محمود از خواب بیدار شد و هر چه غنیمت بود همه را نثار حضرت شیخ ابوالحسن و درویشان دیگر نمود

بیان عزیزی که استغنای همت نیز در وی ثابت است مخصوص و حساب هر کس که خواهد داد و از همه کسی نمی پذیرند

هیچم نبوی نوازشت ملک مستغنی است

پس بدایت ای حضرات استقامت بر غایت آید استقامت شرط است موجب استغنا که عبارت است از نفی خواطر و تلون قلب بحقیقه است گردید بزرگان فرموده اند در هر کار استقامت شرط است اگر استقامت هست در کار چه مبارک و اگر نیست چه نامبارک عزیزی گفته استغنای همت وقتی میسر گردد که سالک قطع تعلقات از ماسوی نماید و صلا او را از رابطی به دنیا و اهل دنیا نداشته باشد تا کار بجای میرسد که اگر همه حالت و نعمت تمام روی دنیا روی با بوی نماید در نظرش پر کاهی است و اگر سه شبان و روز گرسنه و تشنه باشد و در آخر لقمه نانی یابد

استغنای همت با وجود فقر و بی برگی ز خود و اکبر دو ساز دنثار بی نوایانش روزی در مجلس حضرت
والد ماجد قدس سره سخن از استقامت میرفت که بعد از استقامت کار با استغنا خواهد کشید حضرت ایشان سر بر آورده
فرمودند من هشتاد سال عمر را در طریقت در خدمت اهل طریقت صرف کردم هنوز بتمامی اسلام خود را از کفر تشخیص
نموده و خود را در کار مستقیم ندانسته تا باستغنا رسد چه سالک را استغنا وقتی میرسد که معاملات مریدان و مرادان خود را تمامی
دریافته و در دعوی فنا و بقا برهان اثبات صرف رسیده و از اطراف خود و مطلوب بهیچ کاری حاجت نمانده باشد
آنوقت گر بر سر عالمی بنازم شاید وقتی دیگر فرمودند بعد از هشتاد و چند سال من گفتم عبد الکریم
تا حال در کار خود بودی بعد از این در کار ما باش من گفتم هشتاد و چند سال دیگر می باید تا در کار روی کار باشم تا اینکه
بحمد الله تعالی امروز که دم رفتن است اندکی اطمینان بخشیده جا دارد اگر برخ همت در فضای استغنا پرواز کنون
کرد انتهی و بیان استقامت که منتسج بی نیازی و استغنا است در این رساله بیرون از دایره تکلم و تقریر و خارج
از حوصله خیال و تحریر است لهذا بدون غوطه خوردن از آن دریای شگرف گوهری را بدست آوردن و بدون طی
بادیه سیر و سلوک و فنا و بقا پی بردن لا اید آن نعمت باقیه بردن بمحض تقریر و تحریر و پیغام و سفیر چه جای دارد
اسرار حقیقت نشود حل بسوال نی نیز بدر باختن حشمت و مال تا خون نکنی دیده و دل پنجه سال
هرگز نه رهت از قال بحال

و در بیان حقیقت استقامت

که شرط راه است میفرماید

فاستقم کما امرت به مواهب تفسیر آورده که

[illegible]

اما تفسیری [illegible] فرموده که مستقیم آنکس است که از راه حق باز نگردد تا به منزل وصال برسد در حقایق سلمی
از جریری نقل میکند که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش محمد بن فضل فرموده که آن چیز که به بود وی
همه نیکو بنیکو شود و بنبودن وی همه زشتها زشت آن استقامت است شیخ الاسلام قدس سره العزیز
این سخن را پسندیده و گفته که وی بسیار نیکو گفته است و پیش فاستقم کما امرت بزرگی را پرسیدند که
کدام حال فاضلتر است گفت استقامت ابو علی سوری رحمه الله گفته که حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم
دیدم گفتم بسبب شیب تو از سوره هود و چه چیز است فرمودند قوله تعالی فاستقم کما امرت ای عزیز هر که
بر قدم راسخ نباشد رنجش ضایع و بیهوده است شیخ ابو علی دقاق رحمه الله گفته که استقامت آنست که سر خود را
از ماسوی الله محفوظ داری انتهی و بیان استقامت نیز ان شاء الله تعالی در مواقع متعدده بمناسبت مقام
ایراد خواهد یافت

فصل در بیان

آداب تعزیت و ترک انعقاد مجلس مخصوص

برای آن و اجر صابر بر مصیبت

و اطعام اهل میت

چنانچه امیدواریم بمحمدیه شرع متین رضوان الله علیهم اجمعین تعزیه را سنت دانسته و در روایات آمده و تعزیت
عبارت از ترغیب و تحریص اهل میت بر صبوری کردن و ترک جزع و شکیبائی و وعده اجر و ثواب بر آن و دعا کردن
ایشان از نیاحه و بیقراری و گریه مفرط و به صورت سنت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم چنانکه آنحضرت امر بان
فرموده است و گفته من عزی مصابا فله مثل اجره و بعضی گفته اند استحباب تعزیه وقت
پیش از نماز جنازه است و بعضی گفته اند بعد از نماز و پیش از دفن است اما اولی و احسن آنست که
بعد از دفن باشد زیرا که اهل میت پیش از دفن بتجهیز و تکفین و سایر مؤونات میت مشغولند و وحشت و کربت
و ماتم و غم ایشان بعد از دفن بیشتر است و صاحب آداب الاصحاب آورده که در کتاب ابن ماجه
در سنن بیهقی روایت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود هیچ مؤمنی نباشد که تعزیه رساند برادر مؤمن خود را مگر آنکه بپوشاند
خدای تعالی وی را از خلعتهای کرامت روز قیامت چنانکه شیخ ابن حجر نیز عبارت حدیث را چنین نقل کرده است که
آنه یکسی من حلل الکرامة یوم القیمة الحدیث و تعزیه بصبر فرمودنست و ذکر چیزی کردن که موجب تسلی
فاطر صاحب میت باشد و سبب تخفیف اندوه و عجز و ملالت وی شود و نزد امام محمد جوینی و بعضی دیگر از علما
در آمدن تعزیه از وقت وفات میت است تا مدت سه روز چنانچه بیان کردیم و تعزیه بعد از آن مکروه است
چه غالب آن بود که بعد از انقضای سه روز دل ماتم زده را تسکینی و صبوری حاصل گردد و بعضی دیگر از علما برآنند

که تعزیه را

که تعزیه را وقت در زمان مخصوص نداشته باشد بلکه زمان در همیشه باقی باشد و اگر تعزیه کوینده یا صاحب مصیبت
غایب باشند و بعد از سه روز یا زیاده تر از آن حاضر کردند آنوقت باتفاق تعزیه کفتن جایز است
کما لا یخفی قال الشیخ فی التحفة و التعزیة بالمیت و الحق به مصیبة نحو المال لشمول الخبر الآتی لها ایضا
سنة لکل من تأسف علیه کقریب و زوج و صهر و صدیق و سید و مولی ولو صغیرا نعم الشابة
لا یعزیها الا نحو محرم ای یکره ذلک کابتدائها بالسلام و یحتمل الحرمة و کلامهم الیها اقرب لان
فی التعزیة من الوصلة و خشیة الفتنة ما لیس فی مجرد السلام اما تعزیتها له فلا شک فی حرمتها علیها
علیه و ذلک لخبر من عزی مصابا فله مثل اجره الخ و بحث بعضهم انه لا بأس لاهل
المیت تعزیة بعضهم لبعض اه و الافضل کونها ای کون التعزیة قبل دفنه ان رأی منهم
شدة جزع لیصبرهم و الا فبعده لاشتغالهم بتجهیزه و یمتد بعده ثلاثة ایام تقریبا اه
و ابتداؤها من الدفن کما فی المجموع و اعترضه جمع بان المنقول منه انه من الموت هذا الحضر
المعزی و المعزی و علم و الا فمن القدوم او بلوغ الخبر و کفایته خوف بعض اه مصیبة
و یکره الجلوس لها ای للتعزیة اه

تنبیه

فی بیان اجر الصبر علی المصائب

و بیان ان من

أصيب وصبر فله ثواب آن

وخير ما يصيب المسلم من تعب

مصيبة الا كفر الله تعالى

بها من خطاياه وذنوبه

وما يناسب ويتعلق

بذلك الباب

قال بعض العارفين الصبر على ثلاث مقامات الاولى ترك الشكوى وتسمى الصبر الجميل وهي درجة التائبين
الثانية الرضى بالمقدور وهي درجة الزاهدين الثالثة المحبة بما يصنع به المولى وهي درجة
الصديقين اه وقال موسى عليه السلام يا الهي ما جزاء الحزين احتسابا لك قال
خلعة الصبر قال ومن يكملها من اصحاب المصائب قال يا رب [illegible] الذين
اذا ابتليتهم صبروا واذا انعمت عليهم شكروها واذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا
اليه راجعون ودر يكى از رسايل امام غزالى ديده شد كه فعليك بالصبر في المواطن واثنا
ذلك كلامه [illegible] احدها اللوم الى

العبادة

[illegible]

العبادة وحصول المقصود منها فان مبنى العبادة على الصبر واحتمال المشقات انتهى
وذلك ان من قصد عبادة الله تعالى وتجرد لها مخلصا استقبلته شدائد ومحن ومصايب
من وجوه احدها انه لا عبادة الا وفي نفسها مشقة ولذلك كان الترغيب فيه ووعد
الثواب عليها اذ لا يتأتى فعل العبادة الا بقمع الهوى ودحض النفس اذ هي ازجر عن
والوحش [illegible] اشد الامور على الانسان وثانيها ان العبد
نعم [illegible] المشقة [illegible] حتى [illegible] عليه والابقاء على العمل اشد من العمل
وثالثها ان الدار دار المحنة من كان فيها فلا بد له من الابتلاء بشدائدها ومصائبها
عدة اقسام المصيبة في الاهل والقرابات والاخوان والاصحاب بالموت والفقد
والفراق وفي النفس بانواع الامراض والاوجاع وفي العرض [illegible] الناس اياه
[illegible] والبهتان والكذب وفي المال بالذهاب والزوال
من هذه المصايب لا بد ومن قدر من نوع [illegible] فيحتاج الى الصبر كلها
ليدفع الجزع والتلهف والتفرغ للعبادة ورابعها ان طلب الآخرة

ابتلاء واكثر محنة ابدا ومن كان اقرب الى الله تعالى فالمصايب له في الدنيا اكثر بل اكثر والبلاء عليه شديد
بلا شك اما تسمع قوله [illegible] اشد الناس بلاء الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء
ثم الامثل فالامثل فاذن من قصد الخير وتجرد طريق الآخرة استقبلته هذه المحن و
الشدائد فاذن لم يصبر عليها انقطع عن الطريق واشتغل عن العبادة فلا يصل الى
من ذلك ولهذا اعلمنا الله تعالى بالتقاء المحن والمصايب وابتلانا بها [illegible] ذكره
والكن قال الله تعالى لتبلون في اموالكم وانفسكم ولتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم
ومن الذين اشركوا اذى كثيرا ثم قال تعالى وان تصبروا وتتقوا فان ذلك من عزم الامور
[illegible] وطلبوا انفسكم [illegible] انواع البلاء والمصايب فان تصبروا فانتم
الرجال وعزائمكم عزائم الرجال فاذن من عزم على العبادة والتوجه الى الله تعالى
يجب ان لا ان يعزم على الصبر الطويل ويوطن نفسه على احتمال المشقات العظيمة
حتى يلقى ربه [illegible] الامر بغير البشر واما [illegible] ذكره
رحمة الله عليه انه قال من على طريق الآخرة فليجعل في نفسه اربعة الوان من الموت
الموت الابيض

العبادة

الموت الابيض والموت الاحمر والموت الاسود والموت الاخضر فالموت الابيض الجوع والموت
الاحمر [illegible] الناس والموت الاسود [illegible] الشيطان والموت الاخضر الرقايع بعضها على بعض
والثاني من الامرين ما في الصبر من خير الدنيا والآخرة فمن ذلك النجاة والنجاح ومن
ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب معناه من يتق الله تعالى بالصبر
يجعل له مخرجا من المصايب والشدائد فمنها الظفر بالاعداء قال الله تعالى فاصبر فان العاقبة
للمتقين ومنها الظفر بالمراد قال الله تعالى وتمت كلمة ربك الحسنى على بني اسرائيل بما صبروا
وقيل كتب يوسف عليه السلام في جواب يعقوب عليه السلام ان اباءك صبروا فظفروا
فاصبر كما صبروا تظفر كما ظفروا وفي هذا المعنى [illegible] لا تياسن وان طالت مطالبة
اذا استعنت بصبر ان ترى فرجا اخلق بذي الصبر ان يحظى بحاجته ومدمن القرع
للابواب ان يلجا ومنها التقدم على الناس والامامة قال الله تعالى وجعلناهم ائمة
يهدون بامرنا لما صبروا ومنها ثناء الله تعالى قال الله تعالى انا وجدناه صابرا نعم
العبد انه اواب ومنها البشارة والصلوة والرحمة من الله تعالى قال الله تعالى وبشر
الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم

صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون ومنها المحبة من الله تعالى والله يحب الصابرين ومنها الدرجات العلى في الجنة قال الله تعالى اولئك يجزون الغرفة بما صبروا ومنها التحية
الغظيمة قال الله تعالى سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار ومنها ثواب بلا غاية ولا نهاية خارجا
عن اوهام الخلق وعقولهم قال الله تعالى انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب انتهى
ويجتمع هذه الكرامات في الدنيا والآخرة بتوفيق من الله ببركة الصبر فثبت ان الله جمع الدنيا والآخرة
تحت الصبر انتهى وروى في حديث الازهار من الرياض عن علي رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم الصبر ثلاثة صبر على المصيبة وصبر على الطاعة وصبر عن المعصية
فمن صبر على المصيبة حتى يردها بحسن عزائها كتب الله له ثلاثمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة
كما بين السماء والارض ومن صبر على الطاعة كتب الله له ستمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة
كما بين تخوم الارض الى منتهى العرش ومن صبر عن المعصية كتب الله له تسعمائة درجة ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين تخوم الارض الى منتهى العرش مرتين وجاء ايضا
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال عليكم بالصبر فانه محمود العاقبة انتهى وقال بعض العلماء
وقال الغزالي يقول صبرت وكانه ... وحسبت ان الله تعالى انما خلق الصبر وقال

رحمه الله فان قلت فما حقيقة الصبر وحكمه فاعلم ان لفظ الصبر يطلق في اللغة بالحبس قال الله تعالى
واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم اي احبس نفسك معهم فخذ وكن من الشاكرين انتهى
ثم اعلم المعنى الذي هو من مساعي القلب يسمى صبرا لانه حبس النفس عن الجزع والفزع فيما اصابه قال العلماء
في معنى الجزع ذكروا اضطرابك في الشدة انتهى والصبر ترك الجزع الخ فهذا مرتبة
من مراتب الطريق فعليك باغتنام هذه المرتبة العظمى والخصلة الكبرى وبذل الجهد فيها لتكون
من الفائزين فينبغي للانسان ان يصبر ويحتسب ويرضى بالقضاء والقدر وينتظر وعد الله تعالى
له بالاجر والثواب الكثير وان الصبر يعين العبد على جميع اعداء نفسه واعداء دينه ودنياه وانما
يوجد ذلك مع الصبر على الطاعة وعن المعصية وعلى المصيبة انتهى وان الفرج يحصل سريعا مع الكرب
فلا دوام الكرب اصلا وحينئذ فيحسن لمن نزل به ضر او مصيبة والم او مرض ان يكون صابرا
راضيا محتسبا راجيا چه خوش فرموده شیخ شیرازی علیه الرحمه ع صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد
وسرعة الفرج مما نزل به حسن الظن بمولاه عز وجل في جميع اموره فانه تعالى ارحم من كل راحم له حتى
من ابيه وامه وصاحبته وبنيه واخيه انه هو ارحم الراحمين واكرم الاكرمين
شعر هرکه بر این ره نرفت راه بجائی نبرد هرکه از این رنج بتافت روی رهائی ندید
بزرگواران دین نور الله مرقدهم ونفعنا ببرکات حرکاتهم همیشه بار رنج وعنا ومصایب شاقه کشیده اند
وتکلیفهای گران جفا وملامت وجور بر روی خود نموده اند وفرموده اند بلیت

وذکنیم وملامت کشیم وخوش باشیم که در طریقت ما کافریست رنجیدن بلکه مهتر کار همین است که صبر بر آلام
ومصایب وجفا شعار این بزرگواران بوده است قال الله تعالى فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل ولا تستعجل
لهم یکی در سکوت انتقام همین صبر ورضاست روزی حضرت والد ماجد قدس الله سره العزیز در تربیت یکی
از مریدان من فرمود جان عزیز من صبر مرتبه بسیار بلند ومقام بس ارجمند است منجمله یکی از خواص وی آنست که حق سبحانه
محض نوازش ومرافقت تسلی ده امداد کی حبیب خود محمد المصطفی صلی الله علیه وسلم بصبر حکم فرماید کچنانچه پیش از توما آن
مرتبه رفیع را لطف ورحمتا شعار انبیا وسلطین ساخته ایم چنانچه از همین آیه مذکوره لوده تلقا طالبان
معلوم خواهد رسید وشما لا هر در مقام زار رسیده ازین دولت ع مکن مکن که تکو منظران چنین نکنند آری شکر رود را
تاب تنگ ندارد چه توانکرد بلیت هرکه عاشق شد اگرچه نازنین عالم است نازکی کم کن که آید بارهای باید کشید
عربیه ولیس الفتی من جبر الخطب صبره ولکنه من حاز في صبره الخطب انتهى
تفریع وفي نبيه في تحفة الشيخ ابن حجر رحمه الله
في بيان التعبير عن البلاء والمصائب
قال ومنع للعز الدين عبد السلام ان المصائب نفسها لا ثواب
فيها لانها ليست من الكسب

ليست من الكسب بل في الصبر عليها فان لم يصبر كعوقب الذنب اذ لا يشترط في المكفر ان يكون كسبا
بل قد يكون غير كسب كالبلاء فالجزع لا يمنع التكفير بل هو معصية اخرى ورد ونقل السبكي
انه رد على ابن عبد السلام في باب طلاق السكران بان نفس المصيبة يثاب عليها لغير صبر بان كلا
من المجنون والمريض المغلوب على عقله مأجور ومثاب مكفر عنه بالمرض فحكم بالاجر مع
انتفاء العقل المستلزم لانتفاء الصبر ويوجد خلافا لمن زعم ان ظاهر النص مع ابن عبد السلام
خبر الصحيحين ما يصيب المسلم من نصب ولا وصب ولا هم ولا حزن ولا اذى ولا غم حتى الشوكة يشاكها الا كفر الله بها من خطاياه فتخريج الحديث اذا مرض العبد
او سافر كتب له مثل ما كان يعمل صحيحا مقيما انه يصل له ثواب ما كان يفعله الذي
سدد بفعله قبل بسبب المرض فضلا من الله تعالى وحينئذ افاد مجموع الحديثين ان في المصيبة
والمرض وغيره اجرين احدهما لنفسها والآخر للصبر عليها وحينئذ اندفع ما مر انه
لا ثواب الا مع الكسب وحمل النص على من هو صبر عند ابتداء مرضه ثم استمر صبره الى زوال عقله
يرده انه سوى بين المريض والمجنون في الثواب ومثل ذلك لا يتصور في المجنون فالحمل المذكور
غلط منشأه الغفلة كما ذكروه في المجنون الخ والحاصل ان من اصيب وصبر حصل له
ثوابان نفس المصيبة والتكفير لنفس المصيبة والصبر عليها وفيه كتابة مثلها كان يعمله من الخير وهو ذلك
مما ورد في السنة وبينته في كتابي في العبادة وان من انتفى صبره فان كان لعذر كجنون فهو كذلك
او لنحو جزع لم يحصل له من تلك الثوابين شئ انتهى ودر الفاظ تعزیه رسانیدن

گویا عبارت منصوصی مقرر نشده باشد ولیکن امام نوادی واکثر علمای اسلام فرموده لذا که مستحب است
چون برادر مومن تعزیه برادر مومن رود بگوید اعظم الله اجرك واحسن عزاك وغفر لمیتك
و مسلم در تعزیه کافر مانند ذمی ونصاری که مطیع اسلام‌اند بگوید اعظم الله اجرك
وصبرك واخلف علیك یا بگوید بدل الله مصیبتك بالخیر وبا یزید
کافر به تعزیه اهل اسلام آید وایشان نیز در تعزیه مسلم بگویند غفر الله لمیتك واحسن
عزاك اما تعزیه حربی ومرتد واهل بدعت وضلالت مانند رفضه وملاعنه وامثالهم
ایشان بهیچ وجه روا نباشد وتشییع جنازه آنها نیز بهیچ حال جایز نبود انتهی
وتعزیه بهر اسلوب ومکاتبه وپیغام روا باشد **تفریع** امام مجد الدین
فیروزآبادی رحمه الله در کتاب سفر السعادت آورده که در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم عادت نبود
که از برای میت جمع شوند ومجلس مخصوص منعقد نمایند وقرآن بخوانند وختمات کنند
نه بر سر قبر ونه در غیر آن واین مجموع بدعت است وعادت نبود که اهل مصیبت برای مردم طعام
وطبخ ترتیب نمایند بلکه آنحضرت صلعم دیگران را امر میفرموده تا از برای اهل مصیبت
طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت کافی است وقبور را بلند نکردی ودر سر آن
بنای آجر وسنگ وخشت وامثال آن نکردی وقبه وعمارت نساختی چه این مجموع
بدعت ومکروه ومخالف طریقه سنیه حضرت رسالت صلعم می‌باشد

اما در احادیث صحیحه ثبوت رسیده که سنت است برای جیران میت اطعام واتفاق اهل میت
چنانکه در تحفه وانوار وسایر مدونات فقه تصریح بآن شده ویستحب لجیران المیت واقاربهم
واحبابهم تهیئة الطعام لاهل المیت لیشبعهم فی یومهم ولیلتهم ویستحب لهم الالحاح علی
الاکل ویحرم نقل الطعام الی المقابر ویحرم ایضا اتخاذ الطعام للنساء النائحات
لانه اعانة علی المعصیة ولا یجوز الوصیة به ویکره الجلوس للتعزیة فی موضع معین وکذا
اتخاذ الطعام اجتماع الناس علیه الی ثلثة ایام کما هو المعمول فی زماننا قوله النائحات
ای رافعین صوتهن بالندب وهو تعداد شمایل المیت بالبکاء وضرب الخد وشق الجیب
ونتف الشعر وقطعه ونثره مع رفع الصوت فی ذلك انتهی قال فی الانوار
ولو اوصی بان یقرأ علی قبره او یتصدق فی عشر او نحو ذلك من اقسام القربات نفذت
وصیته انتهی

بیان صدقه (احیاء) باموات (ووصول)

در احادیث آثار آورده که بعضی از صحابه سوال کردند از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
که یا رسول الله صلعم وصف کن برای ما که چگونه صدقه باموات میرسد آنحضرت صلعم فرموده
انکم لتصدق قواعین میتکم فیاخذه ملك فیوضع فی طبق من نور وله نور ساطع فی السموات
فیقوم علی شفیر القبر فینادی السلام علیك یا صاحب القبران اهلك قد اهدوا الیك هدیة
فاقبلها ویدخل فی قبره ویوسع علیه قبره وله عند الله من الثواب مثل جبل احد ومثل حری

وهو فی ظل عرش الله یوم لا ظل الا ظل عرشه ولا حساب علیه **ونیز** از ابن عباس رضی
مروی است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است ما المیت فی قبره الا کالغریق المتغوث
ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق فاذا الحقته کانت احب الیه من الدنیا وما فیها
وان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الدنیا امثال الجبال وان هدایا الاحیاء
للاموات الدعاء والاستغفار **ونیز در همین کتاب** از محمد بن علی الباقر
روی از آبای کرام خود وایشان از حضرت رسول صلعم روایت کرده‌اند که اکثروا بالدعا للاموات
من زیارة یوم الجمعة واذا ذکر فی ادبار الصلاة قالت الملائکة غفر الله لك ومن دعا
خلف صلاة مکتوبة لاهل القبور نظر الله الیه یوم القیمة بالرحمة واعطی کتابه بیمینه وشفع
سبعین من اهل بیته **ونیز** انس از حضرت رسول صلعم نقل کرده است که وی فرموده
من دخل المقابر فقرأ سورة یس خفف الله عنهم یومئذ وکان له بعدد من فیها حسنات
ونیز از حضرت امام حسن رضی الله عنه منقول است که هر کسی بمقبرستان رسد وبگوید اللهم رب
هذه الاجسام البالیة والعظام النخرة التی خرجت من الدنیا وهی مؤمنة بك ادخل
علیهم روحا منك وسلاما منی ودر بعضی روایات روحا واحسانا ومغفرة
وسلاما منی ودر روایتی روحا منك ورحمة وسلاما همگی آن اموات بجهت وی
استغفار کنند وهم از آنحضرت صلعم مرویست که هر کسی در وقت دفن کردن میت در قبر
سه بار بگوید

سه بار بگوید اللهم انی اسألك بحق محمد صلی الله علیه وآل محمد ان لا تعذب هذا المیت
حق سبحانه رفع عذاب از آن میت می فرماید تا روز قیامت **وهم در این باب**
از حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکنند که حضرت رسول صلعم از جبرئیل تمنا کرد که
بیاموز مرا چیزی که سبب نجات امت من باشد از عذاب قبر گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم امت را
امر فرما برای آنکه در شبهای جمعه دو رکعت نماز بخوانند در هر رکعتی بعد از فاتحه سه بار سوره
اذا زلزلت الارض بخوانند که حضرت حق سبحانه ثواب نماز را بدیه فرستاده برای امت تو تا هر کسیکه
در شب جمعه این نماز را بخواند خدای عز وجل او را از عذاب قبر ایمن گرداند تا آخر حدیث
نقلست از ابن عباس رضی الله عنهما که وی گفت که روزی ما با چندین صحابه
دیگر همراه حضرت رسول صلعم بمقبرستان آمدیم چون آنحضرت صلعم بمیان قبرستان رسید فرمود
طوبیت صحفکم وصارت اعمالکم طوق اعناقکم پس بهر قبری که میرسید نزدیک وی می نشست
وپیشانی مبارک را بران می نهاد ومیگریست وما نیز بی اختیار با وی گریه میکردیم پس روی
بما کرد ... کیف ترون منازل اخوانکم بعد الدور المزخرفة والقصور المشیدة
بعد از آن بسیار گریه کرد وآه از دل مبارک برکشید وگفت الموت الموت پس روی بآسمان کرد
وگفت یا رب انت خلقتهم وانت تحییهم وانت تمیتهم فاجعل قبور امتی ریاضا من
ریاض الجنة در آن اثنا حضرت جبرئیل امین در رسید وگفت یا محمد صلی الله علیه وسلم

ان افضل امتك على سائر الامم كفضلك على سائر الخلق پس حضرت رسول صلى الله عليه وسلم از لذت بشارت
آثار بشاشت و سرور بر روی مبارکش ظاهر گشت و فرمود حبذا الرواح وقطر الامطار على
قبر المؤمن كفارة لذنوبه چنانچه قبلی را این همین حدیث مذکور گردید انتهى الرحمة

وهم در شرح عقائد مولانا سعد رحمه الله در بحث قبول دعا

وصدقه اموات می فرماید وفي دعاء الاحياء للاموات وصدقتهم اي صدقة الاحياء
عنهم اي عن الاموات نفع لهم اي للاموات خلافا للمعتزلة تمسكا بان القضاء لا يتبدل
وكل نفس رهينة بما كسبت والمرء مجزي بعمله لا بعمل غيره ولنا ما ورد في الاحاديث الصحاح
من الدعاء للاموات خصوصا في صلاة الجنازة وقد توارثه السلف فلو لم يكن للاموات نفع فيه
لما كان له معنى وقال عليه السلام ما من ميت يصلي عليه امة من المسلمين يبلغون مائة كلهم يشفعون
الا شفعوا فيه وعن سعد بن عبادة انه قال يا رسول الله ان ام سعد ماتت فاي
الصدقة افضل قال الماء فحفر بئرا وقال هذه لام سعد وقال عليه السلام الدعاء يرد البلاء
والصدقة تطفئ غضب الرب وقال عليه السلام ان العالم والمتعلم اذا مرا على قرية
فان الله تعالى يرفع العذاب عن مقبرة تلك القرية اربعين يوما والاحاديث والآثار في الاخبار
في هذا الباب اكثر من ان تحصى والله يجيب الدعوات ويقضي الحاجات لقوله تعالى ادعوني
استجب لكم ولقوله عليه السلام يستجاب للعبد ما لم يدع باثم او قطيعة رحم ما لم يستعجل

ولقوله عليه السلام ان ربكم حي كريم يستحيي من عبده اذا رفع يديه اليه ان يردهما صفرا واعلم ان العمدة
في ذلك صدق النية وخلوص الطوية وحضور القلب لقوله عليه السلام ادعوا الله وانتم موقنون
بالاجابة واعلموا ان الله لا يستجيب من قلب غافل لاه واختلف المشايخ في انه هل يجوز ان يقال
يستجاب دعاء الكافر فمنعه الجمهور لقوله تعالى وما دعاء الكافرين الا في ضلال ولانه لا
يدعو الله تعالى لانه لا يعرفه ولانه وان اقر به فلما وصفه بما لا يليق به فقد نقض اقراره
وما روي في الحديث ان دعوة المظلوم وان كان كافرا تستجاب فمحمول على كفران النعمة وجوزه بعضهم
لقوله تعالى حكاية عن ابليس رب انظرني فقال الله تعالى انك من المنظرين وهذه اجابة واليه ذهب
ابو القاسم الحكيم وابو النصر الدبوسي وقال صدر الشهيد وبه يفتى انتهى

بيان در اخفاء صدقه دادن میفرماید

قال تعالى ان تبدوا الصدقات فنعما هي وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خير لكم در آيه
در مواهب آورده که پس آن اخفاء بهتر است مر شما را چه آن صدقه از ریا و سمعه دور باشد و درویش نیز
از ذلت اخذ و به ما موجب محفوظ شود و بعضی علما حکم اخفا را عام داشته اند در فرایض و نوافل چه صحابه در زمان
حضرت رسول صلى الله عليه وسلم در اخفاء مبالغه عظیم داشته اند هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و بعضی بر آنند
که اخفا منحصر و متعلق به نوافل است و در فرایض اظهار اولی است تا منظنه ترک زکات بکس نبرند
و دیگر را دلیل مسارعت است با حقیقت ما و دلالت و سبب رغبت توانگران دیگر میشود بادای زکاة انتهى

در تطوع پنهان اخفا اولی و احسن باشد و از ابن عباس رضی الله عنه منقول است که صدقه سر در تطوع فاضل است از علانیه
هفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقة السر تطفئ غضب الرب و اکثر کرام الکاتبین که در صدقه فرمودند
که اگر اخفا کنید شما را بهتر می باشد و هر کسی که طالب تمامی این معنی است رجوع به سوره البقره در مواهب و جواهر التفسیر کند
که در بیان صدقه سر و جهر مفصل معلوم گردد قال النبي صلى الله عليه وسلم الصدقة على خمسة انواع واحد بواحد
وواحد بعشرة وواحد بمائة وواحد بسبعمائة وواحد بسبعين الف اما واحد بواحد
فهو ان يدفعها الى الاغنياء والغني واما واحد بعشرة فهو ان يدفعها الى الفقراء والمساكين
واما واحد بمائة فهو ان يدفعها الى ذي رحم قريب واما واحد بسبعمائة فهو ان يدفعها الى الابوين
واما واحد بسبعين الف فهو ان يدفعها الى طالب العلم الحنفي الحنبلي الحديث

ایضا در بیان وصول صدقه احیاء باموات

قال الفقيه ابو نصر في كتاب بساتين المذكورين قد كان في قلبي شيء زمانا ان الصدقة
من الحياء كيف يصل الى الاموات حتى رأيت والدتي رحمها الله في المنام بعد موتها كان قبرها قد انشق
وظهر التابوت فرفعت رأسها فاذا انا بوالدتي نائمة وعلى وجهها شيء كالقطن فكشف القطن عن وجهها
فكلمتني وكلمتها فقلت يا اماه كيف تصل صدقتنا اليكم وكان في يدي رغيف وخلفي جارية صغيرة
فقالت نعم اما الرغيف الذي في يدك فكسرت فاعطيت بنات الجارية فقالت يا بني تعال
ادخل اصبعك في فمي حتى تنظر قدرة الله تعالى فادخلت اصبعي في فيها فاذا كسرة الرغيف
مضغوغة

مضغوغة ووجدتها في فيها بقدرة الله عز وجل ففعلت ذلك مرارا فوجدتها كذلك باذن الله تعالى
فانتبهت وايقنت بحقيقة وصول الصدقة من الاحياء الى الاموات كذا في الازهار انتهى
مسئلة من قرأ الفاتحة واهدى الى اهل المقبرة هل تقسم بينهم او يصل الى كل منهم ثواب كاملا
اجاب بانه افتى جمع بالثاني وهو اللائق بسعة فضل الله تعالى سئل عن قبر والد او امه
صالح هل الاولى البداءة بزيارة الاصل او الصالح اجاب الذي يظهر انه ان كان قبر
الصالح في غير الاصل بدأ به والا بدأ بالاصل وهذا اولى من اطلاق بعضهم البداءة بالاصل
لان الاصل ان ينتفع الولي الذي زيارته الوقوف عند قبرهما والدعاء لهما والقراءة على قبرهما
كذا في فتاوى ابن حجر رحمه الله

مسئلة فيمن مات وعليه صلاة وصيام او فرائض اخرى

ولو مات وعليه صلاة او اعتكاف لم يفعل عنه ولا فدية تجزي عنه لعدم ورود ذلك
وفي الاعتكاف قول انه يفعل عنه كالصوم والله اعلم وفي الصلوة قول انها تفعل عنه
اوصى بها ام لا حكاه العبادي عن الشافعي رحمه الله تعالى عن اسحق وعطاء الخراساني لكنه معلول

بل نقل ابن برهان عن القديم انه يلزم الولي ان خلف تركة ان يصلي عنه كالصوم و توجه عليه
كثيرون من اصحابنا انه يطعم عن كل صلاة مدا واختار جمع من محققي المتأخرين الاول وفعل به السبكي
عن بعض اقاربه [illegible] يعلم ان نقل جمع شافعية وغيرهم الاجماع على المنع المراد به اجماع من اكثر
وقد تفعل هي والاعتكاف عن ميت كركعتي الطواف فانها تفعل عنه تبعا للحج وكما لو نذر ان يعتكف
صائما فمات فيعتكف الولي او مأذونه عنه صائما قاله ابن حجر في شرح المنهاج انتهى

فصل در بیان نبش قبر عمداً او خطاءً

بدانکه نبش قبر برای دفن کردن میتی دیگر در آن جایز نیست مگر آنکه از میت مدفون سابق [illegible] خاک
شده باشد و آن باختلاف هوای بلاد و امکنه و زمین و اخبار اهل خبره بازبسته است و اگر
در اثنای کندن قبر [illegible] استخوانهای کهنه [illegible] را یافت [illegible] بلکه [illegible]
داد او را بپوشاند و اگر بعد از اتمام قبر [illegible] یافت [illegible] در کنار القبر [illegible]
[illegible] نموده و میت را نیز در طرف دیگر القبر نهاده و این در وقتی میباشد که بسبب عدم امکان [illegible]
[illegible] قبر دیگر متعذر شد اما در وقت امکان و وسعت [illegible] قبری واحده [illegible]
[illegible] بهتر و مستحسن تر میباشد و اگر بیقین دانسته شد که او را بی غسل دفن کرده لازم و واجب است قبر را
نبش نمایند و او را بیرون آورده غسل کنند هرگاه متغیر نشده باشد انتهی و در زد [illegible] لو دفن في ارض [illegible]
[illegible] اکفن [illegible] استحب لصاحب [illegible] والثوب الترك فان ابا فله النبش
وان تغير انتهى و اگر بی کفن او را دفن کرده باشند نبش قبر لازم نبود چرا که مقصود از تکفین آن
ستر او است و حال آنکه بتدفین وی در خاک [illegible] حاصل گردیده پس اکتفا بتدفین وی در خاک بهتر

زمین میت را [illegible] وی بنبش قبر رسانیده و اگر از سیل یا زمی آب بقبر رسیده باشد نبش [illegible]
خوف خرابه قبر و ما في القبر داشته باشند جایز است نبش و نقل کردن آن میت در آنجا کما هو المرقوم في
[illegible]

تفریع هرگاه در میان دریا شخصی در میان سفینه متوفی شد اگر ساحل آن
دریا یا جزیره یا معموره در بر در نزدیکی وی است و امکان نقل کردن از دریا به آنجا دارد در میان سفینه آن را
بیرون آورده و بدانجا نقل نمایند و در موضعی از آن مواضع مذکوره او را دفن کنند و الا تخته چوب
یا چیزی سنگین بر شکم وی است در محکم ببندند تا جسدش منتفخ نشود پس او را بعد از تمام غسل و کفن و نماز
بمیان دریا اندازند و ذکر چیزی سنگین برای آنست که تا در قعر آب فرو رود چنانچه الآن معمول اهل [illegible]
بحر است که هر کسی از سکان کشتی فوت کند بعد از غسل و کفن و نماز و دعا پارهای آهن به پهلوی
می بندند و او را بمیان دریا می اندازند و شرعا جایز نیست دفن مسلم در میان مقابر کفار یا به عکس آن
پس مسلم از اهل بخشش و رحمتند و کفار از اهل گرفتاری و عذابند پس اختلاط اهل رحمت و نعیم با اهل
عذاب الیم یا عکس آن بهیچ وجه مناسب نباشد قال في [illegible] و لو ماتت ذمية حاملة بمسلم دفنت
بين مقابر المسلمين والكفار ويجعل ظهرها الى القبلة ليكون وجه الولد في بطنها الى القبلة [illegible]
الى ظهر امها و لو ماتت امرأة حاملة فان كان يرجى حياة الولد شق بطنها واخرج كما حكي في المصابيح
[illegible]

نقل است که شخصی در مدینه منوره بنباشی قبور مشهور [illegible] که شبها بمقبره میرفت و کفن مردگان را می آورد و آن را [illegible]
تا اینکه دختری عفیفه مخدره بحالت مرض موت افتاد و بیمار [illegible] که از مال خود چند بدره زر برداشته نزد آن شخص نباش برد و با وی گفت
که بعد از فوت من هرگاه [illegible] از نبش قبر و کفن [illegible] معاف دارد و هرگاه عصمت و ستر نکند چه [illegible] کسی عورت مرا بدیده
[illegible] بعد از فوت من در قبر مرا نیز به حرمت نگه دارد [illegible] دختر بموت دختر اقدام نمود آن شخص نباش رفت و وقت دختر را
[illegible] آن نباش [illegible] که من نبش قبر دختر نکنم و هیچ حال [illegible]
تا اینکه دختر وفات کرد بعد از [illegible] آن نباش [illegible] بر سر قبر دختر رفت و کفن وی را گرفته [illegible] عریان [illegible]
[illegible] که دختر [illegible] از [illegible] آن [illegible] بلفظ فصیح [illegible] عورت مرا [illegible]
[illegible] الحال [illegible] چرا از رسول [illegible] و [illegible] صورت [illegible]
وحشت لرزه بر اندامش افتاد و بیهوش گردید چنین بهوش آمد گریه و زاری بسیار کرد [illegible] و بی اختیار بشهر درآمد و در [illegible]
[illegible] بصورت [illegible] پس بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بناله و زاری [illegible] آمد و صورت واقعه را بآنحضرت عرض کرد
حضرت [illegible] از استماع [illegible] روی از وی گردانید و [illegible] بسیار عاجز شد آن شخص بعد از [illegible] آنحضرت و [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] از زمین کناره گرفت [illegible] به توبه [illegible]
[illegible] آن شخص [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن شخص [illegible] شد [illegible] آری گر گناه از قاف تا بقاف تو به چیزی از دل بوکری تو صاف
انتهی

ان ذلك اتفق لفيضه الروم ثم بعد اخراج الولد دفنت امه وان لم يرج استلاد حيا بعد الاخراج فلا يشق
ولا يوضع عليه شيء ثقيل ليموت بل يترك حتى يموت ثم يدفن انتهى

ملحقات در کراهت دفن میته در شب و خواب در مقبرستان

بدانکه مکروه است دفن کردن میت در شب بی داعیه ضرورت اما صاحب انوار علیه الرحمه میگوید
مکروه نیست لکن مستحب آنست که در روز دفن کرده شود و نیز مکروه است خوابیدن در میان
مقبرستان چه مقبرستانها اماکن وحشت و دهشت و حزن می باشد و خواب در موضع متوحشه
و مخوفه کربت و رنج و خوف آورد کما هو المرقوم فی مدونات الفقه والاحادیث انتهى

فصل در بیان حرمت نقل کردن میت بی داعیه ضرورت و بیان شخص مسافر که در اثنای راه وفات نمود و ما یناسب بذلك الباب

بدانکه شرعا حرام است بی داعیه ضرورت نقل کردن میت از شهری بشهری دیگر یا از موضعی بموضعی دیگر
اگرچه آن شهر یا آن موضع منقول الیه از آن شهر یا از آن موضع سابق ذی الشرف و فضیلت باشد چنانکه مجموع ائمه فقه
بر این مسئله رفته لنز کما قاله فی الانوار لا قبل الدفن ولا بعده حتی لو اوصی بذلك لم ینفذ آه فی
الا ان یکون بقرب مکة او المدینة زادهما الله شرفا فانه ینقل الیهما او البیت المقدس فیختار النقل الیها
لشرف الدفن وفضله فیها وهو خلاف الجمهور وقوله لم ینفذ آه ای فی نقله تاخیر دفنه وتعریضه لهتك حرمته
من وجوه انتهى و هرگاه شخصی مسافر در میان قافله در اثنای راه وفات کند و اهل قافله متعرض
احوال وی نشده او را بی غسل و کفن و نماز و دفن بگذارند همگی آن اهل آثم خواهند شد
پس اگر آن طریق مسلوک است یا در آن نزدیکی قریه و معموره اسلام موجود است باید میت را بحوالی انطریق
یا آن معموره برسانند و در آنجا فی الجمله آداب و شرایط غسل و کفن و نماز و دفن او را کما هو الواجب
بعمل آورند بعد از آن روان شوند و اگر طریق غیر مسلوک است یا معموره و آبادی در آن حوالی موجود نبود
و بیم گرفتاری بهار راه نیز از قبیل قتل و غارت و اذیت قطاع الطریق و اعداست اگر چنانچه
با بر آداب واجبه میت مشغول گردند آن وقت هر نوعی که میسر شود او را در جانجا متواری سازند
و اگر هیچ جا امکان متواری نیز میسر نشده او را بحال خود بگذارند و روان شوند و هیچ گناهی و وزری
برایشان نباشد زیرا که در آن وقت خطر و خوف تلف نفس و مال است و محافظت نفس و مال از همه چیز
مهم تر و مقدم تر باشد کما قد صرح فی عبارة ... لو اجتمع بمیت فی مضیعة ای
مهلکة فی مخمصة وضیاع نفس ومال لزم علیهم القیام بامر المیت رجلا کان او امرأة فان ترکوه
اثموا کلهم ثم ان لم یکن علی المیت اثر الغسل والتکفین وجب غسله وتکفینه ودفنه وان کان علیه
اثر من ذلك فلا دفنه انتهى

بیان آداب

بیان آداب و شرایط زیارت قبور و قرائت قرآن و ثواب راجعه بخود زائر و بر اهل قبور و ما یناسب بذلك

بدانکه زیارت قبور یکی از سنتهای مؤکده حضرت رسول است علیه الصلوة والسلام و شرایط و آداب وی بسیار بلکه فزون
از حد شمار است تحریر مجموع آنها درین رساله مستعذر بود لاجرم جهت استفاده و اطلاع طالبان چند کلمه از آنها پرداخته
باخبر باش ای که چون تو نام نیست   راه گور است لیک رهی حسام نیست   اگر کار خود از خواهی چنین
رو بگورستان مقام خود ببین   حسب کتاب آداب الاصحاب در اذکار از امام نواوی نقل کرده است که مستحب است
مردان را زیارت قبور کردن و مستحب است توقف بسیار کردن نزدیک قبور اهل خیر و فضل لاسیما در زیارت پدر و مادر خود
و آنکه در ابتدای اسلام پیغمبر صلی الله علیه وسلم از زیارت قبور منع کرده است بنابر آن بود که از رسوم جاهلیت و عادات اعراب یکی آن بود
که زیارت قبور بسیار کردندی و ایشان زار در کار مردگان مبالغه بسیار و بشمار میرسید پس غرض آنحضرت محو آثار
جاهلیت و طمس رسوم و عادات اعراب بود پس چون دلهای ایشان بنور ایمان مطمئن شد و از رسوم جاهلیت
تمام بیرون آمدند و تصفیات کرده طبایع ایشان گشت لاجرم آنحضرت بعد از آن ایشان را بزیارت قبور امر فرمود

بلکه ترغیب و تحریص اصحاب می‌نمود و در صحیح ابن ماجه بروایت ابن مسعود رض آمده که پیغمبر ص فرمود که من پیش از این
شما را نهی میکردم از زیارت قبور بعد از این زیارت کنید که آن زاهد میگرداند مردمان را در دنیا و بیاد میدهد
آخرت را انتهی و هم در این کتاب و سایر کتب احادیث در خصوص زیارت پدران و مادران مثوبات و ماجورات
بسیار و عوائد و فواید بیشمار بیان شده که نوشتن اکثر مجموع آنها را محافظت آنه موجب تطویل و بعد از مطلب
میگردید چنانچه بیاید بطالبان باین قدر اکتفا شد **بدانند** که بعضی از علما گفته‌اند که زیارت
قبور مخصوص بمردان است و زنان را از آن ممنوع اند چه در مسند امام احمد حنبل رض و ترمذی و غیر ایشان روایت
ابی هریره رض از پیغمبر ص ثابت شده که وی فرموده لعن الله زوارات القبور و امام ترمذی تصحیح آن کرده و گفته
این حدیث حسن صحیح است و در اصول از نوادر الاصول بروایت ابن عباس رض آمده که پیغمبر ص لعنت کرده است
زنانی را که زیارت گورها کنند و کسانی که بر سر قبور مساجد بنا کنند و چراغها افروزند **و بعضی دیگر**
از علما برآنند که زیارت قبور مردان را مستحب است و زنان را مکروه و علت کراهت قلت صبر و جزع و نوحه
ایشانست **و جمعی دیگر** از علما برآنند و تحقیق آنهم لیز که زیارت قبور مردان و زنان را
جایز است و جواز و رخصت نسبت بهمه ثابت شده که حضرت فاطمه رضی الله عنها و سلام الله علیها
یکبار و در روایتی زیاده بر یکبار بگورستان احد میرفت و بر شهدا اسلام میکرد و بر قبر حضرت حمزه رض می‌آمد
و از او امر تحت میکرد و عطاف بن خالد مخزومی از خالهٔ خود رض روایت کند که گفت بزیارت شهدای احد رفتم و با من
دو غلام بودند که الاغ مرا نگاه میداشتند و من شنیده بودم که پیغمبر ص فرموده بر ایشان سلام کنید که زنده اند و رد جواب
میکنند

میکنند پس سلام کردم و جواب شنیدم و گفتند بخدا سوگند که ما شما را میشناسیم چنانکه بعضی از شما یکدیگر را میشناسند
پس لرزه بر اندام من افتاد و از بیت سوار گشتم و روان شدم انتهی آداب الاصحاب بطریق الایجاز و الاطناب

توضیح در بیان زیارة القبور و اقسام

ذکر الشهاب الواسع علی العقد و ذکره قاضی ابو الطیب فی تعلیقه ما حاصله انه من کان
یستحب له زیارته فی حیاته من قریب او صاحب او صدیق فیستحب له زیارته فی الموت کما فی حال الحیات
و اما غیرهم فیستحب له زیارته اذا قصد بها تذکر الموت او الترحم علیه او نحو ذلک فانه مندوب و هو حسن اه
قال فی تهذیب الاصحاب و انما یسن الزیارة للاعتبار و الترحم و الدعاء اخذا من قول الزرکشی آدب الزیارة
مقید بقصد الاعتبار او الترحم و الاستغفار او الدعاء او التلاوة و نحوه و یکون المیت مسلما ای و لو اجنبیا
لا یعرفه لکنها فیمن یعرفه آکد فلا تسن زیارة الکافر بل تباح کما فی المجموع و اذا کانت للاعتبار فلا فرق
ثم قال تقسیم الزیارة انها اما لمجرد تذکر الموت و احوال الآخرة فتکفی رؤیة القبور من غیر معرفة اصحابها
و اما لنحو الدعاء فتسن لکل مسلم و اما للتبرک فتسن لاهل الخیر لان لهم فی برازخهم تصرفات
و برکات لا یحصی عددها و اما لاداء حق صدیق و والد لخبر ابی نعیم من زار قبر والدیه او احدهما
یوم الجمعة کان کحجة و فی روایة البیهقی غفر له و کتب له براءة و اما رحمة له و تانیسا لما روی
انس ما یکون المیت فی قبره اذا زاره من کان یحبه فی الدنیا و صح خبر ما من احد یمر بقبر اخیه المؤمن فیسلم علیه
الا عرفه و رد علیه السلام و تتاکد الزیارة لمن مات فی غیبته اه فحاصل عبارتهم ان قبور الکفار
فلا یجب زیارتهم نعم ان کانت الزیارة بقصد الاعتبار و تذکر الموت فهی مندوبة مطلقا فیستوی فیها
جمیع القبور کما قاله السبکی و غیره قال لکن لا یشرع فیها قصد قبر بعینه انتهی

فرع

اعتاد الناس زیارة القبور صبیحة الجمعة و یمکن ان یوجه بان الارواح تحضر القبور
عصر الخمیس الی شمس السبت فخص ایوم الجمعة لانه تحضر الارواح فیه اه و لعل المراد حضور خاص و الا فللارواح
ارتباط بالقبور مطلقا و من زیارته صلی الله علیه و سلم لشهداء احد یوم السبت لعله لبعدهم عن المدینة فخشی یوم الجمعة
عن حیوة المطلوب فیه من التبکیر و غیره اه و افهم من کلامهم انه لا بأس باتباع المسلم جنازة قریبه الکافر
ما لم یصر و یجوز له زیارة قبره ایضا اه و شیخ ابن حجر میفرماید مکروهست زیارت قبور برای خنثی و زنان مطلقا
یعنی چه زن جوان و چه پیر و عجوزه و قبیحه در سر و صورت باشد و بلند کردن آواز ایشان در گریه و نوحه بسبب خوف فتنه که
حالت ایشانست **اما زیارة مرقد مطهر و مشهد معطر و معتبر حضرت** رسالت علیه افضل
الصلوة و السلام مستثنی است که ایشان در آن ممنوع نیستند **و همچنین** زیارت سایر انبیاء و علماء
و اولیاء الله و صلحاء و شهداء انتهی

رسیدن بابتداء مقبرستان و کیفیت زیارت کن

بدانند یکی از اجله آداب زیارت قبور آنست که وقتی بزیارت رود باید با وضو باشد و با لباس ژنده و کهنه و پای برهنه
بقبرستان که رسد اما صاحب انوار رحمه الله میفرماید و لا بأس بالمشی بالنعل بین القبور اه ای بخلاف المشی علیهم
فانه یکره الا لغرض او حاجة انتهی و تا میتواند با ادب و وقار و خشوع و انکسار و تفکر و تامل بسیار بر آثار
و اخبار دار و دیار متخلفه و متروکه ایشان و عبرت از زمان و مکان پریشان ایشان بر ایشان بگذرد و بهیچ وجه
از دعای مغفرت و طلب آمرزش گناه برای ایشان فارغ نشود و دیگر و نخوت و عجب و تفاخر میان مقابر نگذرد
و البته پای بر سر قبر ایشان و روی ایشان ننهد و بر سر قبر ایشان بهیچ قسم ننشیند و تکیه بر ایشان نکند

و حتی المقدور پشت بایشان نکند چه اینها همگی نسبت بایشان بی ادبی و بیحرمتی است زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
در حق ایشان فرموده لان یجلس احدکم علی جمرة فیحرق ثیابه الی جلده خیر له من ان یجلس علی قبر الحدیث
و حتی الامکان پیاده بزیارت رود نه بسواری مگر وقتیکه از پیاده رفتن عاجز باشد و زنهار از بول و غائط
و سایر نجاسات و مستقذرات بر ایشان احتراز و اجتناب تام نماید و هرگاه بر قبری نجاستی یا چیزی مستقذری
مانند سرگین و بعره و امثال آنها ببیند آن را دور انداز و آن موضع را پاک گرداند لاسیما در زیارت پدران
و مادران و آباء و اجداد و امهات کمال احترام و ادب را مرعی داشته بلکه ایشان را از حیثیت حرمت و ادب
از سایر اموات قریبه و صدیقه بهتر و خوبتر شمرد و شایسته تر داند و هرگز بهیچ صورت ایشان را به بدی و غیبت
و دروغ یاد نکند ثم الشرع یحکم بتوقیر القبر و احترامه فیکره الجلوس و الاتکاء علیه اه قال علیه السلام
لان یجلس احدکم علی نار فتحرق ثوبه و تصل الی بدنه خیر من ان یجلس علی قبر قاله فی شرح رد بغاة انتهی
و فی هذا و هاد تراتبی ... مسلم بالمقابر الا قال السلام علیکم یا اهل المقابر یا غافل لو علمت ما نعلم لذاب لحمک علی جسمک
و ایضا عن ابی بکر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول من زار قبر والدیه او احدهما فقرء عندهما یس غفر الله له
بعدد آیها و حروف خطایاه انتهی و ادا جواز زیارات و دوره که قبر را بر مسح نکنند و از مس نمایند و قبر را
تقبیل نکنند و سجده نبرند که اینها همگی عادت نصاری و مخالف کتاب و سنت میباشد و در آداب الاصحاب نیز آورده
که پیغمبر ص مردی را دید که در گورستان میگذشت و نعلین در پا داشت فرمود ای صاحب نعلین بینداز نعلین خود را و نیز بعضی
روایات آمده که آنحضرت مردی را که بر قبری تکیه زده بود فرمود که ایذا مکن صاحب قبر را و نماز گذاردن در گورستانها نیز
شرعا مکروه و مذموم است بلکه منهی عنه میباشد از ابی مرثد رض مرویست که پیغمبر ص فرمود که روی بجانب قبور نماز نگذارید

و بعضی از علما در شرح احیاء گفته اند که نشستن بر بالای قبور غایت اهانت و استخفاف است نسبت باصحاب آن و نماز گذاردن بجانب
قبور نهایت اکرام و احترام است نسبت باصحاب آن پس این هر دو فعل از جهت افراط و تفریط مذموم و مکروه است طبعاً و شرعاً
و بعضی از ائمه شرع رحمهم الله فرموده اند بسبب کراهت و منع نماز گذاردن در مقبرستانی آنست که خاک گورستان آمیخته است
بگوشت و خون و ریم اعضای اموات پس بر بالای آن نماز گذاردن و در کنار آن نماز روا نباشد و اگر کسی را ضرورت افتد که
در گورستان نماز گذارد و بسبب تنگی وقت یا امری دیگر باید سعی کند تا اختیار نماید که قبور آنجا کمتر بود و بیابد و قبور کمتر
جانب قبله باشد حایلی از دیوار یا اشجار آن واقع باشد لیکن نماز جنازه در گورستان روا است بلکه اگر کسی نماز جنازه عزیزی از زیارت
جایز است که بر قبر وی نماز گذارد بموجب امام شافعی و اتباع وی انتهی فـی نـهـایـن قـسـتـقـر و بعضی مجاورت
مکروه و مذموم است که مجاورت بر سر قبر پدر و مادر و اقربا و عشایر و غیر ایشان اختیار کنند عادت جاهلیت است و در صحیح مسلم
بروایت ابی هریره رضی الله عنه آمده که پیغمبر ؐ فرمود اگر بنشیند یکی از شما بر اخگری تا بسوزد جامه وی تا پوست وی برسد
بهتر باشد ویرا از آنکه بر سر قبری بنشیند و بعضی از علما گفته اند که مراد از این نشستن آنست که کسی برای ماتم داشتن بر سر قبر ملازم شود
یا آنکه از قبر کنار گیرد
آن نیست که دیگر بجانب عبور کنند و آنکه بعضی بر سر قبور و مزارات که از اولیا و اکابر دین بود مشایخ تعظیم و عادت
و مجاورت اختیار میکنند و ترک همه کار و بار میگیرند آن نیز از اهل تحقیق نکرده و مذموم است حضرت ایشان که خواجه
احرار قدس الله سره العزیز مگر با آنکه فرموده اند که حضرت خواجه بزرگ قدس الله روحه فرموده اند که گربه زنده به از شیر مرده و در مناقب
ایشان مذکور است که میفرمودند مجاور حقیقی و خاک بودن اولی و احق است از مجاورت خلق حقیقی و اینست بربان
مبارک ایشان بسیار میگذشت تا کی گور مردان را پرستی بگرد کار مردان گرد و درستی انتهی آداب الاصحاب
پس از عبارت سابق چنان مستفاد و مفهوم بلکه محقق و معلوم گردید که زیارت قبور بحکمت بر دانست

و برای زنان

و برای زنان مکروه و منهی عنه اما بقول شیخ رویانی در کتاب روضه آورده که هر گاه از فتنه
و مفسده و اظهار نوحه و رفع صوت ایمن باشند جایز است ایشان را نیز زیارت قبور کنند کما قال فی التحفه
و یکره للنساء مطلقاً الا نعم یسن زیارة قبره صلی الله علیه وسلم قال بعضهم و کذا سایر الانبیاء و العلماء و الاولیاء
قال الرویانی ان صح ذلک فاقاربها اولی بالزیارة و صلة الرحم من الصالحین انتهی فعلی هذا یرجحان
الزیارة لهن تنزلها کما ... بلا ... و لا حلی و لا ثوب زینة کما قلنا فی باب الجماعة
بل هنا بطریق الاولی و ان ذهب فی ... حرم ... بحال الاجانب فتبین ان ...
ان لا خشیة الفتنة هنا و لا فرق بین نحو العلماء و الاقارب ... الفضلاء و زیارة نحو العلماء اظهار تعظیمهم بانه
احیاء فی مشاهدهم ... لا ینکره الا المحرومون
بخلاف ... الا و بعضی گفته اند زیارت زنان مطلقاً حرام است چنانکه در حدیث آمده
لعن الله زوارات القبور کما مر پس معلوم شد که کراهت در صورت عدم خوف فتنه مرتبه و الا در وقت
توهم فتنه بلا تردد حرام صرف خواهد بود و قول دیگر آنستکه زیارت ایشان مباح است هر گاه خوف
محظور نباشد چه در بعضی اخبار آمده که حضرت رسول ؐ زنی را بر سر مقبره بدید و وی را از آمدن بزیارت منع
نفرمود
و یکی دیگر از آداب زیارت قبور سلام کردنست بر ایشان عموماً و خصوصاً بعد ... قبر
سلام کردن بر اهل قبور
و اعضاء باشند یا منفرد از مقبره باشند باید در ابتدا چون بایشان میرسند سلام کنند چه این سلام کردن
تحفه ایشان ... و در کیفیت لفظ سلام اختلاف کرده اند اگر چه کلمه از الفاظ مختلفه
سلام اداکرده میشود و روایت اصح آنست که شیخ ابن حجر در صحیح آورده که حضرت رسول ؐ هر گاه بمقبرستانی
داخل شدی فرمودی السلام علیکم دار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون

و لفظ استشاد در عبارت بجهت تبرک و تیمن است یا بجهت آنستکه آمیت تحقق دران بقعه مدفون گشته و یا بجهت آنستکه
موت وی بر اسلام بوده است پس بر هر تقدیر مستحق سلام اند و باید در برابر قبر و مواجهه وی ایستاده آنکه سلام کنند
و بعد از سلام برای ایشان دعای مغفرت و رحمت و دخول جنت طلبند بعد سوره فاتحه را با سه بار سوره
قل هو الله احد بخوانند و ثواب آن بهدیه ارواح ایشان نمایند بعد اگر میخواهند بنشینند در برابر وی بنشینند و هر قدر
که میخواهد قرآن و دعا و صلوات و ذکر نماید بخوانند و ثواب آن را بطریق فاتحه بهدیه ارواح ایشان نمایند و چنانکه نشیند
بشانه که در حالت حیات آمیت بچه نوع نشسته و بچه نوع در خدمت وی حرکات و سکنات نمودی در حالت ممات نیز
بهمان نوع زیارت وی آید و هیچ وجه سلام بر اموات کافر روا نباشد همچنانکه در حالت حیات ایشان سلام بر ایشان
روا نبود مقدار نزدیک شدن بقبر برای سلام و قرآن
و دعا ... بیان
... السلام علی اهل المقبرة مع ان موت المسلم
بعید لان امور الآخرة لا یقاس علیها ... السلام علیکم الخ و قال القاضی حسین
لا یصل الیهم لو کانوا احیاء الا و المشهور فی السلام علیهم ان یقول السلام علیکم الخ
و المتولی لا یقال السلام علیکم لانهم لیسوا اهلا للخطاب بل یقال و علیکم السلام فقد ورد ان شخصاً قال
علیک السلام یا رسول الله ؐ فقال لا تقل علیک السلام فان علیک السلام تحیة الموتی الا و دعوی انهم
لیسوا اهلا للخطاب بل ... الا علی ان فی کلام التصنیفی خطابا
فیحمل کونهم اهلا للخطاب الا او ان هذا ... و یحضر عنده
... الزیارة و الوقوف ... عند قبر اهل الخیر و الفضل و الصلاح کالائمة اولی الالباب

با بشر و هو سنة

من القرآن ما تیسر و هو سنة فی المقابر فان الثواب للحاضرین و المیت کحاضر ترجى له الرحمة و البرکة ای کونه حاضرا
ثم جعل القرائة بل یصل الی القرائة ... للمیت بعد ... مثل ... ثواب ذلک الیه
قال فی الایعاب و فی ثواب القرائة للمیت کلام یاتی ان شاء الله تعالی فی الوصایا انتهی
و در آداب الاصحاب نیز بروایت صحیح آورده که پیغمبر ؐ در آخر شب بگورستان بقیع بیرون میرفت و میگفت
السلام علیکم دار قوم مؤمنین و اتاکم ما توعدون غداً مؤجلون و انا ان شاء الله بکم لاحقون اللهم
اغفر لاهل بقیع الغرقد و در کتاب ابن السنی بروایت صدیقه رضی الله عنها آورده که پیغمبر ؐ بجانب بقیع آمدی و گفتی
السلام علیکم دار قوم مؤمنین انتم لنا فرط و انا بکم لاحقون اللهم لا تحرمنا اجرهم و لا تضلنا بعدهم
و هم در صحیح مسلم بروایت صدیقه رضی الله عنها آمده که از پیغمبر ؐ پرسیدم که چگونه گویم وقتی بزیارت قبور
بیرون روم فرمود که بگوی السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و یرحم الله المستقدمین
منا و المستاخرین و انا ان شاء الله بکم لاحقون و نیز در صحیح مسلم بروایت بریده رضی الله عنه آمده
که پیغمبر ؐ تعلیم داد اصحاب خود را که چون بگورستان بیرون روند بگویند السلام علیکم اهل الدیار من
المؤمنین و المسلمین و انا ان شاء الله بکم لاحقون اسأل الله لنا و لکم العافیة انتم لنا فرط
و نحن لکم تبع و ثابت شده که چون آنحضرت زیارت شهدای احد رفتی گفتی السلام علیکم بما صبرتم
فنعم عقبى الدار
افاضه بر عوام اموات و استفاضه
از خواص ایشان بطریق سنت بدانکه
برای ایشان
باید چون بسر قبر برادران مؤمن برسد یا بزیارت پدر و مادر و اقربا و عشایر خود رود بعد از سلام

وطلب مغفرت و رحمت و عافیت برای ایشان نماید و تلاوت قرآن اقدام نماید و فاتحه و تهلیل و ذکر
و آنچه که معهود و مقرر است بخوانند کما ذکر فی هذا الباب و در آداب الاصحاب آورده که حضرت ایشان میفرمودند
مولانا نظام الدین خاموش علیه الرحمه در نوعی از ختم کردن بر سر مقابر می‌فرمودند که یکبار سوره فاتحه و یکبار آیة الکرسی
و یازده یا دوازده بار قل هو الله احد و ده بار صلوات ایشان بخوانند اما چون بر قبر یکی از اکابر دین
و اهل کشف و یقین برسند باید بمقام استفاضه در آیند و ترک افاضه و افاده نمایند چنانکه خواجگان سلسله
علیه نقشبندیه قدس الله اسرارهم العلیه کنند و طریق ایشان در زیارت مشایخ و اکابر آن بود که چون
آنجا رسند باطن شریف خود را جمع سازند و از همه نسبتها خالی سازند و منتظر نشینند تا چه نسبت و چه کیفیت
معلوم کنند و از ایشان کشف قبور چندان اعتباری نبود و اعتمادی نداشتند حضرت ایشان قدس سره میفرمودند
که کشف قبور آنست که روح صاحب قبر متمثل شود بصورتی از صور مثالی و صاحب کشف القبور آنرا بنظر بصیرت
مشاهده میکند اما چون شیاطین را قوت تمثل و تشکل بصور و اشکال مختلفه و متنوعه باشد
از این جهت خواجگان و ائمه این سلسله علیه از این کشف اعتبار بر گرفته‌اند انتهی و میفرمودند که روزی
همراه مولانا نظام الدین در تاشکند بزیارت قبور بعضی مشایخ رفتیم مولانا بر سر قبری نشستند و زمانی
متوجه شدند بعد از آن برخاستند و فرمودند که نسبت علمیه بر صاحب این قبر غالب بوده است بعد از تفحص کامل
معلوم و محقق شد که آن قبر شیخ زین الدین کوی عارفان بود که در علوم ظاهر استاد شیخ شهاب الدین
سهروردی بوده است بعد از آن بر سر قبر دیگری نشستند در آنجا نیز مراقبه تام کردند آنگاه با کیفیتی عظیم
برخاستند و فرمودند که نسبت جذبه بر صاحب این قبر غالب بوده است بعد از تحقیق تام معلوم گشت
که آن قبر

که آن قبر خواجه ابراهیم کیمیاگر بود از اکابر اهل باطن بوده است مراد از این تفصیل آنست
که چون بزیارت دولتمندان دین و بزرگان صاحب هدایت و یقین رسی خود را گدا و مفلس ساخته
بلکه ایشان بجای تو رحم و شفقت آرند و از آن استفاضه و استغاثه نفعی و فیضی بتو رسانند
همچنانکه در دنیا درویشان و مفلسان تملق و استمالت توانگران و صاحب دولتان می‌نمایند
و ایشان محتاجند در قبر و قیامت نیز به توانگران دین و صاحبدولتان طریقت و شریعت
محتاج میباشند پس در زیارت علما و مشایخ و اولیا و سادات و سایر بزرگان دین احتیاط باید کرد
که بی فیض و بهره نگذرد و وقت عزیز بیهوده تلف نشود این نقد عزیز است گرامی دارش

تنبیهات

بدان ای سالک راه که اینهمه حدیث موت و گذارش فنا و ثبات
در راه است و برای تو گفته‌اند و اینهمه تحریر و تقریر از آن است اگر عاقلی ترا اشاره کافی است و اگر غافلی
پنبه غفلت از گوش بدر کن و تدارک دفع اینهمه خوف و خطر کن یقین دان کار تو همین و انجام زندگانیت
چنین روز خواهد رسید پس چون دانستی که دنیا دار فنا و زوال و مقام گور و سرای وحشت
و اهوال است مونسی از اعمال و هم‌نشینی از نیک مردان و اهل دل پیدا کن تا فردا در آنخانه تنگ و تاریک و آن دشت بیابان
کژدم و مور و مار در زندان سیاست و آزار انیس جان تو گردد زیرا بمفاد حدیث حضرت رسول صلی الله علیه و سلم

القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران پس آنچه که در شرع بآن مأموری عمل نمودی و اتباع سنت
و مستحبات کردی و از عمل صالح یاری و از طاعت کرداری بدست آوردی و از معرفت و مرضیات حق لایق نور و جمال
و حسن و کمالی کسب نمودی هر آینه قبر تو روضه باشد از روضات بهشت و معلوم است که اوصاف ریاض بهشت در قرآن و احادیث
مذکور و مسطور است البته بلاشک یک گوشه بهشت از فضای عرصه روی دنیا خوشتر و بهتر میباشد و اگر العیاذ بالله
حال بر عکس واقع آید یقین آن قبر حفره از حفار دوزخ خواهد بود و بیان دوزخ و ماجرای آن در قرآن و احادیث
مرقوم و مذکور میباشد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است قبر اول منزلیست از منازل آخرت و آخر منزلیست
از منازل دنیا پس اگر بنده بخیر و سعادت و آسانی از آن نجات یافت بعد از آن نیز هر چه پیش آید با آسانی و خیر از او
میگذرد و اگر العیاذ بالله بشر و شقاوت و ناراحتی گذشت آنچه پس از آن پیش آید سخت تر باشد در دنیا که جای
تدارک و وسعت کوشش و علاج است انبیا و علما و اولیا و مشایخ و بزرگان دین هیچ چیزی را باقی نگذاشته‌اند
همه را تبلیغ و ارشاد به مردمان کرده‌اند فردا برای هیچکس بقدر یک ذره و یک نقطه بهانه و عذر نمانده و از کس معذرت
و بهانه قبول نمیکنند و دوباره بدنیا نفرستند تا تدارک و معالجه مافات قیام نماید و مهلتی بکس نخواهند داد
نقلست که روزی هارون الرشید بقصد سیاحت بهلول را دید که در سایه گوری نشسته و چوبی در دست
و کله آدمی در پیش نهاده هارون پرسید ای دیوانه در چه کاری گفت در این کله می‌نگرم فرق نمی‌توانم کرد که کله همچون
من گدا است یا کله همچون تو پادشاه است هارون گفت این چوب چیست که در دست داری گفت زمین را با یاران قسمت
میکنم و عرصه خاک را میپیمایم هارون پرسید که عرصه را چه طور یافتی گفت قسمت من سه ذرع شد با گدائی و قسمت تو نیز
سه ذرع شد

سه ذرع شد با پادشاهی ای سالک راه وای از حقیقت کار آگاه اینهمه تفاوت در بین
سید و عبد و پادشاه و گدا و بزرگ و کوچک و سفید و سیاه و نیک و بد چندان باشد که در صف زندگانی باشند
بعد از آنکه از این دار فانی رخت بر بستند و بمنزل فنا روان شدند همگی ایشان یکسان باشند
و این در صورت ظاهر چنانند اما در معنی یکسان نخواهند بود آن حساب کلیش باید داد و این جواب قلیلش
باید گفت هر که بیش بیش [illegible]
درویش را بهر سرای راحت است اینجاش درد سر کم و آنجا حساب هم
دنیا پرست را ملالت بهر قدم اینجا عقوبت آمد و آنجا عذاب هم

غنیمت

قال النبی صلی الله علیه و سلم اغتنم خمسا قبل خمس شبابک قبل هرمک و صحتک قبل سقمک
و غناک قبل فقرک و فراغک قبل شغلک و حیاتک قبل موتک یعنی غنیمت دان پنج چیز را
پیش از آنکه پنج چیز ترا رسد اول غنیمت دان جوانی پیش از ظهور پیری که وقت جوانی نور افزای شعله حیات
و هنگام ارادت و نظافت کمیت ذات است امروز که قوه و قدرت طاعت و عبادت داری از آن تقصیر مکن
که زود ضعیف و نحیف و مسخره و فسیح و تشریف کردی و از ادای عبودیت و بندگی بازمانی
چون توانستم ندانستم چه سود چون بدانستم توانستم نبود بدا آنکه رسد بعمر غرور است و نادانی و آخر عمر بضعف است
و ناتوانی [illegible] مهلت تو که رسد دیگر نجات [illegible] زاد است
پیش تو در این خانه نگیری قرار عمر چه ده ساله و چه صد هزار و ما المرء فی دنیاه الا کغابر
و ما صالح الاعمال الا الجسرة و ما هذه الایام الا صحائف و ما حفظها [illegible]

قیل لعلی رضی الله عنه فی تقسیم العمر فی الدنیا

إذا عاش الفتی ستین عاما — فنصف العمر تمحقه اللیالی

ونصف النصف یذهب لیس یدری — لغفلته یمینا عن شمال

وثلث النصف آمال وحرص — وشغل بالمکاسب والعیال

وباقی العمر أسقام وشیب — وهم بارتحال وانتقال

فحب المرء طول العمر جهل

وقسمته علی هذا المثال

بدانکه در موسم جوانی دو کار باید کرد تا حق آن ادا کرده باشی یکی آنکه بتوبه و بازگشت در طاعت حق کوشد و جهد نموده
که شاب تایب در نظر الهی جل شانه و در پیش خلایق محبوب خواهد بود دیگر آنکه پیران را گرامی دارند تا در وقت پیری
ترا نیز گرامی دارند اکابر طریقت چه خوش فرموده اند معصیت از همه زشت آید و از پیران زشت تر و طاعت از همه کس
زیبا آید و از جوانان زیباتر دوم غنیمت دان تندرستی پیش از عارضه بیماری زیرا که صحت بدن سرآمد همه دولتها
و نعمتهای دنیاست پس قدر تندرستی را آنوقت دانی که به بیماری گرفتار گردی چنانچه گفته اند از فضایل بیماری یکی ...
سیم غنیمت دان توانگری را پیش از آنکه بفقر و درویشی مبتلا شوی پس هر چه از پیش فرستادی مال تست و آنچه که باز پس
گذاشتی از آن وارث یا حارث از تو بدتر چه دولت و مال و ملک دنیا وقتی بکار آیند که تو در راه مالک الملک حقیقی
بذل و انفاق کنی و حق درویشان و محتاجان از آن ادا نمائی و درویش را خدا بتوانگر حواله کرد

واگر نه برای نهادن چه سنگ و چه زر دولتی که بکار عقبی آید آن دولت است باقی همه بیحاصلی بود و البته
یقین جزم بدانند درویشی و فقر از آن دولت بهتر و نافع تر است که برای نهادن محض باشد انتهی

بیان فقر و فضایل آن

بدانکه فضیلت فقر و درویشی بسیار است و قرآن و احادیث بآن خبر داده اند و فضیلت آنرا کما ینبغی تفصیل بیان
نمیتوان کرد و اولیا و مشایخ طریقت قدس الله اسرارهم سخن در آن باب بسیار و بی شمار کرده اند چه فقر حرکت بزرگی است
و فقیری کار هر کسی نباشد این اساس نبوت انبیا و ولایت اولیا است و مدار کار ایشان بروی است اگر فضیلت
و کمالات در آن نمی بود ایشان اختیار نمی فرمودند در کتاب نفحات آورده که شیخ ابو عبدالله خفیف قدس سره
فرموده است الفقر عدم الاملاک والخروج عن احکام الصفات و این قدر جامع است مشتمل بر رسم فقر
و حقیقت آن و بعضی گفته اند الفقیر الذی لا یملک و لا یملک و از مقامات صوفیه هیچ مقام بلندتر از این
مقام فقر نباشد پس مراد از مفهوم کلام بزرگان در مسئله فقر آنست که یعنی حقیقت فقر آنست که هیچ چیز را بخود
منسوب ندارد بلکه همه را مستعار داند قوله عن احکام الصفات یعنی از احکام صفات بالکلیه بیرون آید
بانمعنی که هیچ صفتی ورا مغلوب خود نسازد پس این سخن با آن سخن که الفقیر الذی لا یملک الخ یکی باشد چه اول
مفید عدم مالکیت است و ثانی مفید عدم مملوکیت پس یعنی فقیر آنست که نه مالک بود و نه مملوک و صوفی را ارادت
مخصوص نبود و در صورت فقر و فنا ارادت او در ارادت حق محو بود بلکه ارادت او عین ارادت حق سبحانه و تعالی باشد

و آنکه فرموده است الفقیر لا یحتاج الی الله مراد بفقیر فانی است یعنی شخص که وجود او از نظر او مرتفع شده باشد
احتیاج بحق سبحانه نیز از نظر وی مرتفع گردد زیرا که احتیاج بحسب وجود می باشد پس چون وجود نماند احتیاج نیز
نخواهد ماند و شیخ ابو عبدالله خفیف گفته الصوفی من استصفاه الحق لنفسه تودداً والفقیر
من استصفی نفسه فی فقره تقربا و بعضی گفته اند الصوفی هو الخارج عن النعوت والرسوم والفقیر هو
الفاقد للاشیاء یعنی صوفی آنست که از تصرف صفات بیرون آمده باشد یعنی چنان نبود که بصفات آرام گیرد
و فقیر مقید بفقر است یعنی بفقر قرار و آرام گیرد پس وی مغلوب و مقهور فقر بود و در تحت تصرف او باشد
و ابو العباس نهاوندی رحمه الله گفته الفقر بدایة التصوف یعنی مقام فقر بنیاد تصوف است و فرق میان
فقر و زهد آنست بعضی گفته اند فقر بی وجود زهد ممکن بود چنانکه کسی ترک دنیا کند بعزیمت از سر یقین و هنوز رغبت
اندر آن باقی بود اما زهد بی فقر ممتنع انتهی و فقر را رسمی است و حقیقتی رسم او عدم املاک است و حقیقت او خروج
از احکام صفات و سلب اختیار چیزی بخود و رسم فقر صورت زهد است و امارات آن و معنی زهد صرف رغبت از دنیا
و جمعی از مشایخ خواهد که بعضی از او لیای خود در تحت قباب غیرت از نظر اغیار محجوب گردانند ظاهر ایشان بلباس اغنیا که صورت
رغبت است بپوشانند تا اهل ظاهر ایشانرا از جمله راغبان دنیا پندارند و جمال حال ایشان از نظر نامحرمان پوشیده ماند
و این حقیقت فقر و زهد وصفی خاص و لازم حال صوفی است چه صوفی را عبور بر مقام فقر از جمله اهم شرایط و لوازم است
و هر مقام که از آن ترقی کند صفاوه و نقاوه آنرا انتزاع نماید و رنگ مقام خود بدو دهد پس فقر از مقام صوفی وصفی دیگر
زاید بود و آن سلب نسبت جمیع اعمال و احوال و مقامات است از خود و عدم تملک آن چنانکه هیچ اطوار و عمل نبیند
پس او را نه وجود بود و نه ذات و نه صفت محو در محو و فنا در فنای صرف بود و این حقیقت فقر است که حضرت رسول

و اصحاب کرام او و علما و مشایخ در فضیلت و مراتب وی سخن گفته اند و در معانی متنوعه بروی سفته اند
ابو عبدالله رازی گفت پیش ولید سقا رفتم و میخواستم که از فقر از وی سؤال کنم سر برآورد و گفت اسم فقر کسی را
مسلم است که هرگز در خاطر وی غیر حق سبحانه نرفته باشد و بقیامت در عهده این سخن نیز بیرون تواند آمد

یارب ز دو کون بی نیازم گردان — وز افسر فقر سرفرازم گردان

در راه طلب محرم رازم گردان — زان ره که نه سوی تست بازم گردان

شیخ علی مکی رحمه الله وی گفته که من رضی من الدنیا بالدنیا
فهو المحروم و من رضی بالعلم فهو مفتون و من رضی من الزهد بالثناء فهو محجوب و من رضی من
الحق بشیء دونه کائنا ما کان فهو البالغ شیخ الاسلام گفت تو دانی که دنیا کدام است هر چه ترا
از حق باز پوشد دنیای تست و هر چه ترا بخود مشغول کند فتنه تست و آنکه از علم بعلم راستی
رسد که دل ترا از حق باز پوشد دنیای تست ...
مفتون است علم سیرت راست و آگاهی کار کردنست علمی که ترا سیرت ندهد و آگاهی که بآن کار کردن نبود فتنه است
و هر که از زهد به شناختن و نیکنامی راضی است محجوب است و نیم درم در کف صوفی گنج قارون است انتهی

گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز — خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست

از محمد بن منصور طوسی رحمه الله پرسیدند از حقیقت فقر گفت السکون عند کل عدم والبذل عند کل وجود
و هم وی گفته المسافر فی سفره یحتاج الی اربعة اشیاء علم یسوسه و ورع یحجزه و وجد یحمله و یقین یحمله
شیخ الاسلام گفت همه خیر از این چهار چیز پیدا شود که تو هیچه در سوی و روی فرا منزل داری هر که از این چهار چیز یکی فالی است
ضایع است علمی که راه بنماید و ورعی که ترا نگه دارد و ذکری که مونس وی بود تا در تنهائی وحشت نگیرد و دوری
که بازدارنده وی بود تا به هر ناشایستی نگردد و یقینی که بر کت وی بود تا باز پس نماند و در هر چه باشد بی کرانیت باشد انتهی
ابو الحمزه رحمه الله گفته است حب الفقراء شدید و لا یصبر علیه الا صدیق انتهی کلام الفقراء

ابوعبدالله انطاکی رحمه الله گفته انفع الفقر ما کنت به متجملاً و به راضیا یعنی نافع ترین فقر آنست که تو بدان
متجمل باشی و بآن راضی یعنی جمال خلق همه در اثبات اسباب بود و جمال فقر در نفی اسباب و اثبات مسبب و رجوع او
در رضا باحکام او زیرا که فقر فقد سبب بود و غنا وجود سبب و نفی سبب با حق بود و با سبب با خود پس سبب محل
حجاب آمد و ترک اسباب محل کشف و جمال درویش در کشف در رضاست و ناخوشی عالم در حجاب و سخط و این بیان
واضح است در تفضیل فقر بر غنا کما سیذکر انشاء الله تعالی محمد بن یوسف رحمه الله گفته که در مکه دعا بسیار کردمی
که یارب دل مرا بخود آشنائی و شناسائی ده یا جان مرا بستان که مرا بی شناخت تو بجان حاجت نباشد
در خواب دیدم که گوینده میگوید اگر این میخواهی یکماه روزه گیر و با کس سخن مگوی پس بزمزم درآی و حاجت خواه
چنانکه کردم چون ماه تمام شد بزمزم درآمدم و دعا کردم هاتفی از چاه آواز داد و گفت یا ابن یوسف اختر
من الامرین واحداً ایهما احب الیک العلم مع الغنی فی الدنیا ام المعرفة مع القلة و الفقر
من گفتم المعرفة مع القلة و الفقر پس از چاه زمزم آوازی آمد که قد اعطیت اعطیت
ابوعبدالله بن جلا رحمه الله ویرا پرسیدند که متی یستحق الفقیر اسم الفقر گفت اذا لم یبق علیه من نفسه
مطالبة ظاهراً و باطناً انتهی ابوعبدالله البسری رحمه الله میگویند که چهل رمضان در رسیدی
وی بخانه آمدی و اهل بیت را گفتی تا در خانه را بر وی بسته کردندی و سوراخی بگذاشتی و هر شبی نانی را از آنجا
بینداختی چون روز عید آمدی در خانه را باز کردندی آن سی نان در زاویه خانه نهاده بودی نه هیچ خورده
و نه هیچ آشامیده و نه خواب کرده و سی شبانروز بیک طهارت نماز گذارده بود و دیگر [illegible] انتهی

ابوبکر وراق

ابوبکر وراق رحمه الله وی گفته که مردمان سه گروه‌اند یکی امرا دوم علما سیم فقرا چون امرا تباه شوند معاش
و اکتساب رعیت و اهل دنیا تباه گردد و چون علما تباه شوند طاعت و ورزش شریعت تباه گردد و چون
فقرا تباه شوند احوال خلایق و خوبها تباه شوند فساد امرا بظلم باشد و فساد علما بطمع و فساد فقرا
بریا که از بهر تجمل و التهاب نفس اماره عمل کردد انتهی احمد ابن ابی الورد رحمه الله کنیت وی ابوالحسن است
شاگرد بشر حافی است وی گوید از ادب فقیر در فقر آنست که ملامت و سرزنش نکند گرفتاران محبت دنیا را
و بر ایشان رحمت و شفقت کند و دعای خیر فرماید و هم وی گفته که هلاک مردم در چهار است
شغل بنافله و تضییع فریضه و عمل کردن بجوارح بی موافقت دل انتهی و هم وی گفته چون
الله تعالی در دل بنده چیز بنوازد وی را به چیز بنوازد چون در جاه وی بنوازد وی را در تواضع و فروتنی
بنوازد و چون در مال وی بنوازد در سخاوت بنوازد و چون در عمر وی بنوازد در اجتهاد وی در عبادت
بنوازد و سخنان مشایخ و بزرگان طریقت در فقر بیرون از حوصله تحریر و تقریر اند سبحان الله این بزرگواران
تا چه درجه قدر و مرتبه فقر دانسته و دیده اند در کتاب نفحات و رشحات و مکتوبات و رسائل ایشان ما
بوی تمام جان طالبان میرسد و من اراد فلیراجع انتهی صاحب مواهب التفسیر آورده که صنادید قریش
بحضرت رسول صلعم گفتند که همواره در مجلس تو فقرا و درویشان و غلامانند چون ابن مسعود و بلال و مقداد
و عمار و صهیب و امثال ایشان اگر این بندگان و مفلسان را از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و برخاست کنیم و سخنان
در باب قرآن و دین بگوئیم و بشنویم حضرت رسول صلعم فرمود ما را اذن فقرا از صحبت خود نتوانم گفت پس گفتند پس ممکن است
ما با ایشان عیب و عار است اگر تو بدین حضور ما ایشان را عذر بخواهی آن روز شاید که ما انقیاد کنیم امر ترا

نقلست که فاروق رضه گفت یا رسول الله صلعم چنین بگو اگر درآید ببینیم که رؤسای عرب چه میکنند حضرت رسالت صلعم
مشورت اشراف را قبول کرد و ایشان را لازم مواعده وثیقه التماس نمودند پس حضرت بو نمود تا اسباب کتابت حاضر کردند
و علی مرتضی را رضه امر کرد تا آن صورت را کتابت کند این آیه آمد که و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة
والعشی یریدون وجهه الآیه شیخ ابویعقوب نهرجوری را پرسیدند که صفت مریدی چیست این آیه را
برخواند و در کشف الاسرار آورده که اراده بر سه وجه است اول اراده دنیا محض کما قال تعالی
تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا بنقصان دین راضی بودن و از فقرا و درویشان
اعراض کردن دوم اراده آخرت محض کما قال تعالی و من اراد الآخرة و سعی لها و آن نیز دو نوع است
در ملامت دارد در سلامتی دین بنقصان دنیا رضا دادن و در صحبت روی حال فقرا رو دادن و ایشان را نگذارد
سیم اراده حق محض کما قال تعالی یریدون وجهه و نشان آن یاری بر سر کونین نهاده است و از خود و خلق
آزاد گشتن
مارا خواهی خطی بعالم درکش	در بحر فنا غرقه شو و دم درکش
ما علیک من حسابهم
من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم فتکون من الظالمین الی قوله تعالی فانه غفور رحیم
فقل سلام علیکم پس بگو سلام بر شما باد مراد همان فقرا و درویشانند که حق سبحانه از دور کردن ایشان
نهی فرمود بعد از آن هر کدام بخدمت حضرت رسالت صلعم آمدندی آنحضرت صلعم بسلام بروی پیش دستی کردی
و امر حق تعالی بر همت و انس با ایشان بود بجای آوردی انتهی مراتب الفقراء عند الله و رسوله
قال النبی صلی الله علیه و سلم رکعتان من الفقیر فی فقره احب الی الله تعالی من سبعین رکعة من غنی شاکر فی غنیه
و قال ما من مؤمن غنی احب الی الله تعالی من الدنیا و ما فیها و قال صلعم اکثر اهل الجنة الفقراء و الضعفاء

و اکثر اهل النار

و اکثر اهل النار الاغنیاء و النساء و قال صلعم من جلس مع ثمانیة اصناف زاده الله تعالی ثمانیة اشیاء
من جلس مع الامراء زاده الکبر و قسوة القلب و من جلس مع الاغنیاء زاده الله الحرص فی الدنیا و من جلس
مع الفقراء زاده الله الرضی بما قسم له و من جلس مع الصبیان زاده الله اللهو و اللعب و من جلس مع النساء
زاده الله الشهوة و الزنا و من جلس مع الصالحین زاده الله الرغبة فی الطاعات و حضور القلب و من جلس
مع العلماء زاده الله العلم و الورع و العزة و التفقه و من جلس مع الفسقة و الجهلة زاده الله الذنوب و الغفلة
و نسیان التوبة انتهی

قوله الفقر سواد الوجه فی الدارین

در کتاب گلشن راز آورده که
سواد الوجه فی الدارین درویش	سواد اعظم آمد بی کم و بیش
در اصطلاح صوفیه فقر عبارت است از فنا فی الله و اتحاد قطره با دریا یعنی سالک فنا فی الله شود بحیثیتی که
او را در ظاهر و باطن و دنیا و آخرت وجود نماند و بعدم اصل راجع گردد و کل شیء یرجع الی اصله و این است
فقر حقیقی و از اینجهت فرموده اند الفقر اذا تم هو الله و این نهایت سیر مرتبه کاملانست زیرا که
انتفاع اطلاق ذات حق است و اینجا غیر اعتباری نیز گنجائی ندارد انتهی و این سواد الوجه
سواد اعظم است زیرا که سواد اعظم آنست که هر چه خواهند در او باشد و هر چه در مراتب موجودات متصور است
در این مرتبه موجود است کالشجرة فی النواة و مجموع هوا و آن تفصیل این مرتبه اند و هیچ شیء بیرون از این مرتبه
نیست و کذا هو انتهی و سالک تا به نیستی تمام که فنای مطلق است متحقق نگردد بهستی مطلق
که بقا بالله است متوسل و متحقق نمی تواند شد پس سواد الوجه که فنا بالکلیه است سواد اعظم باشد که
بقا بالله است و نیستی از خود عین هستی حق است و هستی مطلق از نیستی مطلق نموده میشود و این مرتبه
غیر از انسان کامل و عارف و مکمل هیچ کسی دیگر را میسر نیست و نمیباشد و از اینجهت است که انسان

من حیث الماهیة و تصفات اکمل و اتم و احسن همه موجودات است و بشرف مصداق فی احسن تقویم بهره مند
و بکلاه بافته کرمنا کمر بر هست [illegible] آلهی آمده و سبب همه بهانه کونا ذا [illegible] که گشته چه خوش فرموده
تا در طریق عشق تو من جانفدا شده‌ام بیجان شدم و لیک ان با جهان شده‌ام آمده‌ام
با همه دل و این در قمار عشق از بهر [illegible] گنج عشق از آن شدم تا در فنا هستی خود نیست آمدم
در عالم بقا بعد اجاد [illegible] شدم و فهم هر کس [illegible] [illegible] تقدیر ان قنطار شده
و اگر کسی تتمه لفظ نازک خیالی را بخواهد در بیان گلشن راز از عایدوی خواهد شد انا بهر چمن که رسیدی گل
بچین و برو اگر مقصود خال وپند و تعلیم است بس است و اگر مراد حکایات لطف و سخن ظرف باشد
از این فسانه و فسون را بسی یاد است عزیزی فرموده با قصه سکندر و دارا نخوانده ایم
در باب حکایات مهر و وفا پرس انتهی

بیان آنکه ای دولت دنیا

در دنیا مر عیوبات را ستر پوشیست و فقر و جهل بعکس آن

قال علیه السلام المال و العلم یستران کل عیب و الفقر و الجهل یکشفان کل عیب

عالم به همه علم و کمال شاه جهانست مستغنی و مقبول بهانه صاحب صولت و از سبب تر عیوبات من و تست
معیوب کسی کو زر و دولت مراد آنست که به نور علم از ظلمت جهل رهائی یابند چنانکه قرآن و احادیث
باین معنی ناطق می باشند قال تعالی و علم آدم الاسماء کلها و قال و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا و در چندین
موضع در قرآن حق تعالی از علم و فضلت آن خبر داده است و احادیث نیز در آن باب لا یتعدد و لا یحصی است
بر قدر آنکه [illegible]

چنانکه بر تقدیم خود است همه بیان علم و فضلیت آن و شرف علما ذکر خواهد شد فقط اما دولت دنیا و کثرت
مال و ملک و جاه نیز سبب ستر عیوبات آمده لا سیما در این عهد و زمان که هر که دارای آن باشد
چنانست و انچه از آن چنان تر مقبول و مطبوع میکند فهر که مبتلا کدائی و افلاس گردد
از آن کثیف و رذیل تر در دنیا نمی باشد اگر نبی و ولی روزگار باشد هدف تیر طعن و ملامت است
کما هو مشهور فی زماننا و سخن این معقول همگی است امروز این مسئله بر همه واضح آمده است

باب الفرق بین احادیث الفقر مجملا و اخذ الحوائج و بیان فضیلت الکسب

باب فی

مسئله رحمه الله ما الفرق بین قوله علیه السلام الفقر فخری و بین قوله الفقر سواد الوجه فی
الدارین و قوله کاد الفقر ان یکون کفرا اجاب اعلم ان الفرق بینهم فی العبارة لان الفقر الاحتیاج
و الاحتیاج علی ثلاثة انواع احتیاج الی الحق تعالی فقط و احتیاج الی الخلق فقط و احتیاج الیهما فالحدیث الاول
اشارة الی المعنی الاول و هو الاحتیاج الی الحق تعالی فقط و الحدیث الثانی کنایة عن معنی الثانی و هو الاحتیاج
الی الخلق فقط و الحدیث الثالث ایماء الی المعنی الثالث و هو الاحتیاج الیهما ای الی الحق و الخلق
لو تم الکرام الارض جاز ان یستعمل منه بقدر ما تمس الحاجة الیه

تفریع

[illegible] علی هذا ان تقع معرفة ارباب الاصابة [illegible] فیا خذ منه بقدر ما یستحقه [illegible] فانه
تنبیه قال ابو حنیفة باب الصید و الذبائح انتهی نتیجة القضیة اما احتاج الی الخلق تامل تشکر
بر سر خیالم رسید که در حدیث آورده اند رجوع نمایم که احتیاج نوعیست مقصود آنست که و اگر کسی غنیمت بار دارد
چنانکه فقر همین است که در این عهد و زمان نمی بینیم العیاذ بالله بوی کفر از آن می آید و اگر فقر آنست که انبیا
و اولیا و مشایخ و بزرگان طریقت داشته اند سعادت زهی دولت زهی در آن گدائی پادشاهی است

[illegible marginal notes]

چه گدایان این کارخانه عارشان از سلطنت کائنات می آید انتهی چهارم غنیمت دان فراغت را
پیش از شغول یعنی امروز فراغت طاعت و بندگی و کوشش در عمل داری فرصت دان فردا کوشش بکار نیاید که
مشغول گردی الوقت سیف قاطع فرموده اند الیوم عمل و لا حساب و غدا حساب بلا عمل
و الفرصة تمر مر السحاب پس از این فراغت غافل مباش مبادا صدمه حسرت گریبانت فرا رسد نیک با خبر
باش امروز که فراغت میسر است هر تخمی که در زمین عمل بکاری فردا از خرمن امل بهره مند گردی زرع چو ملک
حصاد غله بزرگی فرموده است بر تخم تو دو درخت و بهشت خواجه آمد در بهار خویش چه کشت
دار حدیث صحیح آمده که دو نعمت است اکثر مردمان از آن مغبون و غافلند یکی صحت و توانائی بدن
و دیگری فراغت و مهلت و سخن از آنها بسیار است از فراغت کارها آید دل کار مولی کن نه کار دیگران
پنجم غنیمت دان زندگی را پیش از مردن و آمدن
دیگران اغیار و ما یار هم پیش یاد باد شوند بار دیگران
اجل که تعقیبا این نوش را آن نیش در پی و این صفا آن جفا را در عقب می باشند شیخ نظامی
علیه الرحمه در این باب چه خوش گفته و در حقیقت راست گفته

جوانی شد و زندگانی نماند جهان کو نماند چون جوانی نماند
جوانی بود خوبی آدمی چو خوبی رود کی بود خرمی
چو پای سست دیو پوسیده شد استخوان دگر قصه سخت روی مخوان
غرور جوانی چو از سر نشست ۞ ز گستاخ کاری فرو شوی دست
چو شیران زبر نمه یکتای چنگ چو روبه بیارای خود را به رنگ

شنیدم که روباه [illegible] بروس خودآرای باشد برنگ عروس
چو باران بود روز یا باد و گرد برون نا رود موی خویش از نورد
بکنجی کند به خلف جای خویش نلیسد بگردست یا پای خویش
سرانجام کآید اجل سوی او و بال تنی او شود موی او
پی پوستین خون خود را خورد همه کس تن او پوست را پرورد
بدان موی نه قصد خونش کنند برسوائی از سر برونش کنند
بساطی چه باید برآراستن گزو ناگزیرست برخاستن
هر آن جانور کو خودآرای نیست طمع را به آزار او رای نیست
برون آی ازین پرده هفت رنگ که در چنین نمود آینه زیر زنگ
بر این جادو دنیا برانگیختن ۞ چو جادو بجس [illegible] آمیختن ۞
بردم در [illegible] که [illegible] می که با آدمی خو گرست آدمی
چو بادی خزانی درافتد به باغ زمانه دهد جای بلبل به زاغ
شود برگ ریزان ز شاخ بلند دل باغبان زو شود دردمند
تو وقتی چنین کنج بهتر ز باغ که دوران کند لاله را داغ داغ
ز شمع ار تو فالی کنی خانه را نه بینی دگر روی پروانه را ۞
چو روز جوانی به پایان رسید سپیده دم از شرق آمد پدید

تو هم بر آن کن که سر چون نهی | از آن ماجرا ها چگونه رهی
از آن پیش کاین خط پرگار تیز | کند خط عمر ترا ریز ریز
بر آور بهر زخمه دست خویش | نگهدار زاندازه هست خویش
بهر جنبش زخمه باز کن | برای رهت چاره ساز کن
بیاد آور ای تازه کبک دری | که چون بر سر خاک من بگذری
گیا بینی از خاکم انگیخته | سر بن سوده بالین فرو ریخته
همه خاک فرشم برآورده باد | ز من هم زمانه نکرده است یاد
فشانی تو بر من سرشکی ز دور | فشانم من از آسمان بر تو نور
دعای تو بر هرچه دارد شتاب | من آمین کنم تا شود مستجاب
درودم رسانی رسانم درود | بیایی بیایم ز گنبد فرود
مرا زنده پندار چون خویشتن | من آیم بجان گر تو آیی بتن
به آنکالی از همنشینی مرا | که بینم ترا گر نه بینی مرا

ب از خفته چند خامش مکن
فرو خفتگان را فراموش مکن

و در جای دیگر در نصیحت از گردش فلک در بی اعتباری و ناپایداری آن می فرماید و لب بعدم دلبستگی دنیا و اهل دنیا می گشاید و برادران و دوستان را تحریص بر فرصت جوانی و فراغت می نماید

[illegible]

سپس گوید بزبان شیرین و عنوان خوش | نظر افکن که عالم جای رفت است | فغان برکش که مرکب بار کرده است

در این هستی که پایان نیستی زود | بباید شد بهست و نیست خوشنود
دلا منشین که یاران برنشستند | بنه بربند کایشان رخت بستند
از این هستی خیال کاروان کن | عنان بستان و جا در لامکان کن
بتو سایه زمین چون بشکند سنگ | نماند کس در این بیغوله تنگ
ز جان کندن کسی جان کی برد کی | بهر جا جام دو فلک ساقی اجل می
بباید برد تا آن می بنوشند | پس آنگه سوی محشرگاه جوشند
بسا پیکر که گفتند آهنین است | چو می بینی کنون زیر زمین است
گر اندام زمین را باز جویی | همه خاک زمین بودند گویی

جگرها بین که در خوناب خاک است
ندانم این چه دریای هلاک است

مراد از اینهمه آنست که بدانی که این حیات و زندگانی جاودانی نیست همگی آنها عاریه اند و از مردمان باز ستانند پس زندگی پیش از مرگ را غنیمت دان و این زندگی عبارتست از وقت جوانی و عنفوان شباب که موسم قوت و قدرتست بر تحصیل دنیا و آخرت بزرگان دین سخن در این باب بسیار فرموده اند و تاکید فوق الغایه بر نگهداشتن و از دست ندادن این موسم نموده اند لهذا در این موسم جوانی

وقت جوانمردی است پس جوانمرد حقیقی آنست که در این موسم از کار و معامله آخرت کوتاهی ننماید و غفلت بر خود حرام نموده و حسرت محض دانند چه اکابر دین و اولیاء ملت کارها کرده اند و در جوانی از برای روز پیری تخمها کاشته اند در جوانی رنج کشیده و در پیری گنج برداشته اند و حسرت کلی و خسارت دنیا و عقبی در آنست که نه در جوانی و نه در پیری کاری نکرده و عملی نداشته ذلک هو الخسران المبین

نقلست در تذکرة الاولیاء که چون شبلی را وعده وفات در رسید چشمش تیرگی گرفت خاکستر خواست در سر کرد و چندان بیقراری و بی تواری نمود که صفت نتوان کرد گفتند چرا چنین میکنی گفت از ابلیس لعین رشکم می آید و آتش غیرت جانم میسوزد که چون منی عاشق و طالب اینجا نشسته ام و محبوب چیزی از آن خود بکسی دیگر دهد نمی خواهم که وان علیک لعنتی الی یوم الدین مرا بودی که آن ابلیس لعین قدر آن اضافه نمیداند اگر چه لعنت نه از آن اوست و نه در اضافت اوست آن ملعون شقی قدر این چه میداند چرا عزیزان این امت را کرامت نداشتست تا پای اضافت قدم بر تارک عرش نهادندی قدر زر زرگر شناسد قدر جوهر جوهری اگر پادشاهی شیشه یا خرمهره بر دست نهد گوهری نماید و اگر گدا خاتمی سازد و گوهری در آن تعبیه نماید و در انگشت کند گوهر نماید پس بعد از ساعتی باز با اضطراب و بیقراری در آمد گفتند چه بود گفت دو باد میوزد یکی باد لطف و دیگری باد قهر و خلایق در میان هر دو گرفتار آیند تا خود آن باد کرا دریابد اگر مرا باد لطف در خواهد یافت اینهمه ناکامی و سختی را امید آن توانم کشید و اگر مرا باد قهر در خواهد یافت آنچه بمن خواهد رسید از این همه سختی و رنج بیشتر نباشد آه بعد از آن خلقی برای نماز جنازه وی حاضر آمدند وی هنوز نمرده بود بدانست که چه حالت فرمود عجبا جماعتی

مردگان آمده اند

مردگان آمده اند تا بر زندگان نماز گذارند گفتند بگو لا اله الا الله گفت عجبا غیری نمی بینم و نمی دانم که نفی چه کنم گفتند چاره چیست بغیر از گفتن کلمه گفت سلطان محبت میگوید رشوت نمی پذیرم ناگاه کسی آواز داد و نعره بر آورد و شهادتش تلقین کرد گفت سبحان الله چه کسانند مرده آمده است تا زنده را بیدار گرداند پس بعد از ساعتی وفات نمود برادران در همان شب او را بخواب دیدند گفتند با منکر و نکیر چه کردی گفت در آمدند و گفتند خدای تو کیست گفتم خدای من آنست که شما و جمله فرشتگان را توفیق و هدایت داد تا پدر من آدم را سجده کردند و من در صلب وی بودم و در شما نظاره میکردم پس منکر و نکیر با یکدیگر گفتند این نه تنها جواب خویش میدهد بلکه جواب جمله فرزندان آدم را باز داد بیا تا برویم انتهی جواب المسئلة

زنهار بچشم حقارت بر فقراء و درویشان ننگرند و ایشانرا ببدی یاد نکنند خطر عظیم است

بدانند و نیک باخبر باشند که چون حقیقت و رسم فقر و فضائل و درجات فقر را شناختی اکنون

[illegible]

رتبه فقر را به بدن آن فقیران و درویشان را گرامی و محترم دار و صلا نام ایشان را به بدی و غیبت مبر

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین

بیت
بین حقیر گدایان عشق را کاین قوم   شهان بی کمر و خسروان بی کلهند

زنهار صد زنهار به چشم حقارت و خواری بدیشان ننگرند و حتی الامکان حرمت و اکرام ایشان را
نگه دارید   در سفالین کوزهٔ رندان بخواری منگرید   کاین حریفان خدمت جام جهان بین کرده اند

بتحقیق بدانند محبت با این طایفه محبت خدا و رسول اوست و عداوت و بغض ایشان دشمنی و کینه است
با خدا و رسول صلی الله علیه وسلم صاحب مواهب در تفسیر آیه وما نریك الا بشرا مثلنا می فرماید
رؤسای کافران قوم نوح بنوح میگفتند نمی بینیم ترا مگر بشری مانند ما یعنی مزیتی ترا بر ما نباشد که سببی تخصیص تو
بود به نبوت و بر ما واجب گرداند اطاعت تو در نمی یابیم ایشان با همه کل بشریت را دیدند و از ادراک حقایق
ایشان غافل ماندند   همسری با انبیا برداشتند   انبیا را همچو خود پنداشتند
گفت اینک ما بشر ایشان بشر   ما و ایشان بستهٔ خوابیم و خور
این ندانستند کایشان از عمی   هست فرقی در میان بی انتها
هر دو گون زنبور خوردند از محل   زان یکی شد نیش و زان دیگر عسل
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب   زان یکی سرگین شد و زان مشک ناب
هر دو نی خوردند از یک آبخور   آن یکی خالی و این پر از شکر
صد هزاران همچنین اشباه بین   فرقشان هفتاد ساله راه بین انتهی

ابو صالح روایت

ابو صالح روایت کند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلس با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند
که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما پیش از کتاب شما نزول گشته و در بهشت زودتر یهود و نصاری
مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتاب شماست پس ما به بهشت سزاوارتریم
آیه آمد که لیس بامانیکم ولا امانی اهل الکتاب   آنچه خدای وعده کرده از ثواب یافته نشود بآرزوهای
شما ای مسلمانان و نه بآرزوی اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری
یعنی کار به آرزو بر نیاید بلکه ریاضت و مجاهده باید کشید زیرا که ریاض بهشت به آرزو و هوس بر نیاید
یعنی آب دیده و خون جگر قاضی خواهد بود   من یعمل سوءا یجز به   هر که عملی کند به بدی جزا داده شود
بآن عاجلا او آجلا و این حکم عام است بر همه عاملان را   آورده اند که چون این آیه فرود آمد صحابه متألم شدند
و پریشان گشتند حضرت صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم کیف الصلاح بعد هذه الآیه بعد از نزول
این آیه چگونه رستگاری باشد که هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزا آنکه دارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که آمرزیده باد
ترا ای ابوبکر نه بیمار میگردی و نه بلاها بتو میرسد گفت بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم حضرت فرمود که هو کذلك   این جزا است
و این اجر همین انتهی   اگر همه جهان خصم کردند   نترسم چون که دارم تو باشی

ولیشان منافق آنست که ظاهر وی مخالف باطن اوست

چنانکه در مواهب در تفسیر کریمه الا انهم یثنون صدورهم الخ میفرماید در اسباب نزول آورده است
که این آیه در شأن اخنس بن شریق نازل شده که مردی سخن گذار و شیرین زبان بود بارها بملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

آمدی و سخنان خوش آمد گفتی و دعوی محبتی و هواداری نمودی اما باطنش بخلاف ظاهر بود و درونش تیره و دیروش دشمن
می نمود و حقیقتا خبث عقیده او را بدین آیه آشکارا نمود تا کسی بصفای ظاهر از ظلمت باطن غافل نگردد   بزرگان طریقت
فرموده اند که منافق بمثابه مار است درونش زهر قاتل و بیرونش نقش و نگار است   لنعم ما قیل
صورت ظاهر ندارد اعتبار   باطنی باید مبرا از غبار
چون غرض آمد هنر پوشیده شد   صد حجاب از دل بسوی دیده شد
و در حدیث آمده که علامت منافق سه چیز است یکی آنکه هرگاه سخن با کسی بزند بی شایبه دروغ نبود و دیگر آنکه
هرگاه وعده بکند خلاف آن رفتار بکند و دیگر آنکه هرگاه او را امین بدانند و برسم امانت ودیعه بوی بسپارند
خیانت ورزد انتهی و در قرآن و احادیث و کتب صوفیه بیان منافقان مذکور و مسطور گردیده و در اینجا اینقدر
محتاج بتحریر همگی آنها نیست   مشتی نمونه خرواری است   مراد آنست که محبت فقرا و درویشان کلید فتح باب
سعادت است اما کسی که بظاهر با ایشان محب و موافق و در باطن مغرض و مخالف است از منافقان می باشد
محبت و موافقت وی بکوی نخرند انما باز حقیقت من احب لله وابغض لله فقد استکمل ایمانه
بر طالب صادق مکشوف میشود اگر بیک در یابند محبت درویشان دولتیست بس عظیم و قوی
کار هر بافنده و حلاج نیست تحقیق دانسته باشند که در هر ژنده زنده و در هر پلاسی ناسی و در هر پوستی
دوستی و در هر خرابه خزانه می باشد حقیقت انسانیه بقبای اطلس و عصای مرصع و لباس فاخره و تمیع زینت
و زیب نمی یابد زیور آدمی و حسن وی بهتر از فضایل روحانی و شمایل ربانی نیست   باخبر خود باش که
بگوشهٔ چشم عجب و حقارت در رخسار آن فقیر خاکسار ننگری شاید که یکی از زمرهٔ دوستان خدا و اولیای

الله باشد

الله باشد   نیک از فقیر اشعث اغبر مدار آنکه   در وقت مرگ اشعث و در گور اغبری
دامن مکش ز صحبت ایشان که از بهشت   دامن کشان ز سندس و خضرند و عبقری
روی زمین ز طلعت ایشان منور است   چون آسمان ز زهره و خورشید و مشتری

[illegible] حضرت والد ماجد قدس سره که یکی از مریدان خود را
[illegible] مرقوم فرموده بودند [illegible] نوشته اند

بعد حمد الله سبحانه والسلام علی عباده الذین اصطفی   دوستان عزیز امیدوارم که
بیاد الهی مستغرق و بصحبت فقرا سرگرم باشند   در آنوقت از این پیر عمر ضایع کرده نامه رسیده بودند
خداوند توفیق و هدایت بیشتر از بیشتر کرامت فرماید آمین
چو غنچه بر سرم از کوی تو گذشت نسیمی   که پرده بر دل خونین بیاد تو بدریدم
مغموش فی الحقیقه ساحت سینه را رشک باغ بهشت و فضای
خاطر را رسم ارم بهشت ساخت   بی اختیار غلبات شوق و سکر و نشأت وجد و احوال روی نمود
واله و متحیر ماندم که   بخدا که عارف سالک بکس نگفت   در حیرتم که باده فروش از کجا شنید
از خوشوقتی خود و برادران آنجا یکدل و یکزبان بوظایف شکرگذاری الله تعالی قیام نموده بلکه حالتی غریب بدان
دمار آتی بهار از برودت نقد وقت گردید   یا رب این آتش که بر جان منست   سرد کن زانسان که کردی بر خلیل

سبحان الله جای که درین چند سطر به نیسان مایه حیات و پیرایه ذوق و نشاط بود نمیدانم دیگر از روی دوستان جانی
و عزیزان را آنچه خواهد کرد حضرت حق تعالی از مکمن غیب وسیله ظهور چنانکه صورت را با معنی مطابق
و ظاهر را با باطن موافق گرداند که حجاب قاصد و نامه از میان برخیزد خوش آندم که با معنی جان و دل
شود متحد صورت آب و گل برنگ بصیرت برآید بصر ز دیدار جانان شود بهره ور هر گز کلان نعمبر دم که با بینا
زودی یادی از فقرا نماید معلوم شد که طریقه محبت و جاذبه آشنائی فقرا کار را خواهد کرد شکر نعمتهای حق
چندانکه نعمتهای حق پرسشی از احوال این فقیر هم اراده کرده بودند خواستم ماجرای دل خون گشته بگویم با کس
باز چون قوت استخلاص نیافت و سینه خویش پنهان در خود ندیدم لابد میگویم زمان استیلای فراق که حیثیش اینجا
و حالش در عراق است چه میپرسی گفت شوقی بعاشق کای فتی تو بغربت دیده بس شهرها
پس کدامین شهر از آنها خوشتر است گفت آن شهری که دروی دلبر است
ولو ان ما بی بالجبال لهدها و بالنار اطفاها و بالماء لم یجری و بالخلو لم یخلو و بالارض لم تکن
و بالشمس لم تطلع و بالبدر لم یسری ما مضی گذشته است و حال هم بر همانیم که هستیم اما امیدواری هست که
در مستقبل گاهی از آنچه خاطر شکسته را بآن تسلی حاصل آید فروگذار نشود و دور افتادگان را بگوشه چشم محبت
در سلک یاد و صحبت آرند حق تعالی بمحض فضل شما نزدیکان را از بلاهای بدعت [illegible] دور و ما دوران را
از رابطه وصل نزدیکان مهجور نفرماید بجاه نبیه الاکرم و حبیبه الاعظم صلی الله علیه و سلم


نوشته بوده اند که جماعت غیر اهل با فقرا و درویشان خانقاه [illegible] بنیاد عداوت
و غرض نهاده اند و با ایشان بمقام استهزا و ستیزه بر می آیند چه عرض شود پیر رومی قدس سره میفرماید
آنچه نی میگوید اندر این درباب گر بگویم من جهان گردد خراب لیتک ترضی
والانام غضبان برادر اولا حقیر هرگز باستماع این قسم سخنان پریشان که لفقه وقت درویشان را غفلت
و تلف محض است رضا نبوده و نیستم چرا کسی که در ازل لیاقت ادراک و کل عناد و تعصب سرشته باشند
من و توچه طور هدایت را برای او عرضه کنیم قال تعالی انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء
دلیلی واضح است سعادت و شقاوت در شکم مادر مشخص فرموده لهذا بلکه در روز ازل بان نموده اند
اکنون هدایت بکدام است و شفقت ادرت تمامیت مافی الباب انبیاء و اولیاء و علماء و مشایخ مامورند از طرف خدا
بتبلیغ [illegible] و تربیت مردمان [illegible] و جمع ساختن اسباب معاد و معاش و [illegible] احکامات شریعت و طریقت
[illegible] و دیگر در مسئله کسب و اختیار که [illegible] عقاید برای [illegible]
گرده اند مرقوم است بلی من کسب سیئة الآیة [illegible]
اینجا مقصود [illegible] مراد است که صلاح احوال همگی دیگر است بزرگان دین حتی الامکان تا توانسته اند
مردمان را براه هدایت و نجات دلالت کرده اند و در جمع ساختن اسباب توفیق است [illegible]
و تکلیف و امکان خود و ایشان کوشیده اند بلکه عمر و مال و جان را در راه این مطلب صرف نموده اند پس
هرکس بطوع و رغبت قبول کرد مقبول گشت و هرکس قبول نکرد مردود شد [illegible]

میشوند اگر تمام ما سوی الله یکسره اسلام شود در سلطنت خدا ذره افزایش نمی افزاید و اگر روی زمین با تمره کافر و منافق
و منکر گردند از خدائی وی ذره نمیکاهد و کوری بر دامن کبریایی او نمی نشیند نهایت به بینیم که در آخر کار امور
موهبت فضل و ترحم می فرماید عمه آیا کار را خواهد رسانید که باشد و آیا نیا دل و زبان بشری از تفضیلت این
ابوا عاجز و قاصر مند لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یریدون
لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون آنانکه خود را مخلص حقیر و منکر شما یا کسی دیگر
از درویشان این کار خانه باشند چگونه اخلاص او را بجوی میخرند کسی با دنی فقیری از فقیران این آستانه علیه عالیه
منکر و معاند و بد اعتقاد است بلا شک و شبهه گرفتار حجاب حرکت و شقاوت مزمن میباشد چه خوش فرموده است
روز مردان طریقه به هیچ نخرند تبارک الله کس که از هنر عاری است فضل و هنر بنده مومن با اعتقاد و انقیاد است
شریعت و طریقت اگر معتقد و معاد است فبها و نعمت والعیاذ بالله از اعتقاد و انقیاد خالی است کافر و منکر
شریعت و طریقت است اما اینقدر بدانند کسی منکر اهل الله نیست بغیر از آن کس که آنکه با مراد پیشتر
ادعای صلاحیت و شیخی کرده باشد اکنون بظهور فقیر باکسانی دیگر از اجازت یافتگان باز از تلبیس و تزویرش
بهم خورده حسد او را بدور طرز هلاکت واداشته از جهت دویم آنکه جد دولت و اسم و رسم خود مغرور شده مردمان
از خود پایین تر دیده و ترقیهای بسیار کم واداشته از حجاب غرور بازمانده عرق حسد میجنبد که من چرا
کشف و باطن ندارم و فلان کس دارد یا من چرا شهرت و نام و مقبولی و معقولی ندارم و فلانکس دارد
اما اینقدر بدانند الحمد لله هر دو طایفه اگر ضرری برسانند بخود میرسانند و هرچه نهان انکار و فساد نشانند
دل [illegible]

عاقبت کار ثمرة بار و شامتشان بخود شان راجع خواهد شد قوله تعالی ولا یحیق المکر السیئ الا باهله
و قال علیه السلام من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیه آری عادت الله چنان جاری شده که اهل فقر
با منکر و معاند نمی شوند آفریدگار عالم جل شانه بقدرت کامله و حکمت و مصلحت بالغه خود وضع این اساس
و عنصر حق و باطل را بر تضاد امزجه و تباین احوالات و اختلاف کیفیات و ماهیات خلقت فرموده لاجرم
کس را نرسد که آن چرا با این چون پس این همه صفات متضاده را در مکونات و موجودات تودیع نهاده
تا بمصداق الاشیاء تتبین باضدادها هر یکی فی نفسه و فی حد ذاته بالطبع و بالخاصیه در محل و موقع
نمود ظهور کنند و کار گرآیند مثل عدم در مقابل وجود و ظلمت در ازاء نور و کفر در برابر اسلام و جهل در ازاء معرفة
علم و فقر در مقابله توانگری و قبح در برابر حسن و علی هذا القیاس کما لا یخفی علی من له ادنی بصیرة و قلیل من
پس حکمت الهی چنان مقتضی است که هر مظهر رحمتی مظهر قهری در مقابل آن باید بود تا بواسطه مشاهده شقی صلاحیت
سعید بر مردمان معلوم گردد و بسبب کدورت ظلمت قدر روشنی نور دانسته شود و علی هذا القیاس ماجرای ابلیس و آدم
و فرعون و موسی و نمرود و خلیل واقعی اگر ابوجهل را انکار و عناد ابوجهل لعین نبود بجهت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم
نمی بود این همه معجزات و کرامات و آثار و دلایل صادقه نبوت و رسالت چگونه از آنحضرت ظهور میکرد
خواجه شیرازی علیه الرحمه در این معنی فرموده است حسن ز بصره بلال از حبش صهیب از روم
ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبیست لاتیما اولیاء و درویشان در هر عصر و زمانی که علی الدوام
مشغول زحمات مردمان بوده و همیشه متحمل بار جفا و آزار خلایق شده که حکایت احوال ایشان بعد دفتر
بیان نخواهد شد پس ثابت و محقق گردید که منکر اهل فقر و درویشان در هر عالم آزاد است

دلا به می باید که همی اسیر شکنجه عذاب و گرفتار عقاب شوند قال تعالی وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین
الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا و باعث انکار و عناد این بدسگالان بر حقیقه
و حسد چیزی دیگر نیست کل العداوة ترجی ازالتها الا عداوة من عاداک من حسد اگر حسد نبود
چرا ابلیس شقی با آنهمه منزلت و قربی که داشت بیک انا خیر ابد الآباد رانده درگاه و مطرود و ملعون ابدی گشت
در مواهب در تفسیر این آیه انا خیر الخ آورده که ابلیس در این صورت غلط خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد
و اگر باعتبار فاعل کرد لما خلقت بیدی عبارت از آنست و در نسبت حقیقه و نفخت فیه من روحی در نگریستی
دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست نه او را آدم همه صورت است ابلیس [illegible] غافل از معنی شدن آن
مردود و خس و قیاسش نیز از آن در فضیلت نار از خاک نا مستقیم بود زیرا که آتش خائن است چه هر چه بدو سپاری نور را
از آن نیست گرداند و خاک امین است هر چه بدو بسپارند نگاهدارد و معلوم است که امین از خائن بهتر می باشد
آتش متکبر است و خاک متواضع و البته تواضع از تکبر زیباتر و مقبولتر بود خاک نقش پذیرد چنانکه نقش معرفت
پذیرفت که کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش پذیر نبود چنانکه نقش معرفت و علم ابلیس را بسوخت که
ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر تفسیر مذکور است
صورت خاک ار چه دارد تیرگی در تیرگی نیک بنگر از ره معنی صفا اندر صفات این همان خاک است که اندر وصف او فرماید
گه گفته است گردی زدیده جان را جلاست جستن گوگرد احمر ضایع کردن او را در رنگ سیاه آوردن کیمیاست
بارها بشما و سایر برادران نوشته ام که گوش با فقرا [illegible]
در حق فقرا چه وزن و اعتبار دارد در مواهب آورده که چون آیه و اقرضوا الله قرضا حسنا بر پیغمبر م فرود آمد
جهودان

جهودان گفتند خدا فقیر و محتاج است که از ما قرض می طلبد حق تعالی این آیه فرستاد لقد سمع الله قول الذین قالوا
ان الله فقیر ونحن اغنیاء پس حق تعالی از روی تهدید گفت سنکتب ما قالوا الی آخر الآیه و الحکایه
یعنی زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند آنچه گفتند و فقرا را باد و غبار انگور اسناد کردند انتهی
پس در صورتیکه خدا و رسول خدا و بزرگان امت از اذیت و زبان مردمان بد دولت نرسته اند تو که نسبت با آن
بزرگان از ذره کمتر هم باید چگونه امید رستگاری از افواه و السنه مردمان داری [illegible] پس خاموشی
از همه بهتر و رضا بقضا از همه خوشتر [illegible] تو نازک طبعی و طاقت نداری گرانیها شتی دلق
دلق پوشان بغداد گرانیه و ان تصبروا و تتقوا لا یضرکم کیدهم شیئا الخ اگر صبر و مشقات در معامله
هست باکی نیست خواجه شیراز میفرماید بجان [illegible] اگر تیغ میزند دشمن ز دوست دست ندارم [illegible]
شرط این معامله صبر و شکیبائی و تحمل بارهای شاقه است هر چه اذیت و بردباری بیش اجر و ثواب بیشتر بود
فرموده اند وصال حضرت طلب سکنی بلاکش باش که خار و گل همه با یکدیگر تواند بود کمی برادران
است صلاح کنید گر عیش ببلا با هم تواند بود و عزیزی دیگر در مقام [illegible] فرموده است
آنکه زند نیش بدرویش عیش بیشتر از نیش زند نوش به عیش تکلیف ما و شما اینست که حتی الامکان از صحبت
غیر اهل احتراز و اجتناب کنیم نزل دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید
صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتد و که در نظر آید اهتمام در صحبت و مخالطت مردمان

لا سیما با غیر جنس از همه مهمتر دانسته اند نوشته بودند که آن بیدولتان در مساجد و اسواق و امکنه می نشینند
و همیشه در صدد ایراد و اعتراض از عبادات و معاملات اهل فقر می باشند عزیز من زمان آخر است و روزگار
دنیا و بوران است بمفاد احادیث حضرت رسول م هر روز سنتی از سنتها را دمی میرد و بدعتی از بدعتها روزگار
احیا و برپا میشود امروز روی دنیا همه بدعت گشته و هر کسی بهر چه بدعت است دارد و الله [illegible] توفیق
دارند اما ایمان بحمدالله بعث ازکس نمیگیرند خداوند ارحم الراحمین گناهان را ببخشد غیر شرک قال تعالی یقولوا
الظالمون و در مواهب در تفسیر آیه و اذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا
فی حدیث غیره و اما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین آورده که سبب
نزول این آیه آن بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان در قرآن خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزاء
کردندی با بعضی کلمات آن حق سبحانه فرمود که [illegible] کنند که چون شروع در تکذیب قرآن کرده برخیزند و از ایشان
دوری جویند اهل اسلام گفتند یا رسول الله م ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام چاره نمی باشد و کافران نیز
پیوسته در مسجد اند و همیشه استهزاء و سخریه میکنند با اهل قرآن و فقرای اهل ایمان ما نمیتوانیم ترک مجلس ایشان کنیم
و ایشان را نیز از خوض منع نمیتوانیم کرد آیا آثم باشیم باینه آیه فرود آمد که و ما علی الذین یتقون من حسابهم
من شیء ولکن ذکری لعلهم یتقون الآیه و در قرآن مجید در بسیار مواضع ذکر ایذاء و استهزای معاندان
در حق آنحضرت م و فقرای اصحاب کرام او می فرماید و حق سبحانه برای تسلی دل مبارک آنحضرت و فقرای اصحاب
آیه نوازش و دلداری فرود میفرستاد بزرگواران سلف اولیاء ما تقدم [illegible] دنیا
ملامت کش بوده اند و اختیار رنج و آزار برای آسایش و راحت دیگران کرده اند و فرموده اند
دفا کنیم و ملامت

دفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافریست رنجیدن پیران بزرگوار ما قدس الله اسرارهم العلیه
دعوی [illegible] اثبات از کس نمی پذیرند و ارادت فضولانه از کس نمیخرند اخلاص بصداقت [illegible]
خوانند الا لله الدین الخالص آنجا همه معاملات خالص طلبند بمغز حرف و سخن نمیشود میزان [illegible]
[illegible] بنگر قبول تو نقد عمل [illegible] وله تعالی فلا نقیم لهم یوم القیامة
وزنا نوشته بودند که بعضی از برادران [illegible] بعض اشعار بهجو و ذم اهل انکار و ارباب عناد
این معنی نزد این طایفه روا است یا نه و آن شاعر ماجور است یا معاقب یا نه ماجور است و نه معاقب حقیر چه عرض
نه قاضیم نه مدرس نه محتسب نه فقیه ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم از ما بجز حکایت مهر و
وفا مپرس اما اینقدر میدانم که پیر رومی علیه الرحمه در این باب فرموده اند می بلرزد عرش از مدح شقی بدگمان گردد
ز مدحش متقی و در حدیث آمده که حق را خشم آید هرگاه مدح فاسق کرده شود و حقیر نیز در یکی از
مکتوبات حضرت امام ربانی قدس سره دیده که فرموده اند کفار قریش چون از کمال بی سعادتی در هجو و نکوهش
اهل اسلام مبالغه می نمودند حضرت پیغمبر م بعضی از شعرای اهل اسلام امر میفرمودند که هجو کفار نکونسار نمایند
آن شاعر در حضور مبارک آنسرور م بر بالای منبر برآمده اشعار هجویه کفار بر ملا میخواند آن سرور م می فرمودند
که روح القدس با اوست مادامیکه هجو کفار میکند انتهی و صاحب مواهب در تفسیر کریمه و الشعراء یتبعهم
الغاوون الی آخر الآیه میفرماید در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیه حسان و ابن رواحه [illegible]

و جمعی دیگر از صحابه رضی الله عنهم بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمده و موقف عرض سانیدند که حق تعالی داند که ما شاعریم و این روا مگفت که ما
برای وصف پیغمبر بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که مؤمن جهاد میکند بشمشیر خود و زبان خود و شعری که شما در شان کفار میگوئید
بر ایشان سخت تر است از تیر و این آیه نازل شد الا الذین آمنوا شعرا را تبوع سفیهان در همه بوادی سرگردانند
مگر آنها که ایمان آورده اند و عملوا الصالحات الی آخر الآیه و حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حسان را گفت اهج المشرکین
فان جبرئیل معک و حضرت حقایق پناهی در دیباچه دیوان اول آورده اند که هر خنده از عالم جلی ذکره
در آیه والشعراء یتبعهم الغاوون شعرا را که سیاحان بحر شعر جمیع ساخته و کمند لام استغراق در گردن انداخته
که در غرقاب بعید و غایت غوایت می اندازد و گاهی تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان میسازد و اما بسیاری
از ایشان را بوسیله صلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات نشسته اند و بوسیله
بادبان واذکروا الله کثیرا بساحل خلاص و ناحیه نجات پیوسته انتهی و نکته حقیر آنست اینها اگر چه از مغتنمات
عشق و محبت و غلبه واردات راه بطلوع میرسد اما برده باری و تحمل ایذا و جفا و صبر بر آن و رجوع مکافات آن
بحضرت عزیز ذو انتقام از همه بهتر و مستحسن تر می باشد اجر و مکافات در هر عملی رجوع بحضرت منتقم حقیقی
تسامح و کظم غیظ و رضا با جری از نیته چنانچه در قرآن و احادیث و کلام صوفیه در اکثر مواضع بیان او
مذکور کرده است

بیان انشای شعر بر صفت خلاف

قال الفقیه ابو اللیث السمرقندی رحمه الله تعالی قد تکلم الناس فی انشاد الشعر فکره بعض الناس و رخص فیه بعضهم
فاما من کرهه فاحتج بما روی عن الاعمش عن ابی صالح عن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لان یمتلی جوف احدکم قیحا

حتی یریه خیر له من ان یمتلی شعرا و قول الله تعالی والشعراء یتبعهم الغاوون یعنی الضالون و روی عن
الشعبی انه قال کانوا یکرهون ان یکتبوا امام الشعر بسم الله الرحمن الرحیم آه و روی عن ابراهیم بن یوسف عن
کثیر ابن هشام قال سئل عبد الکریم عن قوله تعالی و من الناس من یشتری لهو الحدیث قال الغناء و الشعر و روی عن
عطاء ان ابلیس لما اهبط الی الارض قال یا رب اجعل لی قرآنا فقال الشعر قال اجعل لی کتابا قال الوشم قال اجعل لی بیتا قال الحمام قال اجعل لی مجلسا قال الاسواق
قال فما قرآنی قال الشعر قال فما کتابی قال الوشم قال فما حدیثی قال الکذب
والغیبة

و اما حجة من اباح ذلک

فما روی هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه قال ان من الشعر لحکمة و عن هشام عن ابیه قال ما رأیت احدا اعلم بالشعر و لا بالطب و لا بالفقه من عائشة
و روی سماک بن حرب عن جابر بن سمرة قال کان اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم یتناشدون الشعر و النبی صلی الله علیه وسلم جالس یتبسم و روی
عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنه قال اذا قرأ احدکم شیئا من القرآن فلم یدر ما تفسیره فالتمسوه فی الشعر فان
الشعر دیوان العرب و قیل لابی الدرداء ان کل رجل من الانصار قالوا شعرا غیرک فقال و انا اقول ایضا
فاستمع قوله یرید المرء ان یعطی مناه و یابی الله الا ما ارادا یقول المرء فائدتی و مالی
و تقوی الله افضل ما استفادا و روی الکلبی عن ابی صالح عن ابن عباس رضی الله عنه ان عائشة رضی الله عنها لما بلغها خبر ابی هریرة
فقالت رحم الله ابا هریرة انما قال النبی صلی الله علیه وسلم لان یمتلی جوف احدکم قیحا حتی یریه خیر له من ان یمتلی شعرا من الشعر الذی
هجیت به یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم و قیل ایضا ان معنی النهی عن الشعر اذا اشتغل به فیشغله عن قراءة القرآن و الذکر
و اما اذا لم یشغله عن ذلک فلا بأس به و روی عن حسان بن ثابت رضی الله عنه انه کان شاعر رسول الله صلی الله علیه وسلم
و مداحه انتهی

بیان اشعار حضرت رسول صلی الله علیه وسلم

قال الفقیه قد تکلم الناس فی روایة الشعر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بعضهم لم یثبت عنه شعر و احتجوا بما روی عن عائشة رضی الله عنها

انه قیل لها هل کان النبی صلی الله علیه وسلم یتمثل بالشعر قالت کان ابغض الحدیث الیه الشعر غیر انه تمثل مرة ببیت اخی بنی قیس بن طرفة
فجعل آخره اوله ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا و یأتیک بالاخبار من لم تزود فجعل یقول
و یأتیک من لم تزود بالاخبار فقال له ابو بکر لیس هکذا یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال صلی الله علیه وسلم ما انا بشاعر
و ما ینبغی لی و مصداق ذلک فی کتاب الله تعالی و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین الآیة
و قال بعضهم یجوز له الشعر کما جاء فی الاخبار و هو ما روی ابن لهان عن ابیه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوم الخندق هذا
رب لا عیش الا عیش الآخرة فارحم الانصار و المهاجرة و روی ابو عثمان النهدی عن سلمان الفارسی رضی الله عنه
ان النبی صلی الله علیه وسلم ضرب بالفاس یوم الخندق و قال بسم الاله و به بدینا و لو عبدنا غیره شقینا
فحبذا ربا و حب دینا و روی البراء بن عازب رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب
و روی اسود ابن قیس عن جندب رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یمشی فی طریق فعثر فاصاب اصبعه حجر فدمیت
فقال هل انت الا اصبع دمیت و فی سبیل الله ما لقیت و فی روایة و فی کتاب الله ما لقیت
قال الفقیه هذه الاخبار صحیحة یحتمل انه لم یقصد الشعر و لکن کلامه خرج موافقا للشعر من غیر ان یقصد
الشعر انتهی

بیان حد کلام کردن و افراط و تفریط نیا نجامد در مدح یا ذم

قال الفقیه ینبغی للعاقل الکامل ان یکون کلامه بالوزن و یکون فی موضعه فلا یتکلم بما لا یعنیه فانه اذا اشتغل
بما لا یعنیه فاته ما یعنیه و لا یجیب عما لا یسئل عنه فان ذلک علامة خفة الرجل و قلة عقله فلا ینبغی للرجل
العاقل ان یغضب علی ما لا فائدة فیه فانه علامة الجهل و الحمق و ذلک کان یقذف الدابة و یشتمها فان

فان الدواب لا یعرفن الشتم و البغض و الحب فالاشتغال بشتمهن و قذفهن جهل محض و حمق تام
و زیادة فی الکلام لانه مثبت فی حق العبید و الاماء و روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه سمع رجلا یلعن
الریح فقال صلی الله علیه وسلم من لعن شیئا لم یکن اهلا له رجعت اللعنة الیه و روی ابن ملیح عن ابیه ان رجلا من
اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم کان ردیفه علی دابته فعثرت بهما الدابة فقال الرجل تعس الشیطان فقال النبی صلی الله علیه وسلم
لا تقل تعس الشیطان فانه عند ذلک یتعاظم حتی یکون مثل البیت و لکن قل بسم الله فانه
یصغر حتی یکون مثل الذباب و لا ینبغی للعاقل ان یفرط فی الکلام حتی یخرج عن حده فان خیر الکلام
ما قل و دل و لا ینبغی له ان یقول للحدیث هو کذب و لا یقول هو صدق لانه لو صدق لعله یکون کذبا
و لو کذب فلعله یکون صادقا و لکن یقول لم یبلغنی هذا الحدیث و لا اعلم و ان علم باصل الحدیث فالنجاة
من الصدق قال تعالی فاصدق و اکن من الصالحین الآیة فالصدق فی الکلام من اصل المعرفة
کما هو شعار الانبیاء و الاولیاء و المشایخ و الصالحین لا سیما لاهل الطریقة و مرید الآخرة انتهی
و روی یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان اهل الکتاب یقرؤن التوراة بالعبرانیة
و یفسرونها بالعربیة لاهل الاسلام فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تصدقوا اهل الکتاب و لا تکذبوهم و قولوا
آمنا بالله و بما انزل الینا و ما انزل من قبل و سئل بعض المفسرین عن رجل قیل له انؤمن بفلان
النبی فسماه باسمه لم یعرفه فلو قال نعم فلعله لم یکن نبیا فقد شهد بالنبوة لغیر نبی و لو قال لا
فلعله قد جحد نبیا من الانبیاء فکیف یصنع قال ینبغی ان یقول ان کان نبیا فقد آمنت به
و قد بسطوا علی ذلک الحق
و قیس علی هذا نحو ما اشکلت ایان شل هذه المسائل انتهی
فاکلام حق البسط علماء السلف و عرفائهم فلا یلیق تحریر کل ذلک فی هذا المضیق فکفی ذلک
للعقلاء فانه یکفی لاعلام الناس علی قدر عقولهم و فهمنا الله تعالی الهدایة و الاسلام و احسن حالنا و جعل الخاتمة
خیرا و سعادة ما لنا بجاه نبینا محمد و آله و صحبه صلی الله علیه و علیهم اجمعین و الحمد لله رب العالمین

مراد از مضمون این تقاضیی آنست که بدانند اهل فقر و ارباب طریقت بی منکر و معانده نمیشوند پس ا[illegible]

خود را بصبر و تحمل تسلی نموده بهتر است تا معالجه و مدافعه عمه بتوان و امارت و صحیح بابت و محقق آمده

که هر عملی اجری و هر کرده جزای دارد دیگر احتیاج بگفتن و نوشتن نیست فاصبر کما

صبر اولوا العزم من الرسل یعنی در سکوت و شفاعت انتقام همین اند از جهالت و بس

دشمنان هر در مقام فرار بد ازان یعنی کمی که نکو منظران چنین نکنند آری شکر پرورد

آب تلخ ندارد چه توان کرد هر که عاشق شد اگرچه نازنین عالم است

نازکی کم آرست آید بارمی باید کشید بحمد لله هیچ ایمان و اسلام و مشغولی بخدا باقی است

شما [blot] ان که اصلی کار آنست سرگرم باشید دیگر هرچه پیش آید خوش آید

وما علی الرسول الا البلاغ اکابر طریقت از عصاد موزه و شانه بیگانه بعد مهاته

در ینجا دخطرها کشیده لهذا تا بمصاحبت و مکالمه و نشست و برخاست با ایشان برسد چنانکه در کتب

مذکور است روح راصحبت ناجنس عذابیست الیم آنانکه طعنه بر اهل فقر و درویشان این چنین

میزنند گویا مغرور بمتاع دنیا که حقیقت فانیه و فریفته بلکه و مال عاریه اند از استغنای

به حقیقت کار بر زده [blot] نفسانی و غرور حیوانی ایشان را خسر الدنیا والآخره نموده و اگر شما

با ایشان بچشم حقیقت و تفکر نیک ملاحظه نمایند نه آنست که منکران فقر و توانگران و البته لهذا

چنانکه بحضور مدعی می نشینند و دعوی پیشی و پیش کنند و طعنه بر مفلسی و درویشی زنند حاشا و کلا

فاریتم ارضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة فما متاع الحیوة الدنیا فی الآخرة الا قلیل ومن صلی الله علیه و سلم اذا اراد الله

بعبد خیرا زهده فی الدنیا و رغبه فی الآخرة الحدیث اگر اعتقاد و وثوق [blot] بخدا و رسول هست

گنج است نه گنج بلات نه طلا بیم است نه سیم مار است نه مال چاه است نه جاه دام است نه نام دایما در هول جفا و

و در صدد سوکنه فاجره و اکاذیب بیاسایند فویل لهم ویل لکل همزة لمزة الذی جمع مالا و عدده یحسب ان ماله

اخلده الخ آه ازین بازار قرافان گوهر شناس هر زمان خرمهره را بازر برابر میکنند گویا مادر

روزی داوری کانهم عیب و غل در کار داور میکنند بحمد لله کما فقرایان این دولت [blot] اگر زر و سیم

خوف و بیم هم [blot] از کیسها رانده و فقرا پنسید و حقه ام روی و دست و دل کشاده است

گذارم از شکر خرمام بهر این لبی بهتر که اندر کام زهر شکر حاتم را چه کیسه طال و همت عالی چیزی دیگر بود

دولت فقر خدایا بمن ارزانی دار کاین کرامت سبب حشمت و تمکین منست خوش [blot] سیبانی که از صاف باب

انتهی

معنی

ودر یکی از مکتوبات حضرت امام ربانی قدس سره [blot]

یکی از مریدان خود مرقوم فرموده بودند [blot] بگوش جان و دل

بشنوند ولذت ازان بردارند ای برادر فقرا را صحبت فقرا و لنگ کشته

ومجلس غنیان را اختیار کرده اید بسیار بد کرده اید امروز اگر چشم شما پوشیده است فردا باز خواهد شد

غیر از ندامت و حسرت فایده نخواهد کرد خبر شرط است ای بوالهوس امروز کار توار دو حال خالی نیست

در مجلس اغنیا جمعیت خواهند داد یا نه اگر بدهند بد و اگر ندهند بدتر اگر بدهند استدراج است حاشا و کلا

اعاذنا الله تعالی من ذلک و اگر ندهند خسر الدنیا والآخره شان حال است کنایتی فقرا بهر از صدر نشینی اغنیاست

این مسئله در نظرها واضح است امروز این سخن معقول شما بود و یا نشود آخر معقول خواهد شد فایده نخواهد داشت

آرزوی طعام چرب و شیرین و لباس فاخره شما را در این بلا انداخته هنوز هیچ نرفته است بحمد لله در توبه باز و رحم

و عنایات الهی در حق بندگان شامل و کامل مگر بصبر کار کنید و روی بصاحب کار آرید هرچه شما را از حقیقت باز دارد

دشمن جانی دانید و از ما دون حق حذر کنید ان من ازواجکم واولادکم عدوا لکم فاحذروهم نعم قال

جامع و لامع است حقوق صحبت ما را آن داشت که یکمرتبه بشما نصیحتی بنویسم امید دارم بسمع قبول اصغا

فرمایند من از اول میدانستم که از فضولیهای شما نه شفاعت بفقرا میرسد و جمع تشویش است و قد کان

ولما خفت ان یغتال انا لله وانا الیه راجعون والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی

المصطفی صلی الله علیه وسلم

خاتمه

نقل است که یحیی بن معاذ رازی

رحمه الله گفت چهار صد کتاب خواندم از آنهمه چهار مسئله اختیار کردم اول آنکه ای بنی آدم اگر طاعت خدای نمی

کنی از بدل و جان کن و اگر نمیکنی روزی وی مخور دوم ای نفس از آنچه که خدا تعالی نهی کرده است باز آی اگر از بیا

در ملک او بیرون رو سیوم ای آدمی هر نعمت و رزقی که خدا قسمت کرده است بآن قانع و راضی شو و اگر قانع نشوی

خدای دیگر طلب کن چهارم ای بشر قصد گناه مکن اگر میکنی جای طلب کن که حقتعالی ترا نه بیند انتهی

ایا من له فی باطن الارض حفرة انانس بالدنیا و انت غریب

وما الدهر الا کیوم ولیلة وما الموت الا نازل و قریب

قال علیه السلام کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور

حاصل مطلب آنست که در هیچ وقتی از اوقات دنیا را مقر راه است و سکونت نداند و بنظر خرافات و جیفه و سفله و کی ازلفه

نشوند و بهیچ نوع بادل نه بندند و در شمار غریبان و راهروان و مسافران در هیچ منزلی از منازل آن رحل توقف

بگشایند و اصلا به زر و زیور و امتعه و کالا التفاتی ننمایند زیرا که این دنیا تو بمنی جای سرور و عبرت است زیرا

ترمیمی در سرور مهلک خانه عبرت و دعاء است نیش گاه آمانی و املی مسافرخانه عنا و ذلت است و مهلهای ابتلا در حلت

بازار غرور است بار چیده بساط زینت و زینت او را پیچیده است عقلا و عرفا بر او دل ننهاده لهذا و جوالمردان

رخت استایش در آن نکشاده تفاخر و تکاثر او را در نظر اعتبار و حیات وزندگانی او را قدر و مقدار ننهاده لهذا

بزرگان رهبر و زاهدان عصر هر یکی دنیا را بچیزی مستعمل و شئی فانی ذکر کرده تشبیه کرده لهذا

روزی در مجلس حضرت والد ماجد قدس سره العزیز بحث از بی اعتباری و ناپایداری دنیا و اهل وی میرفت حضرت

ایشان سر مبارک را برآوردند و فرمودند دنیا چیزی نیست که عقلا و عرفا اوقات عزیز خود شان لاسیمن دی

تلف نمایند دنیا بشما ورا است گویا البته بیمش از ایمنی بیشتر باشد بر این اشعار را خواندند

بود در باغ که بوی نکهت بهم موج صحبت گل خورش بدی گر نبودی تشویش خار دوش چون بلبل بی نالیدمی در باغ

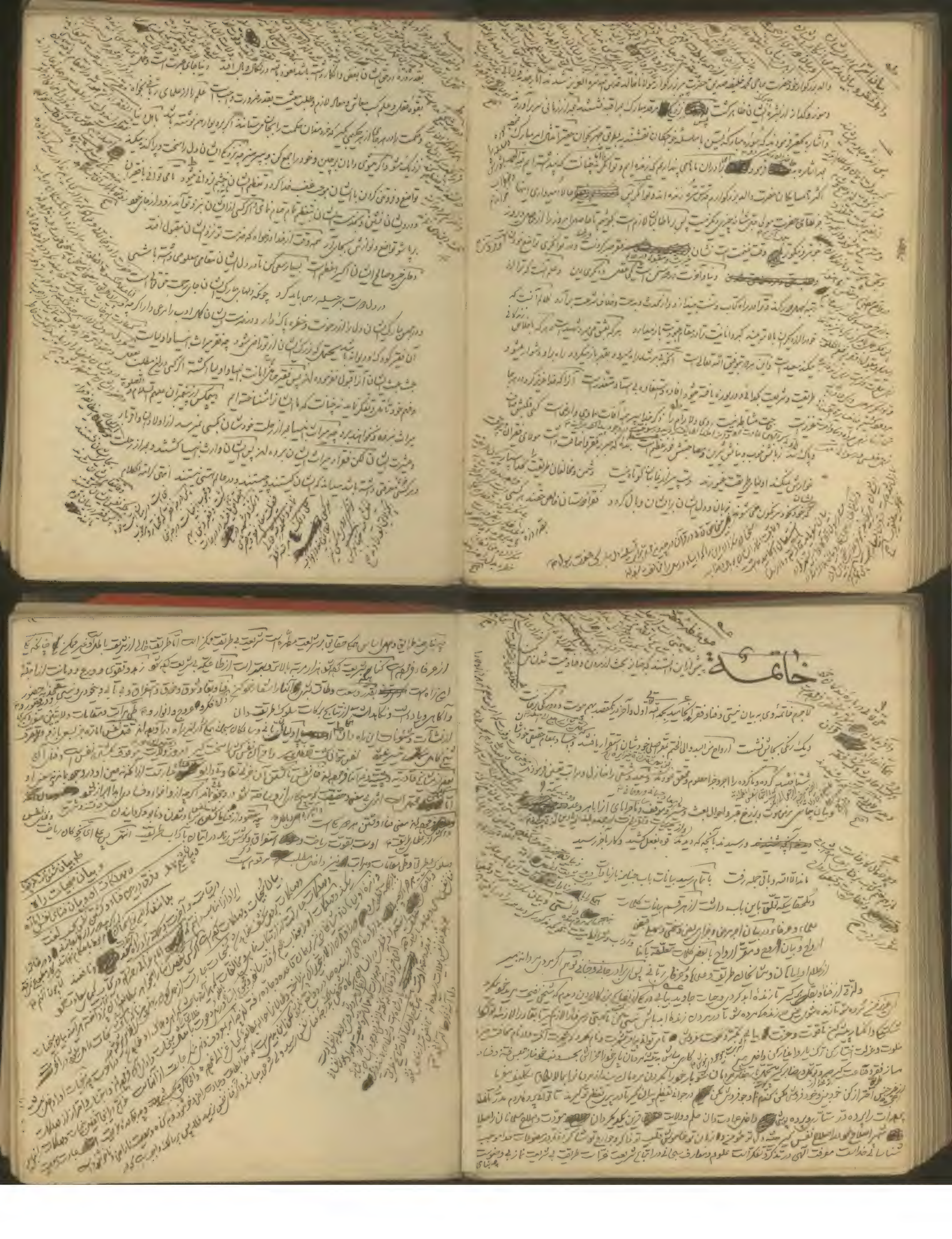
دیگر امروز از فراق یار می پیچم چو مار انتهی

روزم بغمی جهان فرسوده گذشت شب در هوسی بوده و نابوده گذشت عمری که از آن

دمی مهمان ارزد القصه بفکرهای بیهوده گذشت

ودر روزی دیگر تشریف بقبرستان برده

و فقیر نیز با جمعی دیگر از خاکساران حضرت ایشان قدس سره همراه ایشان بودم چون نزدیک بقبر مبارک



خاتمه



نوع اول زکات نعم است و نعم عبارت است از شتر و گاو و گوسفند و در آن پنج شرط بود

شرط اول آنست که نعم باشد چنانکه عنقریب گفتیم و در اسب و استر و خر و سایر حیوانات زکات نباشد

شرط دوم آنست که آن نعم سایمه باشد نه معلوفه و اگر چه در وقتی سایمه باشد و در وقتی معلوفه بود باز در آن زکات نبود

شرط سیوم حول است یعنی یک سال کامل بر او گذشته باشد و در ظرف آن یک سال در دست مالک باقی باشد الی انقضای سال چه حضرت رسول صلعم فرموده لا زکاة فی مال حتی یحول علیه الحول و اگر در اثنای حول مالک آن را فروخت یا بکسی دیگر بخشید یا انتقال داد قطع حول میشود

شرط چهارم کمال تملیک است یعنی حقیقت تصرف مالک است بر آن و در ماشیه مرهونه نیز زکات واجب میگردد بخلاف ضال و مغصوب کما قال ولا تجب فی الضالة والمغصوب الا اذا عاد جمیع نمائه فتجب زکاته ... و لو کان علیه دین یستغرق ماله فلا زکاة علیه فانه لیس غنیا به اذ الغنی ما یفضل عن الحاجة

شرط پنجم کمال نصاب است یعنی آنقدر از ماشیه داشته باشد که بحد زکات رسد

اما شتر پس در آن هیچ واجب نباید مگر برسد به پنج شتر آنوقت یک جذعه از گوسفند باید بدهد و جذعه آنست که یکسال را گذشته و پا بسال دوم نهاده باشد و اگر جذعه ندارد یک ثنیه از معز بدهد و ثنیه آنست که پا بسال سیم نهاده باشد و در ده شتر دو شاة یعنی دو گوسفند و در پانزده شتر سه گوسفند و در بیست شتر چهار گوسفند و این گوسفند از یکساله کمتر نشاید و اگر بز بود از دو ساله کمتر نشاید و در بیست و پنج شتر یک بنت مخاض که آن شتری ماده یک ساله که پا بسال دوم نهاده باشد و اگر بنت مخاض ندارد یک ابن لبون که آن شتری نر با بسال سیم نهاده باشد بدهد

و در سی و شش یک ابن لبون لازم آید و در چهل و شش یک حقه لازم آید که شتری سه ساله پا بسال چهارم نهاده باشد و در شصت و یک یک جذعه از شتر لازم آید و آن شتری است پا بسال پنجم نهاده باشد و در هفتاد و شش دو بنت لبون یعنی دو ماده دو ساله و در نود و یک دو حقه یعنی دو ماده سه ساله لازم آید و در یکصد و بیست و یک سه بنت لبون یعنی سه ماده دو ساله لازم آید و بعد از این حساب فراگیرد مثلا چون بیکصد و سی شتر رسید در اینجا حساب عدد آن معلوم و مستقر داشته که در هر پنجاه شتر یک حقه لازم آید و در هر چهل شتر یک بنت لبون

اما گاو بر او هیچ واجب نباید تا برسد به سی راس آنوقت یک تبیع لازم آید یعنی گاو یک ساله پا بسال دوم نهاده باشد و در چهل گاو یک مسنه لازم آید یعنی گاو ماده دو ساله پا بسال سیم نهاده باشد و در شصت گاو دو تبیع لازم آید یعنی دو یک ساله پس در اینجا نیز حساب عدد آن معلوم و مستقر خواهد بود که در هر چهل گاو یک مسنه یعنی دو ساله و در هر سی گاو یک تبیع که یک ساله است لازم آید

اما گوسفند بر او هیچ واجب نباید تا برسد به چهل گوسفند آنگاه یک جذعه از گوسفند یا یک ثنیه از معز لازم آید و در یکصد و بیست و یک گوسفند دو شاة لازم آید و در دویست و یک گوسفند سه شاة لازم آید و در چهار صد گوسفند چهار گوسفند لازم آید پس در اینجا نیز حساب عدد آن معلوم و مستقر خواهد بود که در هر صد گوسفند یک شاة لازم آید انتهی

نوع دوم زکات اقوات است یعنی نباتات و حبوبات که در آن زکات لازم آید پس در هر چه که شرعا آن را قوت گویند مانند گندم و برنج و جو و ارزن و خرما و زبیب در آن زکات واجب میگردد و زکات در آنها عشر است چنانچه یکی از علما در کتاب مسمی

بر فرض دست گفته و در زکات ترسد به سیصد من ده یکی زان بده بوجه حسن انتهی

و نیز امام غزالی در کتاب کیمیا فرموده است چون یکی از این اقوات مذکوره به ششصد من برسد آنوقت زکات عشر لازم آید اگرچه بظاهر منافات است در بین سیصد و ششصد اما منظنه حقیر انست که گویا اختلاف لفظی باشد چه احتمال میرود که سیصد من بحساب بلد حضرت غزالی ششصد بوده باشد زیرا که جمیع آیات مذکوره صاع و وزن هر شهری با شهری دیگر البته تفاوتی در مقدار و کمیت و وزن دارند والله اعلم

و نیز میفرماید اگر چهار صد من گندم و چهار صد من جو داشت زکات واجب نیاید زیرا که نصاب باید از یک جنس باشد و هرگاه آن گندم یا جو یا غیر آن از آب دولاب تسقیه شود زکات واجب نگردد بلکه باید آب از جوی و قنات کوزد و نشاید که انگور و رطب به دهد بلکه مویز و خرما باید داد مگر که چنان باشد که از آن مویز نیاید آنگاه انگور روا بود **و باید** که چون انگور رنگ گرفت و دانه جو و گندم سخت گردید دران تصرف نکند تا خارصی متعهد و معتبر و امین که اهل خبره باشد در آن اندازه کند و بداند که نصیب درویشان و اهل استحقاق چند است آنگاه چندی آن مقدار در پذیرفت اگر تصرف کند روا است قال رضی الله عنه ولا یکمل نصاب الحنطة بالشعیر و یکمل نصاب الشعیر بالسلت فانه نوع منه هذا قدر الواجب ان کان یسقی بسیح او قناة فان کان یسقی بنضح او دوالیب فیجب نصف العشر فان اجتمعا فالاغلب یعتبر واما جنس الواجب فالتمر والزبیب الیابس والحب الیابس بعد التنقیة ولا یؤخذ عنب ولا رطب الا اذا حلت بالاشجار آفة وکانت المصلحة فی قطعها قبل تمام الادراک فیؤخذ الرطب فیکال تسعة للمالک و واحد للفقیر

للفقیر آه وهنا رخصة مثل هذا الحاجة ووقت الوجوب ان یبدو الصلاح فی الثمار وان یشتد الحب ووقت ادا آن بعد الجفاف انتهی الکلام **تنبیه**

نوع سیم

زکات نقدین است یعنی طلا و نقره خالص و نصاب ایشان آنست که چون نقره بدو صد درهم رسید بوزن مکه معظمه زادها الله شرفا پنج درهم زکات لازم آید در آخر سال و چون طلا به بیست دینار رسید نیم دینار لازم آید و چندانکه می افزاید بدین قرار و مقدار حساب آن معلوم میشود و در نقره و آلات و ضروریات خانه و ظروف و اوانی از زر مثل کاسه و کوزه و خم و هرچه ماند و آن زر که بر دوال کمر و خنجر و شمشیر کرده بود زکات واجب آید **اما** پیرایه زنان که روا باشد پوشیدن آن برای مرد و زن دران زکات نبود و اگر زر و سیم قرض بر مردمان دارد و هرگاه تواند باز ستاند زکات واجب آید

نوع چهارم

زکات تجارت است یعنی زکات امتعه و اقمشه تجارتی در عبارت کیمیا آورده که چون بمقدار بیست دینار چیزی خرد به نیت تجارت و سال بر او تمام شود همان زکات نقد واجب آید انتهی و باید که قیمت مال معلوم کند آنگاه اگر سرمایه بسود نکند و هرچه سود کرده باشد در میان سال در حساب آید و آخر سال باید که قیمت مال معلوم کند ... و در صدی زر بهم باشد یا سیم هم از آن بدهد و اگر نقد نخریده باشد از آن نقد که در شهر غالب تر بود بدهد

قال رضی الله عنه وانما ینعقد الحول من وقت ملک النقد الذی به اشتری البضاعة ان کان النقد نصابا فان کان ناقصا او اشتری بعرض علی نیة التجارة فالحول من وقت الشراء و تؤدی الزکوة من نقد البلد و به یقوم فان کان ما به الشراء نقدا وکان نصابا کاملا کان التقویم به اولی من نقد البلد آه و زکات ربح مال القراض علی العامل وان کان قبل القسمة هذا هو الاقیس انتهی

نوع پنجم

زکات رکاز و معدن است **اما رکاز** مالی است از طلا و نقره مدفونه در زمان جاهلیت اکنون در اسلام یافته شده باشد پس بر واجد آن خمس لازم آید و بعضی حول درآن شرط نگرفته اند **اما معادن** اگر طلا و نقره از آن استخراج شود زکاتش لازم آید ولی در غیر آنها زکات لازم نیاید و نصاب درآن شرط است اما در حول اختلاف اقوال است کما قال و فی الحول خلاف و یعتبر النصاب کالمعشرات وفی الحول والنصاب بالمعشرات فلا یعتبر آه الخمس فعلی هذا لا یعتبر الحول آه والاحتیاط ان یخرج الخمس من القلیل والکثیر انتهی

نوع ششم

زکات فطرات چنانکه بیان آن در باب صوم مفصل خواهد آمد ان شاء الله تعالی اینجا نیز همین قدر از آن لازم و کافی آید **بدانند** هر مسلمانی که شب عید رمضان زیاده از قوت خود و عیال خود که در روز عید بکار برد چیزی دارد و غیر از خانه و جامه و آنچه که لابد منه بود بر وی صاعی از آن جنس که قوت وی است زکات فطر واجب آید **مثلا** اگر چنانچه گندم خورده باشد جو نشاید اما اگر جو خورده باشد گندم شاید و از هر جنسی که خورده باشد باید بهترین و پاکیزه ترین آن بدهد و بدل گندم آرد و خیر آن نشاید **و امام شافعی رضی الله عنه** میفرماید هرکه نفقه وی بر او واجب بود فطره وی نیز واجب بود چون زن و فرزند و مادر و پدر و عبد و جاریه و فطره عبدی که مشترک باشد بر هر دو شریک بود و زکات فطر عبد کافر واجب نباشد و اگر زن زکات فطر خود بدهد روا بود و اگر شوهر نیز بی دستوری زن بدهد نیز روا باشد

قال فی الکیمیا

قال فی الکیمیاء انتهی وقال فی الاحیاء ایضا وان لزم بالتقدیم من کانت نفقته آکد وقد قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم نفقة الولد علی نفقة الزوجة ونفقتها علی نفقة الخادم فهذه احکام فقهیة لا بد للغنی من معرفتها وقد تعرض له وقائع نادرة خارجة عن هذا فله ان یستفتی من العلماء عند نزول الواقعة بعد احاطته بهذا المقدار انتهی

فصل دوم

در کیفیت ادای زکات و شروط ظاهره و باطنه آن **بدانند** که واجب است بر مؤدی زکات مراعات کردن پنج امر **یکی** نیت است باین معنی که در دل خود نیت زکات دادن کیرد و تعیین مال زکات شرط نیست ولی سنت است و اگر وکیلی فراگیرد و در وقت توکیل نیت کند یا وکیل را اذن دهد تا بوقت دادن نیت کند و چون ولی زکات طفل دهد نیت کند فان کان له مال غائب فقال هذا عن مالی الغائب ان کان سالما والا فهو نافلة جاز لانه ان لم یصرح به فکذلک یکون عند اطلاقه انتهی و نیت ولی قائم مقام نیت کودک و دیوانه باشد کما مر و در بعضی مواقع نیت سلطان قائم مقام نیت مالک باشد هرگاه بظاهر آن مالک از دادن زکات تقصیر و کوتاهی نماید کما قال و نیة السلطان تقوم مقام نیة المالک الممتنع عن الزکوة ولکن فی ظاهر حکم الدنیا اعنی فی قطع المطالبة عنه اما فی الآخرة فلا بل تبقی ذمته مشغولة الی ان یستأنف الزکوة واذا وکل بادار الزکوة ونوی عند التوکیل او وکل الوکیل بالنیة کفاه لان توکیله بالنیة نیة انتهی **دوم** مبادرت کردن است در ادای زکات یعنی چون سال تمام شد شتاب کند که تأخیر بی عذری نشاید حتی زکات فطر از روز عید نشاید

تاخیر کردن و تعجیل در رمضان روا بود اما پیش از رمضان روا نباشد و تعجیل زکات اما در جمله سال روا بود
بشرط آنکه ستاننده مستحق آن باشد و اگر پیش از سال بمیرد یا توانگر گردد یا مرتد شود زکات دیگر باره باید داد
[illegible] تأخیر زکاة المال بعد الحول مع التمکن عصی و لم یسقط عنه بتلف ماله و تمکنه بحضور المستحق
وان اخر لعدم المستحق فتلف ماله سقطت الزکوة عنه و تعجیل الزکاة جایز بشرط ان یقع بعد
کمال النصاب و تمام الحول اه **سیم** آنکه زکات هر جنسی از آن جنس بدهد چنانکه گفتیم
حتی نشاید که بدل کند بقیمت آن یا بچیزی دیگر مثلا نقره از عوض طلا جایز نیست و طلا از بدل
نقره نیز روا نبود اگر چه در قیمت از آن زیادتر بود بلکه باید از هر نوع و جنس و صفت همان نوع و جنس
و صفت اخراج کند چنانکه حضرت امام شافعی رض و سایر مجتهدین و علما در صدقات [illegible]
چهارم آنکه زکات و صدقه واجبی شهری را بشهری دیگر نقل نکنند بلکه زکات در جایی بدهد که مال آنجا
بود و اگر [illegible] آنجا چشم بر آن مال دارند و اگر احیانا بشهری دیگر بضرورت بدهد درست است
[illegible] زکات [illegible] فلیخرج زکاة ذلک المال فی ذلک البلد ثم لا بأس ان یصرف الی
الغربا فی ذلک البلد انتهی **پنجم** آنکه زکات اهل اتفاق باید برساند که بعدد
اصناف موجود در آنجا آن زکات تقسیم کرده شود چنانکه از هر قومی سه تن کمتر نباشد و جمله
تن شود اگر یکدرم زکات باشد بمذهب امام شافعی رض واجب بود که آنهمه برساند و بهشت قسمت
راست کند آنگاه قسمت هر یکی میان سه کس یا زیاده از آن چنانکه خواهد قسمت کند اگر چه برابر نباشند
و در این روزگار سه چهار صنف کمتر موجود میشود غازی و مؤلفة القلوب و عامل زکات و مکاتب
اما فقیر و مسکین

اما فقیر و مسکین و ابناء السبیل بسیار یافت میشود پس هر کسی را زکات به یازده کس کمتر نشاید داد
و بمذهب امام شافعی رض در این دو مسئله دشوار است یکی آنکه بدل نشاید داد و دیگر آنکه بهمه باید داد
و بیشتر مردمان در این دو مسئله تقلید حضرت امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه میکنند امید داریم که ماخوذ و معاقب
نباشند قاله فی کتاب الکیمیا و تمام مسئله بسبب تطویل اینجا ننوشتیم هر کسی که خواهد تفصیل بداند ملاحظه
کتاب احیاء العلوم و سایر کتب فقه نماید که جوینده یابنده باشد   گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه
چیست   و غیر زیر دیگر در مصرع است   درویش را خدا بتوانگر حواله کرد   تا کار وی بسازد و خویش را
او درویش انتهی

فصل سیم در بیان صفات مستحقین زکات و قبض آن

بدانکه مستحق زکات باید مسلم و حر باشد و هاشمی و مطلبی نباشد بلکه متصف باشد بصفات
اصناف ثمانیه که مستحقند که ایشان را حق تعالی چنانکه حق تعالی در قرآن مجید بیان آنها را فرموده است پس روا نیست
صرف زکات بکافر و عبد و جاریه و هاشمی و مطلبی **اما** کودک و دیوانه هرگاه که از ارباب استحقاق باشند
باید ولی ایشان از عوض ایشان قبض و اخذ نماید

بیان اصناف ثمانیه مقرره

بدانکه حق تعالی این عطیه و موهبت را
برای هشت صنف از بندگان مقرر و مقدر فرموده است

صنف اول فقرا است و فقیر کسی بود که هیچ چیز ندارد و از مال دنیا و کسب هم مرتبه باشد و اگر قوت تمام روز دارد

و جامه و لباس تن هم دارد فقیر نباشد و اگر از قوت نیمه روز زیادتر ندارد و پیراهن دارد و لیکن دستار یا دستار
بی پیراهن دارد درویش بود و اگر کسب بآلت تواند کرد و هیچ آلت ندارد درویش بود و اگر طالب
علم است چون بکسب مشغول شود از آن باز میماند درویش است و در این زمانه بسبب درویشی کمتر زکات
بانها میرسد مگر بسبب اطفال و عیال پس بهتر آن بود که درویش طالب باید که تحصیل نماید و جهت آن
فقیر از جهت اطفال بوی دهند انتهی قال رضی الله عنه فان کان معه قوت یومه و کسوة حاله
فلیس بفقیر و لکنه مسکین اه فلا ینبغی ان یشترط فی الفقیر ان لا یکون له کسوة سوی ساتر
العورة فان هذا غلو و الغالب انه لا یوجد مثله و لا یخرجه عن الفقر کونه معتادا للسؤال
فلا یجعل السؤال کسبا بخلاف ما لو قدر علی کسب فان ذلک یخرجه عن الفقر فان قدر علی الکسب
بآلة فهو فقیر و یجوز ان یشتری له آلة و ان قدر علی کسب لا یلیق بمروته و بحال مثله فهو فقیر اه
وان کان متفقها یمنعه الکسب عن التفقه فهو فقیر و لا تعتبر قدرته و ان کان متعبدا یمنعه الکسب من وظائف العبادات و اوراد الاوقات فلیکتسب لان الکسب اولی
من ذلک قال صلی الله علیه وسلم طلب الحلال فریضة بعد الفریضة و اراد به السعی الی الکتساب
و قال عمر رضی الله عنه کسب فی شبهة خیر من مسألة و ان کان مکتفیا بنفقة ابیه او من تجب علیه نفقته
فهذا اهون من الکسب فلیس بفقیر انتهی **صنف دوم** مسکین است و مسکین
کسی است که وفا نکند دخلش با خرج و مهمات و جامه تن وی و خانه که در آن سکونت باید او را از
مسکینی خارج نماید و لکن چون کفایت یک ساله ندارد و کسب در آن وفا نکند روا بود که چندان
بوی دهند که کفایت سال وی تمام شود و اگر فرش و اثاث البیت که بدان محتاج بود چون ظروف و اوانی
دارد باز مسکین محسوب است و اگر کتب فقه و احادیث دارد که بآن محتاج بود باز هم مسکین می باشد
اما اگر چیزی زیاده از حاجت دارد مسکین نباشد و در خصوص کتاب و غیره در همین احیاء العلوم
بعلی داده

بسطی داده بود بنا بملالت اطالت در اینجا ترک شد هر کسی که خواهد بداند ملاحظه احیاء نماید و در آخر آن باب می فرماید
و امثال هذه الصور لا تنحصر و لم یتعرض لها فی فن الفقه و انما اوردناه لعموم البلوی به و التنبیه بحسن هذا النظر
علی غیره فان استقصاء هذه الصور غیر ممکن اذ یتعدی فی اثاث البیت فی مقدارها و عددها و نوعها و فی
ثیاب البدن و فی الدار و سعتها و ضیقها و لیس لهذه الامور حدود محدودة و لکن الفقیه یجتهد فیها
برأیه و یقرب فی التحدیدات بما یراه و یقتحم فیه خطر الشبهات و المتورع یأخذ فیه بالاحتیاط و یدع ما یریبه
الی ما لا یریبه والله اعلم **صنف سیم** عاملین اند و ایشان کسانی اند که زکات را
جمع می نمایند و بمستحقان میرسانند پس حق ایشان از مال زکات باید داد قال رضی الله عنه و حقهم للفقیر و العامل
و یدخل فیه العریف و الکاتب و المستوفی و الحافظ و النقال و لا یزاد واحد منهم علی اجرة المثل فان فضل شیء
من الثمن عن اجرة مثلهم رد علی بقیة الاصناف و ان نقص کمل من مال المصالح انتهی **صنف**
چهارم مؤلفة القلوب باشند و ایشان باشند جدید الاسلام و اکابر و امالی دهند و نوازش
کنند به عطا و بذل تا آنکه رغبت پیدا کنند بدین اسلام بلکه دیگران نیز رغبت افتد که آن سبب
مسلمان شوند و استقامت باسلام پیدا کنند **صنف پنجم** مکاتب است
و آن عبدی باشند که سید با ایشان گوید اگر اینقدر مال بمن بدهند شما را آزاد میکنم فیدفع الی السید
سهم المکاتب و ان دفع الی المکاتب جاز و لا یدفع السید زکاته الی المکاتب نفسه لانه یعد عبدا له انتهی
صنف ششم غارمین اند یعنی کسانی که قرض بر ذمه داشته باشند بجهت امر مباح و حلال
بخلاف آنکه برای معصیت و امور غیر مباحه قرض گرفته باشند چنانکه در کتب فقه مبسوطا مذکور است
صنف هفتم غازیان باشند و آن کسانی اند که در دیوان مرتزقه سهمی برای ایشان
مقرر و معین نباشد باید مؤنت جهاد و ساز راه از مال زکات بایشان دهند انتهی

صنف هشتم

ابناء السبیل مسافر (؟) و آن کسانی اند که در شهر خود شان حرکت کرده باشند
برای سفر مباح نه سفر معصیت هرگاه چیزی نداشته باشند و آن کان له مال ببلد آخر اعطی بقدر ما یبلغ
الی بلده فان قلت نعم تعرف هذه الصفات و الاصناف الثمانیة قلنا اما الفقر و المسکنة
فبقول الآخذ و لا یطالب بالبینة و لا یحلف ... و اما الغارم ... و اما بقیة الاصناف فلابد فیها من البینة
و اما الغزو و ابن السبیل فهو امر مستقبل فیعطی بقوله انا غاز و اما ... و العامل (؟)
فهذه شروط ... و استحقاق انتهی پس بنا بر مقتضای کلام ... هرگاه ... بگیرم ... رد ... باید
زکات دادن و اقرار ... بپذیرند هرگاه ... در خوردن ... نعمی ... در روغ ... نمود ...
اما ... اگر سفر و غزا نروند زکات از ایشان باز ستانند اما آن دیگر صنفها باید
از قول معتبرین معلوم و تحقیق کرده انتهی

فصل چهارم

در بیان صدقه تطوع و فضیلت آن و آداب اعطاء الصدقه و اخذ آن بدانکه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
فضیلت صدقه دادن چندین احادیث صحیحه را بیان فرموده اند مجمله می فرماید تصدقوا و لو بشق تمرة فانها
صدقه بدهید اگرچه نیمه خرما باشد که آن درویش را زنده میگرداند و گناه را بکشد چنانکه آب آتش را می کشد
و نیز میفرماید اتقوا النار و لو بشق تمرة پرهیز کنید از آتش دوزخ اگرچه به نیمه خرما بود
فان لم تجدوا فبکلمة طیبة و اگر نتوانید سخن خوش که کلمة الطیبة صدقة و نیز وی می فرماید
روز قیامت هر کسی در سایه صدقه خود بود تا آنکه میان خلایق حکم کنند و نیز فرمود صدقه هفتاد در
از در های شر بسته گرداند و نیز فرموده است صدقة السر تطفی غضب الرب و حضرت عیسی علیه السلام فرموده است
هر که سایلی را محروم نماید از صدقه ملائکه به منزل وی نیایند تا هفت روز مروی است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم

هیچوقت دو کار را بکسی دیگر تفویض نفرمودی یکی آنکه شب بنفس خود آب طهارت و جامه نماز خود درست فرمودی
و دیگر آنکه بدست خود فقیر و مسکین را طعام و شراب میخورانیدی و بسیار وقت بوده است که خود با فقرا از آن
طعام تناول فرموده است و نیز پرسیدند از آنحضرت که کدام صدقه فاضلتر است گفت آنکه در تندرستی
دهی در حالت زندگانی و اختیار نه آنکه صبر کنی تا جان بحلق رسد آنگاه گویی این بفلان دهند و آن بفلان
و از این احادیث و اخبار بسیار و فزون از حد شمار بود بسبب تطویل همگی را ننوشتم قال الله تعالی انما الصدقات
للفقراء و قال و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا و عمر بن عبد العزیز بارها می فرمود
الصلوة تبلغك نصف الطریق و الصوم یبلغك باب الملك و الصدقة تدخلك علیه
و ابن ابی الجعد فرموده است ان الصدقة لتدفع سبعین بابا من السوء و فضل سرها علی علانیتها بسبعین
ضعفا و ابن مسعود فرموده است ان رجلا عبد الله سبعین سنة ثم اصاب فاحشة فاحبط الله عمله
ثم مر بمسکین فتصدق علیه برغیف فغفر الله له ذنبه و رد علیه عمل سبعین سنة انتهی
و لقمان پسر خود را وصیت کرد که یا بنی اذا اخطات خطیئة فاعط الصدقة و یحیی ابن معاذ رح
فرمود ما اعرف حبة توزن جبال الدنیا الا الحبة من الصدقة و عبد العزیز بن ابی رواد فرموده است
سه چیز از کنوز جنت است کتمان مرض و کتمان صدقه و کتمان مصایب و حضرت عمر رض فرموده
ان الاعمال تباهت فقالت الصدقة انا افضلکن و عبد الله بن عمر رض بسیار شکر را صدقه میداد
و میگفت که حق تعالی فرموده است لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و حق تعالی میداند که من شکر را
بسیار دوست میدارم و علما را در بیان اخفا و اظهار صدقه اختلاف است بعضی اخفا را بهتر و نزد خدا تعالی
پسندیده تر و باجابت سریع الاثر تر دانسته اند و بعضی اظهار و تحدث بنعمت را اصلح دیده اند

صاحب مواهب در تفسیر آیه و اما بنعمة ربك فحدث میگوید که تحدث به نعم شکر منعم است حبیب خود را فرموده
آورده که نعمت چیزی است محبوب بالذات و منعم در اغلب مشکور میباشد پس حق تعالی حبیب خود را
گه از نعمت من سخن گوی که خلق محتاجند و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را دوست دارد
پس بجهت تحدث بنعمت من خلق را دوست من میگرداند و من آن را دوست میدارم و شیخ غزالی رح
در حین کتاب احیاء جهات هر دو شق را بتفصیل بیان فرموده است کسی که خواهد آنجا ببیند و بداند و الله اعلم

بیان فضیلت صدقه و عمل معروف لا سیما در حق اقربا و خویشان و همسایگان و غریبان و یتیمان و امثال اینها بدانکه

در قرآن و احادیث آمده که سخن خوش نازل منزله صدقه است قال تعالی قول معروف خیر من صدقة یتبعها اذی
چه خوش سخنی گفته اند چون شکر و شمع باش با روی خوش چون عنبر و مشک باش با بوی خوش
چون عود مشو که تا نسوزند او را از وی نرسد بدیگران بوی خوش و فرموده لذت استماع کلام الملهوف
صدقة یعنی شنیدن آواز مظلوم صدقه است و استماع ناله حزین مستمندان دردناک بصدقه کامله

و سنه فاضله در دیوان اعمال محسوب میشود بالجمله که همه اوقات شریف را وقف انجاح آمال و امانی
ارباب اضطرار و قبول التجا و شکایات اصحاب احتیاج و افتقار سازند و همگی همت را بر برآوردن حاجات
و ضعفاء و مناجات عجزه و مساکین پردازند کار درویش مستمند برآر که ترا نیز کارها باشد

تفریع

قال فی کتاب بستان العارفین و غیره قال الله تعالی
ان المصدقین و المصدقات الآیه و قال النبی صلی الله علیه و سلم کل امرئ فی ظل صدقته حتی یقضی بین الناس
و قال صلی الله علیه و سلم ان الصدقة لتطفئ عن اهلها حر القبور و انما یستظل المؤمن یوم القیمة فی ظل صدقته
رواه البیهقی و الطبرانی و قال صلی الله علیه و سلم علیك بالصدقة فان فیها ست خصال ثلاث فی الدنیا
و ثلاث فی الآخرة فاما التی فی الدنیا فتزید فی الرزق و تزید فی المال و تعمر الدیار و اما التی فی
الآخرة فتستر العورة و تصیر ظلا فوق الرأس و سترا من النار و فی شرح البخاری لابن الحجر
عن النبی صلی الله علیه و سلم ادخلوا البلاء بالصدقة ... استعینوا علی قضاء حوائجکم بالصدقة الخ و قال صلی الله علیه و سلم
اتقوا النار و لو بشق تمرة و فی روایة تصدقوا و فی روایة و لو بتمرة الخ و فی الحدیث الصحیح

فایده

ان تکلم بسبحان الله صدقة و تکبیره و تحمیده صدقة الی آخر الحدیث
کان ابن عمر رض اذا سمع سایلا لا یسأل یقول من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا و هو سبحان الله
و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و قال ابو اللیث السمرقندی معناه من لم یکن عنده ما یتصدق
به فلیستغفر الله للمؤمنین فانه صدقة و فی الحدیث الصحیح و تبسمك فی وجه اخیك صدقة

حکایت

خرج النبی صلی الله علیه و سلم الی السوق بثمانیة دراهم فاشتری قمیصا فرای جاریة تبکی فسالها فقالت
... اشتری ... فذهب ... فدفع النبی صلی الله علیه و سلم درهمین لها ... الی السوق فاشتری

قميصا باربعة دراهم فلما رجع رأى شيخا عريانا من نصاني ثوبا كساه الله من حلل الجنة فدفع اليه القميص ورجع

الى السوق واشترى قميصا بدرهمين ثم رجع فوجد الجارية تبكي فسألها فقالت اخاف العقوبة من اهلي

فقال الحقني باهلك فتبعها حتى وصل الى باب الدار فقال السلام عليكم فلم يجيبه

احد فقال ثانيا وثالثا فجاءوه فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا اجبتموني من اول مرة فقالوا اردنا ان نتبرك بصوتك

فسلمهم العفو عن الجارية فقالوا هي حرة لاجلك يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجع النبي عليه السلام وهو يقول ما رأيت

ثانيا اعظم بركة من هذه امنا جارية بها اعتقنا بها جارية وكسونا بها عريانا قال في كتاب شرف المصطفى عليه السلام

فائدة

كان احب الثياب الى النبي عليه السلام القميص رواه النسائي وابو داود عن ام سلمة رضي الله عنها وانفعه الثياب

البياض في الصيف الكتان وافضل البياض لقوله عليه السلام خير ما زرتم به الله في قبوركم ومساجدكم البياض

وقال علي رضي الله عنه من لبس نعلا اصفر قضيت حاجته

وفي وصايا احب الثياب الى الله البياض

ومن غيره من لبس ثوبا اصفر تم همه انتهى

ورافضل

في القميص

كونه من قطن وينبغي ان يلحق به سائر انواع اللباس

كالعمامة والطيلسان والرداء والازار وغيرها عليه الصوف لحديث في رواية وحديث في

كون القميص قصيرا بان لا يتجاوز الكعب وكونه الى نصف الساق

الذي لكن الراوي من هذين وكونه قصيرا بان لا يتجاوز الكعب ... كل ما زاد العلماء بشعار

افضل وتقصير الكمين بان يكون الى الرسغ للاتباع فان زاد على ذلك ... او فعل واجب

يخالف ذلك فليس ... الا ... كلامه بل لو توقف ... اه ويجوز بلا

على ذلك وجب فالمقول ان توسعه الاكمام بدعة ... قال ابن حجر في باب

لبس فهو الكمين حرام وسنة للاتباع وزعم ان هذا خاص بالغزو ممنوع

الخوف

مسئلة

ويحرم على غني لبس خشن ليعطى لما يأتي ان محل حرمة

اعطي شيئا لصفة ظنت فيه وخلا عنها بالمناحرم عليه ولم يملكه قال ابن حجر رحمه الله ودر خصوص لباس

بس نكتهات در اينجا بيان آنها غير مناسب بود لهذا بتحرير آن نپرداخت ان شاء الله در موقع خود خواهد آمد

پس بر سر اصل سخن كلام ابو الليث سمرقندي آمده

حكايت

كان منصور بن عمار رضي الله عنه

يعظ الناس يوما فقام رجل من الحاضرين وسأل اربعة دراهم فقال منصور من اعطاه اربعة دراهم

دعوت له اربع دعوات فقام عبد ليهودي واعطاه ثم قال العبد ادع الله لي بالعتق وانا فقير ادع الله

لي بالغنى وانا مذنب فادع الله لي بالمغفرة وادع لسيدي بالاسلام فدعا له فلما رجع العبد قال له

سيده ما الذي ابطأك فحكى فقال له سيده ... منصور بن عمار وتصدقت باربعة دراهم ودعا لي

باربع دعوات دعوت بالعتق فقال انت حر لوجه الله تعالى ودعوت بان يخلف الله في نفقتي فقال لك اربعة

آلاف درهم ودعا لك بالاسلام فقال اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله ودعا لي بالغنى

بالمغفرة فقال ليس هذا في قدرتي فرأى في منامه قائلا يقول له انت فعلت ما في قدرتك وانا افعل ما

في قدرتي قد غفرت لك ولعبدك ... الواعظ وللحاضرين اجمعين اه

كان في زمن داود عليه السلام عجوزة

حكايت

فتصدقت يوما بثلاث رغيف وكانت تلك الحنطة دقيقا فطيرته الريح فقالت داود عليه السلام احكم بيني وبين الريح

فاعطاها الف درهم فقال سليمان عليه السلام ارجعي والى من الحكم فرجعت فاعطاها ايضا الف درهم اخرى

فرجعت فقال سليمان عليه السلام ارجعي والى من الحكم فقالت رضيت بامرك بالرجوع قالت سليمان فطلبه وسأله عن ذلك

فقال الحكم واجب والصدقة افضل فالواجب اولى فطلب داود الريح وقال لم ما حملك على اتلاف دقيق

العجوزة فاحال على الخازن واحال الخازن على جبرئيل وجبرئيل على ميكائيل وميكائيل على رب العالمين

فقال تعالى يا جبرئيل اخبر داود اني لم افعل شيئا عبثا وذلك ان فارة نقبت مركبا كاد ان يغرق

فامرت الريح فالقت الدقيق الى اهل السفينة فسدوا به نقب السفينة فكان ذلك سببا لنجاتهم يا داود

خذ ثلث ما في المركب للعجوزة فاذا هو ثلثمائة الف دينار فقال داود هل فعلت شيئا من الخير

للعجوزة

حكايت

كانت امرأة تصدقت يوما بثلاث رغيف رأيت في المورد العذب ان

شابا صحب داود عليه السلام فاخبره ملك الموت بانه يموت بعد ثلاثة ايام فشق ذلك على داود عليه السلام فلما مضى

ثلاثة ايام رآه سالما ثم مضى عليه شهر فتعجب من ذلك فجاءه ملك الموت فسأله وقال لما اردت

قبض روحه بعد ثلاثة ايام تجلى الله علي وقال يا ملك الموت انه قبل فراغ عمره بيوم خرج فوجد مسكينا

فاعطاه عشرين درهما فقال له بارك الله في عمرك فاستجبت دعوته واعطيته بكل درهم عاما

لطيفة

وقال نبينا صلى الله عليه وسلم اغتنموا دعوة السائل عند فهو قليه بالصدقة اه

رأيت في تفسير نجم الدين النسفي رحمه الله الحنفي في تفسير سورة والضحى ان سلمان اهدى للنبي صلى الله عليه وسلم

عنقود عنب فجاء سائل فاعطاه العنقود فرآه عثمان رضي الله عنه فاشتراه من السائل واهداه ايضا

للنبي عليه السلام وهكذا الى ثلاث مرات فقال النبي عليه السلام انا جرت ام سائل فانزل الله تعالى واما السائل

فلا تنهر

فائدة

قالت عائشة رضي الله عنها يا رسول الله ما الذي لا يحل منعه قال الملح

والماء والنار فقالت يا رسول الله هذا الماء قد عرفناه فما بال الملح والنار قال من اعطى الملح فكانما تصدق

بجميع ما طيب الملح ومن اعطى النار فكانما تصدق بجميع ما انضجت النار ومن سقى مسلما شربة ماء حيث يوجد

الماء فكانما اعتق رقبة ومن سقى مسلما شربة ماء حيث لا يوجد الماء فكانما احياها وقال ابن عباس رضي الله عنه

حكمة

المحموم فيح جهنم

من وضع الماء على شارع نظر الله اليه بالرحمة ... اه

فابردوها بالماء وكانت عائشة رضي الله عنها تقرأ المعوذتين على الماء وترش به على المريض وقال جعفر الصادق رضي الله عنه

من قرأ الفاتحة اربعين مرة على قدح ماء ونضح به وجه المريض المحموم شفاه الله وعن النبي عليه السلام خير شراب

الدنيا والآخرة الماء وعن النبي عليه السلام من التواضع ان يشرب الرجل من سؤر اخيه فمن احب ان يشرب من سؤر اخيه

نكته

الا كتب الله له سبعين الف حسنة ومحى عنه مثلها ورفع له سبعين الف درجة اه

التصدق اربعة

الصدقة اربعة امر فيه ... عن مكاره الدنيا والآخرة ودال له على طريق النجات

ووقاية ... الى ... وعن النبي عليه السلام من ... فرجه

غريب ... ما نقص ... على ... من ... العين ومات من

يموت في غربته الا بكت عليه الملائكة رحمة له وفسح له في قبره بنور ... حيث دفن الى مقعد رأسه

او مسقط رأسه وعن ابن عباس رضي الله عنه قال اذا نظر الغريب عن يمينه وعن شماله وعن امامه وعن خلفه فلم ير

احدا يعرفه غفر الله له ما تقدم من ذنبه وفي حديث آخر ان الله تعالى لينظر الى الغريب في كل يوم الف

نظرة وفي حديث آخر ما من غريب يمرض فيرمي ببصره فلا يقع على من يعرفه الا كتب الله له بكل نفس

تنفس سبعين الف حسنة ومحى عنه سبعين الف سيئة وعن النبي عليه السلام انه قال اكرموا الغرباء من اكرمهم

فقد اكرمني ومن احبهم فقد احبني اه وعنه صلى الله عليه وسلم ارحموا اليتامى واكرموا الغرباء فاني كنت

في الصغر يتيما وفي الكبر غريبا انتهى

بيان گرامي داشتن حقوق همسايگان وادای حقوق ايشان

و مهمانان

قال تعالى والجار ذي القربى وهو الجار القريب والجار الجنب وهو الغريب قال ابن عباس وقال غيره

الجار المسلم والثاني اليهودي فالاول له ثلاثة حقوق حق الجوار وحق القرابة وحق الاسلام والثاني

له حق الجوار والاسلام فان كان يهوديا فله حق الجوار فقط وقال سهل بن عبد الله التستري رضي الله عنه والجار

ذي القربى يعني قلبك والجار الجنب يعني نفسك والصاحب بالجنب عقلك وابن السبيل جوارحك

وقال ابن عباس الصاحب بالجنب هو الرفيق في السفر اه وعن النبي عليه السلام من كان يؤمن بالله واليوم الآخر

فليكرم جاره ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه وقال الحسن البصري ليس حق الجوار

كف الاذى عن الجار بل حق الجوار الصبر على اذى الجار آه وقال صلى الله عليه وسلم اتدرون ما حق الجار ان استعان منك
فاعنه وان استقرضك فاقرضه وان افتقر عد عليه وان مرض عده وان مات اتبع جنازته وان
اصابه خير هنيته وان اصابه مصيبة عزيه ولا تستطل عليه البناء فتحجب عليه الريح الا باذنه وان اشتريت
فاكهة فاهد له فان لم تفعل فادخلها سرا ولا تخرج بها ولدك فيغيظ بها ولده آه قال النبي صلى الله عليه وسلم
يا امة محمد صلى الله عليه وسلم والذي بعثني بالحق نبيا لا يقبل الله صدقة من رجل وله قرابة محتاجون الى صلته ويصرفها
الى غيرهم والذي نفسي بيده لا ينظر الله تعالى اليه يوم القيمة رواه الطبراني آه وقال النبي عليه السلام من سأل
من غير فقر فكانما ياكل الجمرة قال في الاحياء السؤال حرام كالميتة فلا تحل الا للضرورة وفي شرح
البخاري لابن ابي جمرة عن النبي صلى الله عليه وسلم لا بأس للمؤمن ان يشكو حاله الى اخيه المسلم وفي رواية الى اخيه المؤمن آه

تبصرة لا بد من تذكرة لفوائد شتى قال النسفي في زهرة الرياض لما تولى سليمان عليه السلام
الملك جاءته جميع الحيوانات يهنئونه الا النملة فانها جاءت تعزيه فعاتبها النملة في ذلك فقالت اذ هنيئه
وقد علمت ان الله تعالى اذا احب عبدا زوى عنه الدنيا وحبب اليه الآخرة وقد اشتغل سليمان بامر لا يدري ما
عاقبته فهو بالتعزية اولى من التهنية وجاء في بعض الايام شراب من الجنة فسأل ان شربته
لم تمت فشاور جنده الا القنفذ فانه كان غائبا فاشاروا عليه ان يشرب فارسل الفرس خلف القنفذ
فلم يجبه فارسل الكلب اليه فاجابه فسأله سليمان عن الشراب فقال لا تشربه فان الموت في العز
خير من البقاء في سجن الدنيا قال صدقت واراق الشراب في البحر ثم قال كيف لا اجابت الفرس
دون الكلب قال لانها تعدو بعدوها كما تعدو بصاحبها والكلب لا يطيع الا لصاحبه

حكاية قال مكحول التابعي رضي الله عنه سار سليمان عليه السلام بجنوده على بساط ملكه على الريح بحراث
فقال اوددت ان اكلم سليمان ثلاث كلمات فاخبر الله بذلك فنزل عليه فقال اخبرني عن الكلمات الثلاث

فقال الحراث

فقال يا نبي الله انت لا تجد لذة الامس وانا لا اجد تعبه فانا وانت سواء وانت تموت وانا اموت
فنحن سواء وانت تحاسب على قدر ما اعطاك وانا احاسب على قدر ما اعطاني فبكى سليمان وقال يا رب
لولا انك كريم لا ترجع في هبتك لسئلتك الرجوع فيها

حكاية قال بعض العباد من
بني اسرائيل يا موسى سل ربك ان يرزقني فسئل ربه فاوحى الله اليه يا موسى اقليلا ام كثيرا
فقال يا رب كثيرا فلما اصبح موسى وجد السبع قد اكل الرجل فقال يا رب سئلتك له كثيرا
فاكله السبع فقال يا موسى انك سئلت له كثيرا وكل ما كان في الدنيا فهو قليل فذلك قوله تعالى
قل متاع الدنيا قليل انتهى

و در ازهار آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا اباذر رضی
هرگاه در بازار گوشت می‌ستانی بسیار بستان که تا از آن حصه همسایگان خود بدهی و ابن عباس رضی
روزی از مردی شنید که میگفت اللهم اغفر لی و لفلان از وی پرسید که فلان کیست گفت مرا همسایه ایست
نزدیک از من طلب دعای خیر و مغفرت میکند اکنون مر او را دعا کردم ابن عباس گفت بدرستیکه حق تعالی
ترا و او را بخشید و ابا ذر رضی از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روایت میکند که آنحضرت فرموده است حق سبحانه
دوست دارد مردی را که وی همسایه بد داشته باشد و او بر جفا و اذیت آن همسایه صبر و تحمل
نماید چرا که اجر و پاداش صبوری و تحمل بر جفای همسایه بد یا در حیات یا در ممات [illegible]

همسایه بد مبادا کس را
و عزیزی دیگر فرموده است
سرشت طفل بد را دایه داند
بدی همسایه را همسایه داند

و در کتاب ذخیرة الملوک [illegible] آورده
که اعانه بهمسایگان و حق جوار واجب است

نقلست که شخصی توانگر همسایه داشت
بغایت درویش و مضطر و بی نوا پرده بر احوال فقر و احتیاج خود بسته بود تا کسی را او مطلع نگردد

از قضا پسر توانگر بخانه درویش آمد دید آن طعام میخوردند و صلا پسر را تکلیف نکردند و از آن طعام لقمه بدو ندادند
کودک گریه کنان بخانه آمد که من از طعام خانه درویش میخورم هر چند مادر و پدر او را بطعامهای خوب و رنگارنگ
او را نوازش کردند نمیخورد و همچنان گریه کنان بود آخر الامر توانگر بخانه درویش آمد و گفت ما و شما همسایه ایم و حق جوار
نگه نداشتی و در صدد آزار ما میکوشی مرد درویش عذرخواهی نمود و گفت و اینها که جای حق جوار از همه کس بهتر نگه داشته ام
و بهیچوجه آزار من بسوی شما نرسیده تا بشما برسد توانگر گفت آزار از این زیادتر نبود که پسر عزیز من بخانه شما آمده و شما
بطعام خوردن مشغول بوده اید و لقمه بدست وی نداده اید و حالا بسیار گریه میکند و بهیچوجه خاموش نمیشود و میگوید من
طعام خانه درویش میخواهم پس درویش چون این ماجرا بشنید آهی سرد از دل پر درد برکشید و آب از چشم گردانید
و گفت ای توانگر خاک بر سرم عذر قدرت میخواهم درینجا سری هست اگر تو این سر را فاش نکنی بتو
خواهم گفت پس توانگر سوگند یاد کرد که حرف درست نگویم مگر بحضرت حق که تنها سخن آشنا
که دارد پس درویش گفت ای توانگر بدانکه آن طعام بر ما حلال و بر شما حرام بود توانگر گفت سبحان الله
کدام طعام است که بر یکی حلال و بر یکی حرام باشد درویش گفت بلی مگر نشنیده که حق تعالی در قرآن مجید فرموده است
فمن اضطر في مخمصة الآية و فحوای تفسیر وی آنست که هر که بر مهمات روزی قادر نباشد گوشت
مردار برایش حلال بود بدانند که آن طعام ما میخوردیم گوشت مردار بود بدین جهت پسر ترا ندادیم
توانگر چون ماجرا بشنید آهی کشید و گریبان چاک زده و گریست و گفت فردای محشر چگونه جواب حق تعالی
و رسول بگویم که همسایه من اندرست بچنین درد فقر گرفتار است و من هر شب و هر روز بر بستر گرم و طعامهای
لذیذه میخوابم و میخورم پس همان دست درویش بگرفت و بخانه خود برد و از نقد و جنس بهر چه قادر بود بدو داد
پس چون شب رسید توانگر در واقعه دید که محشر قایم است و صفها آراسته چون چشم مبارک آنحضرت رسول صلی الله علیه وسلم

بر او افتاد

بروی افتاد فرمود ای توانگر بشارت باد که حق تعالی را بسبب آن احسان و صدقه که در حق درویش همسایه کردی
عفو فرمود و کرامت به بهشت نمود انتهی و صاحب کتاب رسالة العلية في شرح احاديث النبوية
آورده است که زنهار از محافظت حقوق همسایگان درویش پر با خبر باشند و بدان مقدار که توانی با او
مواسا کن و بوی طعام از ایشان باز مگیر یعنی حتی المقدور بطعام و شراب و سایر نوازشها ایشان را
دلخوش کنند تو نعمت چرب و شیرین و پاکیزه خوری و او در خاک محنت و احتیاج جز خون جگر چیزی نخورد
چنانکه حضرت علی رضی الله عنه فرموده است و حسبك داء ان تبيت ببطنة وحولك اكباد
تحن الى القد و عارف دیگر فرموده [illegible]
در آب و گل است آتش از خانه همسایه درویش مخواه کانچه بر روزن او میگذرد دود دل است

بدانکه مراد از اینهمه تفصیل بیان فضیلت صدقه تطوع بود پس ثابت گردید که بیقین
هر عمل اجری و هر کرده جزای دارد و بیان آنهمه اجر و جزا در این مختصر گنجایش ندارد و آیات قرآن و احادیث
و اخبار و تحقیقات مجتهدین و محدثین نفعنا الله ببرکات انفاسهم هیچ ذره را از ذرایع بیانات
آن فرو گذار نفرموده اند کما روی انس عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ما من مسلم يغرس غرسا او يزرع زرعا
فياكل منه الطير او انسان او بهيمة الا كان له به صدقة وعن ابي ايوب الانصاري رضي
عن النبي صلى الله عليه وسلم من غرس غرسا اعطاه الله تعالى من الاجر قدر ما يخرج من ذلك الغرس وعن جابر رضي
عن النبي صلى الله عليه وسلم ما من مسلم يزرع زرعا فياكل منه سبع او طير او انسان او دابة الا كان له صدقة

فایده قال جابر اول صناعة عملت على وجه الارض صناعة الحرث واول من حرث

آدم علیه السلام ثم ادرکه التعب فی آخر النهار فقال لحوا علیها السلام ازرعی ما بقی فصار زرعها
شعیرا اه قال کعب الاحبار کانت الحبة فی عهد آدم ع کبیض النعامة اه وقد جاء
ان آدم هبط بالهند وحوا بجدة و فبکی بکاء شدیدا فسلبه جبرئیل ع بکائه فقال دلنی علی
حوا وهل هی لی احیانا قال نعم وهی اصلح منک حالا و ما نقل کلیهم سمکة قال هل عند هاشی حب
قال لا ولکن حفظها الله لاجلک ثم اشتغل بالجوع فنسی حوا فجاء جبرئیل بثوب من ثوب الجنة
وثلاث حبات من الحنطة فی الجنة وقال لک حبتان ولحوا حبة واحدة فلذلک صار
للذکر مثل حظ الانثیین کل حبة وزنها الف درهم وثمانمائة درهم فزرع وحصد وطحن
وخبز فی زمان قلیل فلما اکل وشبع نام فرآها فی نومه فقالت یا آدم انت نائم ام یقظان
فاستیقظ آدم ع وقد زاد بکائه فی الفراق فقال جبرئیل البشر فالراک الله ایاها فی المنام
الا و تقرب الوصال والاجتماع انتهی الثعلبی رض فرق الله بینهما مائة عام کل منهما یطلب
صاحبه فلما دعا باعرفات تمنی مزدلفة فلما اجتمعا وتعارفا فی مکان سمی عرفات وتمنیا الجنة
بمکان سمی منی انتهی وگذارش آدم و حوا در بهشت و خوردن از شجره منهیه و خروج ایشان
از بهشت و هبوط ایشان بزمین و حراثت وی با سایر ماجراهای احوالات ایشان و قدرت تعالی شان
در قرآن و احادیث و اخبار صحیحه و تواریخ اسلام مشهور و مذکور است ان شاء الله در موقع خود خواهد آمد

تذکرة للمتعظین

ای عزیز من جای حیرت است
ز لغزش های فهم تو باخبر باشند چگونه با تو از مرغی فسانه که عنقا بود هم آشیانه

اینهمه ماجرا که

اینهمه ماجرا که بر روی زمین بر سر اولاد آدم میگذرد علم ازلی و ارادت لم یزلی با قلم انجا رسیده
سر بگشت اما طریق کسب و اختیار را جبر را مسدود کرده آنچه بحسب شریعت است مانند آدم
مقبول درگاه گشت و آنچه بخلاف قرآن و شریعت است مثل شیطان مردود افتاد خامه بجولان زمانی
در این میدان سرکشی کند بازعنانش گرفتم که مبادا به درد و درازی کشد والله اعلم بحقائق القلم

بیان اختلاف در فضیلت اخذ
صدقه و زکات

بدانند که علما را در بیان افضلیت اخذ صدقه و زکات اختلاف است ابراهیم خواص و شیخ جنید و جمعی دیگر
اخذ صدقه را افضل دانسته اند از اخذ زکات چه در اخذ زکات مظنه مزاحمت فقرا و مساکین و ملال و تفتیش احوال
ایشان متصور میشود و اگر بدان عهد و زمان آخر مظنه استحقاق شرعی نهجی که در قرآن و حدیث و فقه بیان کرده
کم یافت میشود اما بعضی اخذ صدقه گویا این مظنها مفقود و باشد و امر در آن اوسع و اقوم بود اما بعضی
اخذ زکات را بهتر دانسته اند از اخذ صدقه زیرا که در اخذ زکات چندین فواید و مصالح مندرج باشد
که در اخذ صدقه نباشد چه اخذ زکات اعانه است بر واجب حتی از بعضی مجتهدین منقولست که اگر چنانچه در شهری
یا در دهی فقرا و مساکین آنجا ترک اخذ زکات نمودند همگی اغنیا و مساکین آثم و عاصی خواهند شد و هم از
زکات تقویت و بعضی خطرات نباشد چه آن حقی است فالصالوحه تبه خدا تعالی محض موهبت و انعام

از ارباب فقرا و ارباب استحقاق وجب گردانیده است باید مؤدی آن بکمال ورد دل و بممنونی طالب آن باشد که
فقرا و اهل استحقاق از و قبول فرمایند و از وی خشنود شوند اما مهمی مطلب آنست که حضرت
پدر بزرگوارم قدس سره در بعضی از همیع جامع تو نیکوئی کن و در دجله انداز سیغ سود ند
اصل محبوبیت در معامله موقوف بر نیت است و نیت در هر کار و کردار بتفاوت شخص و احوال و زمان
وی است لا اسیما در باب احسان و صدقه که بهر نیتی و بهر نوعی و بهر کسی و در هر حالی بدهی کان اجر آن
ضایع نگردد اگر زیاده اجر ندهند اقلا بقدر عمل مزد خواهند داد خواجه شیرازی فرماید
تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند شیخ شبلی رحمه گوید در بازار
بهره گدای را دیدم دریوزه میکرد تا بدر دکان مجوسی رسید و چیزی خواست مجوس چیزی بوی داد
و من همچنان نظاره احوال درویش میکردم با خود اندیشه کردم که چه حال کافر چه باشد ناگاه پاره کاغذی
از بالای سر درویش پای وی افتاد چون کاغذ را برداشتم دیدم که این رباعی بخطی مشهور بر آن نوشته
سخافات السماحة دار خلد وامن من مخافة یوم بوس
وما النار بمحرقة الجواد ولوکان الجواد من المجوس وحکایات و اشعار در این باب بسیار است
کار خانه رحمت الهی ورای چه و چون و از مدرکیت و کیفیت بیرون است بعضی از عرفا در بین
دائیمه را یقین نزد احسان را بد بلکه کفر گوینده و فرمهه لیز این مخالف شرع است مگر حاذق قبله
هر کرا بینی بعالم روزی خود میخورد گر زخوان تست باشد ور زخوان خویشتن
پس ترا منت ز مهمان داشت باید بهر آنکه میخورد بر خوان احسانی تو نان خویشتن

پس ملای الی تقدیر

پس ملای الی تقدیر مسئله اعطا و اخذ صدقه و زکات منوط بر نیت مؤدی و آخذ باشد ائمه شرع رضی الله عنهم
حکم بتی بر افضلیت اخذ صدقه تنها یا زکات تنها جاری نفرموده اند بلکه نزد ایشان نیز مدار عام بر تفاوت نیات
و اختلاف احوال اشخاص است پس معیار بهر دو شق نیت قلبی آمد فنسئل الله الکریم حسن الرعایة والتوفیق
علی اداء شکر المنعم و ادراک دقائق هذه المعانی و المعارف وان یجعل میل انفسنا الی اتباع الشریعة
وان یغنینا بفضله وجوده عمن سواه قال رسول الله ص من لم یشکر الناس لم یشکر الله تعالی
فلا شک ان الشکر یزید النعم مع انه قائم مقام الجزاء والمکافات حتی قال رسول الله ص من اسدی
الیکم معروفا فکافئوه فان لم تستطیعوا فاثنوا علیه خیرا وادعوا له حتی تعلموا انکم قد کافأتموه
وان العارف لا نظر له الا الی الله تعالی فالسر والعلانیة والاعطاء والاخذ والمنع عنده واحد
لان اختلاف الاحوال والمقال والامور شرک فی توحیده فلا یلتفت الی مقتضیات الزمان کالمانع
والمعطی والنافع والضار فان الالتفات بها و نسبتها فی حقه نقص
هرگز نخورم غم که بخواهم مردن یا اینکه فردا که چه خواهم خوردن لیکن غم آن خورم که این روی سیاه
در حضرت حق چگونه خواهم بردن اما بمفاد قول بزرگان که گفته اند هر کسی را در خور مقدار خویش
همت نوعی خوشدل و کار بخویش بدیهی است که وظیفه معطی و منعم جداست و وظیفه آخذ و ارباب استحقاق

بیان وظایف معطی و آخذ

بدانند که هر کسی باندازه استعداد و مقدار رتبه خود باید وظیفه خود را بشناسد مثلا اگر عبد است
بداند که وظیفه وی بندگی و خدمت و فرمانبرداری است و وظیفه سید بزرگی و فرماندهی و نوازش است

در عظایا و بخشش‌ها

وظیفه پادشاه و حاکم و امیر عدالت و دادرسی و مردم داری است و وظیفه درویش افتقار و مسکنت و دریوزه است

وظیفه معطی

که مرید رضای خدا و سالک طریق آخرت است آنست که بداند اینهمه مال و دولت و نعمت و جاه که در بابان مفاخرت و مباهات و اعتبار است از موهبت الله تعالی و تفضل اوست و بداند که حق تعالی این زکات و صدقه را بروی واجب گردانیده است البته در وجوب آن امتحان و سری هست و معنی آن امتحان اینست که نفظ بکلمتین شهادتین مستلزم توحید و شهادت بوحدانیت و فردیت معبود است و شرط این شهادت آنست که بالکلیه روی بمعبود خود آورد و از هرچه غیر اوست تبرا نموده بحدیکه سر و جان و اموال و ملک و دولت و زن و فرزند خود را در راه رضای او فدا و نثار کند پس لهذا عاشق را بچنین امتحان امر کرده که در دنیا نزد وی از این چیز محبوب و مطلوب تر نباشد و آن چیز خواه دولت چیزی دیگر نبود پس اگر بنده از این مطلوب و محبوب خود برای رضا و محبت معبود خود گذشت فی الحقیقه در دعوی شهادت و اعتقاد و محبت صادق القول است و اگر غیر آن بود عشق باز دروغ زن باشد و از اینجهت است که حق تعالی می فرماید ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة الآیة و سابقا شرحی در تفسیر این آیه مرقوم گردید از این آیه امتحان مذکور را استنباط نمایند سبحان الله جای عرفان و ذوق بزرگی است عقل انجا در گرداب حیرت می افتد اگر غوطه نخورد کاملی است امتحان

عاشق صادق بجهاد کرده که وقت سر و جان باختن مرتبه چه خوش گفته

سر که نه در راه عزیزان بود بار گرانی است کشیدن بدوش نمی بینی که پروانه همین جان دارد و بس

چون از دولتی اودی

چون بر روشنی روی شمع که معشوقه اوست میرسد چه بی تابی و بیقراریهای عاشقانه جان خود را فدا و نثار میکند چکنه بی نوا همین دارد و بر همین قیاس تا جان ندهی بوصل جانان نرسی

نقلست

که فاضلی را پرسیدند از زکات در هم چه قدر زکات لازم آید گفت نزد عوام بحکم شریعت پنجدرهم اما نزد خواص بمذهب طریقت مجموع آنرا باید داد انتهی و از اینجهت است که حضرت ابوبکر رض جمیع مال خود را فدا و نفقه فرمود و حضرت عمر رض شطر مال خود را بذل و انفاق نمود وقتی آنحضرت صلعم از وی پرسید که آیا هیچ باقی گذاشتی برای اهل و عیال خود گفت شطر مال را نگهداشته ام و حضرت ابوبکر گفت آیا هیچ باقی گذاشتی برای اهل و عیال خود گفت خدا و رسول را نگهداشته ام برای نگهداری او پس آنحضرت فرمود فرق میان شما همانند فرق است در میان کلمهای شما انتهی

اختلاف طبقات مردمان در صدقه دادن

و در اختلاف احوال مردمان در صدقه دادن در همین کتاب احیاء آورده و فی بذل الاموال انقسم الناس الی ثلاثة اقسام

القسم الاول

صدقوا التوحید و وفوا بعهدهم و نزلوا عن جمیع ما ملکهم و بذلوا اموالهم و لا یدخروا درهما و لا حبة کما فی نقل الفاضل المذکور و حکایة الصدیق

القسم الثانی

درجتهم دون درجة هذا و هم الممسکون بالفاروق انتهی اموالهم المراقبون لمواقیت الحاجات و مواسم الخیرات فیکون قصدهم فی الادخار الانفاق علی قدر الحاجة دون التنعم و التمتع و صرفوا الفاضل عن الحاجة الی وجوه البر و الاحسان

و هم لا ینفقون علی مقدار الزکوة و قد ذهب جماعة من التابعین الی ان فی المال حقوقا سوی الزکوة کما قال تعالی و اتی المال علی حبه ذوی القربی و قوله تعالی و مما رزقناهم ینفقون و قوله تعالی و انفقوا مما رزقناکم فحاصل المعنی انه یجب علی الموسر مهما وجد فقیرا و محتاجا ان یقضی حاجته فضلا عن مال الزکوة الواجب علیه انتهی

والقسم الثالث

الذین یقتصرون علی اداء الواجب فقط و لا یزیدون علیه و لا ینقصون عنه و هی اقل المراتب و قد اقتصر جمیع العوام علیه لبخلهم بالمال و میلهم الیه و ضعف حبهم و اعتقادهم بالآخرة انتهی

و مراد از این همه تفصیل

آنست که شخص معطی بداند که او دولت و ملک و مال و عطیه و صدقه او را همه از راه امتحان در آورده اند و از تفضلات باری جل شانه است چنانکه گفتیم

وهم بداند که در اعطای زکات و صدقات تطهیر قلب و جسد است از صفات بخل و لئامت چه اینها از صفات مذمومه و مهلکه اند کما قال صلعم ثلاث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه و قال تعالی و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و طهارت دل از صفات قبیحه مذمومه بقدر بذل و فرح و سرور وی است بآنچیز که در راه خدا صرف کند پس زکات و صدقات پلیدی بخل را ببرد و این چون آبی باشد که بآن نجاست شسته باشند و از اینجهت است که زکات و صدقه بر حضرت رسول صلعم و اهل بیت او حرام است و قال صلعم ان هذه اوساخ الناس فلا تحل لمحمد صلی الله علیه و سلم و لا لآله

وهم بداند که در مقابله هر نعمتی شکر و سپاسی واجب است و بدیهی است که شکرگذاری موجب مزید نعمت و دولت وی خواهد بود کما قال تعالی لئن شکرتم لازیدنکم و ادای حق تعالی شکر نعمت و عطیه باری تعالی بانواع و اقسام بر بندگان ثابت و واجب آمده گر بر تن من زبان شود هر موی یک شکر تو از هزار نتوانم گرد

و چون عبادات

و چون عبادات یا بدنیه اند یا مالیه پس ادای هر بدن و در مقابل هر مال و دولت حمد و شکر مخصوص است که خداوندا تو بمحض تفضل و بنده نوازی این مال و ملک و دولت را بمن که کمترین بندگانم عطا فرموده و مرا مانند سائلان و محتاجان ننمودی که مستحق پنجدرهم و دیناری باشم بلکه بشری از جوب و شمار توانگران دنیا باشم قال تعالی و لئن شکرتم لازیدنکم و نیز فرموده است و اشکروا لی و لا تکفرون

وهم بداند که هرچند در ادای زکات و صدقه در وقت مبادرت و تعجیل نماید گویا در امتثال امر الهی جل شانه بطوع و رغبت و میل کامل کوشش و سعی نموده است و هم زودتر دل فقرا را خوشنود نموده و هم خود را نیز از خوف آفات تاخیر روزگار مستخلص گردانیده که و فی التاخیر آفات پس وقت را غنیمت شمرده که مبادا ساعتی دیگر یا هفته دیگر یا روزی دیگر مهلت ندهند و انگهی از همه معلوم و محقق گشته که شیطان لعین همیشه در کمین تضییع طاعات و خیرات و در صدد خرابی نفوس و مال بندگان خدا میباشد خاصه اغوا و مفسده و وسوسه وی در مواقع ادای زکات و صدقه و وقت قربات و خیرات که از سایر اوقات بیشتر میباشد و دیگر و تخیلات وی در آنوقت از سایر وقتها غلیظتر و اشد خواهد بود

و نیز زکات دهنده لازم است که سعی کند تا در افضل ایام و احسن اوقات زکات و صدقه بدهد

بداند که مقصود از صدقه و احسان و هر خیر خوشنودی حق تعالی و امتثال امر وی است و ترتب ثواب و اجر بر آن پس معلوم است که هرچه احسان و خیرات بطریق شرع آراسته و پسندیده تر مقبول تر و دیگر باشد و هرچند که

خالص‌تر از ریا و ریب و خطر باشد و زودتر اجابت می‌رسد و این معنی موقوف است بر رعایت شرف و لطافت

از منه و امکنه و ایام و شهور چنانکه در احادیث ترغیب مذکور شده پس زکات دهند

لازم است که سعی نماید تا در روزهای شریف و ماههای مبارک زکات و صدقه بدهد چه هر چه

وقت شریف‌تر و مبارک‌تر ثواب و اجر زیادتر و بهتر کما هو الظاهر و حضرت رسول ع سخی‌ترین خلایق

بود و هر چه در دستش بود میداد و در ماه مبارک رمضان خود هیچ چیز نگاه نداشتی و بکلی

خرج و انفاق فرمودی قال رضی الله عنه [illegible] من افضل الاوقات [illegible]

وتضاعف [illegible] شهر رمضان [illegible]

ولرمضان فضيلة ليلة القدر فانها [illegible] القرآن وقال مجاهد [illegible]

[illegible] فانه شهر حرام

[illegible] وفي العشر الاول من ذي الحجة [illegible] وهي الايام المعلومات

وفي الحج الاكبر وفي الايام المعلومات وهي العشر الاول [illegible] ايام التشريق

وافضل ايام شهر رمضان العشر الاواخر وافضل ايام ذي الحجة العشر [illegible] انتهى

وهم بداند که هر چند صدقه و زکات و [illegible] مخفی تر بدهد اجر و ثواب وی

بیشتر خواهد بود چه حدیث صحیح آمده که صدقه سر [illegible] خالی [illegible] از توهم ریا و سمعه و ظهور

غضب و خشم خدا را فرو نشاند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصدقة [illegible]

وقال بعض العلماء ثلاث من كنوز البر منها اخفاء الصدقة وقال [illegible] ان العبد ليعمل عملا

في السر فيكتبه الله [illegible] فان اظهره نقل من السر وكتب في العلانية [illegible]

السر والعلانية [illegible] وفي الحديث الصحيح سبعة يظلهم الله [illegible]

رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لا تعلم شماله ما انفقت يمينه وقال تعالى وان تخفوها

وتؤتوها الفقراء فهو خير لكم الآية

وتؤتوها

وتؤتوها الفقراء فهو خير لكم الآية و اکثر علماء و ائمه شریعت رضی الله عنهم در فضیلت و خواص

اخفاء صدقه مبالغه و اهتمام کلیه بعمل آورده‌اند حتی بعضی از متصدقین در وقت

دادن صدقه صورت خود را از نظر بردن ما پوشیده داشته‌اند که مبادا ایشان را بشناسند و بعضی مانند

و بعضی صدقه را با عمی و نابینایان داده‌اند و بعضی مانند لقطه به آنکه احدی

و کسی بفهمد در راه فقرا و مساکین و مستحقان و محتاجان در مواضع جلوس ایشان انداخته‌اند تا بگیرند

که داد و معطی را نشناسند و بعضی الصدقه را به آنکه ایشان بفهمند بلباس و جامه

درویشان و محتاجان دوخته‌اند و بعضی فقرا و مساکین را خفته دیده‌اند و صدقه را زیر سر ایشان

یا زیر لباس ایشان نهاده‌اند یا میان اسباب و حوایج و جامه ایشان انداخته‌اند و الی غیر ذلک

سبحان الله این بزرگواران را نگر که تا چه مرتبه در اخفای صدقه تا چه مبالغه و اهتمامات بعمل آورده اند

در کتاب و سنت نیز با خفای صدقه در مواضع عدیده قایلند و با نواع و اقسام بیان اجر و ثواب و فضایل

بی نهایت آن نموده‌اند حتی اکثر از بزرگان صدقه را بوکیل داده‌اند تا آن را بمستحقین برسانند و هم

او که وکیل را توصیه و تاکید فرموده‌اند که مبادا نام صاحب صدقه معلوم کنند انتهی فضایل

وقال بعض [illegible] للزكاة [illegible] الا اطفاء غضب الرب سبحانه [illegible] عن الرياء

والسمعة الا وانه لم يعرف المسكين فهو اولى اذ يستنبط في معرفة المسلمين الرياء و المنة

والسمعة جميعا وليس في معرفة الوكيل الا الرياء فقط ومهما كانت الشهرة مقصودة له

حبط عمله ويكون الرب عليه ساخطا مغاضبا لان الزكاة ازالة للبخل وتضعيف للمال

[illegible] تضعيف لحب المال وحب الجاه اشد استيلاء على النفس من حب المال وكل واحد منهما

مهلك في الآخرة ولكن صفة البخل تنقلب في القبر في حكم المثال عقربا لادغا وصفة الرياء

تنقلب في القبر افعى من الافاعي وهو مأمور بتضعيفهما او قتلهما لدفع اذاهما او تخفيف

اذيتهما انتهى وقوة هذه الصفات التي بها يقوع العمل بمقتضاها فضعف هذه الصفات

بمجاهدتها ومخالفتها انتهى **وهم بداند** که اگر از ریا و سمعه ایمن باشد و دل خود را

از آن پاک کرده باشد و بداند که اگر آشکارا زکات بدهد مردمانی دیگر بوی اقتدا کنند و ایشان نیز

زکات و صدقه دهند پس وی اگر آشکارا و علانیه زکات و صدقه بدهد باکی نیست بلکه در این مقام جهر آن

بهتر از سر آن باشد چه در آن ترغیب و تحریض مردمان است بر ادای زکات و صدقات کما قال تعالی

ان تبدوا الصدقات فنعما هي الآية و جمهور علماء در مسئله جهر و اخفاء زکات و صدقات

بر آنند که این معامله باز بسته است بتفاوت اشخاص و طبقات مردمان و اختلاف احوال ایشان

و تقاضای وقت و زمان و مکان چه در بعضی زمان و احوال سر به خوبتر است و در بعضی اوقات و مکان

آشکارا بهتر باشد و ائمه شریعت و مجتهدین رضی الله عنهم وجوه آن اختلافات را در مدونات خود شان

بتفصیل هر چه بهتر

بتفصیل هر چه بهتر و تمامتر است مذکور و مسطور فرموده‌اند اما در این عصر و زمان در بعضی احوال مردمان از روزگار

احسان بی ریاء و منت کمتر است یعنی اگر مبالغه نباشد نزدیک است که حکم عنقاء مغرب

پیدا نماید چه حقیر بکرات دیده‌ام که علاوه از ریاء و سمعه بار المتعلقین مستحق گفته بوجه غضب و قهر و سخریه و استهزاء

گدای فلان اگر من صدقه تو نمیدادم از گرسنگی و محتاجی میمردی حاشا و کلا از آن صدقه

مکتوبی است از مکاتیب شیخ اجل بزرگوار اعنی

کاکه احمد شیخ در سلیمانیه در بیان اعمال

ریاء و سمعه در صدقات و غیر آن

مع بعضی نصایح دیگر در ضمن

آن که متعلق بآنست

حقیر در زمان تحصیل علم در شهر سلیمانیه بشرف خدمت شیخ اجل یگانه زمان خود

قدوة الانام کاکه احمد الشیخ که در آن دیار علم و فضایل وی مذکور و مناقب و کراماتش

[illegible]

معروف و مشهور است رسیدم و بارها از روی مواعظ حسنه و نصایح مستحسنه می شنیدم تا وقتی
بملاحظهٔ لطف و شفقتی که با حقیر داشتند این مکتوب را با نظام بعضی مکاتیب دیگر بوجه تبرک
بحقیر مرحمت فرمودند حقیر نیز بمناسبت مقام آن را تبرکاً و تیمناً در اینجا ثبت و مرقوم نمود
که برادران سعادتمند و طالبان دوستداران ارجمند آن را بگوش جان اصغاء فرمایند
و بمقتضای آن عمل نمایند وهو هذه   دوستان و برادران دینی را سلام و دعای
حسن ختام میرسانم مراسلهٔ نصف الموصلهٔ شما رسید چون مشعر بر سلامت و صحت [illegible] شماها
و [illegible] استقامت احوال در اتباع شریعت و پیروی سنن حضرت نبوی علیه الصلوة
و السلام بود کلیةً خوشحالی روی داد. جویای احوال فقیر در ضمن مسئولات چند شده بودند
الحمد لله ثم الحمد لله تحدث بنعمت حیات و صرف عمر بالابد و تربیت و نصیحت مسلمانان
براه شریعت میسر است و محبت آن برادران هم بعون الله روز بروز در تزاید است
شکر نعمتهای حق چندانکه نعمتهای حق است   خواهش چند کلمه از این موعظه بحکم

این ضعیف خود را قابل هیچ فقره ندانسته و نمیداند الآن که من خودم سنه عمر گویا
بثمانین رسیده باشد محتاج بنصیحت و تربیت مسلمانانم پس چگونه می توانم کسی دیگر را
تربیت و نصیحت نمایم من لم یکن لنفسه فکیف یکون لغیره لکن چون از آن نمانه
بعده از طرف محبان امر شده بود لهذا خود را از اجابت مسئول چاره ندانستیم
محبا نوشته بودند که توفیق در این زمان بر اتباع شریعت و سلوک طریقت کمتر است
و بوی خیر از اوضاع و احوال نمی یابیم و محبت دنیا غالب آمده و بدعت بغایت
ظهور کرده است   جانا سخن از زبان ما میگوید آری این ضعیف نیز از این مسئولات شماها
بلکه بیش از شماها دلخسته ام   عزیز من چه باید کرد آن کن که کرده اند و بآن راه برو که گفته اند
مگر احادیث شریفه در خصوص علامت قیامت و اشراط الساعة از علماء و اکابر دین
شنیده و حق الیقین بعین الیقین خود اکثر از آنها ندیده   قال علیه الصلوة و السلام الدنیا
عامرة باربعة اشیاء بعلم العلماء و عدل الامراء و سخاء الاغنیاء و دعاء الفقراء
اما علم علماء آنست بآن انجامیده که امام غزالی در کتاب احیاء بیان احوالات

علمای آخر الزمان و فساد احوال ایشان کرده است نه بطریق بغض و تعصب و اعتراض بلکه بوجه
حقیقت و صداقت آن را بیان فرموده است و قال علیه الصلوة و السلام من سئل العلم الجمه الله
بلجام من النار و ایضاً قال علیه الصلوة و السلام فساد العالم فساد العالم اکنون در این
زمان تحصیل علم بجهت حطام دنیا باشد بمصرف دیگر نخواهد رسید ایشان با کلیه از روت
در رفته اند و از حقیقت کار بیگانه گشته پس از جاهایی که علماء افضل و اشرف مردمانند نافرمان
و بیگانه شوند مردمان عوام و جاهلان کالانعام چه خاک بر سر کنند   اما عدل امراء
آنهم از علم علماء بدتر و زیادتر بدرجهٔ محو و اضمحلال رسیده است اگر از علم آثاری و اسمی باقی مانده باشد
از عدالت مطلقاً آثاری و نه اسمی هیچ باقی نمانده است روی زمین یکسر ظلمت ظلم
و بیداد آن را فرو گرفته است قال الله و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون
اکنون پادشاهان و سلاطین و امراء و حکام ممالک همه کار فرنگیها و شغل کافران کنند
بسی نمانده که اهل اسلام نیز مانند اهل کفر گردند و عمل ایشان گیرند سبحان الله
بوی کفر زمین تا آسمان رسیده است مسلمان نشنود کافر نبیند و این فقیر را منظنه آنست
که بی علمی علماء

که بی علمی علماء و بی عملی ایشان و فساد کار و احوال ایشان نیز از تأثیر بی عدالتی امراء
و ملوک و سلاطین با چه شده محقق است که اگر پادشاهان و سلاطین بد اند رعایا و برایا نیز بد باشند
و اگر ملوک و سلاطین نیک اند عموم اهالی مملکت ایشان نیز نیک می باشند کما قال
الناس علی دین ملوکهم و سخن بر این قول بسیار است اما در اینجا بهمین قدر گنجایش و مجال
میباشد   اما سخای اغنیاء اگرچه صفت سخاء کسبی و اختیاری نیست
بلکه آن صفتی است جبلی و فطری باز آنهم نسبت باسخیای سلف کمتر یافت میشود در این زمان
و این صفت اگرچه جبلی است اما قساوت قلب او را ضایع [illegible] و او را منقلب گردانیده
از حالی بحالی دیگر چه نهج نوع بشر همیشه احوال او بر یک نهج واحد نیست و نمی باشد کما لا یخفی
پس سخاوت نیز در رنگ علم علماء و عدالت امراء رو به اضمحلال و نایابی و قلت نهاده
و نسبت باسخیای ما تقدم کمیاب گشته و قساوت اعمال او را پوشیده گردانیده است
و دست صاحب خود را از سفره و کیسه باز گرفته و باز داشته   تنگدلی مانده و عذر فراخ
اما دعای فقراء آن بسبب عدم شرائط دعا و تراکم معاصی و فسق

و ظهور انواع و اقسام بدعت سد باب اجابت و استجابت شده است اگرچه بنده از لابه و تضرع و دعا

و مسئلت بر درگاه حق معبود و علا چاره نباشد خواه مقبول باشد یا مقبول نباشد باید بنده از آنچه لازم

عبدیت و بندگی خود است کوتاهی ننماید که پیر رومی فرموده است تو بر سم بندگی دستی بر آر

با قبول و نا قبول وی چه کار چون زمان آخر است و نزدیک با آخرت شده ایم اکنون

اشراط ساعت و اکثر علامات قیامت موجودات هیچ روزی نیست که چندین بدعت نو

بروی کار نیاید و چندین سنت محو ننماید پناه بر خدا شخصی تا بتدارک توبه از معصیتی سابق

برمیخیزد چندین معاصی غلیظ و بالاتر در لاحق بروی عارض میشود العیاذ بالله چه بوی کند قتر

از روی زمین بر میخیزد آسمان راحق بود گر خون بریزد بر زمین عزیز من گناه بر حسب کتاب و سنت

بر دو قسم است صغیره و کبیره هرگاه شخص مرتکب صغایر گردیده و اصرار بر آن نداشت و توبه و استغفار

تدارک جبران کرد امید است که علاج وی میسر شده باشد و غفران در حق وی متصور بود

بلکه با اعمال صالحه و با دیگر طاعات از طاعات صغایر او را کفارت باشد بموجب بزرگان

در گناه کبیره و گناهان کبیره آنکه علما و مشایخ محققین بیان آن در مصنفات خویشان

نموده اند و گناهان کبیره متفق علیه آن و چه مختلف فیه آن البته از هفتصد زیادتر قید کرده اند

و اما شیخ باجوری

اما شیخ باجوری علیه الرحمه بیان گناه کبیره کرده و عدد آن نیز مشخص و معلوم فرموده است

اما کبیره که در این عصر و زمان عموم مردمان از بزرگ

و کوچک بآن گرفتار شده لغو محو کننده عبادات و خیرات و حسنات ایشان است

ترک نماز و روزه و زکات و حج و ترک سایر واجبات و مفروضات می باشد

لاسیما صفت مذمومه ریا و سمعه و منت نهادن در ادای زکات و صدقات

که حضرت رسول علیه السلام آن را شرک اصغر فرموده است که هم نام شرک اکبر است

که کفر باشد پس همچنانکه شرک اکبر ایمان و اسلام را تباه و باطل میسازد شرک اصغر نیز

ثواب و اجر طاعات و خیرات و صدقات و اعمال حسنه را تباه و محو میگرداند

قال الله تعالى ولا تبطلوا صدقاتكم بالمن والاذى شیخ رومی میفرماید

ابر برناید پی منع زکات وز زنا افتد وبا اندر جهات و شک در این نیست

که اگر اهالی مملکت ما بوجه شرعی زکات را میدادند هر آینه گدا و مفلس و محتاج بالکلیه

در ملک نمی ماند مراد اینست که ریا و سمعه در صدقات محو کننده ثواب و اجر

آن صدقات می باشد قال الله تعالى ولا يشرك بعبادة ربه احدا

همچنانکه حق خودتان در ملک و اموال و اقوات و نباتات معلوم و مقرر است همچنین

حق فقراء و مساکین و مستحقین نیز در املاک و اموال و اقوات و نباتات شما معلوم

و مقرر فرموده لهذا و ایشان با شما در اموال شما شریک و سهیم می باشند

همچنانکه حقوق خودتان از آن اموال میخورند و میبرند و تصرف در آن کنند

همچنین فقراء و مساکین را نیز میرسد که از آن اموال شما بخورند و ببرند و در آن

تصرف نمایند و بنا بهمین جهت است که در شریعت آمده است که هرگاه زکات

ندهند و منع از ادای کنند بر فقراء و مستحقین واجب است که بپادشاه و حاکم و امیر

و قاضی آن ملک عارض شوند که بزور از ایشان زکات شرعی بگیرند و بمستحقین آن

برسانند پس زکات و صدقه در حق فقراء و محتاجان گردیده شروط با اینکه

هرچه میدهند بی ریا و سمعه میدهند همچنانکه خدا تعالی در ازل بی ریا و سمعه و جود

سابقه دولت و اموال دنیا را بشما محض بفضل و عنایت میداده و ل داشته است

شما نیز در عطای نعمت و ممنونیت و شکر گذاری زکات و صدقات خود را بی ریاء

بمستحقین آن بدهند و ل خواهید چه در احادیث قدسیه آمده است که هر کس عملی کند

و غیر مراد در آن

و غیر مراد در آن شریک سازد همه آنها برای شریک من است و من از آنها بیزارم و فلیس

مقبولیست که حق تعالی قبول نکند عملی که در او با بقدر مثقال ذره از ریا و فلیس

مقبولیست که ریا خواه قلیل باشد و خواه کثیر تفاوت نمیکند در حبط اعمال و محو آن

و در بقیه قصه معاذ رضی الله عنه و سؤال و جواب وی با حضرت رسول

صلی الله علیه و سلم آورده که معاذ گفت یا رسول الله چه عملی کنم که بکار من آید

آنحضرت فرمود پیروی فرمیده و زبان خودت نگهدار و نیت خود را خالص گردان

و کذب و غیبت و بهتان و افترا و سخن چینی و تهمت بر کسی از خود دور کن و به پنهانی

با کس سخن مگوی و کسی دیگر در آن مجلس حاضر باشد مبادا دل آن خراب و مشوش شود و هرگز

بچشم حقارت بمردمان منگر و هیچکس را از خود میازار و هرگز خود را از خلق بزرگتر و بهتر

مدان و در هر عملی سعیت بر آن باشد که خالص باشد از ریا و سمعه چه از همه مذموم

مذموم تر ریا و سمعه است چه علاج هر گناه ممکن است اما علاج معصیت ریا و سمعه بسی

سخت و دشوار است مگر حق تعالی بفضل و کرم خود از گناهان ما درگذرد و الا کار

بطریق عدالت و محاسبه ذرة المثقال بسیار سخت و دشوار است

نقلست که عابدی بود چهل سال بلکه بروایتی بیشتر از آن صائم الدهر و قائم
اللیل بود و پیوسته شب و روز در سلوک طریقت مستغرق مدام کار و عمل خود را از مردمان
پوشیده داشتی که بریا و سمعه نیانجامد شیطان لعین هر چند انواع مکرها و حیلها بر وی کار می آورد
که شاید به هر قسمی باشد بر او ظفر یابد و صیام و قیام و عبادت او را تباه سازد و نوعی بکند که
نزد خلق عبادت او را افشا و آشکارا نماید ممکن و میسر نمی شد تا روزی عابد چند در
دیرا آرزوی گوشت که مدتی بود نچشیده بود در سر افتاد پس نزد قصاب رفت تا گوشت بخرد ناگاه
شیطان فرصت غنیمت داشته خود را بصورت پیری ناتوان ریش سفید نورانی تبدیل کرده او پیش از
عابد بدکان قصاب آمده تا گوشت بخرد ناگاه عابد آمد و قصاب بسبب کثرت و ازدحام مشتریان
کار عابد در عقده تاخیر و تعویق انداخت در آن اثنا ابلیس لعین آه و ناله حزین و جنبان
مردم فریب گفت ای قصاب من سه روز است علی الاتصال روزه بوده ام و سحر و افطار نکرده ام
لختی گوشت بمن بده که تاخیر بس است توانائی ایستادن ندارم عابد در دل خود خشمناک شد
و دست شیطان بگرفت و بکنار برد و از خلایق دور گردانید و گفت ای فلان ریش سفید به تحمل و صبر

برادر میان

چرا در میان مردمان عبادت خود را ظاهر میکنی مگر نه اینست که سمعه و ریا عمل را تباه و فاسد سازد
من چهل سال بلکه زیاده صائم الدهر و قائم اللیلم حتی بزن و فرزند خود نگفته ام شیطان
در جای خود برقص درآمد و گفت آفرین بر من که امروز بر عابد ظفر بردم برادران در دل
چندین ساله شبهات الغا کرد و آنهمه طاعات و حسنه اش بیکدم فاسد و برباد گردانید
پس عابد دانست که این از اغوای ابلیس بود از قول خود نادم شده و هانفریب بود که خورد
و از کرده نادم شده پشیمانی هیچ سودی نداشت و بالاخره در میان مردم مشهور شد بعابد ریائی
و آنهمه عبادت و ریاضات چهل ساله وی بریا و سمعه انجامید مراد از ایراد این حکایت
اینست که اگر زکات دهنده در محلی است که تو هم ریا و سمعه از آنجا متصور است
اگر آشکارا زکات دهد پاکی نیست و اگر در محلی است که توهم ریا و سمعه در انجام متصور است
البته اخفای آن بهتر و افضل است و بقبول نزدیکتر است **وهم معطی**
بداند که منت و اذی در ادای زکات و صدقات موجب بطلان و فساد آن
خواهد بود و معنی اذی در آیه کریمه ولا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی آزردن دل
درویش و محتاجان است به ترش کردن روی و تنگی پیشانی و او را باین سبب خوار

و حقیر شمرد و این از نوع جهل و حماقت بود **دیگر آنکه** بر وی دشوار آید مال از دست دادن
که بدین سبب تنگدل شود پس هر که بر وی دشوار بود درهمی بدهد و هزار درهم از عوض بستاند
احمق و نادان بود **و دیگر آنکه** وی همی پندارد که او را بر درویش و فقیر شرف و
برتری است بواسطه توانگری او خود نمیداند که فقراء به پانصد سال پیش از اغنیاء به بهشت روند
پس کسیکه نزد حق تعالی درجه و رتبه وی چنان باشد چه مجال حقارت و خواری مردمان باشد
و فی الحقیقه فخر و افتخار درویشان راست نه توانگران را چه ایشان اغنیای حقیقی اند
و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم آنهمه فضل و شرف و سطوت و جلالت که در دستگاه
نبوت و رسالت داشت بسبب آن افتخار میداشت که الفقر فخری چنانکه تفصیل آن در موقع خود
مذکور گردید توانگر را در دنیا بشغل جمع ساختن حطام دنیا و رنج و مشقت آن مشغول کرده اند
و نصیب وی بقدر حاجت بیش نیست و بر وی واجب گردانیده لذا که بمقدار معین حاجت محتاجان
و فقرا را بر آورد که در حقیقت او را بخدمت فقرا و درویشان مجبور کرده اند پس ایشان خادم
و اهل فقر را مخدوم گردانیده لذا قال صلعم لا یقبل الله صدقة منان یعنی حق تعالی صدقه
منان را قبول ندارد و در این زمان بسیار کس باین درد بیدرمان گرفتار اند یعنی نه تنها

در ادای زکات

در ادای زکات بلکه در طاعات و عبادات فرضیه و حسنه نیز دچار این درد بیدرمان
و تضییع آمده لذا **وهم بداند** که قلیلی از عطیه مقابل کثیری است در اجر و ثواب
نزد خدای تعالی پس وظیفه معطی آنست که آن زکات و صدقه را چیزی محقر و قلیل داند تا
تا نزد حق تعالی اجر و ثواب کثیر یابد کما یقال ان الطاعة کلما استصغرت عظمت
عند الله تعالی والمعصیة کلما استعظمت صغرت عند الله تعالی **وهم بداند**
که این دولت و اموال را برای امتحان وی باو عطا کرده لذا که آیا با وجود این دولت و مکنت و مال
مرضیات حق تعالی را بجای آورد یا مانند قارون در مقام تمرد و نافرمانی و حرص و لئامت
گرفتار است و بخل و طمع نمیگذارد که در آن مال و دولت حصه و حقوق فقرا و درویشان را
ادا نماید چه این دولت و مکنت بوی نداده لذا تا آن را تنها برای خود ذخیره سازد و حصه مستحقان
و محتاجان و مساکین و فقرا که حق تعالی در آن مال و دولت معین و مقرر فرموده است منع کند
و اگر احیاناً گاهی چیزی بفقیری و گدائی بدهد از آنجهت دهد که مبادا از آن فقیر در هر جائی بمن برسد
بواسطه آن عطیه حرمت و تعظیم مرا زیاده از حد بکند حاشا و کلا این نه آنست که
آن دولتمندگان برده اند بلکه صداقت و حقیقت این معامله آنست که هر گاه چیزی از زکات

و صدقه بفقراء و مساکین دهد از ایشان منت پذیرد و خیلی ممنون حاصل کند که ایشان آن صدقه

و زکات را از وی قبول فرموده‌اند تا او را از عقاب و عذاب و سخط خدا و از آتش دوزخ و سیاست

آن نجات بخشیده‌اند و نفس و مال و اموال و ملک او را از آفت و پلید بها پاک نموده

و علاوه از اینها که گفتیم حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است

صدقه اول بدست مرحمت و لطف خدا می‌افتد آنگاه بدست درویش و محتاجان

پس گویا آنها و بتمنه بواجبی آن صدقه را بدست حق تعالی میدهد و از اینجاست آمده درویش

و تعبیر نایب حق عز و جل می‌باشند در قبض و اخذ آن صدقه و بعضی از

توانگران سلف و محسنین بتواضع تمام بر پای ایستاده‌اند و بتواضع تمام

دست فرا پیش فقراء داشته‌اند تا وی آن صدقه را بصد ممنون از دست وی گرفته‌اند

که دست درویش زیر دست ایشان نباشد که الید العلیا خیر من ید السفلی

و هم بداند که آن مال صدقه میدهد باید پاک و مرغوب و بهترین اموال وی باشد

چه مال زکات و صدقات هر چند پاکتر و مرغوبتر باشد بقبول نزدیکتر و ثواب و اجرش

بیشتر است و هر چند خالص‌تر و حلال‌تر زودتر بقبول الهی شرف گردد و اجر آن

زیاده‌تر و بزرگتر میباشد زیرا که آنچه در آن شبهتی باشد قربت را نشاید که حق تعالی

پاک است و جز پاک نپذیرد قال علیه السلام ان الله طهور یحب الطهارة

و قال تعالی و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون و لستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه الایة

پس بدترین چیزها بصدقه دادن علامت آن بود که بکراهیت و سوء خلق میدهد

چه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است که یک درهم صدقه باشد که بر هزار درهم سبقت گیرد

و این آن بود که بهتر و نیکوتر دهد و بروی گشاده و خوش حالی میدهد انتهی

و هم بداند که مستحقین زکات و صدقه از اصناف ثمانیه باید از کسانی

باشند که از اهل صلاح و تقوی و زهد و ورع باشند که هر چند مستحقین شایسته‌تر

و صالح‌تر و وارع‌تر باشد بقبول سریع‌تر و اجر و ثوابش بسیارتر و بزرگتر میباشد

چنانکه بیان آنها را در موقع خویش مذکور و مسطور میگردد ان شاء الله تعالی فمن اراده فلیراجع و لیجده وجدانا حسنا

طلب فقراء و درویش و مستحقین کردن

تا بایشان زکات و صدقه

دهند

بعد از آنکه مال زکات بحد نصاب رسید پس بر زکات دهنده لازم است که طلب فقراء و درویش

و ارباب استحقاق زکات نماید و از اصناف ایشان کسی را بجوید که باین صفات آتیه

متصف باشد و آن صفات شش می‌باشند که بعد از این ذکر کرده میشود پس کسی طلب کند که

بآن صفات موصوف باشد **صفت اول** آنکه صالح و متقی و پارسا باشد

و نیز زاهد و وارع باشد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تاکل الا طعام تقی و لا یاکل طعامک

الا تقی و بموافق حدیث صحیح بهر کس اعانت متقیان و زاهدان و صالحان نماید گویا که

آن معین در زهد و تقوی و صلاحیت شریک آن زاهد و متقی و صالح میباشد که فرموده‌اند

الدال علی الخیر کفاعله **صفت دوم** آنکه از اهل علم و دانش باشد

چه آن عطیه وی اعانت بس بزرگ باشد بر تحصیل علم وی که بسبب آن بفراغت بال بتحصیل علم

مشغول میشود پس او را نیز در تحصیل ثواب شریک وی میباشد و بدیهی است که تحصیل علم از اشرف

و افضل عبادات و قربات باشد چنانکه ابن المبارک رحمه الله فرموده است انی لا اعرف بعد

مقام النبوة اعظم و افضل من مقام العلماء و بیان شرف و فضل علم و فضائل علماء در موقع

خود مذکور میگردد ان شاء الله تعالی **صفت سیوم** آنکه عفیف باشد

و عفیف کسی را گویند که فقر و افلاس و احتیاج خود را از مردمان پنهان و پوشیده نماید

و احتیاج و گدائی خود را پیش هیچکس اظهار نماید قال تعالی یحسبهم الجاهل اغنیاء

من التعفف تعرفهم بسیماهم الخ و اجر و ثواب صدقه و احسانی که بآنها داده شود هر آینه

اضعاف مضاعفات تا ثواب و اجر احسانی که بسؤال سائلی تقدیم کرده شود کما لا یخفی

صفت چهارم آنکه معیل باشد یعنی صاحب عیال و کلفت و زن و فرزند باشد

آن شخص صاحب عیال و کلفت مریض و علیل شده در بازار و غیره

که نفقه را از و مطالبه نماید یا بیمار و زار و ناتوان باشد و نتواند نفقه و مؤنات خود و عیال را هم طلب نماید

یا آن شخص صاحب عیال محبوس باشد در زندان پس علی ای حال یا بسبب مرض و بیماری و یا بواسطه محبوسی
قادر بر سؤال و بر طلب نفقه نباشد که احتیاج خود را رفع نماید پس آن کس در غایت تنگدستی
و تنگدلی و در نهایت برده باریست و دادن صدقه و احسان باین کس اضعافاً مضاعفه ثواب و اجرها
دارد که در غیر آن نباشد قال تعالی للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله ای احبسوا فی طریق
الآخرة بعیلة او ضیق معیشة او اصلاح قلب انتهی وکان صلی الله علیه وسلم یعطی العطاء
علی مقدار العیلة وسئل عمر رضی الله عنه عن جهد البلاء فقال کثرة العیال وقلة المال انتهی
صفت پنجم آنکه کسی باشد از اقربا و خویشان خود که اعطا بایشان
هم صدقه بود و هم صله رحم را ادا کرده باشد و هم ادای حق ذوی القربی چه حق تعالی در قرآن در چندین
موضع فرموده است که هرگاه احسان میکنید باقارب خود بکنید چه آن از دیگران مستحق تر
میباشد قال تعالی وایتاء ذی القربی الخ و ایشان در باب صدقات و حسنه از دیگران
مقدم تر و مستحق تر باشند چه در باب احسان و صدقات جز ذوی الاقارب و ذوی الارحام
فوائد و اجرهای کثیره ثابت است صفت ششم آنکه باید آن شخص فقیر
صادق باشد در این صفات مذکوره و متصف باشد بصفات استحقاق و علامات صداقت وی
بسیار است

بسیار است منجمله یکی از علامات صداقت وی آنستکه هر عطیه از هر کسی
و بواسطه هر مسلمانی بوی میرسد آنرا از جانب خدای رزق رساننده و رزق دهنده
داند و اعتماد بر مسبب کند نه بر سبب بلکه آن شخص را سبب وصول و آلت تسخیر و فراش بسط
آن عطیه داند و پیوسته در مقابل آن نعمت و عطیه حمد و شکر حق تعالی که منعم حقیقی است
بجای آرد و آن معطی را بدعای خیر و نیکی یاد نماید و او را مقهور و مجبور و مسخر بداند
که حق تعالی دل آن شخص را در حق وی مهربان و رحیم گردانیده تا آن عطیه را بوی ارزانی داشته
هذه الصفات ...
قال رضی الله عنه فلیراع هذه الدقائق فهذه هی الصفات المطلوبة و فی کل صفة
المطلوبة مرتبة لا یوجد فی غیره فینبغی ان یطلب اعلاها فان وجد من تحلی بجمیع
هذه الصفات فهی الذخیرة الکبری و الغنیمة العظمی و مهما اجتهد فی طلب ذلک
واصاب فله اجران وان اخطأ فله اجر واحد انتهی و این تفاصیل همگی وظیفه
معطی است اما وظیفه آخذ و ارباب استحقاق آن نوعی دیگر است کما سیجیء انشاء الله تعالی بیانه
چه وظیفه معطی و توانگر جدا و وظیفه مستحقین زکات و آخذین آن جداست والله اعلم

و اینکه گفتیم این صفات مرقومه همگی وظیفه معطی است باین معنی است که باید معطی نظر در ارباب استحقاق
زکات نماید و اشخاصی پیدا نماید که متصف باین صفات باشند پس پیدا کردن آنها وظیفه
معطی است اما وظیفه آخذین و مستحقین زکات اینست که بوجه اجمال ذکر کرده میشود

بیان وظیفه آخذین زکات و صدقات
از قبیل فقرا و سائر
و مستحقین آن بطریق
اختصار

باید دانست که وظیفه ارباب استحقاق و آخذین زکات بطریقی که ائمه شریعت مقرر نموده اند
چند نوع است وظیفه اول آنست که بدانند و تصور نمایند که حق تعالی بندگان را محتاج
آفریده است و نیز ویرا باهل فقر و احتیاج گردانیده است و بآن سبب مال بسیار در دست بعضی
نهاده و بعضی را که در حق ایشان زیاده لطف و عنایت بوده ایشان را از شغل دنیا و مال و ملک
و حیات آنها حفظ فرموده و بار مشقت و رنج کسب معیشت و زحمات آنرا از دوش ایشان برداشته
و بر دوش توانگران و دولت نهاده و ایشان را امر فرموده بطریق وجوب تا بمقدار حاجت از آن اموال
بندگان

به بندگان عزیز برسانند تا مهمات و حاجت خود را بآن ساخته نمایند و یکجهت و یکرو و یکدل
بآسوده بطاعت و عبادت و بندگی حق بپردازند و چون بواسطه احتیاج
پراکنده دل و افسرده خاطر میگردند و از دست توانگران آنقدر مال بایشان میرسد
که رفع احتیاج بآن مینمایند لهذا برکت دعا و همت ایشان بر توانگران را کفارتی عظیم باشد
پس درویش و مستحقین آنچه بستانند باید که باین نیت بستانند که در کفایت خود صرف کنند
تا فراغت یابد بر طاعت حق تعالی و قدر این نعمت عظمی را بشناسد که توانگر را بخدمت وی
و زیر دست وی داشته اند و مثال اینمعنی همچنانست که ملوک و سلاطین
و اکابر دنیا غلامان خاص خود شان را نخواهند که از خدمت خاص وی غائب باشند
و نگذارند که بسبب دنیا و مشقت و رنج آن مشغول شوند لیکن روستائی و بازاریان را مسخر
و مجبور ایشان نموده تا از ایشان رسومات و خراج و لوازمات میستانند و مهمات و حوائج خود را
بآن رفع میکنند وظیفه دوم آنست که شکر نعمت آن معطی بجای آرد
و شکر بجهت وی دعای خیر و برکت و سعادت و حسن خاتمه نماید و آن معطی را واسطه ایصال

آنمال بداند و او را سبب آن داند نه مسبب آن چه مسبب خداست پس باید درویش آن توانگر را سبب داند
که بسیاری او آن نعمت را بوی فرستاده لیکن و با وجود این فقره باز باید رؤیت و ایصال آن نعمت را
از حضرت رزاق حقیقی و منعم تحقیقی داند لا من غیره تعالی لکن شکر منعم حقیقی جل شانه واجب است
و دعای خیر و برکت و تشکر آن نیز هر توانگر را لازم چنانکه در حدیث صحیح آورده که من لم یشکر الناس
لم یشکر الله زیرا حق تعالی در بسیار موضع در قرآن عباد و بندگان را ستوده و ایشان را به نیکی و تحسین
یاد کرده است و حال آنکه وی خالق و صانع و رازق ایشانست کما قال تعالی (فی حق داود) نعم العبد انه اواب
و ایضاً قال (فی حق بعض الانبیاء) و کلا من الصالحین والی غیر ذلک و فرموده لهذا از کمال شکر نعمت است ستر عیوبات
آن عطیه هرگاه در آن نقص و عیب و خلل باشد و نیز از کمال شکر نعمت است آنکه او را تحقیر و خوار نداند
و ذم و هجو آن نعمت نکند چه آن کفر نعمت خیزد و نیز از کمال شکر نعمت است قبول کردن آنمال
و آن نعمت از معطی بدون عار یعنی اخذ کردن آنرا عار و ننگ خود نداند چنانکه بعضی از درویش
و فقراء و گداها در بعضی مواقع قبول کردن احسان و صدقه مسلمانان را عار و ننگ دانند و از نادانی
و جهل و سفاهت و احمقی خود شان عطیه را قبول نمیکنند و رد احسان می نمایند حاشا و کلا
از آن درویشی و فقیری ها و مفلسی و این بدبختی دیگر است علاوه از گدائی و احتیاج باری انتهی
بدبختی دارد

وظیفهٔ سیم

وظیفهٔ سیم آنست که در آن عطیه بنظر دقت تأمل نماید و ملاحظه احتیاج و فقر خود
نیز نماید که بحسب اقتضای احوال و تنگی معیشت خود و اقتضای زمان و وقت که حلال است یا حرام
و از مال ظالمان و جابران و عمال دیوان و حکام بلکه کسی که اکثر مال وی حرام باشد نستاند
و اگر از مال اهل کسب و تجارت و اهل صناعت و حرفت یا مال اهل فلاحت و زراعت است
بستاند چه در خبر آمده است فلکل حلال حساب و لکل حرام عقاب و فی روایة عذاب
مگر آنکه برای وی بسیار تنگی معیشت و ضیقت روی آورده باشد بحیثیتی که اگر آنرا قبول نکند از محتاجی
و تنگی و سختی تلف شود یا بیمار افتد آنوقت قبول کردن آنمال محرمه جائز باشد شرعاً چنانکه این معنی
در کتب فقه و کتاب احیای امام غزالی و سایر کتب احادیث نیز بوجه لائق مذکور و مسطور گردیده است
و فتوی نیز برین است چه فرموده لهذا الامر اذا ضاق اتسع و نیز در حدیث صحیح آمده است آن
الضرورات تبیح المحظورات برای مضطرین و کسانیکه احتیاج ایشان بغایت رسیده باشد
مباح و جائز است از مال حرام و شبهات بقدر ضرورت صرف نمایند و این رخصت
از رخصتهای شریعت بیضا است و این هم از اعلیٰ شفقت و رحمتهای حق تعالی و افاضهٔ ترحم و لطف
و مرحمت و رأفت حضرت رسول اوست صلی الله علیه و سلم در حق فقراء و مساکین و محتاجان
است که ارتکاب این نوع محرمات و صرف کردن آن بقدر معاش بوجه رخصت شرعی جائز

و مباح میباشد و نیز هرگاه از آن فقیر و مستحق معلوم و محقق نشود که مالک آنمال کیست ظالم است
یا کاسب نیک است باید شرعاً جائز است اخذ کردن و قبول کردن آنمال چه بر او احوال مالک آن
پوشیده است پس این نیز حکم مسئلهٔ سابق دارد یعنی شرعاً رخصت و جائز است بقدر ضرورت خود
از آنمال صرف معاش نماید **وظیفهٔ چهارم** آنکه چندان بستاند که بآن رفع احتیاج
خود و من علیه نفقته بآن بشود یعنی بآن رفع احتیاج خود و اتباع کسانیکه نفقه و کسوه ایشان بر وی
شرعاً بر ذمه او واجب است بنماید رفع احتیاج مثلاً اگر سفری است بقدر تهیه زاد و راحله و اگر مقروض است
بقدر ادای قرض و علی هذا القیاس یعنی مراعات نماید در اخذ عطیه از زیادت و نقصان آن
در اینجا حضرت امام غزالی رحمة الله علیه بسطی مفید نوشته است در کتاب احیاء خود حقیر بسبب تطویل
بهمین مقدار اکتفا کرده کسی آن تفصیل را بخواهد هر آینه رجوع بکتاب احیاء فرماید تا دل مرده وی را
زنده ابدی گرداند والله اعلم **وظیفهٔ پنجم** آنکه اگر زکات دهنده عالم نباشد
بپرسد که این قسم مستحق (از کدام صنف مستحقین است) از صنف فقرا است یا مساکین یا از غازی و جدید الاسلام یا غارم
یا مؤلفه است زیرا بمذهب شافعی رضی الله عنه مجموع زکات و صدقه به تنها یکنفر واحد روا نباشد
اما اکنون در مملکت ما هرگاه زکات مال یا زکات فطر یا صدقه واجبی دهند بقول علماء و فضلاء

ایشان تقلید

ایشان تقلید بنمایند یعنی تقلید علمای شافعیه که نزد ایشان جائز است زکات یا صدقات
بیک صنف واحده یا دو صنف از اصناف ثمانیه دادن یعنی در جای که اصناف ثمانیه در آنجا
همگی موجود نشوند بلکه صنفی یا دو صنف در آنجا موجود و ممکن باشند پس بتقلید آنانکه جائز داشته اند
که زکات بیک صنف یا دو صنف نیز میرسد زکات مال و زکات فطر و صدقات خود شان را
بیک صنف واحده یا دو صنف میدهند چه بعضی از اصحاب شافعی و علمای شافعیه رضی الله عنهم
جائز داشته اند که هرگاه اصناف ثمانیه در شهری یا در قریه یا مکانی همگی آنها موجود نباشند
بیک صنف واحده یا دو صنف نیز میرسد که زکات بآنها بدهند کما صرح بذلک فی المدونات

فرعی است در بیان آنکه زکات تعلق بمال یا بذمت است یا بصاحب مال و ما یتعلق بذلک الباب

بدانکه در کتب فقه آورده که علما را اقوال مختلفه است در اینکه زکات تعلق بمال یا بذمت است
یا بذمه آدمی اما قول اظهر آنست که متعلق بعین مال است بمثابه تعلق شرکت مال اما نزد بعضی
بصاحب مال است

متعلق بذمه است نه بعین مال پس بنا بقول اول که متعلق بمال باشد مستحق زکات شریک است در آن

بقدر واجب حتی اگر صاحب مال از دادن زکات ابا و امتناع نمود بر امام واجب است که بقهر از وی

زکات بگیرد و بمستحقان برساند چنانکه بر امام واجب است که بقهر تقسیم مال مشترک نماید در حین شرکا هرگاه

بعضی از شرکا مانع تقسیم شوند و صاحب کتاب محلی در آخر باب زکات نیز بعین عبارت میفرماید

وهی ای الزکاة تتعلق بالمال الذی تجب فیه تعلق الشرکة بقدرها الخ وفی قوله تتعلق

بالذمة ای بذمة ذی المال کزکاة الفطر حیث لا تعلق للفقراء [illegible] اخذها الامام [illegible]

منه بالقهر کما یقسم المال المشترکة قهرا اذا امتنع بعض الشرکاء عن قسمته [illegible]

لو امتنع من ادائها ولم توجد السن الواجبة فی ماله کان للامام ان یبیع بعض ماله ویشتری السن الواجبة

کما یباع المرهون لقضاء الدین انتهی ونیز در کتب فقه او آورده است

در خصوص زکات میت فروع تقدم الزکاة ونحوها من ترکة مدیون

ضاقت عن وفاء ما علیه من حقوق الآدمی وحقوق الله تعالی کالکفارة والحج والنذر والزکاة الا

ولو اجتمعت فیها حقوق الله تعالی فقط قدمت الزکاة ان تعلقت بالعین بان بقی النصاب والا بان تلف

بعد الوجوب والتمکن استوت فیقسم فیها فیوزع علیها انتهی

ایضا اشعاریست

ایضا اشعاریست در بیان زکات مواشی از شتر و اغنام و بقر و زکات نباتات و زکات طلا و نقره و زکات فطر فرموده و بر آن شرح وافی کرده اند

وهو هذه

شخصی از علماء در بیان زکات این سه شعر عربی را انشاء فرموده است و یکی از فضلاء اکراد شرحی وافی

و مفید بر آنها کرده حقیر آنها را بمناسبت مقام در اینجا ثبت و مرقوم نمود تا طالبان از آن اطلاع و بصیرت تمام

حاصل نموده استفاضه از هنر و استعداد شاعران فرمایند و آن این است که مرقوم گردیده

ما فکاب راج تدٍ ثم قش قش فی الغنم — هش بیت یهج کد کهفص لونٍ موق ساع

عونب صاقب الحقلک فالرجح فی زوبل — فی البقر لع من سعب عنع فنب صعج شاع

فی نبات یا نکارة من ورق خذ من ذهب — نصف ما ها فی رکاز فی الرؤس صاع صاع

من بدائع افکار صاحبه علیه الرحمة فی بیان الزکاة اختصارا بحساب الحروف فقال الشارح رحمه الله

[illegible marginal note]

فی شرح الابیات الثلاثة وهی هذه

فصل فی زکات الغنم

اعلم ان ما المیم بحساب الجمل عبارة عن اربعین والالف عن واحد ای ولا زکاة فی الغنم حتی تبلغ اربعین فاذا بلغ

اربعین ففیها شاة جذعة ضأن او ثنیة معز فکاب القاف مائة والکاف عشرون والالف واحد والباء

اثنان فالاول نصاب والثانی زکاته ای وفی مائة واحد وعشرین شاتان راج الراء مائتان والالف واحد

والجیم ثلاث فالاول نصاب والثانی زکوة ای وفی مائتین وواحد ثلاث شیاة تد التاء اربعمائة

والدال اربع زکاته ای فاذا بلغ الی اربعمائة ففیها اربع شیاة کما قلنا ثم قش قش فی الغنم ثم هنا حرف تاخیر

فلا بد خلاله فی الحساب ای بعد بلوغ بهذا العدد زکی فی کل مائة شاة کما فی منهاج الفقه انتهی

فصل فی زکات الابل

قوله هش الهاء عبارة عن خمس من الابل والشین من الشاة

ای [illegible] ای ولا زکوة فی الابل حتی تبلغ خمسا فاذا بلغ ففیها شاة فلا زکاة [illegible]

والابل [illegible] کزکات البقر بیت الباء عبارة عن عشرة من الابل والتاء من اثنین ای فاذا بلغن الی

عشرة ففیها شاتان یهج الیاء والهاء عبارة عن خمسة عشر من الابل والجیم زکاته ای وفی خمس عشر من الابل

ثلاث شیاة کد الکاف نصاب الدال زکاته اذ الاول عبارة عن عشرین والثانی اربع ای فاذا بلغن الی

عشرین ففیها اربع شیاة کهفص الکاف والهاء عبارتان عن خمس وعشرین من الابل والصاد الفاء بنت مخاض

وهی التی تمت لها سنة کاملة لان امها قرب ان یحمل ثانیا فتصیر ماخضا ای حاملا ای وفی خمس وعشرین من الابل

بنت مخاض لون اللام عبارة عن ثلثین والواو ست وهما عبارتان عن النصاب والنون ذکر تهن والمراد بها

بنت لبون ای فاذا بلغن الی ست وثلثین ففیها بنت لبون وهی ما تمت لها سنتان کاملتان لان امها آن تلد

مرة اخری

مرة اخری وتصیر لبنا لها موق المیم والواو عبارتان عن النصاب والقاف عن حقة ای فاذا بلغن الی

ست واربعین ففیها حقة والحقة ما لها ثلاث سنین کاملة لانها استحقت ان یرکب او یحمل علیها ویطرقها الفحل

ویتعاده الذکر [illegible] لانها استحق ان یطرق ساع والسین ستین من الابل والالف واحد وهما عبارتان

عن نصاب والعین اشارة الی زکاته وهی جذعة ای وفی احدی وستین من الابل جذعة وهی التی تمت لها اربع سنین

کاملة لانها تجذع مقدم اسنانها او تسقطها ولا عبرة بالاجذاع قبل تمام الاربع کما افاده التحفة للشیخ ابن حجر رحمه الله

عونب العین والواو عبارتان عن ست وسبعین اشارة الی النصاب والنون عبارة عن بنت لبون وقد مر فتها

وهو اشارة الی زکاته والباء الی عددها ای وفی ست وسبعین بنتا لبون صاقب الصاد تسعین والالف واحد

وهما عبارتان عن النصاب والقاف اشارة الی حقة وهی زکات والباء الی عددها ای وفی احدی وتسعین

حقتان الحقلک فالحرف جرای اذا بلغت الی مائة وعشرین فلا شیء فیها الا ان بلغن قالرع ای مائة وعشرین

وواحد [illegible] وهی مقتبس من [illegible] رجح ای ثلاث بنات لبون وهذا زکات

فرع فی الابل فاعلم انما انکشف من اهل العلم

فصل فی زکات البقر

فی البقر لع اللام ثلثین من البقر نصاب والعین اشارة الی تبیع زکاته وهو ابن سنة کاملة لانه اتبع امه فی المرعی

ای ولا شیء من البقر حتی یبلغ ثلثین ففیها تبیعا من المیم عبارة عن اربعین نصاب والنون مسنة

زکات ای وفی کل اربعین مسنة وهی ما تمت لها سنتان کاملتان لتکامل اسنانها وفی شرح المحرر

تمام الاوزعی بطلوع سنها انتهی سعب السین نصاب والعین اشارة الی تبیع زکات

والباء عددها ای وفی ستین تبیعا فنب الفاء عبارة عن ثمانین نصاب والنون عن مسنة

[illegible marginal note]

زکات والباء عددها ای عن ثمانین من البقر اثنان من المسنة صح والصاد عبارة عن تعیین نصاب
والعین تبیع زکات والجیم عددها ای وفی ثلثین من البقر ثلاث تبیع شاع ای شاع الخبر کذلک
ای ثم زکات البقر فهذه الکلمة لیس عبارة عن العدد والحساب

فصل فی زکات النبات

فی نبات ولم یذکر زکات الثمار ای الرطب والعنب فائدة
یجب فی الزیتون والزعفران والعسل وغیر ذلك فی القدیم کما فی مطولات الفقه یا الیاء عبارة
عن عشر نصاب والالف واحد زکات نکا ای وفی زرع النضح فی کل عشرین واحد

فصل فی زکات النقود

رکا الراء عبارة عن مائتین نصاب
والهاء عبارة عن زکات ای وفی کل مائتین خمس من ورق ای من فضة وخذ من
ذهب نصفها المیم عبارة عن اربعین مثقالا نصفه عبارة عن النصاب والالف عبارة
عن واحد نصفه زکات ای فی کل عشرین مثقالا من الذهب خذ نصف مثقال بها فی زکاتها
الهاء عبارة عن خمس والالف عن واحد ای وفی زکات الرکاز من کان فیه کل خمس واحد
ولا شیء فی المغشوش ای المخلوط من ذهب بنحو فضة ونحو فضة بنحو نحاس حتی یبلغ خالصه نصابا

فصل فی زکات الفطر

فی کل رأس من الرؤس صاع صاع والصاع الثانی
تأکید لفظی انتهی فلله دره حیث جمع ما یحتاج به من الزکات فی نحو ثلاثة اشعار رحمه الله تعالی

ایضا در کتاب ذخیرة الملوك در بیان فوائد خواص وثواب زکات وبیان اجر صدقه دادن وما یتعلق بذلك

الباب

بدانکه در کتاب ذخیرة الملوك امام غزالی رحمه الله در بیان اجر وثواب وخواص وفوائد زکات
وصدقات بیشمار به که احادیث واخبار متعلقه بزکات ومعانی وحقایق واسرار مندرجه در آن
وبشارات تحریر مجموع آنها درینجا متعذر بود لهذا ببعضی از آن اکتفا نمود منجمله ابوهریره رض
روایت میکند که حضرت رسول ص فرمود ما من صاحب ذهب ولا فضة لا یؤدی منها حقها
الا اذا کان یوم القیمة صفحت له صفائح فاحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جنبه وجبینه
وظهره کلما بردت اعیدت له فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی یقضی بین العباد

نیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار یعنی هرکسی صاحب طلا ونقره ودولت ومال باشد وحق
آنمال را ادا ننماید بحسب شریعت از زکات وصدقات وانفاق مال فی سبیل الله وحقوق فقراء
ومساکین ومستحقین که حق تعالی برمال وی مقرر فرموده است آنرا منع کند وندهد حق تعالی فردای قیامت
آن طلا ونقره ومال ویرا تختها کرده وآنها را در آتش دوزخ می تابند تا بحدی مثل آهن حداد
که در کوره آتش نهاده سرخ گشته پس ملائکه عذاب پهلو وپیشانی وپشت ویرا بدان
داغ نهاده مثل داغ کردن چهارپایان ودر خبر است که پیشانی ویرا چنان داغ کننده
که از قفای وی آتش ودود بیرون برآید وهرگاه که آن لوحها وصفحها سرد شوند بار
باز در میان آتش نهند وبمانند اول باز در آتش می تابند تا سرخ شود وویرا آن باز
داغ کننده الی آخر الحدیث وازابی ذر غفاری رضی الله عنه مرویست که آنحضرت ص فرموده است
ما من رجل یکون له ابل او بقر او غنم لا یؤدی حقها الا اتی یوم القیمة اعظم ما تکون
وتطأه باخفافها وتنطحه بقرونها کلما جازت علیه اخریها ردت علیه اولیها حتی یقضی
بین الناس یعنی هرکسی صاحب شتر وگاو وگوسفندان باشد وحقوق آنها بطریقی که در شریعت مقرر است
ادا ننماید حق تعالی فردای قیامت الحیوانات را در غایت بزرگی وضخامت بزرگ میکرداند واورا
لگدکوب نموده ویرا پایمال لگدها کنند وشاخهای خودشان بضربت تمام بوی زنند وچون آخرین
الحیوانات

الحیوانات ویرا بزنند وبگذرند اولین ایشان بازمعاودت نموده بازمیکردند تا آنکه
خلایق از حساب فارغ میشوند اقرع ماری را گویند که از غایت بزرگی وهیبت وزهرناکی
وبسیار تیز رفتن بالای چشم وی نقطه سیاهی است ابوهریره رض روایت کند که حضرت رسول ص
فرموده که هرکه حق تعالی مال ودولتی بوی عطا کرده باشد ووی منع زکات وصدقات از آن نماید
وزکات آن مال ودولت ندهد آن مال وی بصورت آن اقرع در قیامت بگردن وی درآویزند
ودر مثال طوق آهنین درگردن او طوق نماینده واعضای او را گزیده میگوید من آن مال توام که
در دنیا حق خدا وبندگان ویرا از من منع میکردی ولئامت وبخل وحرص ترا مانع میشدند
پس بعد از ذکر این حدیث آنحضرت ص این آیه شریفه را تلاوت فرمود ولا تحسبن الذین یبخلون
بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة
واین بیانات در مذمومی منع زکات ایراد یافت وتا عالمیان بدانند که مال ودولت دنیا را
بجهت تهیه زاد راه آخرت وساختن اسباب سعادت ونجات آخرت آفریده‌اند نه از برای
ذخیره نهادن واحتکار ومباهات وتفاخر وتکاثر وبخیلی کردن در آن آفریده‌اند چه بخل ولئامت
زشت‌ترین صفتهای مذمومه است چنانکه ابوهریره رض روایت کند که آنحضرت ص فرموده است

اِتَّقُوا الشُّحَّ الآیة یعنی پرهیز یدخود را از بخل بدرستیکه بخل هلاک گردانید آنکسانرا که پیش از شما بودند

بخل آنست که ایشانرا بر آن داشت که خونها ریختند و محرمات را حلال دانستند و حلال را حرام نمودند

پس بآن سبب بدوزخ رفتند وَهُمْ اَبُوهُرَیْرَة رضی الله عنه روایت کرده است که شخصی از حضرت رسول

پرسید که یا رسول الله کدام صدقه است که ثواب آن از همه بزرگ و بزرگتر است آنحضرت فرمود

آن صدقه که در وقت تندرستی بدهی که از کمال نفس تو بخیلی بکند و از احتیاج بترسد و بمال تو نزدیک

و مبالات در بر تری بگوید و مگذاری تا بوقتی که جان بحلق برسد بعد از آن وصیت کنی که فلان و فلان

چندین مال بدهید و فلان چیز را بفلان درویش که ارباب استحقاق است بدهید و فلان حسنه

بجای آرید و فلان چیز را بصدقه بدهید تا در آن اجرهای عدیده و ثوابهای عظیمه باشد و عن ابی ذر رضی الله عنه

قال انتهیت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو جالس فی ظل الکعبة فلما رآنی قال هم الاخسرون

ورب الکعبة فقلت فداک ابی و امی من هم یا رسول الله قال هم الاکثرون اموالا الا من قال

هکذا و هکذا و هکذا من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله یعنی کسانی که مال

بسیار دارند و دولت بی شمار آنها در خسران و اذیت و ضرر بند مگر آنکسان که وقت کنند که برای

چنین فعلهای خیرات و صدقات کنند و خیال کنند و چنین کنند از پیش و پس و راست و چپ

و حاصل آن مهمانیست که توانگران همه زیان کار خواهند بود مگر آنانکه دولت و مال دنیای خود را

چون خاک بوجه خیرات و قربات و حسنه و صدقات می افشانند از پیش و پس و راست و چپ خود

و بهیچ وجه حق مسلمانان از آن دریغ ندارد پس آنکسان رستکاران و نجات یافته کانند در آخرت

پس آنحضرت فرمود و قلیل ما هم یعنی اینچنین کسان در دنیا اندک باشند چه بیشتر مردمان در دنیا

دولت و مال بجمع نمایند و از نادانی و جهول خیال کنند که اگر این مال از دست هی در رود دیگر

ابدا بدست نیفتد او خود نمیداند که در ابتدای حال او غافل بود از توانگری خود و حق تعالی

اینهمه ملک و مال و دولت و نعمت بوی عطا کرده و دهنده و ستاننده اموال خداست و بس

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حب الدنیا رأس کل خطیئة چه مال و متاع و جیفه دنیا بلای بزرگ

و حب آن آفت عظیم و درد مهلک می باشد حتی حب دنیا بجایی میرساند که ایمان بباد

یعنی روزی چندی کس بر سر دنیا بهم برآمده و جنگ و جدال آغاز کنند و پدر پسر خود را

و پسر پدر خود را و برادر برادر خود را بقتل رسانند لا سیما در اینزمان و در این روزگار که زمان آخر

و علامات قیامت همه ظاهر گشته و بالکلیه مردمان از امر حق تعالی و از حق تعالی اعراض نموده

و بکل الوجوه روی همت بدنیا و متاع و جیفه آن آورده اند و توجه بخدا و با مر خدا نمانده

و نقل حضرت امر بمعروف و اجتناب از منکر و عمل شریعت بالکلیه مفقود گشته و نمانده

و اگر اسم و رسم طاعتی یا عبادتی نقصان و معیوب را می بینی که از بعضی کسان روی دهد آن هم

حقیقت و خلوصی ندارد انا لله و انا الیه راجعون مصیبت از این بدتر نخواهد بود انتهی

در بیان معرفت حقایق وجوب زکات

و شرایط ملحوظه آن

و ما یتعلق بذلک

الباب

بدانکه در معرفت حقایق و دقایق وجوب صدقه و زکات و محافظت آداب صوری و احکام معنوی آن

هشت شرط است فرحمه لنه شرط اول فهم معنی وجوب زکات است بعد از تکلیف و عقل و

دوم مبادرت در ادای آن پیش از وجوب آن سیوم رعایت نصاب و حول در آن

در عایت سر از خوف ریا و سمعه چهارم هرگاه از ریا و سمعه ایمن باشد آنرا باشکارا دادن

بجهت ترغیب و تشویق مردمان دیگر که مسلمانان دیگر بوی اقتدا کنند پنجم

احتراز و اجتناب از منت و ایذا که آن حبط ثواب آن خواهد کرد ششم

استصغار عطا که هرچه بدهد چنان پندارد که از همه کمتر بوده است و چیزی قابل نبوده است

هفتم اخراج اجود و اطیب آن یعنی آنچه پاکتر و پاکیزه تر و نیکوتر است بدهد

چه هرچه مال زکات بهتر و نیکوتر اجر و ثواب آن نیز بمقدار آن مال بیشتر و بزرگتر باشد

هشتم طلب کردن ارباب استحقاق آن بنهجی که سابقا مذکور گردید فافهم

اما فهم معنی وجوب زکات و دانستن حقایق و دقایق آن

اگرچه امثال ما عوامان مکلف بمعرفت آنهمه حقایق و اسرار که گفتیم نیستیم لکن بمفاد

اذا لم یدرک کله لم یترک کله طالبان دین بهتر آن بود که بالکلیه از آن غافل نباشند

و هر یک بقدر استعداد و تکلیف خود چیزی از آنها را بدانند چه همچنان در جهل ماندن

و جاهلی و غافلی صرف باشد عرفاء و اکابر شریعت فرحمه لنه مسلمان باید لا محاله بقدر

آنکه احتیاج مسائل و احکام دینی خود را رفع نماید و بتواند ایشان باعمال آنها نماید

بمسائل و احکام شرعیه خود معرفتی داشته باشد و اگر کلیه آنها را در نیابد لا محاله

بقدر ضرورت در رفع احتیاج خود از جزئیات آن غافل نباشد لا سیما در مسائل و احکام

متعلقه بباب عبادات و قربات که باید بواجبی از حقایق و آداب و کیفیات آنها

معرفت و علم حاصل نماید و الا بدون علم و معرفت بآداب و کیفیات آنها

هر عبادتی و هر قربتی بجای آرد باطل و رنج او ضایع و هباء و هدر خواهد بود خاصه در باب زکات
باید بقدر امکان جهد و جهد و سعی بلیغ نماید که بطریق شرع و آداب و شرایط معموله و مقرره در آن
آن را ادا نماید و بمستحقین زکات برساند چه ادای زکات محک امتحان صدق مسلمانان
و معیار عیار آزمودن مؤمنان است زیرا این نوع بندگی و عبادت و فرمانبرداری را
بهمه کس نداده و بهر کسی نخواهند داد تا کدام صاحب دولت و اهل سعادت را باین دولت
بهره‌مند و فیضیاب گردانند چه نزد بعضی عبادت مالی را بزرگتر و فاضلتر از سایر
عبادات و قربات دیگر دانسته‌اند و چون این عبادت مالی است و درین زمان و عصر
یا در هر زمان و عصر باشد گذشتن از مال دنیا کردن و صرف نظر از آن نمودن بسیار
دشوار و سخت است لهذا اجر و ثواب وی نیز بسیار و بیشمار مقرر و محقق [illegible] شده‌اند
پس ادای زکات بوجوهات مذکوره محک امتحان صدق مؤمنان گردیده و بنابراین مراتب
از جمله مبانی اسلام و ارکان آن گشت **بدانکه** اهل بصیرت را در فهم و درک
ایمانی چنان آورده‌اند که ارباب قلوب طیبه و طاهره و لطفای باطن و نورانیت
لطائف و صدق معامله فهم آنکه معانی و حقایق و دقایق و اسرار عبادات و طاعات

کهاند

کرده‌اند و بعلم و معرفت خود دانسته‌اند که تلفظ بکلمه شهادت الزام توحید صرف و اثبات
معبود برحق و شهادت انفرادیت محبوب مطلق و اثبات نبوت و رسالت حضرت رسول امی
و شهادت بر بعثت و دعوت حبیب خدا محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم میباشد
چه هرچه محبوبست بتحقیق معبود است از آنجاست که گفته‌اند هرچه در بند آنی بنده آنی
و هم انصاف علایق در قید بندگی محبوب گشتن و معنوی متفاوتست و اما آنکه مجردند
و ما سوای حق را بغیر نپرستند و بجز خدا چیزی دیگر نمیدانند و نمی‌شناسند و بالکلیه توجه
ظاهر و باطن ایشان بمعبود است آنان اصلی مقصود را یافته و کامیاب مطالب خود
گشته و یکجهت و یکدل و یکرو و یکزبان با محبوب خود واصل و بکام خود و مرام دل خود رسیده
و اما آنکه مدعی محبت خدا و دعوی قرب وی کنند و با همه آلودگیها و علایق و خواهش
دعوی محبت حق میکنند آنها نیز مرتبه ایشان جدا و معامله ایشان نوعی دیگر است
دعوی او در محل از تفاوت درجات محبت بمفارقت محبوب محقق میگردد پس حکمت بالغه
ذات متعالیه حق تعالی آن اقتضا نمود که مالی فانی را دفینه خود را محبوب خلایق گردانید
و آن را آلت امتحان ساخت تا بواسطه بذل و امساک آن محققان صادق از مبطلان
کاذب امتیاز یابند و سخی از لئیم و حریص جدا گردد که خسیس طبعان ماده هوا و نفس را

و دوستی مال و جاه و متاع فانیه دنیه اول قبله دل سازند و همتان عالی همت را متاع و مال دنیا فانیه را
با عمر و حیات در راه محبوب حقیقی و معبود تحقیقی در بازند و بمفاد کریمه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
عمر شریف نمودن و آنچه از آن بهتر و محبوبتر باشد در راه خدا صرف کردن غنیمت دانند و به بشارت
سعادت اشارت ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة دل از تعلق اموال و
و فرزند بردارند **و اهل ایمان و صدق معامله مسلمانی در**
سه قسم است **قسم اول** صادقان موسعه تحقیق و سابقان
و سالکان معبد هدایت و توفیق‌اند که بادای حقوق شرائط توحید و ایمان وفا نموده و بهیچ وجه من الوجوه
فتره‌ای از ادای حقوق خدا و حقوق مخلوق از ادای زکات و صدقه و قربات و بذل و انفاق بهر وجه
باقی نگذاشته‌اند و هرچه در ید ایشان از دنیا و دولت همت گماشته همه را در راه خدا ایثار کرده
نقلست که ابوالقاسم جنید و ابوالحسین نوری قدس الله اسرارهما بهمتی گفته بعضی
خواسته که برایشان تهمتی گیرند و اعتراضی جویند ابوالحسین را پرسیدند که در مسئله زکات چه گویی
گفت در مذهب عامه از دویست درم پنج درم باید داد اما در مذهب ما اگر همه دنیا ملک و در دست ما بود
وانهمه شکرانه یک نعمت منعم حقیقی در یک لحظه ایثار کنند هنوز مقصر در ادای زکات بوده است
و از اینجا بود که چون آیه من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا نازل شد

حضرت ابوبکر

حضرت ابوبکر و سایر خلفا و بعضی از اجله اصحاب رضی الله عنهم هر یک فی سبیل الله جمیع اموال
و اسباب و ضیاع خود را نفقه و ایثار نمودند **قسم دوم** طایفه باشند که ایشان
توسعه و فا بتمام صدق محبت [illegible] ذخیره اموال حلال بجهت فراغت طاعت و عبادت
روا دارند و ید خود را در محافظت آن اموال ید امانت دانند و مراقبت حساب وقت وجوب زکات
و موسم ادای آن نمایند و همیشه اوقات ارباب حاجت و مستحقان و فقرا را جویند و چون ارباب
استحقاق یابند صرف فاضل و اجود و اطیب مال را در آن غنیمت دانند و بر مقدار زکات
اقتصار کنند این قوم متوسطانند **قسم سیوم** مرتبه عوام الناس اهل اسلام است
که ایشان بر قدر واجب اقتصار کنند و زیادت بذل نکنند و نقصان هم روا ندارند
و این ادنی مراتب است **اما مراد از حقیقت زکات**
نزد عرفای حقیقی و عقلای مشایخ طریق تطهیر آینه دل و سایر لطائف است از خباثت و پلیدیهای
بخل و حسد و حرص و آز که اینها از معاصی مهلکه و مستقذرات خبیثه و ردیه‌اند چنانکه بیان
مذمومیت آنها در موقع خود کرده شده و بعضی از عرفا فرموده‌اند که بخل در میان اوصاف مذمومه
مرض معنوی است تاثیر خباثت و خرابی و فساد و مهلکه وی در قیامت ظاهر شود پس ازالت
این مرض بمعالجت واجب گشت و محتاج بمداوا گردید و علاج و مداوای آن بذل و ایثار [illegible]
مال است پس بقدر آن که بذل و عطا شاید شود و بآن خوشحال میگردد از خطر این مرض مهلک

خلاصی می یابد ولعضی از محققین عرفاء فرموده اند

مراد از حقیقت زکات شکر نعمت اموال و دولت است که حق تعالی بوی ارزانی داشته است قال الله تعالی و لئن شکرتم لأزیدنّکم و عزیزی در تعبیر این کریمه منظومه را فرموده است

شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

پس ادای زکات شکریست مخصوص در مقابل دولت و نعمت مخصوصه خدا داده مثلا حق تعالی یکی از بندگان را بمال و نعمتی و جاه و مکنتی مخصوص گردانیده است و آنکسی دیگر را همچون خود می بیند و حال آنکه بقوت یکروزه محتاج است و لیلی شب در روز را بسختی و تلخی میگذراند انصاف ندارد که از شکرانه آن تفضل رفع احتیاج آن محتاج بکند پس در حقیقت وی مدبریست که به بیرحمی و بی انصافی کفران نعمت کرده است و بنابران مستحق خشم و سخط و عذاب و عقاب الهی میشود عن ابی هریرة رض انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یؤتی بالعبد یوم القیمة فیقول الله تعم عبدی فلان استطعمتک فی الدنیا فلم تطعمنی و استکسیتک فلم تکسنی فیقول الهی کیف ذلک فیقول الله عز و جل مر بک فلان جایع و فلان عاری فلم تعطه من الذی انعمت به علیک و عزتی و جلالی لأمنعک الیوم من فضلی کما منعته انتهی

اما شرط دوم که مبادرت ادای زکات بود پیش از وقت وجوب آن بدانند که در تعجیل ادای زکات چندین فواید باشد اول اثبات دعوی رغبت و شوق خود بوی است

(فواید دوم)

در امتثال فرمان

در امتثال فرمان الهی و اثبات اخلاص و نیت در اطاعت شریعت و اتیان باعمال آن و آن علامت درستی و صدق ایمان و اسلام است دوم ادخال سرور و فرح و گشایش است در دل فقراء و مساکین و محتاجان که آن بهتر و شیرینتر است از عمل ثقلین سیوم مبادرت از حدوث موانع و حوادثات روزگار که مبادا حادثه و مانعی عنقریب پیدا شود و فرصت را تلف کند یا آن مال در دست وی نماند و فردا مواخذه عقاب الهی شود چهارم اجابت دعوت داعی خیر که آن ملکی از ملائکه کرام است چون خاطر این خیر و حسنه در دل وی پدید آید و هرگاه خود زکات تعجیل و مبادرت نکند یعنی بجهت ادای زکات وقتی مخصوص معیّن خواهد کرد باید آن وقت را در افضل ایام و شهور معیّن نماید چون ماه مبارک رمضان یا ماه محرّم که اول سنه است و چون ماه رجب و ذو الحجه که در وی ایام معلومات و حج اکبر و ایام معدودات است اما شرط سیوم که رعایت ستر است در وقت رسانیدن زکات بمستحقین آن باید دانست که رعایت ستر در زکات و صدقات معارض است منیع از آفات و صدمه ریاء و سمعه و آن دلیلی است بر صدق و اخلاص معطی و وسیله قبول الهی که در خبر صحیح آمده است افضل الصدقة جهد المقل الی فقیر فی ستر و در حدیث صحیح نیز آمده است که آنحضرت صلعم فرموده است بنده بدرستیکه هرگاه کار خیری بکند و آنرا نهان میدارد حق تعالی آنرا در دیوان سر یعنی در محل قبول

ثبت میفرماید و اگر آشکارا کند بنوعی خدایتعالی آنعمل را از دیوان سرّ که محل قبولست نقل کند و در دیوان آشکارا که دیوان خیرات است یعنی خیر ثبت است ثبت کند و چون معطی بدان حکایت کند و چنین کردم و چنان کردم از دیوان سرّ و علانیه محو شود و در دیوان ریاء ثبت شود و در خبرست که هفت کس در قیامت در سایه لطف حق تعالی باشند یکی از آن فرقه سبعه کسی باشد که در دنیا صدقه چنان داده باشد که دست راست وی بدست چپ نفهمد و اکابر سلف بعضی صدقه را در صرّه بسته کردندی و در رهگذر مستحقین انداختندی که آن مستحق نمیدانست که آن مال کیست تا ریاء از آن مقصود نباشد و بعضی بوکیلی تفویض کردندی و الی اخر من لطایف نوعی در کتمان و ستر صدقات کوشیده اند چنانکه سابقا بیان آن مذکور گردید چه در خبر صحیح آمده است که صفت بخل در قبر بصورت عقرب ظاهر شود و صفت ریاء بصورت مار ظاهر گردد و بدیهی است که الم و وجع زخم مار بدتر و سخت تر است از الم و زخم عقرب لاجرم بجهت ازاله این دو مرض در اعطاء صدقات مبالغه بسیار در اخفاء و ستر آن شده است اما شرط چهارم که هرگاه از ریاء و سمعه ایمن باشد اظهار آن زکات و صدقه باید بجهت ترغیب و تشویق و بجهت اقتدای مردمان بوی هر آینه انفقوه و وظیفه اکابر و اتقیا و دین است که با الهام از نفس اماره را در بوته مجاهده و ریاضت گداخته و آینه دل و درون را

از صفات ذمیمه

از صفات ذمیمه و اخلاق ردّیه و پلیده پاک کرده و وجود و عدم خلق نزد ایشان یکسان شده از آفات عجب و نخوت و ریاء و سمعه ایمن گشته پس حق تعالی ایشانرا بمقتدای خلایق گردانیده که من سنّ سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها و اگر باعث خجلت و شرمندگی باشد هر آینه اخفاء و ستر واجب باشد اما شرط پنجم که احتراز و اجتناب بود از منت و ایذاء آنستکه حق تعالی میفرماید و لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الأذی الآیه و علما را در بیان منت اختلاف است بعضی گفته اند منت آنستکه معطی مستحق را خدمتی بجوی فرماید بسبب اعطاء و ایذاء آنستکه مستحق را غیبت کند و نام بد برد و او را بعار دارد و بسبب گدائی و درویشی و فقر ولعضی فرموده اند منت آنستکه بادی بکبر و نخوت کند و ایذاء آنست که با وی درشتی کند و بعضی بر آنند که منت آنستکه در خاطر آرد که من با فلان کس کدا نیکی چنین و چنان کرده ام یا در میان مردمان حکایت آنرا باز گوید و ایذاء آنستکه در مواجهه آن مستحق حکایت عطاء خود کند و حال آنکه آن مستحق خجلت از آن بکشد خلاصه علی ای التقدیر زکات و صدقه هرچه بی منت تر بی ریاء تر و هرچه بی ریاء و سمعه تر خالص و صادق تر و هرچه خالص و بی خلل تر

در دستگاه دیوان حسنات و خیرات ملائکه مامورین بر نوشتن قربت و حسنه بر آن سبقت کنند
و بیکدیگر گویند تعجیل کن در نوشتن فلان حسنه در حق فلان کس در دفتر اعمال او پس آن ملائکه با شند کسی
که چیزی بسیار خوب را یافته باشد و در بردشتن و نگهداشتن وی غایت مبادرت بعمل آرد
آن حسنه معطی را بخوشوقتی تمام در دفتر اعمال حسنه وی مرقوم و ثبت نمایند پس آن حسنه و صدقه
در نزد حضرت احدیت بقبول گردد **بلکه وظیفهٔ معطی آنست**
که بصد منت و تملق آن مال را بتواضع فوق الغایة بآن مستحق بدهد و بسیار بسیار ممنون باشد
تا آن مستحق از وی قبول فرماید و منت برد که آن مستحق ذمه وی را از قید سلاسل و اغلال خطر
و عقاب خدای خلاص کرده است چه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است الصدقة تقع بید الله
قبل ان تقع بید السائل صدقه پیش از آنکه بدست سائل و مستحق افتد بدست الله تعالی
می افتد یعنی پیش از آنکه آن سائل او را اخذ کند در دفتر قبول الهی حاضر و ناظر است پس آن مستحق
آن صدقه را به نیابت حق عز و جل قبول میکند و ان شاء الله الرحمن بنا بوعدهٔ الهی در حق محسنین
همین قبول کردن فقیر و سائل علامت قبول کردن خداست قال تعالی ان الله لا یضیع اجر المحسنین
و ایضا قال و ان الله یجزی المتصدقین و ایضا قال ما عندکم ینفد و ما عند الله باق

یعنی آنچه از مال دنیا

یعنی آنچه از مال دنیا نزد شماست همه فانی و در معرض تلف است و در دست شما نمی ماند
و آنچه بواسطهٔ احسان و تصدق و خیرات و قربات در خزانهٔ کرم ما میباشد باقی است یعنی شرف
قبول و رضای ما نائل گشته پس مستحق وکیلی ناصح شفیق و امین است که بوکالت حق از راه شفقت
قبض و اخذ میکند و در خزانهٔ عامرهٔ ابدیهٔ احدیت بودیعت می نهد تا در وقت خود جزای آن را
که عبارت باشد از نجات و فلاح روز حساب و کتاب بصاحبش مرحمت خواهند کرد پس در این صورت
شک و تردیدی نیست که آن مستحق بر منت نهادن سزاوارتر میباشد **اما شرط ششم**
که استصغار عطا باشد آنستکه آن صدقه را در پیش خود چیزی کم و بی وجود و محقر پندارد
چه از عدم استصغار و آن نوعی عجب و پندار و انانیت متولد میگردد که محبط و مبطل عبادات
عرفا و مشایخ طریقت فرموده اند طاعت و عبادت و حسنه را
خاصیتی عظیم است چندانکه آنرا محقر و ناچیز و خورد شمری بزرگ و معظم و مکرم و محترم گردد
و معصیت را خاصیتی است عظیم چندانکه او را بزرگ و قوی در نظر خورد و قلیل و ضعیف و ناچیز
پس حق صاحب مال آنستکه خود را مقصر داند بسه وجه **وجه**
اول آنکه این خانه و مسکن و اموال و اسباب و اوضاع همه بر خطر حوادث و فنا و زوال است

و خدای تعالی او را خانهٔ باقی و ابدی تعیین کرده است و فرموده است هر چه دارید بدانخانه فرستید و در آنجا ذخیره کنید
تا از خطرات و تلف ایمن گردد و ابد الآباد ثمرهٔ آن در قصور جنت باقی باشد و حال آنکه او از چیزی کمی
و عشری بیش نمیفرستد پس هر آینه در حق خود ظلم کرده باشد و در شرط حقوق مقصر بوده باشد **وجه دوم**
آنکه بحکم خبر الهی معطی که یکی میدهد بمستحق که و کیل حق است و در عوض آن از حق تعالی مقتصد فراهم میداو
و اگر معطی باین معامله ایمان و اعتقاد تمام و درست داشتی بایستی این معامله را غنیمت دانستی و هر چه داشتی
صرف این معامله کردی و چون از بیست مثقال زر پنج و از چهل یک بیش صرف نمیکند پس باید خود را مقصر دا
و استعظام آن روا ندارد **وجه سیوم** آنکه هر چه در عالم است از مال و دولت و نعمت
و ملک همه بحقیقت ملک حق تعالی است و هیچکس را بالاستقلال ملک و مال و دولت نیست و هر چه
در دست بندگانست همه عاریه و ودیعت و امانت است پس حق تعالی مستحقانرا که وکیل حق اند بمعطی
میفرستد و طلب امانت میکند و معطی در ادای امانت از بیست پنج و از چهل یک بیش نمیدهد
پس معطی باید از خجلت و شرمندگی این کار خود را مقصر و نافرمان و خجلتمند داند و اگر باین وجوه ثلاثه
خود را مقصر نداند جاهل مسئله است **اما شرط هفتم** که اخراج اطیب و اجود و احب است
حضرت رسول علیه السلام فرموده است ان الله طیب یحب الطیب و فی روایة لا یقبل الا
طیبا و قال تعالی و انفقوا من طیبات ما کسبتم و قال ایضا و لا تیمموا الخبیث منه
تنفقون و لستم باخذیه الا ان تغمضوا مراد آنست باید هر چه پاک تر و نیکوتر و پاکیزه تر باشد

(۱۲۱)

از آن زکات دهد چه آن مستحق بمثابهٔ مهمان است که فرستادهٔ حق باشد بجانب وی و بدیهی است که هر چه
بهتر و پاکیزه تر بود برای مهمان خوبتر و مقبول تر میباشد که هم نزد مهمان مرغوب و مقبول و هم نزد صاحب خانه
خوبتر و پسندیده تر باشد پس آنکس که بدترین مال و باز مانده ترین مال بمستحق میدهد گویا از حق شرم نمیدارد
پس این چنین ایمان و اعتقاد و اسلام در آخرت دستگیر نخواهد بود **اما شرط هشتم**
طلب کردن ارباب استحقاق بود از اتقیا و صلحا و زهاد و ورع حق آنست که در وقت ادای زکات
رعایت احوال و مراتب طبقات ایشان کند در صلاحیت و علم و زهد و تقوی و ورع و دیانت و عفت
و اضطرار و احتیاج و قرابت و خویشی تا بهر یکی در قبول بالا گیرد و قابل و شایستهٔ حضور حق تعالی
داشته باشد و در همین کتاب ذخیرة الملوک در بیان زهد و ورع و تقوی و صفت هر یک و تفاوت
در معانی آنها و فرق در بین آنها و حقیقت هر یک از آنها بسطی مفید و شرحی لایق ذکر کرده بود
بجهت خوف تطویل تحریر همگی آنها نپرداخته و بهمین چند کلمه از آن اکتفا کردیم و حاصل معانی آنها
آنست که فرموده اند مقصود از ادای زکات و وجوب آن سد فاقه و احتیاج است از فقرا و مساکین
و ارباب استحقاق که متصف بصفات زهد و تقوی و صلاح و نیز مقصود فراغت و رفاه احوال اهل الله است
که مجموع اوقات خود را در اظهار او با قبال بر مواظبت طاعات و ریاضات و عبادات مصروف دارند
و در کسب و مشقت تجارت و صناعت بر خود بسته کما قال تعالی رجال لا تلهیهم تجارة و لا
بیع عن ذکر الله **پس حکمت بالغهٔ الهی** چنان اقتضا کرد که بجهت فراغت بال

ارباب استحقاق وجمعیت خاطر فقراء واهل صلاح بر ذمت همت ارباب ثروت ومال وملک از اهل دنیا
زکات واجب گردانید تا بهره از حق آلهی بانقوم رسانند تا ایشان [illegible] فارغ از پریشانی فقر وفاقه
بجمعیت خاطر بعبادت حق تعالی بپردازند وآن توانگر نیز در عبادات انیقوم شریک گشته
واز اینجهت بود که حضرت رسول علیه السلام فرمود اطعموا طعامکم الاتقیاء چه هر که شخصی را طعام دهد
چندانکه قوت آن طعام در ویست هر عملی که از آن شخص صادر شود از طاعت ومعصیت آن طعام دهنده
در ثواب وعقاب آن شریک باشد زیرا که طعام دهنده معین وی گردیده است **نقلست**
که در اخبار آمده است که حضرت موسی علیه السلام از دنیا هیچ نداشت وبنی اسرائیل هر روز بنوبت اورا
طعام ونان دادندی روزی موسی ع از اینحال ملول وعاجز شده مناجات کرد که الهی ماهذه الذلة
اطعمتنی بأن عبادك یغذینی یوما ویعشینی هذا لیلة فاوحی الله تعالی الیه یا ابن عمران هکذا
افعل باولیائی انفرق ارزاقهم علی ایدی العباد لیوجروا فیهم یعنی ارزاق دوستان خودرا
در دست غافلان واهل دنیا می اندازیم تا ایشان بسبب رسانیدن روزی [illegible] بدوستان ما از اجر و
بشرف سعادات اجر وثواب موعوده برسند وایضا درهمین کتاب ذخیرة الملوك در صفت علم وعفت
ودیانت واضطرار واحتیاج ارباب استحقاق تفاصیل را ذکر کرده بعد خوفا من التطویل والاطالة
برهمین چند کلمه اقتصار کرده وبدیهی است که ارباب استحقاق هرچه باینصفات متصف باشند بهتر
وبحجت شایسته ترند بزکات وصدقات مسلمانان کما ذکرنا غیرت اما اهل علم وعفت
ودیانت

ودیانت وپرهیزکاری آنها خود مستغنی از بیان میباشند اما صفت اضطرار واحتیاج
فقیر ومضطر بودن اینهم معلومست که وقتی آنمستحق مستحق زکات میگردد که وی مضطر ومحتاج باشد
اما قرابت وانچنانست که معطی باید در وقت ادای زکات اقرباء وخویشان مستحقین
خودرا رعایت کند یعنی اگر وی اقرباء وخویش گدا ومفلس یا در همسایگی وی فقیری ومحتاجی
باشد هر آینه [illegible] باید اورا با دیگران [illegible] وبر دیگران مقدم دارد زیرا البته صلهٔ رحم
وحق قرابت وحق جوار ثواب صدقه اضعافا مضاعفه میباشد **نقلست**
که در زمان شیخ جنید قدس سره شخصی بود که صدقه وخیرات وزکات بغیر از اهل تصوف
وکسانی که بصلاحیت وتقوی وعلم وعفت معروف بودند بکسی دیگر ندادی ویرا پرسیدند
که بسبب چیست که این طایفه را باحسان مخصوص میگردانی گفت اینقوم قومی اند که بجز حق سبحانه
هیچ مقصودی ندارند وهمت خویشانرا در رضای حق مصروف دارند وبسبب فقر وفاقه خاطرهای
ایشان شکسته است پس خاطر یکی از ایشان بسد فاقه جمع کردن تا بحق مشغول شوند فاضلتر
وواجب تر ونیکوتر از آنکه هزار دینار بدیگران تصدق کردن از آنجهت ایشانرا مخصوص ودیگران
محروم دارم این سخن بشیخ رسانیدند عجب داشت وگفت این سخن از سخنان ولی از اولیاء
حق باشد که رائحهٔ شریعت وطریقت از آن استشمام کرده میشود والله اعلم بحقایق الامور

ایضا مجملی است در بیان دادن زکات
وبیان فضیلت صدقه وزکات
منتخب از کتاب احیاء العلوم
امام غزالی علیه الرحمة

اگرچه سابقا بیان دادن زکات از آنچه که زکات در آنها واجبست ذکر کرده ایم ودیگر محتاج نبود که
بیان شود لکن برای زیاده توضیح در اینجا باز چند کلمه از کتاب [illegible] احیای امام غزالی رحمة الله علیه
ترجمه نموده تیمنا وتبرکا در اینجا ثبت گردانیده تا اگر خفائی در بحث سابقه باقی باشد در اینجا
بالکلیه رفع آن نموده شود چه تکرار در بعضی مواضع موجب زیاده توضیح است در مطالب
بدانکه امام غزالی رحمة الله علیه در احیای خود آورده که زکات باعتبار متعلقات آن
در شش چیز است چنانکه انشاء الله الرحمن بعد از این بیان آن خواهیم کرد اما مقدم بر همه

شرائط زکات دهنده است

باید دانست که شرائط زکات دهنده چهار است حریت واسلام ووجود مال ونصاب

[illegible] از مال صبی ومجنون باید ولی ایشان زکات مال ایشان بدهد ویکی از شرائط

وهم در فضیلت صدقه احادیث بسیار وارد است کما روی عنه صلی الله علیه وسلم انه قال علی کل مسلم صدقة قالوا فان لم یجد قال فلیعمل بیدیه فینفع نفسه ویتصدق قالوا فان لم یستطع قال فیعین ذا الحاجة الملهوف قالوا فان لم یستطع قال فیأمر بالخیر قالوا فان لم یفعل قال فیمسك عن الشر فان له صدقة وقال الصدقة تطفئ الخطیئة کما یطفئ الماء النار وقال کل معروف صدقة وان من المعروف ان تلقی اخاك بوجه طلق
وروی عن عائشة رض انها قالت قلت یا رسول الله ما الشیء الذی لا یحل منعه قال الماء والملح والنار قالت قلت یا رسول الله هذا الماء قد عرفناه فما بال الملح والنار قال یا حمیراء من اعطی نارا فکانما تصدق بجمیع ما انضجت تلك النار ومن اعطی ملحا فکانما تصدق بجمیع ما طیبت تلك الملح ومن سقی مسلما شربة من ماء حیث یوجد الماء فکانما اعتق رقبة ومن سقی شربة من ماء حیث لا یوجد الماء فکانما احیاها رواه ابن ماجه **حکایت** قال کان رجل من اهل بصرة کانت له ماشیة عظیمة وکان قلیل الصدقة [illegible]

بیان لیلة القدر

بخط الوالد من الشيخ ابی الحسن قال سمعت [illegible] بانت ما فاتنی رؤیا لیلة القدر فان کان اول رمضان الاحد ففی
تسع وعشرین وان کان اول یوم الاثنین ففی احد وعشرین وان کان الثلثاء ففی سبع وعشرین وان کان الاربعاء
ففی تسع عشرین ایضا کالاحد او کان الخمیس ففی خمس وعشرین او کان الجمعة ففی سبع وعشرین کالثلثاء
او کان السبت ففی ثلاث وعشرین کذا فی نزهة المجالس فائدة ثانیة الاولی
وفی حدیث آخر رایت فی الغنیة للشیخ عبد القادر الکیلانی رحمة الله علیه قال علی کرم الله وجهه کان النبی صلعم فی الحجرة فسلمت علیه فقال
یا علی هذا جبرئیل یقرئک السلام فقلت وعلیک وعلیه السلام ثم قال یا علی یقول الله جبرئیل صم من کل شهر ثلثة ایام
یکتب لک بالیوم الاول عشرة آلاف سنة وبالیوم الثانی ثلاثون الف سنة وبالیوم الثالث مائة الف سنة
فقلت یا رسول الله هذا لی خاصة فقال یعطیک الله بهذا الثواب ولمن یعمل مثلک الثانیة قال الماوردی
یستحب صیام ایام السود ایضا وهی ثامن وعشرین وتاسع عشرین ویوم الثلاثین نزهة المجالس بیان روزه‌ها

بدانکه روزها که سنت است در آنها روزه گرفتن روز عاشوراء است که صوم در آنها سنت مؤکده است
که روزه آن مکفر یک سال پیش از آنست و روزه عرفه عید اضحی است که آن مکفر دو سال است سال پیش آن و سال پسین آن
و روزه ایام البیض و آن سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از هر ماهی و روزه ایام السود و آن بیست هشتم و بیست نهم
و روزه اواخر از هر ماهی است و روزه دو شنبه و پنجشنبه است و تخصیص روز جمعه روزه گرفتن نهی عنه است
مگر آنکه روز پیش از آن یا روز پس از آن با آن ملحق کنی و در سالی پنج روز حرام است روزه گرفتن
روز عید فطر و روز عید اضحی و سه روز ایام التشریق و بعضی روزه یوم الشک را نیز حرام دانسته لغیر بیان این
روایت سالی شش روز میشود چنانکه بیان استحباب صوم در روزهای مذکوره و بیان حرمت صوم در ایام خمسه
مزبوره در کتب فقه بتفصیل مذکور گردیده است و فضیلت صوم دهر برای کسیکه قوت و طاقت آن داشته باشد
که خدا تعالی آنرا ابراء الله و الاقلام و زبان از شرح و بیان اجر و ثواب آن قاصر میباشد و همچنین صوم داودی که
یک روز صوم و یک روز فطر آنهم ثواب و اجرش لا یعد و لا یحصی است کما صرح [illegible] ذلک فی الفقه والاحادیث صح

و بلوغ شرط نیست پس از مال صبی و مجنون باید ولی ایشان زکات مال ایشان بدهد و یکی از شرائط
ادای زکات نیت است و نیت ولی صبی و صغیر و مجنون قائم مقام نیت صغیر و صبی و مجنون است
و نیت سلطان اعظم قائم مقام نیت مالک است یعنی مالکی که وی زکات ندهد و مانع الزکات باشد
و سابقا گفتیم زکات باعتبار متعلقات آن در شش چیز است در نعم که آن گاو و گوسفند
و شتر است و در نقدین و آن طلا و نقره است و در مال التجارات
و آن امتعه و کالای تجارات است و در رکاز و آن زکات مال خزائن و دفائن و گنج است
و در معادن عشره که در کتاب فقه تفصیل آن مذکور است و زکات فطر

اما زکات نعم

از شتر هر گاه به پنج شتر برسد یک جذعه از گوسفند یعنی یک گوسفندی واجب گردد
که یکسال تمام کرده باشد و پای بسال دوم نهاده باشد یا ثنیه از معز یعنی از بز که دو ساله و از ده شتر
دو گوسفند و از پانزده شتر سه گوسفند و از بیست شتر چهار گوسفند و از بیست و پنج شتر یک بنت مخاض بدهد
یعنی شتری که یکسال تمام کرده و پای بسال دوم نهاده باشد یا ابن لبون که شتر سه ساله است و از سی و شش شتر
یک بنت لبون بدهد شتر دو ساله تمام که پای بسه سال نهاده و از چهل و شش شتر یک حقه بدهد که سه سال تمام کرده
و پای بسال چهارم نهاده و از شصت و یک شتر یک جذعه بدهد که چهار سال تمام کرده و به پنج سال آمده باشد
و از هفتاد و شش شتر دو بنت لبون واجب گردد و از نود و یک شتر دو حقه بدهد و از یکصد و بیست و یک شتر

سه بنت لبون بدهد و از یکصد و سی شتر حساب نگهدارد که در هر چهل شتر یک بنت لبون بدهد و در هر پنجاه شتر
یک حقه بدهد و تفاصیل اینها همگی در کتاب فقه شرحی مبسوط ایراد یافته فمن اراد زیادة علی هذا فلیراجع

اما زکات گاو

اما گاو و جاموس نصاب آن آنست که به سی گاو برسد یک تبیع واجب گردد که یک سال تمام کرده باشد و پای بسال دوم
نهاده باشد و از چهل گاو یک مسنه بدهد که دو سال تمام کرده و پای بسال سیم نهاده و در شصت گاو دو تبیع بدهد
و حساب براین مستقر میشود که در هر سی گاو یک تبیع واجب گردد و در هر چهل گاو یک مسنه بدهد
و در یکصد و بیست گاو سه مسنه واجب گردد و زیاده برآن و واجب آن در کتب فقه مذکور است

اما زکات گوسفند

اما زکات گوسفند که نصاب آن چهل است یعنی چون چهل گوسفند برسد یک گوسفند جذعه واجب میگردد
یعنی گوسفندی که پای بدو سال نهاده باشد یا ثنیه از معز و در یکصد و بیست و یک دو گوسفند بدهد
و در دو صد و یک غنم سه غنم بدهد و در چهار صد غنم چهار غنم بدهد بعد از آن حساب مستقر میگردد برینکه
در هر یکصد غنم یک گوسفند بدهد و تفصیل این نیز در کتب فقه مذکور است فمن اراد الزیادة فلیراجع

اما زکات نبات

اما زکات نباتات ای النابت من شجر و زرع اعلم ینقسم النابت الی شجر و هو ما له ساق
والی نجم و هو ما لا ساق له کالزرع والبقول قال تعالی والنجم والشجر یسجدان و تختص النبات
بالاقوات والقوت ما به یعیش البدن غالبا فیخرج ما یؤکل تنعما او تداویا اما الاقوات التی
یقتات بها اختیارا و آن در اثمار عبارتست از رطب و عنب یعنی خرمای تر و انگور تر و در حبوبا
عبارتست از گندم و جو و برنج و ارزن و عدس و نخود و ذرات و باقلاء و لوبیاء و ماش و امثال
اینها از هر چه که آنرا قوت گویند فیجب الزکاة فی جمیع ذلک لورودها فی بعضه والحق به الباقی انتهی
و تفصیل نصاب نباتات و اقوات و اثمار و حبوب و فواکه و کمیت و کیفیت زکات آنها بطرق شرعی
در کتب فقه بسبطی لایق بیان گردیده است و اما [illegible] بیانات ایشان آنست که فرموده اند
و نصابه ای نصاب المقتات المذکور تمرا کان او حبا خمسة اوسق کل وسق ستون صاعا
والصاع اربعة امداد والمد رطل و ثلث رطل بالبغدادی انتهی قوله خمسة اوسق الا وهی
بالکیل ثلاثمائة صاع والصاع اربعة امداد الا فرع لا تجب الزکاة فی ما ابیت المال
ولا فی ربع موقوف من نخل او ارض علی جهة عامة کالفقراء والفقهاء والمساجد لعدم تعین المالك
و تجب فی موقوف علی معین واحد او جماعة معینة کاولاد زید مثلا ذکره فی المجموع و افتی بعضهم فی
موقوف علی امام المسجد او المدارس بانه یلزمه زکاته کالمعین قال شیخنا والاوجه خلافه لان
المقصود بذلک الجهة دون شخص معین انتهی من ملاق فتح المعین فی باب الزکاة
تنبیه قال الجلال البلقینی فی حاشیة الروضة تبعا للمجموع ان غلة الارض المملوکة

او المدفوع خرشه على معين ان كان البذر من مال مالكها او الموقوف عليه فيجب عليه الزكاة فيما اخرجته

الارض وان كان البذر من مال العامل وجوّزنا المخابرة فيجب الزكاة على العامل ولا شيء

على صاحب الارض لان الحاصل له اجرة ارضه وحيث كان البذر من صاحب الارض لا على منه

شيء العامل لا شيء على العامل لانه اجرة عمله من ملتقى فتح المعين في باب الزكاة

وبيان صاع و مد و رطل و وسق در کتب فقه بسطی مفید ذکر کرده‌اند باید دانست

که زکات واجب در ثمر و زرعی که به آب باران تسقیه شود ده یک است که آنرا باصطلاح اهل شرع

عُشر گویند و در ثمر و زرعی که به آب چشمه و قنات و نهر تسقیه شود نصف عشر است چنانکه شیخی

در کتاب منهاج امام ابی زکریا رحمة الله علیه در باب زکات آورده است و واجب ما شرب بالمطر من ثمر

و زرع العشر وما سقي بنضح او دولاب او بماء اشتراه فنصفه الخ ای نصف العشر الخ

ويجب الزكاة ببدو الصلاح الثمر واشتداد الحب في الحبوبات ويسن خرص الثمر اذا بدا صلاحه

على مالكه الخ فاذا خرص فالاظهر ان حق الفقراء ينقطع من عين الثمر ويصير في ذمة المالك التمر والزبيب

ليخرجهما بعد جفافه ويشترط التصريح بتضمينه یعنی مالک بگوید من ضامن میشوم آن میوه را و ثمر را

که زکاتش بدهم وقبول المالك یعنی هم مالک آن خرص ثمر و میوه را قبول بکند و قیل ينقطع

بنفس الخرص یعنی همینکه آن باغ و میوه را خرص بکند دیگر شرائط مرقومه نمیخواهد از ضمانت و قبول

و غیره فاذا ضمن جاز تصرفه في جميع المخروص بيعا و هبة وغيرهما ولو ادعى هلاك المخروص

اماکن بسبب خفي كسرقة او بسبب ظاهر عرف صدق بيمينه فان لم يعرف الظاهر طولب ببينة

على الصحيح ثم يصدق بيمينه في الهلاك به ولو ادعى حيف الخارص او غلطه بما يبعد لم يقبل

او بمحتمل قبل في الاصح من ملتقى منهاج لابي زكريا رحمه الله عليه في باب الزكاة

و از فحوای عبارت کتب شریعت چنان بتحقیق و صحت رسیده که نصاب اقوات مقتره در این

مملکت ما که شهر سنندج کردستان است و علماها و فضلاها و اصحاب تحقیق و اکابر آنجا شکر الله سعیهم

بدقت و اهتمام تمام رسیده که در آن فرموده‌اند بمقدار وکیل آنجا سه تغار و بیست و یکمن تمام

میشود و باز از قرار تحقیق و رسیده که ایشان بصحت و ثبوت رسیده است که نصاب خرما

و مویز بوزن همین مملکت ما پنج تغار و سیزده من و نیم و یکچارک میباشد لاجرم در این زمان

اکثری از شهرهای دولت عثمانی مانند شهر زور و سلیمانیه و کرکوک و اربیل و بغداد و نواحی عراق

و اطراف آن نیز بر مقدار کیل و من و وزن و صاع این شهر سنندج اطلاع و بلدیت حاصل کرده‌اند

بنا بوضوح آن دیگر به بیان کیل و من و صاع این ملک نپرداخته حالات که علماها و فضلاهای

و اکابر و اشراف اینملک رحمة الله علیهم رحمة واسعة در تحقیق و تدقیق آن نهایت اهتمام و سعی بلیغ آورده‌اند

اما زکات نقدین طلا و نقره

اما زکات نقدین که عبارت باشند از طلا و نقره در دو صد مثقال نقره پنج مثقال است و حساب

مثقال و وزن و مقدار آن در کتب فقه معین و مشخص فرموده‌اند **اما نصاب طلا**

و بیست دینار نیم دینار است و در نقد مغشوش نیز زکات هست هرگاه خالص آن بحد نصاب

برسد و در حلی زنانه نیز زکات هست کما صرح به جوبها في المطولات [illegible] من مطولات الفقه

اما زکات معادن و رکاز و عروض تجارة

هرگاه کسی استخراج طلا یا نقره نمود در معدنی پس از رسیدن آن بحد نصاب زکاتش ربع عشر است

و بنا بقولی خمس است اما قول اصح میفرماید اگر چنانچه بمشقت و رنج بسیار آن طلا و نقره بدست آید

زکات آن ربع عشر است و الا خمس است و اما زکات رکاز آن خمس است بلا اختلاف

و شرط در زکات معادن و رکاز نصاب است نه حول و در مجموع کتب فقه همین بیان زکات معادن

و زکات رکاز را بتفصیل مذکور و مسطور است و في وجوبه فمن استخرج ذهبا او فضة من معدن لزمه

ربع عشره وفي قول الخمس وفي قول ان حصل بتعب فربع عشره والا فخمسه ويشترط النصاب

لا الحول على المذهب فيهما قاله الامام النووي في المنهاج وقال الامام ابو زكريا الانصاري رحمه الله عليه

في متن المنهج هكذا ما قاله الامام النووي وقال وفي الزكاة الخمس يصرف كزكاة المعدن مصرف الزكاة

والركاز دفين جاهلي فان وجد بموات او ملك احياه زكاه او وجد بمسجد او شارع او وجد اسلامي

وعلم مالكه فله او جهل فلقطة انتهى وكذا ان لم يعلم من اي الضربين الجاهلي او الاسلام

اما آنکه گفتیم در حلی زنانه زکات هست حاصل آن اینست که فرموده‌اند قال الشيخ ابن حجر رحمه الله

في كتاب شرح مقدمه ولا شيء في الحلي المباح اي غير الحرام والمكروه الخ وقال شيخ المحلي

ويزكى المحرم من حلي بضم الحاء وكسر اللام وتشديد الياء الخ لا المباح في الاظهر الخ

فمن المحرم الاناء من الذهب والفضة للرجل والمرأة وهو محرم لعينه والسوار والخلخال للبس

الرجل الخ قاله المحلي في باب الزكاة اما عروض تجارت زکات آن باعتبار قیمت آن داده میشود

چنانکه فرموده‌اند در متاعی تجارتی بنهی به حساب زرش زکات دهی

یعنی قیمت کرده میشود العروض تجارت بقیمت نقدین از طلا و نقره چنانکه در زکات نقدین مذکور گردید

و آن را نیز شرائط چند است چنانکه شیخ ابن حجر در کتاب شرح مقدمه بیان آن شرائط مذکوره را بتفصیل

ذکر فرموده است فمن اراده فليراجع وليجد **اما زکات فطر**

وقت وجوب آن غروب آفتاب روز عرفه عید فطر است و ادای آن در جمیع ایام شهر رمضان جائز است

یعنی از اول ماه در هر روزی از روزهای رمضان آنرا بدهد جائز است و هرگاه کسی در ادای آن

تهاون و تقصیر روا دارد عاصی میشود و اگر در آنمدت آن مال در دست وی نماند و تلف شد

فرض زکات بر ذمه او ساقط نخواهد شد و در کتاب اعانه آورده که زکات فطر بدو روز پیش از

زکات مال فرض گردیده است و زکات مال در سال دوم از هجرت فرض شده غایت ما فی الباب

اختلاف در ماه است که در کدام ماه بوده باشد و صاحب عانه میفرماید انما فرضت فی شوال

من السنة المذکورة بعد صدقة الفطر اه و زکات فطر نیز مانند زکات مال باید بمستحقین

زکات برسانند یعنی در شهر وطن و مسکن خود باید باصناف ثمانیه مستحقین زکات

برسانند و قد تعدم من الاصناف الثمانیة صنفان فی اکثر البلاد وهم المؤلفة والعاملون

و یوجد فی جمیع البلاد اربعة اصناف الفقراء والمساکین والغارمون وابناء السبیل ای المسافرون

وصنفان یوجدان فی بعض البلاد دون بعض وهم الغزاة والمکاتبون فما صادف من الاصناف

فی بلده قسم مال الزکاة بعددهم فکما عثر واحد صرف الی الثلاثة فصاعدا

ولا تجب التسویة بین آحاد الصنف الواحد انتهی من احیاء العلوم

باب الصوم

باب است بیان صوم میکند بدانکه صوم در لغت بمعنی امساک است از مفطرات

عبارت است از امساک از مفطرات بشرائط آتیه و فرض گردیده صوم در ماه شعبان در سال دوم از هجرت حضرت خیر البشر علیه

و آن از خصایص این امت است که جمیع امتان ماضیه نیز مقرر بوده است کما که این ترتیب و صفت بوده است چنانکه نماز

الی الاخر وضع و کیفیت و صفت نماز ما امتان آنحضرت ... پس روزه گرفتن غیر روزه ... ام سابقه

و در بیان وضع و شرائط و کیفیت از خصایص امتان آنحضرت میباشد و از ارکان خمسه دین است

و از اجله عبادات بدنیه است و دلیل بر صحت باب صوم آیات قرآن کتب علیکم الصیام و انتهی این آیات در قرآن بسیار است

و تخصیص ذکر ماه مبارک رمضان فرموده است شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن ... و ایام معدودات در قرآن

عبارت است از ایام ماه رمضان پس واجب میگردد صوم رمضان باستکمال سی روزه ماه شعبان یا برؤیت هلال رمضان

باب الحج وبیانه مع العمرة

بدانکه ای طالب کعبهٔ الٰهی و ای رهرو راه لاتناهی گر کعبه روی طریقش این است

بل عمر عزیز تو همین است دریاب نتیجه کاین سفر چیست این زحمت راه از پی کیست

شیرین نشوی تو تا در این راه تلخی نکشی نباشی آگاه آن به که در این سفر بکوشی

جامی می وصل حق بنوشی شاید که ز بار گاه معبود راحت برسد خدا بمقصود

در کتب شریعت آورده که حج بفتح حاء مهمله و بکسر آن نیز آمده در لغت بمعنی قصد است و در اصطلاح اصحاب شریعت

عبارت است از قصد کردن شخص کعبهٔ معظمه را بواقف مناسک که انشاء الله تعالی بعد از این بیان آن بتفصیل خواهد آمد

و حج از شرائع قدیمه است باینمعنی که پیش از خلقت بنی آدم ملائکه نیز بامر و الهام الٰهی بزیارت بیت الله

زمین آمده اند و آنخانه که بتعیین الٰهی متعین و مشخص گردیده بود در زمین از طواف و زیارت مشرف بوده

و پس از انقراض دورهٔ ملائکه چون نوبت خلقت به آدم و آدمی افتاد حضرت ابو البشر آدم صفی الله علیه السلام

بعد از هبوط وی بزمین از زمین هندستان چهل مرتبه پیاده بمکه آمده و طواف کعبهٔ خدا میکرد باز بخاک

هند معاودت مینمود و علاوه از حضرت آدم هیچ پیغمبری نبوده است که بطواف خانه نیامده باشد الا که همگی

بطواف آن آمده اند قال ابن اسحٰق لم یبعث الله نبیا بعد ابراهیم علیهم السلام الا حج والذی صرح به غیره

انه ما من نبی الا حج خلافا لمن استثنی هودا و صالحا قاله فی کتاب فتح المعین و علماء را در این مسئله

اختلاف است که در مسجد الحرام نماز کردن افضل است یا طواف خانه بعضی فرموده اند نماز کردن افضل است

و بعضی فرموده اند طواف فاضلتر است اما بقول اصح برای مقیمین شهر مکه نماز فاضلتر است و برای مسافرین

از حجاج طواف بیت الله افضل است چه مسافر حاجی همین چند روزه در مکه میباشد پس طواف خانه برای او

در این چند روزه فرصت و غنیمت عظیمی است و این همه صدمات و مشقت و زحمات راه در این سفر برای همین

چند روزه کشیده است که در این مدت توقف در مکه بشرف زیارت و طواف بیت الله و اعمال حج مشرف شود

بخلاف مقیمین شهر مکه که همیشه مدت العمر در آنجا بطاعت و اعمال نسک حج می پردازند و خوف فوات آن

ندارند و حج فرض گردیده در سال ششم از هجرت حضرت خیر البشر علیه الصلوة والسلام بنا بقول اصح

و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چه پیش از نبوت و بعثت و چه بعد از نبوت و بعثت حجهای بسیار ادا نموده است

یعنی تا در مکه پیش از هجرت بوده است حجهای فراوان کرده است اما بعد از هجرت یکدفعه حجة الوداع بجا آورده است

و در بیان فضائل و خواص حج آیات قرآن و احادیث نبوی کفایت است

کما ورد من حج هذا البیت خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه الحدیث فرع تجب انابة عن میت

علیه نسک من ترکته کما تقضی منه دیونه فلو لم یکن له ترکة سن لوارثه ان یفعله عنه فلو فعله اجنبی جاز

ولو بلا اذن و عن آفاقی معضوب عاجز عن النسک بنفسه لنحو زمانة او مرض لا یرجی برؤه باجرة مثل

فضلت عما یحتاج المعضوب یوم الاستیجار و عما عدا مؤنة نفسه و عیاله بعده و لا یصح ان یحج عن معضوب

بغیر اذنه لان الحج یفتقر الی النیة والمعضوب اهل لها و للاذن من بدون فتح المعین

باب ارکان حج

عبارت است از ایام ماه رمضان پس ...

بیان ارکان حج بدانکه ارکان حج شش است اول احرام است بنیت دخول احرام حج

بنا بحدیث انما الاعمال بالنیات باینطور بگوید نویت الحج واحرمت به لله تعالی لبیک اللهم لبیک

لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک رکن دوم از ارکان حج

وقوف عرفات است و وقت آن از زوال شمس است تا غروب آفتاب و آن روز نهم ذی الحجه است

رکن سیوم طواف الافاضه است و آنرا طواف الرکن نیز گویند رکن چهارم سعی صفا و مروه است

هفت مرتبه باینمعنی که ابتدا از صفا کنند و ختم بمروه نمایند و یکبار از صفا بمروه آید آن یکدفعه محسوب است

و چون از مروه بصفا آید آنهم یکدفعه محسوب است و همچنین الی ان یتم السبعة و این سعی صفا و مروه بعد از طواف

بعمل می آید کما قال و هذا السعی بعد طواف القدوم ما لم یقف بعرفة او بعد طواف الافاضة فلو اقتصر علی

ما دون السبع لم یجزئه ولو شک فی عددها قبل فراغه من السعی اخذ بالاقل لانه المتیقن ومن سعی بعد طواف القدوم

لم یندب له اعادة السعی بعد طواف الافاضة بل یکره و یجب ان یبدأ فی المرة الاولی بالصفا و یختم

بالمروة للاتباع اه و ذهابه من الصفا الی المروة مرة و عوده من المروة الی الصفا مرة ثانیة

و یسن للذکر ان یرقی علی الصفا والمروة قدر قامة و ان یمشی علی هینته اول الصفا الی المروة لکن یعدو

الاوسط و محلها معروف اه رکن پنجم حلق سر است یعنی تراشیدن موی سر است

اگرچه بقدر سه موی هم باشد رکن ششم ترتیب است بهمین روش که بیان کردید ای الترتیب بین

معظم ارکانه بان یقدم الاحرام علی الجمیع ثم الوقوف ای وقوف عرفات علی طواف الافاضة ای طواف الرکن

والحلق والطواف علی السعی ان لم یسع بعد طواف القدوم کذا فی فتح المعین و این ارکان جبر کرده نمیشود بفدیه

یعنی هرگاه یکی ازاین شش ارکان ترک نمود حجش باطل میشود دیگر فدیه بچه کار آید فرع یسن ان یبدء
لکل من الذکر والانثی بالطواف عند دخول المسجد بلا تنازع رواه الشیخان الا اذا یجد الامام فی مکتوبة
او یخاف فوت فرض او الوتر او سنة مؤکدة فیبدء بها لا بالطواف

بیان واجبات حج

بدانکه واجبات حج پنج است یعنی واجباتی که بترک آنها فدیه واجب میگردد از عوض آن متروک
واین واجبات مزبوره را ابعاض الحج گویند یعنی چنانکه در ترک سنن الابعاض در نماز بسجده سهو جبر آن
متروک میشود همچنین در ترک واجبات حج جبر آن متروک بفدیه کرده میشود اوّل بستن احرام است
از میقات آن ومیقات احرام حج برای اهل شهر مکه نفس مکه است امّا برای اهل آفاق یعنی مسافرین
از حجاج بجهة کسانی که از مدینه منوره بمکه معظمه بیایند ذو الحلیفه است که آن جای مشهور است به آبیار علی
وبجهة کسانیکه از شام ومصر ودیار مغرب بمکه بیایند جحفه است وبجهة کسانیکه از طرف تهامه یمن آیند
یلملم است ویلملم نام کوهی است بزرگ از کوههای یمن واین یلملم میقات گاه کسانی نیز هست که از
راه بغداد وبصره وبندرات وازراه عراق عجم مانند مملکت ساوجبلاغ وسلیمانیه وکردستان
وهمدان وقم ویزد وکرمانشاهان ونواحی ولایتهای ایران عجم براه بغداد وبصره بسواری کشتی
دریا بجده می آیند پس چون درمیان کشتی بمحاذی یلملم میرسند آنگاه احرام می بندند
وبجهة کسانیکه ازراه نجد یمن ونواحی حجاز بمکه آیند قرن است وبجهة کسانیکه ازراه نواحی مشرق
بمکه آیند ذات عرق است ومیقات العمرة لمن کان بالحرم الحل وافضله الجعرانة ثم التنعیم ثم الحدیبیة

ولو احرم من دونه المیقات لزمه دم اه ودوم از واجبات حج مبیت بمزدلفه است
سیوم از واجبات حج مبیت بمنی است که آن معظم لیالی ایام التشریق است نعم ان نفر قبل
غروب شمس الیوم الثانی جاز وسقط عنه مبیت لیلة الثالثة ورمی یومها فتح المعین
چهارم از واجبات حج طواف الوداع است پنجم از واجبات حج
رمی جمرة العقبة است بهفت سنگریزه ووقت آن درمنی صبح روز عید نحر است ونیز رمی جمرات
ثلاثه است هر روز از روزهای ایام التشریق ای بعد زوال کل یوم من ایام التشریق والا لزمه
دم بترک ثلاث رمیات فاکثر وتجبر تلک الواجبات بدم فتح المعین ملخصا وبیان آداب وشرائط
هریکی ازاین ارکان وواجبات مذکوره درکتب مناسک حج بتفصیل هرچه تمامتر ایراد یافته است

اما بیان سنتهای اعمال حج

فزونتر است ازآنکه درانیمختصر مرقوم گردد فقط بجهة اطلاع
طالبان بتحریر بعضی ازآنها که دانستن آنها نیز حاج را بمثابه وجوب است پرداخته که فهم آنها
گوهر بار است پر از بیم وامید رفتن آسان بود از وقف منزل باشی منجمله
از سنن اعمال حج واز آداب وشرائط آن آنست که چون اراده سفر حج کننده تهیه ساختن اسباب
واحتیاج آن بپردازند ودرخدمت یکی از علماء ومشایخ کامل استخاره نماید یا اگر خودش بلدیت کامل
وعلم بوجوه آداب وشرائط استخاره دارد خودش برای این سفر خودش استخاره نماید بعد از آن
زاد وراحله از وجه حلال بدست آرد بعد از آن رفیقی شفیق وامین وعادل وخیرخواه ودنیا آزموده

ودیندار پیدا کند واگر آن عالم وصالح باشد زهی سعادت این سفر واگر جماعتی عزم این سفر
کردند اولی وانسب آنست که یکی از ایشان که بزیور علم ودانش وکاردانی ومصلحت بینی وعقل
آراسته وپیراسته است اورا امیر وبهتر خویشان قرار بدهند تاهر آینه دراین سفر بلذت اتفاق
وکمال محبت ودرستی واتحاد وتآلف شوند ومهربانی ومراقبت از شخص کند یکدیگر بمهمات وامورات
یکدیگر معین ومتحفظ ومواظب باشند بعد از آن رد مظالم کند وذمه خودرا از دیون وامانات
مردمان وحقوق ایشان آزاد وبری سازد واز کسانی که بوی ظلم وتعدی کرده یا از وی بایشان
تعدی وظلم رسیده است استحلال وآزادی طلب نماید واز ایشان طلب دعاهای خیر کند
بعد از آن وصیت نامه بنویسد وشخصی امین وعادل وعالم وصالح را بوصی خود مقرر دارد که بعد از وی
وصایای اورا کماهو حقه بجای آرد واز حد شریعت سرمو تعدی وتجاوز روا ندارد بعد از آن
نفقه وکسوه زن وفرزندان وپدران ومادران وغلامان وکنیزان ومن علیه نفقته مقرر دارد
بعد از آن اسباب خودرا از قبیل خرجین وسفره نان وظرفی که در آن طعام سازد وآنچه که دراین سفر
بآن محتاج باشد حاضر وآماده دارد وچون خواهد که از خانه بیرون آید از پدران ومادران
وزن واولادان واقرباء وخویشان لاسیما از همسایگان که حق جوار بریکدیگر داشته اند وداع
استدعای دعای خیر وطلب کردن آزادی فرماید بلکه ایشانرا ببخشش وبذل مال وصدقه واحسان
دلخوش وشادمان نماید وخورد وبزرگ ایشانرا از خود رضامند وخوشنود گرداند

وسنت است در وقت بیرون آمدن از خانه دو رکعت نماز سنت سفر ادا کند در رکعت اول
بعد از فاتحه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند ودر رکعت دوم بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد بخواند
وبعد از سلام دست بر داشته آنچه دعای خیر برای امن وآسایش این سفر ووصول المقصود که میداند
بحق تعالی عرض ومسئلت نماید بعد از آن پدران ومادران وزن وفرزندان واقرباء وخویشان
ودوستان ورفیقان را وداع نماید وچون بر الاغ سوار میشود سوره لایلاف قریش
با معوذتین هریک سه بار بخواند وبجوانب واطراف خود پف کند وبگوید سبحان الذی سخر لنا
هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون وچون بر پشت ستور راست نشست
بگوید الحمد لله الذی وفقنا لما یحب ویرضی بعد الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا
لنهتدی لولا ان هدانا الله وچون بر بالای کوهی یا به بلندی رسد سه دفعه بگوید
الله اکبر ودر آخر سه مرتبه بگوید الله اکبر واعز واعلا واجل من کل کبیر والحمد لله حمدا دائما
ابدا کثیرا وسبحان الله العظیم وبحمده بکرة واصیلا وچون بمنزلها میرسد حمد وثنا
خدای را بجای آرد وبگوید رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین وصلوات بدهد
ودر هیچ وقتی از ساعات شبانروزی چه درحال سواری وچه درحال پیاده راه رفتن چه در منزل
وچه در اثنای راه رفتن هرگز از صلوات فرستادن غافل نشود ودر انخصوص غفلت برخود حرام بداند

و یکی دیگر از شرائط وجوب حج امن طریق است یعنی راهی که وی بآنجا سفر میکند و مرور بآنجا کند
امن باشد از راهزنان و دزدان و قاطع الطریق و مانعین راه و امثال اینها چه هرگاه راه امن نباشد
و خوف تلف خود و اموال و اسباب داشته باشد حج بر او واجب نباید قال تعالی
و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و در وا گشتی شدن نیز علما را اختلاف اقوال است ولکن قول اصح
اینست که فرض نیست و شرط غلبة السلامة لراکب البحر فان غلب الهلاک لهیجان الامواج فی بعض
الاحوال او استویا لم یجب بل یحرم الرکوب فیه له ولغیره
و یشترط للمؤنث مع ما ذکر ان یکون معها محرم من زوج او ابن او نسوة ثقات ولو اماء وذلک
لحرمة سفرها وحدها وان قصر او کانت فی قافلة عظیمة ولها بلا وجوب ان تخرج مع امرأة ثقة
لاداء فرض الاسلام ولیس لها الخروج للتطوع ولو مع نسوة کثیرة وان قصر السفر انتهی
فتح المعین قوله او استویا ای السلامة والهلاک فیه لم یجب رکوبه فی سفر الحج او غیر الحج
الظن خوف الهلاک بل یحرم رکوبه للحاج ولغیر الحاج لعدم الاعتبار بالمشقة قوله وان قصر ای قصر
سفرها قوله لاداء فرض الاسلام ای لاداء حجة الاسلام مثلا فیسقط عنها مؤاخذة الحج
فی الآخرة ولکن لیس لها ان تخرج لحج التطوع مثلا ولو مع نسوان وان قصر سفرها انتهی
و شرطی دیگر از شرائط وجوب حج سلامت بدن و صحت قوای اوست ظاهرا و باطنا چه اصل اساس عبادات
و طاعات مالیه یا بدنیه مربوط و موقوف بر صحت بدن و سلامت حواس و قوای ظاهره و باطنه است

قال تعالی

قال تعالی لیس علی المریض حرج الآیه ویجبان ای الحج والعمرة ولا یغنی عنها الحج اه علی کل مسلم مکلف
ای عاقل بالغ حر فلا یجبان علی صبی و مجنون ولا علی رقیق فنسک غیر المکلف من صبی و رقیق یقع نفلا
لا فرضا مستطیع للحج ای یجد ان الزاد والمال ذهابا وایابا واجرة خفیر ای من یحفظه والراحلة
او ثمنها اه فتح المعین قوله ولا یغنی عنها الحج اه ای لا یتم الحج الکامل الا مع اداء العمرة معه
قوله مستطیع اه ای لان الله تعالی فرض علی من استطاع الیه سبیلا قوله واجرة خفیر اه الخفیر
من کان امینا له و مستحفظا لنفسه وماله [illegible] قوله ذهابا وایابا اه ای لا بد له من مال
ینفق لنفسه و مهایته مع نفقة من علیه نفقته وکسوته الی وقت رجوعه من سفر الحج والاستطاعة
عام یشمل استطاعة المالیة واستطاعة البدنیة کما صرح بذلک فی المناسک وغیره اخفان الفقهاء
والاحادیث والحاصل ان الله تعالی فرض الحج علی المستطیع المکلف مرة واحدة فی جمیع العمر بتراخ ای تأخیر
لا علی الفور نعم انما یجوز التأخیر بشرط العزم علی الفعل ای فعل الحج فی المستقبل وان لا یتضیقا علیه
بنذر او قضاء او خوف عضب او خوف تلف مال بقرینة اه وقیل یجب علی القادر ای المستطیع
ان لا یترک الحج فی کل خمس سنین لخبر فیه فتح المعین

خاتمة کتابت این مجلدات مرقومه
بر حسب اقتضای وقت و زمان حالیه
که تا این وقت فراغت و مجال تحریر
یافتم بعد از آن بواسطه موانع چندی
که از آن ضعف چشم و بی قوتی بصر
بود تأخیر در کتابت واقع گردید
فی شهر رمضان المبارک الواقع فی
١٣٤٥
و انا الحقیر المؤلف لتلک المجلدات المرقومة محمد ابن المرحوم المبرور
الحاجی عبد الکریم الخالدی النقشبندی طاب الله ثراه و جعل الجنة
مثواه و ماواه آمین والحمد لله رب العالمین

احادیث حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مشهور باربعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین قیوم السموات والارضین مدبر الخلق اجمعین باعث الرسل
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین الی المکلفین لهدایتهم وبیان شرائع الدین
بالدلائل القطعیة و واضحات البراهین احمده علی جمیع نعمه واسأله المزید من
فضله وکرمه واشهد ان لا اله الا الله الواحد القهار الکریم الغفار واشهد ان
محمدا صلی الله علیه وسلم عبده ورسوله وحبیبه وخلیله افضل المخلوقین المکرم
بالقرآن العزیز المعجزة المستمرة علی تعاقب السنین وبالسنن المستنیرة
للمسترشدین المخصوص بجوامع الکلم وسماحة الدین صلوات الله وسلامه
علیه وعلی سائر النبیین والمرسلین وعلی آل کل وسائر الصالحین
اما بعد فقد روینا عن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه
وعبد الله ابن مسعود ومعاذ بن جبل وابی الدرداء وابن عمر وابن عباس وانس بن مالک

وأبي هريرة وأبي سعيد الخدري رضي الله تعالى عنهم من طرق كثيرات بروايات متنوعات أن رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال من حفظ على أمتي أربعين حديثاً من أمر دينها بعثه الله تعالى يوم القيامة
في زمرة الفقهاء والعلماء وفي رواية بعثه الله تعالى فقيهاً عالماً وفي رواية أبي الدرداء رضي الله عنه
وكنت له يوم القيامة شافعاً وشهيداً وفي رواية ابن مسعود رضي الله عنه قيل له ادخل من أي أبواب
الجنة شئت وفي رواية ابن عمر رضي الله عنهما كتب في زمرة العلماء وحشر في زمرة الشهداء
واتفق الحفاظ على أنه حديث ضعيف وإن كثرت طرقه وقد صنف العلماء رضي الله عنهم في هذا الباب
ما لا يحصى من المصنفات فأول من علمته صنف فيه عبد الله بن المبارك ثم محمد بن أسلم الطوسي العالم الرباني
ثم الحسن بن سفيان النسوي وأبو بكر الآجري وأبو بكر محمد بن إبراهيم الأصفهاني والدارقطني
وأبو عبد الرحمن السلمي وأبو سعيد الماليني وأبو عثمان ومحمد بن عبد الله الأنصاري وأبو بكر البيهقي
وخلائق لا يحصون من المتقدمين والمتأخرين وقد استخرت الله تعالى في جمع أربعين حديثاً
اقتداء بهؤلاء الأئمة الأعلام وحفاظ الإسلام وقد اتفق العلماء على جواز العمل بالحديث الضعيف
في فضائل الأعمال ومع هذا فليس اعتمادي على هذا الحديث بل على قوله صلى الله عليه وسلم في الأحاديث الصحيحة

ليبلغ

ليبلغ الشاهد منكم الغائب وقوله صلى الله عليه وسلم نضر الله امرأ سمع مقالتي فوعاها فأداها كما
سمعها ثم من العلماء من جمع الأربعين في أصول الدين وبعضهم في الفروع وبعضهم في الجهاد وبعضهم في الآداب
وبعضهم في الخطب وكلها مقاصد صالحة رضي الله عن قاصديها وقد رأيت جمع أربعين أهم من هذا كله
وهي أربعون حديثاً مشتملة على ذلك وكل حديث منها قاعدة عظيمة من قواعد الدين قد وصفه العلماء
بأن مدار الإسلام عليه أو ثلثه أو نحو ذلك ثم التزم في هذه الأربعين أن تكون صحيحة
ومعظمها في صحيحي البخاري ومسلم وأذكرها محذوفة الأسانيد ليسهل حفظها ويعم الانتفاع بها
إن شاء الله تعالى ثم أتبعها بباب في ضبط خفي ألفاظها وينبغي لكل راغب في الآخرة أن يعرف
هذه الأحاديث لما اشتملت عليه من المهمات واحتوت عليه من التنبيه على جميع الطاعات
وذلك ظاهر لمن تدبره وعلى الله اعتمادي وإليه تفويضي واستنادي وله الحمد
والنعمة وبه التوفيق والعصمة

الحديث الأول

عن أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إنما الأعمال بالنيات وإنما لكل امرئ ما نوى فمن كانت هجرته إلى الله
ورسوله فهجرته إلى الله ورسوله ومن كانت هجرته لدنيا يصيبها أو امرأة ينكحها فهجرته إلى ما هاجر إليه
رواه إماما المحدثين أبو عبد الله محمد بن إسمعيل بن إبراهيم بن المغيرة بن بردزبه البخاري وأبو الحسين

مسلم بن الحجاج بن مسلم القشيري النيسابوري في صحيحيهما اللذين هما أصح الكتب المصنفة

الحديث الثاني

عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم إذ طلع علينا
رجل شديد بياض الثياب شديد سواد الشعر لا يرى عليه أثر السفر حتى جلس إلى النبي صلى الله عليه وسلم
فأسند ركبتيه إلى ركبتيه ووضع يديه على فخذيه وقال يا محمد صلى الله عليه وسلم أخبرني
عن الإسلام فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الإسلام أن تشهد أن لا إله إلا الله وأن
محمداً رسول الله صلى الله عليه وسلم وتقيم الصلوة وتؤتي الزكاة وتصوم رمضان وتحج البيت
إن استطعت إليه سبيلاً قال صدقت قال فعجبنا له يسأله ويصدقه
قال فأخبرني عن الإيمان قال الإيمان أن تؤمن بالله وملائكته وكتبه
ورسله واليوم الآخر وتؤمن بالقدر خيره وشره فقال صدقت قال فأخبرني
عن الإحسان قال الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك
قال صدقت قال فأخبرني عن الساعة قال ما المسؤول عنها بأعلم من السائل
قال فأخبرني عن أماراتها قال أن تلد الأمة ربتها وأن ترى الحفاة العراة العالة

رعاء

رعاء الشاء يتطاولون في البنيان ثم انطلق فلبثت ملياً ثم قال لي يا عمر أتدري
من السائل قلت الله ورسوله أعلم قال هذا جبريل أتاكم يعلمكم دينكم رواه مسلم

الحديث الثالث

عن أبي عبد الرحمن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
بني الإسلام على خمس شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله صلى الله عليه وسلم
عبده ورسوله وإقام الصلوة وإيتاء الزكاة وحج البيت وصوم رمضان أخرجه
البخاري ومسلم

الحديث الرابع

عن أبي عبد الرحمن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهو الصادق المصدوق إن أحدكم يجمع خلقه في بطن أمه أربعين يوماً نطفة
ثم يكون علقة مثل ذلك ثم يكون مضغة مثل ذلك ثم يرسل إليه الملك فينفخ فيه
الروح ويؤمر بأربع كلمات بكتب رزقه وأجله وعمله وشقي أم سعيد
فوالله الذي لا إله غيره إن أحدكم ليعمل بعمل أهل الجنة حتى ما يكون بينه وبينها
إلا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل أهل النار فيدخلها وإن أحدكم ليعمل بعمل

اهل النار حتى ما يكون بينه وبينها الا ذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل الجنة فيدخلها رواه البخاري ومسلم

الحديث الخامس

عن ام المؤمنين ام عبد الله عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احدث في امرنا هذا ما ليس منه فهو رد رواه البخاري ومسلم وفي رواية لمسلم من عمل عملا ليس عليه امرنا فهو رد

الحديث السادس

عن ابي عبد الله النعمان بن بشير رضي الله عنهما قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الحلال بين وان الحرام بين وبينهما امور مشتبهات لا يعلمهن كثير من الناس فمن اتقى الشبهات فقد استبرأ لدينه وعرضه كالراعي يرعى حول الحمى يوشك ان يرتع فيه الا وان لكل ملك حمى الا وان حمى الله محارمه الا وان في الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله الا وهي القلب رواه البخاري ومسلم

الحديث السابع

عن ابي رقية

عن ابي رقية تميم بن اوس الداري رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الدين النصيحة قلنا لمن قال لله عز وجل ولكتابه ولرسوله صلى الله عليه وسلم ولائمة المسلمين وعامتهم رواه مسلم

الحديث الثامن

عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال امرت ان اقاتل الناس حتى يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلى الله عليه وسلم ويقيموا الصلاة ويؤتوا الزكاة فاذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم واموالهم الا بحق الاسلام وحسابهم على الله رواه البخاري ومسلم

الحديث التاسع

عن ابي هريرة عبد الرحمن بن صخر رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما نهيتكم عنه فاجتنبوه وما امرتكم به فأتوا منه ما استطعتم فانما اهلك الذين من قبلكم كثرة مسائلهم واختلافهم على انبيائهم رواه البخاري ومسلم

الحديث العاشر

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى طيب لا يقبل الا طيبا وان الله تعالى امر المؤمنين بما امر به المرسلين فقال تعالى يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحا وقال تعالى يا ايها الذين آمنوا كلوا من طيبات ما رزقناكم ثم ذكر الرجل يطيل السفر اشعث اغبر يمد يديه الى السماء يا رب يا رب ومطعمه حرام ومشربه حرام وملبسه حرام وغذي بالحرام فانى يستجاب لذلك رواه مسلم

الحديث الحادي عشر

عن ابي محمد الحسن بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهما وهو سبط رسول الله صلى الله عليه وسلم قال حفظت من رسول الله صلى الله عليه وسلم دع ما يريبك الى ما لا يريبك رواه النسائي والترمذي وقال حديث حسن صحيح

الحديث الثاني عشر

عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه حديث حسن رواه الترمذي وغيره هكذا

الحديث الثالث عشر

عن ابي حمزة انس بن مالك رضي الله عنه خادم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يؤمن احدكم حتى يحب لاخيه ما يحب لنفسه رواه البخاري ومسلم

الحديث الرابع عشر

عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحل دم امرئ مسلم الا باحدى ثلاث الثيب الزاني والنفس بالنفس والتارك لدينه المفارق للجماعة رواه البخاري ومسلم

الحديث الخامس عشر

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيرا او ليصمت ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم جاره ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه رواه البخاري ومسلم

الحديث السادس عشر

عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رجلا قال للنبي صلى الله عليه وسلم اوصني قال لا تغضب

فردد السائل مرارا قال له لا تغضب رواه البخاري

الحديث السابع عشر

عن ابي يعلى شداد بن اوس رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله
كتب الاحسان على كل شيء فاذا قتلتم فاحسنوا القتلة واذا ذبحتم فاحسنوا
الذبحة وليحد احدكم شفرته وليرح ذبيحته رواه مسلم

الحديث الثامن عشر

عن ابي ذر جندب بن جنادة رضي الله عنه وابي عبد الرحمن معاذ ابن جبل رضي الله عنه
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اتق الله واتبع السيئة الحسنة تمحها
وخالق الناس بخلق حسن رواه الترمذي وقال حديث حسن وفي بعض النسخ صحيح

الحديث التاسع عشر

عن حبر ابي العباس عبد الله بن عباس رضي الله عنهما قال كنت خلف النبي صلى الله عليه وسلم
فقال يا غلام اني اعلمك كلمات احفظ الله يحفظك احفظ الله
تجده تجاهك واذا استعنت فاستعن بالله لو اجتمعت على ان
ينفعوك بشيء لم ينفعوك الا بشيء قد كتبه الله تعالى لك

وان اجتمعوا على ان يضروك بشيء لم يضروك الا بشيء قد كتبه الله تعالى
عليك رفعت الاقلام وجفت الصحف رواه الترمذي وقال حسن
صحيح وفي رواية غير الترمذي احفظ الله تجده امامك تعرف الى الله في الرخاء
يعرفك في الشدة واعلم ان ما اخطاك لم يكن ليصيبك وما اصابك
لم يكن ليخطئك واعلم ان النصر مع الصبر وان الفرج مع الكرب وان مع العسر يسرا

الحديث العشرين

عن ابن مسعود عقبة بن عمرو الانصاري البدري رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان مما ادرك الناس من كلام النبوة الاولى اذا لم تستحي
فاصنع ما شئت رواه البخاري

الحديث الحادي والعشرون

عن ابي عمرو وقيل ابي عمرة سفيان ابن عبد الله رضي الله عنه قال قلت يا رسول الله
صلى الله عليه وسلم قل لي في الاسلام قولا لا اسأل احدا غيرك قال قل امنت
بالله ثم استقم رواه مسلم

الحديث الثاني والعشرون

عن ابي عبد الله جابر بن عبد الله الانصاري رضي الله عنه ان رجلا سأل
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ارأيت اذا صليت المكتوبات وصمت رمضان
واحللت الحلال وحرمت الحرام ولم ازد على ذلك شيئا ادخل الجنة
قال نعم رواه مسلم ومعنى حرمت الحرام اجتنبته ومعنى احللت الحلال
فعلته معتقدا حله

الحديث الثالث والعشرون

عن ابي مالك الحارث بن عاصم الاشعري رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم الطهور شطر الايمان وسبحان الله والحمد لله تملأن
او تملأ ما بين السموات والارض والصلاة نور والصدقة برهان
والصبر ضياء والقرآن حجة لك او عليك كل الناس يغدو فبائع نفسه
فمعتقها او موبقها اخرجه مسلم

الحديث الرابع والعشرون

عن ابي ذر الغفاري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم فيما يرويه عن ربه
انه قال يا عبادي اني حرمت الظلم على نفسي وجعلته بينكم محرما
يا عبادي

يا عبادي كلكم ضال الا من هديته فاستهدوني اهدكم يا عبادي كلكم
جائع الا من اطعمته فاستطعموني اطعمكم يا عبادي كلكم عار الا من كسوته
فاستكسوني اكسكم يا عبادي انكم تخطئون بالليل والنهار وانا اغفر الذنوب
جميعا فاستغفروني اغفر لكم يا عبادي انكم لن تبلغوا ضري فتضروني ولن تبلغوا
نفعي فتنفعوني يا عبادي لو ان اولكم واخركم وانسكم وجنكم كانوا على اتقى
قلب رجل واحد منكم ما زاد ذلك في ملكي شيئا يا عبادي لو ان اولكم واخركم
وانسكم وجنكم كانوا على افجر قلب رجل واحد منكم ما نقص ذلك في ملكي شيئا
يا عبادي لو ان اولكم واخركم وانسكم وجنكم قاموا في صعيد واحد فسألوني فاعطيت
كل واحد مسألته ما نقص ذلك مما عندي الا كما ينقص المخيط اذا ادخل البحر
يا عبادي انما هي اعمالكم احصيها لكم ثم اوفيكم اياها فمن وجد خيرا فليحمد الله
ومن وجد غير ذلك فلا يلومن الا نفسه رواه مسلم

الحديث الخامس والعشرون

عن ابي ذر رضي الله عنه ان ناسا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم
قالوا للنبي صلى الله عليه وسلم يا رسول الله ذهب اهل الدثور بالاجور يصلون
كما نصلي ويصومون كما نصوم ويتصدقون بفضول اموالهم قال اوليس
قد جعل الله لكم ما تصدقون ان لكم بكل تسبيحة صدقة وبكل تكبيرة
صدقة وكل تحميدة صدقة وكل تهليلة صدقة وامر بالمعروف صدقة
ونهي عن منكر صدقة وفي بضع احدكم صدقة قالوا يا رسول الله
أياتي احدنا شهوته ويكون له فيها اجر قال ارأيتم لو وضعها في حرام
أكان عليه فيه وزر فكذلك اذا وضعها في الحلال كان له اجر رواه مسلم

الحديث السادس والعشرون

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل سلامى من الناس عليه صدقة
كل يوم تطلع فيه الشمس تعدل بين الاثنين صدقة وتعين الرجل في
دابته فتحمله عليها او ترفع عليها متاعه صدقة والكلمة الطيبة صدقة
وبكل خطوة تمشيها الى الصلاة صدقة وتميط الاذى عن الطريق

صدقة

صدقة رواه البخاري ومسلم

الحديث السابع والعشرون

عن النواس ابن سمعان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال البر حسن الخلق
والاثم ما حاك في النفس وكرهت ان يطلع عليه الناس رواه مسلم وعن وابصة
ابن معبد رضي الله عنه قال اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال جئت تسأل
عن البر قلت نعم قال استفت قلبك البر ما اطمأنت اليه النفس واطمأن
اليه القلب والاثم ما حاك في النفس وتردد في الصدر وان افتاك الناس
وافتوك حديث صحيح رويناه في مسندي الامامين احمد بن حنبل
والدارمي باسناد جيد

الحديث الثامن والعشرون

عن ابي نجيح العرباض بن سارية السلمي رضي الله عنه قال وعظنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا يا رسول الله كانها موعظة
مودع فاوصنا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة وان تامر عليكم
عبد وانه من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء
الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواجذ واياكم ومحدثات الامور فان

كل بدعة ضلالة رواه ابو داود والترمذي وقال حديث حسن

الحديث التاسع والعشرون

عن معاذ بن جبل رضي الله عنه قال قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
اخبرني بعمل يدخلني الجنة ويباعدني من النار قال لقد سألت عن عظيم
وانه ليسير على من يسره الله تعالى عليه تعبد الله لا تشرك به شيئا
وتقيم الصلاة وتؤتي الزكاة وتصوم رمضان وتحج البيت ثم قال
الا ادلك على ابواب الخير الصوم جنة والصدقة تطفئ الخطيئة كما
يطفئ الماء النار وصلاة الرجل في جوف الليل ثم تلا تتجافى جنوبهم
عن المضاجع حتى بلغ يعملون ثم قال الا اخبرك براس الامر وعموده
وذروة سنامه قلت بلى يا رسول الله قال راس الامر الاسلام
وعموده الصلاة وذروة سنامه الجهاد ثم قال الا اخبرك
بملاك ذلك كله قلت بلى يا رسول الله فاخذ بلسانه ثم قال
كف عليك هذا قلت يا نبي الله وانا لمؤاخذون بما نتكلم به
فقال ثكلتك امك وهل يكب الناس في النار على وجوههم او على مناخرهم

الا على

الا حصائد السنتهم رواه الترمذي وقال حديث حسن صحيح

الحديث الثلاثون

عن ابي ثعلبة الخشني جرثوم بن ناشر رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
ان الله تعالى فرض فرائض فلا تضيعوها وحد حدودا فلا تعتدوها وحرم اشياء
فلا تنتهكوها وسكت عن اشياء رحمة لكم غير نسيان فلا تبحثوا عنها حديث حسن
رواه الدارقطني وغيره

الحديث الحادي والثلاثون

عن ابي العباس سهل بن سعد الساعدي رضي الله عنه قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم
فقال يا رسول الله دلني على عمل اذا عملته احبني الله واحبني الناس فقال ازهد في الدنيا
يحبك الله وازهد فيما عند الناس يحبك الناس حديث حسن رواه ابن ماجه
وغيره باسانيد حسنة

الحديث الثاني والثلاثون

عن ابي سعيد سعد بن مالك بن سنان الخدري رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال لا ضرر ولا ضرار حديث حسن رواه ابن ماجه والدارقطني وغيرهما مسندا
ورواه مالك في الموطأ مرسلا عن عمرو بن يحيى عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم فاسقط ابا سعيد

وله طرق يقوي بعضها بعضا

الحديث الثالث والثلثون

عن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعطى الناس
بدعواهم لادعى رجال اموال قوم ودماءهم لكن البينة على المدعي
واليمين على من انكر حديث حسن رواه البيهقي وغيره هكذا وبعضه
في الصحيحين

الحديث الرابع والثلثون

عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول من رأى منكم منكرا فليغيره بيده فان لم يستطع فبلسانه
فان لم يستطع فبقلبه وذلك اضعف الايمان رواه مسلم

الحديث الخامس والثلاثون

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تحاسدوا ولا تناجشوا ولا تدابروا ولا يبع بعضكم على بيع بعض
وكونوا عباد الله اخوانا المسلم اخو المسلم لا يظلمه ولا يخذله

ولا يكذبه

ولا يكذبه ولا يحقره التقوى ههنا ويشير بيده الى صدره ثلاث مرات بحسب امرئ
من الشر ان يحقر اخاه المسلم كل المسلم على المسلم حرام دمه وماله وعرضه رواه مسلم

الحديث السادس والثلثون

عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من نفس عن مؤمن كربة من كرب الدنيا
نفس الله عنه كربة من كرب يوم القيامة ومن يسر على معسر يسر الله عليه في الدنيا
والآخرة ومن ستر مسلما ستره الله في الدنيا والآخرة والله تعالى في عون العبد
ما كان العبد في عون اخيه ومن سلك طريقا يلتمس فيه علما سهل الله له
طريقا الى الجنة وما اجتمع قوم في بيت من بيوت الله تعالى يتلون كتاب الله ويتدارسونه
بينهم الا نزلت عليهم السكينة وغشيتهم الرحمة وحفتهم الملائكة وذكرهم الله فيمن عنده
ومن بطأ به عمله لم يسرع به نسبه رواه مسلم بهذا اللفظ

الحديث السابع والثلاثون

عن ابن عباس رضي الله عنهما عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما يرويه عن ربه تبارك وتعالى
قال ان الله تعالى كتب الحسنات والسيئات ثم بين ذلك فمن هم بحسنة فلم يعملها كتبها

الله

عنده حسنة وان هم بها فعملها كتبها الله تعالى عنده عشر حسنات
الى سبعمائة ضعف الى اضعاف كثيرة وان هم بسيئة فلم يعملها كتبها الله
تعالى عنده حسنة كاملة وان هم بها فعملها كتبها الله سيئة واحدة
رواه البخاري ومسلم بهذه الحروف فانظر يا اخي وفقنا الله تعالى
واياك الى عظيم لطف الله تعالى وتأمل هذه الالفاظ وقوله عنده اشارة
الى الاعتناء بها وقوله كاملة للتأكيد وشدة الاعتناء بها
وقال في السيئة التي هم بها ثم تركها كتبها الله عنده حسنة كاملة
فأكدها بكاملة وان عملها كتبها الله تعالى سيئة واحدة فأكد تقليلها
بواحدة ولم يؤكدها بكاملة فلله الحمد والمنة سبحانه لا نحصي ثناء
عليه وبالله التوفيق

الحديث الثامن والثلاثون

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى

قال

قال من عادى لي وليا فقد آذنته بالحرب وما تقرب الي عبدي بشيء
احب الي مما افترضته عليه ولا يزال عبدي يتقرب الي بالنوافل حتى احبه
فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي
يبطش بها ورجله التي يمشي بها ولئن سألني لأعطينه ولئن استعاذني
لأعيذنه رواه البخاري

الحديث التاسع والثلاثون

عن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله تجاوز لي
عن امتي الخطأ والنسيان وما استكرهوا عليه حديث حسن رواه ابن ماجه
والبيهقي وغيرهما

الحديث الاربعون

عن ابن عمر رضي الله عنهما قال اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنكبي فقال كن في الدنيا
كأنك غريب او عابر سبيل وكان ابن عمر رضي الله عنهما يقول اذا امسيت
فلا تنتظر الصباح واذا اصبحت فلا تنتظر المساء وخذ من صحتك لمرضك
ومن حياتك لموتك رواه البخاري

الحديث الحادي والاربعون

عن ابي محمد عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا يؤمن احدكم حتى يكون هواه تبعا لما جئت به حديث صحيح رويناه في كتاب الحجة
باسناد صحيح

الحديث الثاني والاربعون

عن انس رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول قال الله تعالى
يا ابن آدم انك ما دعوتني ورجوتني غفرت لك على ما كان منك ولا ابالي
يا ابن آدم لو بلغت ذنوبك عنان السماء ثم استغفرتني غفرت لك
يا ابن آدم انك لو اتيتني بقراب الارض خطايا ثم لقيتني لا تشرك بي شيئا
لاتيتك بقرابها مغفرة رواه الترمذي رحمه الله تعالى وقال حديث صحيح

تمت الاحاديث الشريف بعون الله
الملك اللطيف فالحمد لله
اولا وآخرا

